

تذکرہ سید محمد حسن طباطبائی
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی



في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

فہرست مطالب

جزء سوم کتاب

نوائب الدهور در علامات ظہور ولی عصرؑ / ۱۹

۲۲.....	بخش ہفتم: در احادیث صادقہ
۲۲.....	۳۶۴ / حدیث اول
۲۳.....	۳۶۵ / حدیث دوم
۲۴.....	۳۶۶ / حدیث سوم
۲۵.....	۳۶۷ / حدیث چہارم
۲۵.....	۳۶۸ / حدیث پنجم
۲۶.....	۳۶۹ / حدیث ششم
۲۶.....	۳۷۰ / حدیث ہفتم
۲۸.....	۳۷۱ / حدیث ہشتم
۲۸.....	۳۷۲ / حدیث نہم
۲۹.....	۳۷۳ / حدیث دہم

- ٣٠..... / ٣٧٤ / حديث يازدهم
- ٣١..... / ٣٧٥ / حديث دوازدهم
- ٣٢..... / ٣٧٦ / حديث سيزدهم
- ٣٣..... / ٣٧٧ / حديث چهاردهم
- ٣٣..... / ٣٧٨ / حديث پانزدهم
- ٣٤..... / ٣٧٩ / حديث شانزدهم
- ٣٤..... / ٣٨٠ / حديث هفدهم
- ٣٥..... / ٣٨١ / حديث هجدهم
- ٣٦..... / ٣٨٢ / حديث نوزدهم
- ٣٧..... / ٣٨٣ / حديث بيستم
- ٣٩..... / ٣٨٤ / حديث بيست و يكم
- ٤١..... / ٣٨٥ / حديث بيست و دوم
- ٤٨..... / ٣٨٦ / حديث بيست و سوم
- ٤٨..... / ٣٨٧ / حديث بيست و چهارم
- ٤٨..... / ٣٨٨ / حديث بيست و پنجم
- ٤٩..... / ٣٨٩ / حديث بيست و ششم
- ٥٠..... / ٣٩٠ / حديث بيست و هفتم
- ٥٠..... / ٣٩١ / حديث بيست و هشتم
- ٥١..... / ٣٩٢ / حديث بيست و نهم
- ٥٣..... / ٣٩٣ / حديث سي ام
- ٥٣..... / ٣٩٤ / حديث سي و يكم
- ٥٤..... / ٣٩٥ / حديث سي و دوم
- ٥٤..... / ٣٩٦ / حديث سي و سوم
- ٥٥..... / ٣٩٧ / حديث سي و چهارم

۵۶	۳۹۸ / حدیث سی و پنجم
۵۸	موعظہ مؤلف فقیر
۶۰	۳۹۹ / حدیث سی و ششم
۶۲	۴۰۰ / حدیث سی و چہارم
۶۲	۴۰۱ / حدیث سی و پنجم
۶۳	۴۰۲ / حدیث سی و ششم
۶۳	۴۰۳ / حدیث سی و ہفتم
۶۴	۴۰۴ / حدیث سی و ہشتم
۶۵	۴۰۵ / حدیث سی و نہم
۶۵	۴۰۶ / حدیث چہلم
۶۵	۴۰۷ / حدیث چہل و یکم
۶۶	۴۰۸ / حدیث چہل و دوم
۶۶	۴۰۹ / حدیث چہل و سوم
۶۷	۴۱۰ / حدیث چہل و چہارم
۶۷	۴۱۱ / حدیث چہل و پنجم
۶۸	۴۱۲ / حدیث چہل و ششم
۶۸	۴۱۳ / حدیث چہل و ہفتم
۶۹	۴۱۴ / حدیث چہل و ہشتم
۶۹	۴۱۵ / حدیث چہل و نہم
۷۰	۴۱۶ / حدیث پنجاہم
۷۲	۴۱۷ / حدیث پنجاہ و یکم
۷۲	۴۱۸ / حدیث پنجاہ و دوم
۷۳	۴۱۹ / حدیث پنجاہ و سوم
۷۴	۴۲۰ / حدیث پنجاہ و چہارم
۷۵	۴۲۱ / حدیث پنجاہ و پنجم

- ٧٦ / ٤٢٢ / حديث پنجاه و ششم
- ٧٧ / ٤٢٣ / حديث پنجاه و هفتم
- ٧٨ / ٤٢٤ / حديث پنجاه و هشتم
- ٧٨ / ٤٢٥ / حديث پنجاه و نهم
- ٧٩ / ٤٢٦ / حديث شصت
- ٧٩ / ٤٢٧ / حديث شصت و يكم
- ٨٠ / ٤٢٨ / حديث شصت و دوم
- ٨٠ / ٤٢٩ / حديث شصت و سوم
- ٨٢ / ٤٣٠ / حديث شصت و چهارم
- ٩٥ / ٤٣١ / حديث شصت و پنجم
- ٩٦ / ٤٣٢ / حديث شصت و ششم
- ٩٦ / ٤٣٣ / حديث شصت و هفتم
- ٩٧ / ٤٣٤ / حديث شصت و هشتم
- ٩٧ / ٤٣٥ / حديث شصت و هشتم
- ٩٩ / ٤٣٦ / حديث شصت و نهم
- ١٠١ / ٤٣٧ / حديث هفتادم
- ١٠٤ / ٤٣٨ / حديث هفتاد و يكم
- ١٠٥ / ٤٣٩ / [حديث] هفتاد و دوم
- ١٠٥ / ٤٤٠ / حديث هفتاد و سوم
- ١٠٦ / ٤٤١ / حديث هفتاد و چهارم
- ١٠٦ / ٤٤٢ / حديث هفتاد و پنجم
- ١٠٧ / ٤٤٣ / حديث هفتاد و ششم
- ١٠٧ / ٤٤٤ / حديث هفتاد و هفتم
- ١٠٨ / ٤٤٥ / حديث هفتاد و هشتم
- ١٠٨ / ٤٤٦ / حديث هفتاد و نهم

- ۱۰۹..... / ۴۴۷ [حدیث] هشتماد
- ۱۰۹..... / ۴۴۸ حدیث هشتماد و یکم
- ۱۱۰..... / ۴۴۹ حدیث هشتماد و دوم
- ۲۸۳..... بخش هشتم: از کتاب نوائب الدهور [در اخبار کاظمیه]
- ۲۸۳..... / ۴۵۰ حدیث اول
- ۲۸۳..... / ۴۵۱ حدیث دوم
- ۲۸۴..... / ۴۵۲ حدیث سوم
- ۲۸۶..... / ۴۵۳ حدیث چهارم
- ۲۸۷..... / ۴۵۴ حدیث پنجم
- ۲۸۸..... / ۴۵۵ حدیث ششم
- ۲۸۸..... / ۴۵۶ حدیث هفتم
- ۲۸۹..... / ۴۵۷ حدیث هشتم
- ۲۹۰..... / ۴۵۸ حدیث نهم
- ۲۹۰..... / ۴۵۹ حدیث دهم
- ۲۹۱..... / ۴۶۰ حدیث یازدهم
- ۲۹۲..... / ۴۶۱ حدیث دوازدهم
- ۲۹۳..... / ۴۶۲ حدیث سیزدهم
- ۲۹۴..... / ۴۶۳ حدیث چهاردهم
- ۲۹۵..... / ۴۶۴ حدیث پانزدهم
- ۲۹۵..... قسمت دوم از بخش هشتم در اخبار رضویه
- ۲۹۵..... / ۴۶۵ حدیث اول
- ۲۹۶..... / ۴۶۶ حدیث دوم
- ۲۹۸..... / ۴۶۷ حدیث سوم

- ۲۹۸..... ۴۶۸ / حدیث چهارم
- ۲۹۹..... ۴۶۹ / حدیث پنجم
- ۲۹۹..... ۴۷۰ / حدیث ششم
- ۳۰۰..... ۴۷۱ / حدیث هفتم
- ۳۰۰..... ۴۷۲ / حدیث هشتم
- ۳۰۱..... ۴۷۳ / حدیث نهم
- ۳۰۱..... ۴۷۴ / حدیث دهم
- ۳۰۲..... ۴۷۵ / حدیث یازدهم
- ۳۰۳..... ۴۷۶ / حدیث دوازدهم
- ۳۰۴..... ۴۷۷ / حدیث سیزدهم
- ۳۰۵..... قسم سوم از بخش هشتم در اخبار تقویّه
- ۳۰۵..... ۴۷۸ / حدیث اول
- ۳۰۶..... ۴۷۹ / حدیث دوم
- ۳۰۸..... ۴۸۰ / حدیث سوم
- ۳۱۰..... ۴۸۱ / حدیث چهارم
- ۳۱۱..... ۴۸۲ / حدیث پنجم
- ۳۱۳..... ۴۸۳ / حدیث ششم
- ۳۱۴..... بخش نهم: کتاب نواب الدهور [در اخبار تقویّه]
- ۳۱۴..... ۴۸۴ / حدیث اول
- ۳۱۴..... ۴۸۵ / حدیث دوم
- ۳۱۵..... قسمت دوم از بخش نهم [در اخبار عسکریه]
- ۳۱۵..... ۴۸۶ / حدیث اول
- ۳۱۸..... ۴۸۷ / حدیث دوم

۳۱۹.....	۴۸۸ / حدیث سوم
۳۲۰.....	۴۸۹ / حدیث چهارم
۳۲۰.....	۴۹۰ / حدیث پنجم
۳۲۱.....	۴۹۱ / حدیث ششم
۳۲۳.....	قسمت سوم: اخبار قائمیه
۳۲۳.....	۴۹۲ / حدیث اول
۳۳۵.....	۴۹۳ / حدیث دوم
۳۴۲.....	۴۹۴ / حدیث سوم
۳۶۰.....	۴۹۵ / حدیث چهارم
۳۶۱.....	۴۹۶ / حدیث پنجم
۳۶۳.....	پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نواب الدهور
۳۶۴.....	بخش دهم: در اخبار صحابه و تابعیه
۳۶۴.....	۴۹۷ / خبر اول
۳۶۴.....	۴۹۸ / خبر دوم
۳۶۵.....	۴۹۹ / خبر سوم
۳۶۶.....	۵۰۰ / خبر چهارم
۳۶۶.....	۵۰۱ / خبر پنجم
۳۶۷.....	۵۰۲ / خبر ششم
۳۶۷.....	۵۰۳ / خبر هفتم
۳۶۸.....	۵۰۴ / خبر هشتم
۳۶۸.....	۵۰۵ / خبر نهم
۳۶۸.....	۵۰۶ / خبر دهم
۳۶۹.....	۵۰۷ / خبر یازدهم

- ٣٦٩..... ٥٠٨ / خبر دوازدهم
- ٣٧٠..... ٥٠٩ / خبر سیزدهم
- ٣٧٠..... ٥١٠ / خبر چهاردهم
- ٣٧١..... ٥١١ / خبر پانزدهم
- ٣٧١..... ٥١٢ / خبر شانزدهم
- ٣٧٢..... ٥١٣ / خبر هفدهم
- ٣٧٢..... ٥١٤ / خبر هجدهم
- ٣٧٣..... ٥١٥ / خبر نوزدهم
- ٣٧٣..... ٥١٦ / خبر بیستم
- ٣٧٤..... ٥١٧ / خبر بیست و یکم
- ٣٧٦..... ٥١٨ / خبر بیست و دوم
- ٣٧٦..... ٥١٩ / خبر بیست و سوم
- ٣٧٦..... ٥٢٠ / خبر بیست و چهارم
- ٣٧٧..... ٥٢١ / خبر بیست و پنجم
- ٣٧٧..... ٥٢٢ / خبر بیست و ششم
- ٣٧٨..... ٥٢٣ / خبر بیست و هفتم
- ٣٧٨..... ٥٢٤ / خبر بیست و هشتم
- ٣٧٩..... ٥٢٥ / خبر بیست و نهم
- ٣٧٩..... ٥٢٦ / خبر سی ام
- ٣٨٠..... ٥٢٧ / خبر سی و یکم
- ٣٨١..... ٥٢٨ / خبر سی و دوم
- ٣٨١..... ٥٢٩ / خبر سی و سوم
- ٣٨٢..... ٥٣٠ / خبر سی و چهارم
- ٣٨٢..... ٥٣١ / خبر سی و پنجم

۳۸۲	۵۳۲ / خبر سی و ششم
۳۸۳	۵۳۳ / خبر سی و ہفتم
۳۸۳	۵۳۴ / خبر سی و ہشتم
۳۸۳	۵۳۵ / خبر سی و نہم
۳۸۷	۵۳۶ / خبر چہلم
۳۸۸	۵۳۷ / خبر چہل و یکم
۳۸۸	۵۳۸ / خبر چہل و دوم
۳۸۹	۵۳۹ / خبر چہل و سوم
۳۸۹	۵۴۰ / خبر چہل و چہارم
۳۹۰	۵۴۱ / خبر چہل و پنجم
۳۹۰	۵۴۲ / خبر چہل و ششم
۳۹۰	۵۴۳ / خبر چہل و ہفتم
۳۹۳	۵۴۴ / خبر چہل و ہشتم
۳۹۳	۵۴۵ / خبر چہل و نہم
۳۹۴	۵۴۶ / خبر پنجاہم
۳۹۵	۵۴۷ / خبر پنجاہ و یکم
۳۹۶	۵۴۸ / خبر پنجاہ و دوم
۳۹۷	۵۴۹ / خبر پنجاہ و سوم
۳۹۷	۵۵۰ / خبر پنجاہ و چہارم
۳۹۸	۵۵۱ / خبر پنجاہ و پنجم
۳۹۸	۵۵۲ / خبر پنجاہ و ششم
۳۹۹	۵۵۳ / خبر پنجاہ و ہفتم
۴۰۰	۵۵۴ / خبر پنجاہ و ہشتم
۴۰۳	۵۵۵ / خبر پنجاہ و نہم
۴۰۶	۵۵۶ / خبر شصتم

جزء سوم کتاب

نوائب الدهور

در علامات ظهور ولی عصر

- ارواحنا فداه -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دلّ على ذاته بذاته، وتنزه عن مجانسة مخلوقاته، وتجلّى لعباده بآياته،
والصلاة والسلام على مبلغ رسالاته، وناشر كلماته، ومظهر صفاته، ومعلم كتابه وحكمته،
أبي القاسم محمد ﷺ، سيّما مجدّد الكتاب والسنة، طاوس أهل الجنة، من لونه لون عربيّ،
وجسمه جسم إسرائيليّ، وفي خده الأيمن خال كأنه فتاة مسك على رضاضة عنبر، العدل
المؤمّل، والإمام المنتظر، خليفة الرحمن، وشريك القرآن، وقاطع البرهان، صاحب العصر
والزمان، م ح م د بن الحسن العسكريّ - عجل الله تعالى فرجه، وسهّل الله مخرجه -، ولعنة
الله على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

أما بعد، خاطر نشان می نماید بنده شرمنده، محمد حسن میرجهانی طباطبایی بن
علی بن قاسم محمد آبادی جرقویی اصفهانی، مقيم عاصمة تهران - عفی الله عن
جرائمه - که: این است جزء سوم از کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور که پس از اتمام
جزء دوم به یاری خدای تعالی قدم اقدام را برای جمع و تألیف و ترصیف مقدم داشته
و توفیق پایان رسانیدن آن را از ذات اقدس احدیت - جلّت عظمته - می خواهم و از
باطن ولایت کلیّه مدد می طلبم، ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم، وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين.

بخش هفتم در احادیث صادقیه

از دوازده بخش کتاب نواب الدهور در بیان اخبار و احادیثی است که از کشف رموز حقایق، حجّت و امام ششم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده راجع به علامات آخرالزمان و آثار قیام حجّت منتظر - عجل الله تعالی فرجه .

۳۶۴ / حدیث اول

در کتاب کشف المحجّة در باب فضل کتابت فرموده که: قال الصادق علیه السلام للمفضّل: اکتب وبتّ علمک فی إخوانک. فإن متّ فأورث کتبک بنیک؛ فإنّه یأتی علی الناس زمان هرج لایانسون^۱ فیہ إلاّ بکتبهم^۲؛

یعنی: فرمود حضرت صادق علیه السلام به مفضّل که: بنویس معلومات خود را و انتشار ده علمت را در میان برادرانت. پس هرگاه زمان مردن تو برسد، میراث بگذار نوشته‌های خود را برای پسرانت که می‌آید مردم را زمان فتنه و خونریزی که انس نگیرند در آن زمان مگر به کتاب‌ها و نوشته‌های خودشان.

مؤلف گوید که: نعمت نوشتن یکی از نعمت‌های بزرگ الهیه است و به نوشتن علوم در دنیا باقی می‌ماند و اگر آلات نوشتن و نویسندگی در میان مردمان نمی‌بود، علمی در دنیا باقی نمی‌ماند و هرگز جهان آباد نمی‌شد و شبهه‌ای نیست که هستی عالم منوط به هستی علم است و هستی علم منوط به نوشتن و نگاه داشتن آن است و شکی نیست که انسان ملازم با نسیان و فراموش کاری است.

فلذا اگر نوشتن در کار نبود، بنیان دانش و علم ویران می‌شد. پس بقای جهان به

۱. در مصدر: (ما یانسون).

۲. کشف المحجّة لثمره المهجة، ص ۳۵، و.ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۶، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۷.

وجود عالم است و بقای عالم به معلومات است و بقای معلومات به نوشتجات است.

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

و از حضرت رسول ﷺ روایت شده که فرمود: قِيدُوا الْعِلْمَ. قیل: وما تقيده؟ قال:

کتابته؛^۱ یعنی: ببینید علم را. به او گفته شد که: بستن علم چگونه است؟ فرمود: به نوشتن آن است.

و نیز از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: اکتبوا؛ فإنيكم لا تحفظون إلا

بالكتاب؛^۲ یعنی: بنویسید؛ زیرا که شما نگاه نمی‌دارید چیزی را مگر به نوشتن.

خلاصه کلام: اخبار در باب نوشتن بسیار وارد شده و نوشتن اخبار و آثار در زمان

پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ مرسوم بوده و به شنیدن تنها بسا قناعت نمی‌کردند.

۳۶۵ / حدیث دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲ طبع تبریز، به سند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده

که گفت: گفتم به ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق ﷺ - که ابی جعفر - یعنی: حضرت

باقر ﷺ - می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است و طلوع آفتاب از مغرب حتمی است

و چیزهای دیگری بود که می‌فرمود از حتمیات است.

فقال أبو عبد الله: واختلاف بني فلان من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم،

و خروج القائم من المحتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟ قال: ينادي منادٍ من السماء أول

النهار يسمعه كل قوم بالسنتهم: ألا، إن الحق في عليّ وشيعته، ثم ينادي إبليس في آخر

النهار من الأرض: إن الحق في عثمان وشيعته. فعند ذلك يرتاب المبطلون؛^۳

۱. ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۶؛ منية المرید، ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲، ح ۳۵.

۲. ر.ک: الأصول الستة عشر (اصل عاصم بن حمید حنّاط)، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۴۶؛

مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۸۵، ح ۴ و ص ۴۱۳، ح ۴.

۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۱، ح ۶۳؛

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۲۷.

یعنی: فرمود: ندا می‌کند ندا کننده‌ای از آسمان در اوّل روز که می‌شنوند آن را هر گروهی به زبان‌های خودشان، که: آگاه باشید بدرستی که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن ندا می‌کند شیطان در آخر روز از زمین که: حق با عثمان و شیعیان اوست. پس در این هنگام در شک می‌افتند داخل شوندگان در باطل.

نگارنده گوید: مراد از عثمان، عثمان بن عنبسه اموی ملعون است که نام سفیانی است، و در این حدیث بعضی از علامات حتمیه تصریح شده:

اوّل: خروج سفیانی.

دوم: طلوع آفتاب از مغرب.

سوم: اختلاف بنی عباس.

چهارم: کشته شدن نفس زکیه.

پنجم: خروج قائم.

ششم: ندای آسمانی در اوّل روز که ندا کننده جبرئیل است و ندای زمینی در اوّل شب که ندای شیطان است.

و مراد از نفس زکیه در این جا محمد بن الحسن است که در میان رکن و مقام کشته می‌شود در پانزده روز قبل از قیام قائم عجله، و طلوع آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبراست، و ممکن است قبل از قیامت صغرا هم چنین علامتی ظاهر شود، ولی از علامات حتمیه نیست. آنچه مسلم است طلوع آفتاب از مغرب از علامات حتمیه قیامت کبراست.

۳۶۶ / حدیث سوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحة، والسفیانی، والخسف بالیداء، وخروج

الیمانی، وقتل النفس الزکیة؛^۱

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۶-۴۳۷، ح ۴۲۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۹.

یعنی: پنج علامت پیش از قیام قائم (ﷺ) خواهد بود از علامات و نشانه‌ها: ندای آسمانی و خروج سفیانی و به زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان بین مکه و مدینه و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه.

۳۶۷ / حدیث چهارم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لا یخرج القائم حتی یخرج اثنا عشر من بنی هاشم کلهم یدعو الی نفسه؛^۱
 یعنی: بیرون نمی‌آید قائم (ﷺ) تا این که بیرون بیایند دوازده نفر از بنی هاشم که همه آنها مردم را به سوی خود دعوت کنند - یعنی: ادعای امامت کنند.
 دانسته باد که بیشتر از این دوازده نفر تا به حال دعوی امامت کرده‌اند برای خود و بقیه در مدت دو سال تقریباً قبل از ظهور مدعی خواهند شد و مراد از خروج ایشان قیام کردن ایشان است، نه فقط ادعای امامت کردن.

۳۶۸ / حدیث پنجم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لیس بین قیام القائم و بین قتل النفس الزکیة إلا اثني عشر^۲ لیلۃ؛^۳
 یعنی: نیست در میان قیام قائم و میان کشته شدن نفس زکیه فاصله‌ای مگر دوازده شب.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۷، ح ۴۲۸، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۲: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۰: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۲، ذیل حدیث ۶۳: كشف الفمّة، ج ۳، ص ۲۵۷: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۷: إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. در مصادر: (إلا خمس عشرة).

۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۵، ح ۴۴۰، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹، ح ۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۳، ح ۳۰.

۳۶۹ / حدیث ششم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 خروج الثلاثة - الخراسانی و السفیانی و الیمانی - فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم
 واحد، و لیس فیها رایة بأهدی من رایة الیمانی؛^۱
 یعنی: خروج سه نفر - خراسانی و سفیانی و یمانی - در یک سال و در یک ماه و در
 یک روز خواهد بود و در میان این سه پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست.

۳۷۰ / حدیث هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از
 حضرت صادق علیه السلام که فرمود:
 من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم، ثم قال: إذا مات عبد الله، لم یجتمع الناس
 بعده علی أحد ولم یتناه هذا الأمر دون صاحبکم - إن شاء الله -، و یذهب ملک السنین
 و یصیر ملک الشهور و الأیام، فقلت: یطول ذلك؟ قال: کلاً؛^۲
 یعنی: کسی که ضامن شود برای من مردن عبدالله را، ضامن می شوم برای او قائم
 را. پس فرمود: وقتی که عبدالله مرد، جمع نمی شوند مردمان بعد از او بر احدی و
 منتهی نمی شود این امر - یعنی: سلطنت و حکومت - به غیر از صاحب شما - یعنی:
 قائم علیه السلام - اگر بخواهد خدا و پادشاهی سالیانه از بین می رود و سلطنت ها ماه و روزی
 می شود - یعنی: مدت پادشاهی ها به سال نمی کشد، بلکه ماه و روزی می شود. پس
 عرض کردم: طول می کشد آن؟ فرمود: حاشا که طولانی شود.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶-۴۴۷، ح ۴۴۳، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴؛
 الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ذیل حدیث ۶۳؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،
 ص ۲۱۰، ح ۵۲.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷، ح ۴۴۵، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ذیل حدیث ۶۳؛
 العدد القویّة، ص ۷۷، ح ۱۳۰؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۴.

مؤلف حقیر گوید: بعضی گمان کرده‌اند که مراد حضرت از ابن عبدالله مستعصم عباسی آخر خلفای بنی عباس است و خلافت بنی عباس به او خاتمه یافته همچنان که افتتاح خلافت در بنی عباس نیز به نام عبدالله شده که مراد ابو جعفر منصور دوانیقی باشد که نام او عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است - چنان که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الأنوار تصریح به آن فرموده -^۱ و لکن آنچه به نظر قاصر می‌رسد و از این حدیث شریف استنباط کرده‌ام با برخورد به بعضی از احادیث و اخبار دیگر خلاف تصریح ایشان فهمیده می‌شود از چند جهت:

اول: صریح ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام به قول خود که فرموده: من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم، که ظهور در مردن عبدالله دارد نه کشته شدن و حال آن که مستعصم کشته شد و به مرگ طبیعی نمرد.

دوم: فرمایش آن حضرت: إذا مات عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی أحد، که تصریح است بر این که مردمان بعد از مردن او به احدی سر فرو نمی‌آورند که خلیفه و سلطان ایشان باشد و زمامداری ایشان را عهده‌دار شود و حال آن که به شهادت تواریخ و سیر بعد از کشته شدن عبدالله مستعصم بسیاری در شامات و عراق سلطنت داشته و حکومت کرده‌اند و در عصر حاضر هم حکومت و سلطنت دارند.

و اگر کسی ایراد کند که: شاید مراد حضرت این بوده که از بنی عباس احدی صاحب ملک و پادشاهی نشود، می‌گویم: از ظاهر فرمایش آن حضرت چنین فهمیده نمی‌شود؛ زیرا که به قاعده اهل ادبیت که گفته‌اند: «نکره در سیاق نفی مفید عموم است» انحصار دادن بنی عباس از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا که لفظ «أحد» در متن حدیث نکره است که بعد از نفی واقع شده. پس این ایراد وارد نیست.

سوم: از ظاهر فرموده حضرت که گفته است: ولم یتناه هذا الأمر دون صاحبکم، چنین استفاده می‌شود که بعد از عبدالله نام برده شده امر حکومت و سلطنت با حضرت صاحب الامر خواهد بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ذیل شماره ۶۴.

پس بنا بر این نمی توانیم عبدالله وارد در حدیث را با مستعصم تطبیق کنیم، بلکه احتمال می رود که مراد عبدالله نام دیگری باشد از دودمان بنی عباس معروف بنا بر اظهر، یا از بنی عباس بن مرداس باشد. چنان که ظاهر بعضی اخبار است که بعد از این در این کتاب ذکر می شود. و این عبدالله شاید همان عبدالله باشد که قیام او مقارن با قیام سفیانی است که با او جنگ خواهد کرد. چنان که صریح خبر عمار است که نقل کرده می شود، ان شاء الله تعالی.

۳۷۱ / حدیث هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یكون فساد ملك بني فلان حتى یختلف سیفا بني فلان. فإذا اختلف، كان عند ذلك فساد ملکمهم!^۱

یعنی: ملک بنی فلان فاسد نمی شود. یعنی: بنی عباس. تا وقتی که مختلف شود دو شمشیر بنی فلان (شاید مراد دو شمشیر ربیعی و جرهمی، یا اصهب و ابقع باشد). پس چون این دو شمشیر با یکدیگر رد و بدل شد، آن وقت ملک ایشان فاسد خواهد شد.

۳۷۲ / حدیث نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یذهب ملك هؤلاء حتى یستعرضوا الناس بالكوفة يوم الجمعة. لکأني أنظر إلى رؤوس تندر في ما بين المسجد وأصحاب الصابون.^۲

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷-۴۴۸، ح ۴۴۶، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۵.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۸، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۷.

لغت

در قاموس است: «استعرضهم» بمعنی: قتلهم ولم یسأل عن حال أحد.^۱
وندر الشيء ندوراً: سقط.^۲

یعنی: نمی رود ملک این جماعت - یعنی: بنی عباس - تا این که بی پرس و سؤال بکشند مردمان را در کوفه در روز جمعه. هر آینه گویا می بینم سرهایی را که افتاده باشد در میانه مسجد کوفه و اصحاب صابون - یعنی: بازار صابونی ها.

۳۷۳ / حدیث دهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ ﷺ لَسَنَةُ عِنْدَاقَةٍ^۲ يَفْسِدُ التَّمْرُ فِي النَّخْلِ، فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ؛^۴

لغت

عنداقه: چند احتمال در ضبط این کلمه می رود.

اول: عِنْدَاقَة - به عین و دال هر دو بی نقطه و فاء.

دوم: عین و دال هر دو بی نقطه و قاف.

سوم: عذاقه - به عین بی نقطه و ذال نقطه دار و فاء -، و عذاف - بر وزن عُراب.

چهارم: عِنْدَاقَة - به عین و نون و ذال نقطه دار.

پنجم: غیداقه - به غین نقطه دار و یاء و دال مهمله و قاف.

پوشیده نماند که در قاموس و منتهی الإرب و مجمع البحرین این لغت را متعرض نشده اند،

۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. در مصدر: (غیداقه).

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۰، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴ - ۲۱۵، ح ۶۹؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

لكن شارح قاموس در كتاب تاج العروس استدر اكي کرده و گفته است كه: ماء غيداق: عزيز، و عام غيداق: مخصب، وكذلك السنة^۱، و اين لفظ را بدون هاء آورده و در اين مقام معنایی كه برای آن ذكر کرده بی مناسبت نیست و دور نیست كه عندا قه تصحيف غيداقه باشد و الحاق هاء به آن برای مبالغه باشد. مانند: علام و علامه؛ يعنى: سال پر آب و علف، اشاره و اشعار به اين كه سال پر آب و باران [خواهد بود] كه از زيادتی باریدن باران خرماها در نخلها فاسد شود. چنان كه از اخبار ديگر هم مستفاد می شود كه يكي از علانم ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالى فرجه در سال قبل از ظهور آن حضرت باریدن بیست و چهار باران پی در پی است كه زمین را پاک و شسته كند؛ چنان كه خبر آن را در آتیه در همین كتاب نقل خواهم كرد.

و بعضی گفته اند كه: اين لفظ «عندافة» و مشتق از «عذاف» است به معنای مُهلِكه به علت جَدب و خشكسالی و قحطی، و گفته است كه: نون از حروف زياده است. و وجه اول اولی و اقرب به ذهن است، خصوصاً با بودن قرينه، والله العالم. يعنى: بدرستی كه در پیش روی قائم عليه السلام هر آینه سالی است كه از زيادتی باریدن باران خرما در درختان فاسد می شود. پس شك نكنید در آن.

۲۷۴ / حدیث یازدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده كه گفت: شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام كه فرمود:

إِنَّ السَّفِيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظَهْرِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلَ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، حَمْلَ جَمَلٍ، وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ الَّذِي لَا بَدَّ مِنْهُ؛^۲

يعنى: بدرستی كه سفیانی بعد از ظاهر شدنش مالك می شود پنج شهر را بقدر

۱. تاج العروس، ج ۱۳، ص ۳۷۱.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۲، و نیز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۱؛ مكیال المكارم، ج ۱، ص ۳۵۹.

مدّت حمل یک زن. پس فرمود: طلب آمرزش می‌کنم خدای را! بقدر حمل یک شتر و آن از امر حتم شده‌ای است که ناچار از آن است.

مراد از پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قنسرین است و مراد از حمل یک زن نه ماه است و مراد از حمل یک شتر یک سال است و مراد از امر محتوم یعنی پنج شهر گرفتن سفیانی از علامات حتمیه است که حتماً صورت خواهد گرفت و تغییرپذیر نخواهد بود.

۳۷۵ / حدیث دوازدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

کأنتی بالسفیانی - أو لصاحب السفیانی - قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفة. فنادی منادیه: من جاء برأس شیعة علیّ فله ألف درهم، فیثب الجار علی جاره ویقول: هذا منهم، فیضرب عنقه ویأخذ ألف درهم.

أما إن إمارتکم یومیذ لا تكون إلا لأولاد البغایا. کأنتی أنظر إلی صاحب البرقع. قلت: ومن صاحب البرقع؟ فقال: رجل منکم یقول بقولکم، یلبس البرقع، فیحوشکم فیعرفکم، ولا تعرفونه، فیغمز بکم رجلاً رجلاً. أما إنّه لا یكون إلا ابن بغی؛^۱

لغت

رحلة: فرش گستردنی.

رُحبة: جای فراخ گشاده.

البغایا: جمع بغی - یعنی: زنازاده.

حَوش: در قاموس است: حاش الصید: جاءه من حوالیه لیصرفه إلی الحباله.^۲ مراد

دنبال صید دور زدن است که آن را به دام اندازد.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۰ - ۴۵۱، ح ۴۵۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۲؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۷۰.

عَمَز: چشم زدن به بدی و اشاره کردن و نمّامی و سخن چینی کردن و جاسوسی کردن است.

یعنی: گویا می بینم سفیانی - یار فقیق او - را که فرش خود را گسترده باشد در فضای گشاده ای که نشیمنگاه شماست در کوفه. پس منادی او ندا کند که: هر که سر یک شیعه علی را بیاورد برای من، هزار درهم به او می دهم. پس بسرعت برخیزد همسایه به ضرر همسایه خود و بگوید: این از شیعیان علی است. پس گردن او را بزند و هزار درهم را بگیرد.

آگاه باشید که در آن روز نمی باشند فرماندهان شما مگر فرزندان زنا! گویا می بینم صاحب برقعی را - یعنی: مردی را که روی خود را پوشیده باشد که کسی او را شناسد. (ابان کلبی که راوی حدیث است می گوید:) گفتم: کیست صاحب برقع؟ فرمود: مردی است از شما که می گوید آنچه را که شما می گوئید - یعنی: می گوید: من شیعه هستم - و برقع می پوشد و در اطراف شما می آید و شما را به دام می اندازد و او شما را می شناسد و شما او را نمی شناسید. پس سعایت و نمّامی می کند - یا به اشاره چشم شما را نشان می دهد یکی یکی. آگاه باشید که نمی باشد آن مرد مگر زنازاده!

۳۷۶ / حدیث سیزدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، به سند خود از ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لینصرنَّ الله هذا الأمر بمن لا خلاق له، ولو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو اليوم مقیم علی عبادة الأوثان؛^۱

یعنی: هر آینه یاری می کند خدا البتّه البتّه این امر را - یعنی: دین اسلام را - به کسی که هیچ بهره ای از دین ندارد و چون امر ما بیاید هر آینه بیرون می رود کسی که ظاهراً داخل در این دین بوده و در باطن بت ها را می پرستیده.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۰، ح ۴۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۹، ح ۴۹.

علامه مجلسی رحمته فرموده در بحار که: شاید مراد حضرت از این فرمایش این باشد که اکثر یاران حق و یاران شیعیان در آن روز گروهی هستند که هیچ بهره‌ای از دین ندارند و امر ظاهر شود - یعنی قائم علیه السلام قیام کند - بیرون می‌روند از این دین کسانی که مردم می‌دانند که اینها بت‌ها را می‌پرستیدند یا حقیقتاً یا مجازاً، یا از کسانی می‌باشند که مردم گمان می‌کردند که آنها اهل ایمان‌اند، یا آن که آنها هنگام ظهور قائم علیه السلام مشغول به بت‌پرستی می‌شوند و زود باشد که بیاید خبری که این معنی را تأیید کند. و دور نیست که در نسخه اصل «معه» بوده، نه «منه» که مراد این باشد که با آن حضرت بیرون می‌آید (لقد خرج معه). پس تأمل کن. به پایان رسید ترجمه کلام مجلسی - علیه الرحمه.

۲۷۷ / حدیث چهاردهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود: عام - أو سنة - الفتح ينشقّ الفرات حتى يدخل أزقة الكوفة؛^۱ یعنی: در سال فتح - یعنی: سال قیام قائم علیه السلام - شکافته می‌شود فرات تا این که داخل می‌شود آب در کوچه‌های کوفه.

۳۷۸ / حدیث پانزدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود: إن القائم - صلوات الله عليه - ينادي اسمه ليلة ثلاث وعشرين، ويقوم يوم عاشورا يوم قتل فيه الحسين بن علي علیه السلام؛^۲

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۱، ح ۴۵۶، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳: الدرّ النظیم، ص ۷۵۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۶: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۲، ح ۴۵۸، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹: روضة الواعظین، ص ۲۶۳: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۶: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۳۴۲: الفصول المهمة في معرفة الأنفة، ج ۲، ص ۱۱۳۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۲۹.

یعنی بدرستی که قائم - صلوات الله علیه - ندا کرده می شود به نام او در شب بیست و سوم (مراد بیست و سوم ماه رمضان است) و قیام می کند در روز عاشورا؛ روزی که کشته شد در آن روز حسین بن علی علیه السلام.

۳۷۹ / حدیث شانزدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۰ خط عبدالرحیم، طبع ۱۳۲۵، مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ لَوْلَدَ فُلَانٍ عِنْدَ مَسْجِدِكُمْ - يَعْنِي: مَسْجِدَ الْكُوفَةِ - لَوْقَعَةُ فِي يَوْمِ عُرُوبَةٍ، يُقْتَلُ فِيهَا أَرْبَعَةُ أَلْفٍ مِنْ بَابِ الْفَيْلِ إِلَى أَصْحَابِ الصَّابُونَ. فَإِيَّاكُمْ وَهَذَا الطَّرِيقَ، فَاجْتَنِبُوهُ، وَأَحْسِنُهُمْ حَالاً مِنْ أَخْذِ فِي دَرَبِ الْأَنْصَارِ؛^۱

یعنی: بدرستی که برای فرزندان فلان - یعنی: بنی عباس - در نزد مسجد شما - یعنی: مسجد کوفه - هر آینه جنگی خواهد شد در روز جمعه ای که کشته شود در آن چهار هزار نفر از طرف باب الفیل تا محل اصحاب صابون - یعنی: صابون سازها، یا صابون فروش ها. پس بر شما باد که از عبور از آن راه دوری کنید و نیکوترین حال ایشان کسی است که از درب انصار رفت و آمد کند.

۳۸۰ / حدیث هفدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۰، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود که:

پیش از قیام قائم علیه السلام بلوی من الله. قلت: وما هو، جعلت فداك؟ فقراً: ﴿وَلَنَبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲، ثُمَّ قَالَ:

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۷، و نیز ر. ک: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ إلیزام الناصب،

ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. سورة بقره، آیه ۱۵۵.

الخوف من ملوك بني فلان، والجوع من غلاء الأسعار، ونقص الأموال من كساد التجارات وقلّة الفضل فيها، ونقص الأنفس بالموت الذريع، ونقص الثمرات بقلّة ريع الزرع وقلّة بركة الثمار، ثم قال: وبشر الصابرين عند ذلك بتعجيل خروج القائم عليه السلام؛^۱

یعنی: پیش از قیام قائم عليه السلام بلاهایی است از جانب خدا. گفتم: چیست آن بلاها، فدایت شوم؟ پس خواند این آیه را: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ تا آخر آیه؛ یعنی: و هرآینه آزمایش می‌کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوه‌ها و مژده بده صبرکنندگان را.

پس فرمود: ترس از پادشاهان بنی فلان - یعنی: بنی عباس - و گرسنگی از جهت گران شدن نرخها و کم شدن اموال از جهت کساد شدن تجارتها و کم شدن سود و زیادتی در آن و کم شدن نفسها بسبب مرگ بسرعت و شتاب و کم شدن میوهها به سبب کمی ریع^۲ زراعت و کم شدن برکت میوههاست. پس فرمود: و مژده بده صبرکنندگان را هنگام ظاهر شدن این بلاها به شتاب کردن در ظهور قائم عليه السلام.

۳۸۱ / حدیث هجدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
يُزَجَّرُ النَّاسُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام عَنْ مَعْصِيهِمْ بِنَارٍ تَظْهَرُ فِي السَّمَاءِ، وَحَمْرَةٌ تَجَلَّلُ السَّمَاءَ، وَخَسْفٌ بِبَغْدَادَ، وَخَسْفٌ بِبِلْدَةِ الْبَصْرَةِ، وَدَمَاءٌ تَسْفِكُ بِهَا، وَخَرَابٌ دُورَهَا، وَفَنَاءٌ يَقَعُ فِي أَهْلِهَا، وَشُمُولٌ أَهْلِ الْعِرَاقِ خَوْفًا لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَهُ قَرَارٌ؛^۳
یعنی: زجر کرده می‌شوند مردمان پیش از قیام قائم عليه السلام از جهت گناهان ایشان به آتشی که ظاهر می‌شود در آسمان و سرخی‌ای که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن به

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری وری کردن می‌گویند.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۸، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۱؛

صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱؛ ح ۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

زمینی در بغداد و فرورفتنی در شهر بصره و خون‌هایی که ریخته شود در آن جا و ویران شدن خانه‌های آن و نابود شدنی که واقع شود در اهل آن و شامل شدن ترسی بر اهل عراق که قرار و آرامی برای ایشان نباشد.

۲۸۲ / حدیث نوزدهم

وافی فیض رحمته، مجلد سوم، جزء چهاردهم، کتاب روضه، صفحه ۱۲۰، در باب «إخبار عما هو آتٍ» از کتاب کافی مسنداً از معاویه بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت: تمثّل جست حضرت ابی عبدالله علیه السلام به یک بیت شعر از ابن ابی عقیب که گفته:

وينحر بالزوراء منهم لدى الضحى ثمانون ألفاً مثل ما تنحر البُدن

(وروی غیره: البذل)

ثمّ قال لي: تعرف الزوراء؟ [قال:] قلت: جعلت فداك، يقولون: إنها بغداد. قال: لا، ثمّ قال: دخلت الريّ؟ قلت: نعم. قال: أتيت سوق الدوابّ؟ قلت: نعم. قال: رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء. يقتل فيها ثمانون ألفاً، منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان، كلّهم يصلح للخلافة. قلت: من يقتلهم، جعلت فداك؟ قال: يقتلهم أولاد العجم!

یعنی: نحر کرده می شود در نزد کوه سیاه ری هنگام چاشتگاهی هشتاد هزار نفر مانند شتری که نحر کرده شود. پس به من فرمود: می شناسی زوراء را که در کجاست؟ گفتم: فدایت شوم! می گویند که: آن بغداد است. فرمود: نه. پس فرمود که: ری رفته‌ای؟ گفتم: آری. فرمود: بازار چهارپایان آن جا را وارد شده‌ای؟ گفتم: آری. فرمود: آن کوه سیاهی که در طرف دست راست راه است دیده‌ای؟ آن جا زوراء است که کشته می شود در آن جا هشتاد هزار نفر مرد که هشتاد نفر از ایشان از پسران فلان‌اند که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند. گفتم: کی می کشد ایشان را، فدایت شوم؟ فرمود: می کشند ایشان را فرزندان عجم.

۱. وافی ج ۲۶، ص ۴۵۹-۴۶۰، و نیز رک: کافی ج ۸، ص ۱۷۷، ح ۱۹۸؛ إلزام الناصب ج ۲، ص ۱۳۹.

مؤلف گوید: این حدیث را مرحوم طریحی در لغت «زور» نیز مرسلأً با شعر ابن ابی عقبه از آن حضرت اشاره کرده و پس از نقل شعر ابن ابی عقبه گفته است: هو جبل بالری یقتل فیہ ثمانون ألفاً من ولد فلان، کلهم یصلح للخلافة. یقتلهم أولاد العجم. کذا مروی عن الصادق علیه السلام، وربما کان ذلك فی دولة القائم،^۱ والله أعلم؛ یعنی: زوراء کوهی است در ری که کشته می شود در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند. می کشند ایشان را فرزندان عجم. اینچنین روایت شده از صادق علیه السلام و بسا این واقعه در دولت قائم علیه السلام واقع شود، و خدا داناتر است.

ظاهر این است که در روایت مجمع البحرین سقطی واقع شده باشد و مرحوم فیض در وافی در ذیل حدیث گفته است: وإنما یكون فی السنة التاسعة أو الثامنة، ولعل فلان کنایة عن العباس لما روی فی استیصالهم فی آخر الزمان؛^۲

یعنی: و جز این نیست که این واقعه در سال نهم یا هشتم می باشد و شاید مراد از فلان عباس باشد؛ به علت آنچه که روایت شده در موضوع مستأصل شدن ایشان در آخر الزمان. نگارنده گوید: منحصر دانستن صاحب وافی وقوع این واقعه را در سال نهم یا هشتم شاید برخورد به روایت و یا درایت خاصی باشد که به آن برخورد کرده و مراد از نهم یا هشتم معلوم نیست که آیا پیش از ظهور حضرت است، یا بعد از آن، یا غیر اینها، و مراد از عباس، عباس بن عبدالمطلب است و بعید نیست که مراد خراسانی و اتباع او باشند، والله العالم.

۳۸۳ / حدیث بیستم

السماء والعالم (۱۴ بحار الأنوار) طبع امین الضرب، صفحه ۳۳۸، از تاریخ قم مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده عبدالله بن سنان، گفته که: سؤال کرده شد از آن

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. وافی، ج ۲۶، ص ۴۶۰.

حضرت از بلاد جبل که: در کجاست؟ زیرا که برای ما روایت شده که وقتی که رد شد امر به سوی شما - یعنی: آل محمد علیهم السلام - بعضی از آن جا به زمین فرو می رود. فرمود: **إِنَّ فِيهَا مَوْضِعًا يُقَالُ لَهُ بَحْرٌ وَيُسَمَّى بِقَمٍّ وَهُوَ مَعْدَنُ شِيعَتِنَا. فَأَمَّا الرَّيُّ فَوَيْلٌ لِمَنْ جَنَاحِيهِ، وَإِنَّ الْأَمْنَ فِيهِ مِنْ جَهَةِ قَمٍّ وَأَهْلِهِ. قِيلَ: مَا جَنَاحَاهُ؟ قَالَ علیهم السلام: أَحَدُهُمَا بَغْدَادُ وَالْآخَرُ خِرَاسَانَ، فَإِنَّهُ تَلْتَقِي فِيهِ سَيْفُ الْخِرَاسَانِيِّينَ وَسَيْفُ الْبَغْدَادِيِّينَ، فَيَعَجِّلُ اللَّهُ عَقُوبَتَهُمْ وَيَهْلِكُهُمْ، فَيَأْوِي أَهْلَ الرَّيِّ إِلَى قَمٍّ، فَيُؤْوِيهِمْ أَهْلَهُ، ثُمَّ يَنْتَقِلُونَ مِنْهُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ أَرْدِسْتَانُ!**

یعنی: بدرستی که در آن جا موضعی است که به آن دریا گفته می شود و نام گذارده شده است به قم و آن جا معدن شیعیان ما است.

و اما ری، پس وای بر آن است از دو طرف آن و ایمنی در آن از جهت قم است و اهل قم. گفته شد که: دو طرف آن کدام است؟ فرمود آن حضرت علیهم السلام که: یکی از آن دو بغداد است و دیگری خراسان. پس بدرستی که تلاقی می کند در آن جا شمشیرهای خراسانی ها و شمشیرهای بغدادی ها. پس شتاب فرماید خدا به عذاب کردن به آنها و هلاک می کند ایشان را. پس پناهنده شوند اهل ری به اهل قم و ایشان آنها را پناه می دهند. پس از آن جا منتقل می شوند به موضعی که آن جا را اردستان گویند (اردستان قصبه ای است بزرگ تقریباً در بیست فرسخی اصفهان).

مؤلف گوید: از این حدیث چند نکته استفاده می شود:

اول این که: قم معدن شیعیان آل محمد علیهم السلام است.

دوم این که: قم مامن است برای اهل ری.

سوم این که: ری مورد حمله بغدادی ها و خراسانی ها خواهد شد و در آن عذاب

جنگ و خونریزی و هلاکت رخ خواهد داد بنحوی که اهل آن پناهنده به قم خواهند شد.

چهارم آن که: اهل قم آنها را پناه خواهند داد.

پنجم آن که: آن جا هم نتوانند زیست کنند و ناچار از آن جا منتقل به اردستان که از قصبات بزرگ یا شهرستان کوچک توابع اصفهان است شوند و ظاهر این است که مصداق این حدیث شریف هنوز صورت وقوع پیدا نکرده باشد و از علاماتی است که در مدت کمی قبل از قیام قائم علیه السلام ظاهر شود.

۳۸۴ / حدیث بیست و یکم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۸، به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْكُوفَةِ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَبِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِهَا عَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِلَادِ،
 وَاحْتَجَّ بِبَلَدَةِ قَمٍّ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَبِأَهْلِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مِنَ الْجَنِّ
 وَالْإِنْسِ، وَلَمْ يَدْعِ اللَّهَ قَمٍّ وَأَهْلَهُ مُسْتَضْعَفًا، بَلْ وَقَقَهُمْ وَأَيَّدَهُمْ.
 ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الدِّينَ وَأَهْلَهُ بِقَمٍّ دَلِيلٌ^۱، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَسْرَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فُخِرَ قَمٌّ وَبَطَلَ أَهْلُهُ،
 فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ حِجَّةٌ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَمْ تَسْتَقِرَّ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَلَمْ يَنْظُرُوا
 طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَإِنَّ الْبَلَايَا مَدْفُوعَةٌ عَنْ قَمٍّ وَأَهْلِهِ، وَسَيَّاتِي زَمَانٍ تَكُونُ بَلَدَةُ قَمٍّ وَأَهْلِهَا حِجَّةً
 عَلَى الْخَلَائِقِ، وَذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيْبِيَّةٍ قَائِمِنَا علیه السلام إِلَى ظَهْرِهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ
 بِأَهْلِهَا، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُدْفَعُ الْبَلَايَا عَنْ قَمٍّ وَأَهْلِهِ، وَمَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ
 الْجَبَّارِينَ، وَشَغَلَهُ عَنْهُمْ بَدَاهِيَةٌ أَوْ مَصِيبَةٌ أَوْ عَدُوٌّ، وَيُنْسِي اللَّهُ الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذَكَرَ قَمٍّ
 وَأَهْلَهُ كَمَا نَسُوا ذَكَرَ اللَّهُ^۲؛

یعنی: بدرستی که خدا حجّت می گیرد به کوفه بر سایر شهرها و به مؤمنین از اهل کوفه بر غیر ایشان از اهل شهرها و حجّت می گیرد به شهر قم بر سایر شهرها و به اهل آن بر همه اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس و نگذارده و نمی گذارد خدا قم و اهل او را در حالتی که ناتوان و مقهور باشند، بلکه توفیق می دهد ایشان را و یاری می فرماید ایشان را.

۱. در مصدر: (ذلیل).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲-۲۱۳، ح ۲۲، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۵: مستدرک الوسائل، ج ۱۰،

ص ۲۰۵، ح ۱۰.

پس فرمود که: دین و اهل آن در قم دلیل و راهنمایند و اگر چنین نبود هرآینه مردم شتاب می آوردند به سوی آن، پس قم خراب و ویران می شد و اهل آن نابود می شدند، پس حجّتی بر سایر شهرها نمی بود و چون این طور می شد قراری برای آسمان و زمین نبود و اهل شهرها بقدر چشم به هم زدنی نظر کرده نمی شدند.

و بدرستی که بلاها از قم دفع کرده شده است و از اهل آن و زود باشد که بیاید زمانی که شهر قم و اهل آن بر مردمان حجّت باشند و این در زمان غیبت قائم ماست خواهد بود تا وقت ظهور او. اگر چنین نبود، هرآینه زمین اهل خود را فرو می برد و بدرستی که فرشتگان هرآینه بلاها را از قم و اهل آن دفع می کنند و به بدی قصد نکند قم را جبّار و سرکشی مگر این که بشکند و خرد کند او را شکننده و خردکننده گردن کشان و ستمکاران و باز دارد شرّ او را از ایشان به این که او را به داهیه و یا مصیبتی و یا دشمنی مشغول کند و به فراموشی می اندازد خدا گردن کشان ستمکار را در زمان دولت ایشان از یاد قم کردن و اهل آن همچنان که فراموش می کنند یاد کردن خدا را.

مخفی نماند که از این حدیث شریف مطالبی چند فهمیده می شود.

اول آن که: خدا به شهر کوفه بر سایر شهرها و به مؤمنین اهل کوفه بر غیر ایشان از اهالی سایر شهرها حجّت می گیرد.

دوم این که: شهر قم نیز حجّت است بر سایر شهرها و اهل آن حجّت اند بر اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس.

سوم آن که: خدا قم و اهل آن را نمی گذارد که ناتوان و مقهور واقع شوند.

چهارم آن که: اهل قم موفق و مؤید خواهند بود.

پنجم آن که: قم و اهل آن دلیل و راهنمای مردم اند و اگر چنین نباشد مردم به سوی آن شتاب می آورند و آن جا را خراب کنند و اهل آن را نابود کنند. در این صورت بر سایر شهرها و اهل آن حجّت نخواهند بود.

ششم آن که: اگر قم و اهل آن نباشند، زمین و آسمان برقرار نخواهند ماند.

هفتم: اگر قم و اهل آن نباشند، سایر شهرها و اهل آنها بقدر چشم به هم زدنی مورد نظر رحمت نخواهند بود.

هشتم آن که: بلاها از قم و اهل آن دفع کرده خواهد شد.

نهم آن که: قم و اهل آن در دوره غیبت قائم آل محمد علیهم السلام تا زمان ظهور آن حضرت حجّت اند بر همه خلائق و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو می برد.

دهم آن که: ملائکه از قم و اهلس دفع بلا می کنند.

یازدهم: جبّار و ستمکاری در حقّ قم و اهل آن به بدی قصد نکند مگر آن که خدا او را در هم می شکند و خرد می کند و به بلای سخت و کار دشوار یا مصیبت یا دشمنی مبتلا می شود که از قصد بد خود برگردد و خدا او را به فراموشی خواهد انداخت که در زمان دولت و قدرت خود قم و اهل آن را فراموش کند و ضرری از او متوجّه ایشان نشود.

۳۸۵ / حدیث بیست و دوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۸، نیز از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که آن حضرت کوفه را یاد کرد و فرمود:

ستخلو كوفة من المؤمنين ويأزر عنها العلم كما يأزر الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم، وتصير معدناً للعلم والفضل حتى لا يبقى في الأرض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال، وذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل الله قم وأهله قائمين مقام الحجّة، ولولا ذلك لساخت الأرض بأهلها، ولم يبق في الأرض حجّة، فيفيض العلم منه إلى سائر البلاد في المشرق والمغرب، فيتم حجّة الله على الخلق، حتى لا يبقى أحد على الأرض لم يبلغ إليه الدين والعلم، ثم يظهر القائم علیه السلام ويسير سبباً لنقمة الله وسخطه على العباد؛ لأنّ الله لا ينتقم من العباد إلا بعد إنكارهم حجّة؛^۱

یعنی: زود باشد که خالی شود کوفه از اهل ایمان و پوشیده و پنهان شود از آن علم

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳، ح ۲۳، و.ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۶.

همچنان که پنهان شود مار در سوراخ خود. پس از آن ظاهر شود علم در شهری که آن راقم گویند و آن جا معدن علم شود و کانِ فضل، تا این که باقی نماند در زمینِ قسم مستضعفی - یعنی: نادانی - در دینِ حتّی پرده‌نشینانی که در حجله‌ها هستند و آن نزدیکِ ظهورِ قائم ما خواهد بود. پس قرار می‌دهد خدا قسم و اهل آن راقم مقامِ حجّت و اگر چنین نباشد زمینِ اهل خود را فرو می‌برد و باقی نخواهد ماند حجّتی در زمین که از او افاضه علم شود به سایر شهرها در مشرق و مغرب تا حجّت خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی زمینِ احدی که دین و علم به او نرسیده باشد. پس ظاهر می‌شود قائم علیه السلام و سیر می‌کند در حالتی که سبب است برای ظاهر کردن غضب و خشم خدا و انتقام کشیدن او بر بندگان؛ زیرا که خدا انتقام نمی‌کشد از بندگان مگر بعد از این که انکار کنند ایشان حجّت را.

مؤلف گوید: این حدیث شریف مشعر بر چند علامت است.

اول: خالی شدن کوفه از اهل ایمان.

دوم: پوشیده و پنهان شدن علم از آن.

سوم: ظهور علم در شهر قم و معدن علم شدن آن جا.

چهارم: باقی نماندن نادان و مستضعفی در آن جا حتّی پرده‌نشینان ایشان در

حجله‌های خود، و استفاده می‌شود که اینها نزدیکِ ظهورِ قائم علیه السلام خواهد بود.

پنجم: قائم مقام حجّت بودن قم و اهل آن، که اگر چنین نباشد زمینِ اهل خود را

فرو برد؛ برای آن که در چنین حالی حجّتی باقی نمی‌ماند که افاضه علم از آن به سایر شهرهای مشرق و مغرب جهان شود.

ششم آن که: از قم علم به مشرق و مغرب جهان رسد و شاید این نکته برای آن باشد

که در قم آثاری ظاهر شود که مورد توجه جهانیان گردد بنحوی که برای جلب نفع

خود دولت‌های جهانی متوجه آن جا شوند و کسانی که اسم دین اسلام و علوم

اسلامی به گوش هاشان نرسیده از آن جا گوشزد ایشان شود و حجّت بر آنها تمام شود

که نگویند: ما نشنیدیم و نفهمیدیم - چنان که دور نیست که یکی از آثاری که دلالت بر این معنی دارد شاید قضیه ظاهر شدن معادن نفت است که در این عصر مورد احتیاج و نیاز مندی جهانیان است و شرقی‌ها و غربی‌ها چشم بدان جا دوخته‌اند.

هفتم آن که: پس از تمام شدن حجّت بر آنها خدای متعال غضب و انتقام خود را بر انکارکنندگان حق و دین ظاهر می‌کند و به ظهور قائم آل محمد ﷺ از ایشان انتقام خواهد کشید.

و اگر کسی بگوید: توسعه ممالک اسلامی زیاد است و نام اسلام و دین غالباً گوشزد اهل شرق و غرب شده و مسلمین در دنیا زیادند. چرا جای دیگر برای اهل شرق و غرب حجّت نباشد و این خصیصه به قم اختصاص داشته باشد؟

جواب گفته می‌شود: آری، چنین است، لکن بنا به فرموده پیغمبر اسلام ﷺ که متواتر در میان مسلمانان است که از اخبار غیبیه آن بزرگوار به شمار رفته، مسلمانان بعد از رحلت آن حضرت هفتاد و سه فرقه خواهند شد. یک فرقه آنها اهل نجات‌اند و باقی هالک‌اند^۱ و با مراجعه به کتب معتبره و تدبّر و تعمق در اخبار مأثوره - از قبیل خبر ثقلین^۲

-
۱. ر.ک: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۱۰-۲۱۱: کتاب الشریعة، ص ۱۷-۲۰، ح ۲۱-۳۰: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۲۸۵: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲، ح ۱۹.
 ۲. مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۱۷۶، ح ۵: مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۵، ص ۱۸۲. فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۹۹۰ و ص ۶۰۳، ح ۱۰۳۲ و ص ۷۷۹، ح ۱۳۸۲: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶: کتاب السنّة، ص ۶۲۹-۶۳۰، ح ۱۵۵۳ و ۱۵۵۴: مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸، ح ۱۰۲۱ و ص ۳۰۳، ح ۱۰۲۷ و ص ۳۷۶، ح ۱۱۴۰: معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱: معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۳۷۴: معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱ و ج ۳، ص ۶۵-۶۶، ح ۲۶۷۸ و ۲۶۷۹، امالی شیخ طوسی، ص ۲۵۵، ح ۴۶۰: مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؑ، ص ۲۳۵-۲۳۶، ح ۲۸۳: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۶۶-۶۷، ح ۱۹۴: تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۹۲: ذخائر العقبی، ص ۱۶: أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲: تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۳: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳-۱۶۴: الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۶، ص ۷: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۲۳۲ و ۳۹۶-۳۹۷: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۸ و ۶۵۲: غایة المرام، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۳، ح ۲۰ و....

و حديث منزلت^١ و مرغ مشوي^٢ و باب حطه^٣ و اعطاي رايت^٤ و احاديث متواترة

١. سيرة ابن هشام. ج ٤. ص ٩٤٦-٩٤٧: كتاب السنة: ص ٥٨٦. ح ١٣٣١ و ١٣٣٢: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٢٤. ح ٨٤٤٦: مسند شاشي. ج ١. ص ١٢٧. ضمن حديث ٦٣: دلائل النبوة. ج ٥. ص ٢٢٠. بشارة المصطفى ﷺ. ص ٣١٦. ضمن حديث ٢٨: شواهد التنزيل. ج ١. ص ١٩٢. ح ٢٠٤: تاريخ مدينة دمشق. ج ٢. ص ٣١ و ج ٤٢. ص ١١٧: ذخائر العقبى. ص ٦٣: غاية العرام. ج ٢. ص ٣٧: بحار الأنوار. ج ٣٧. ص ٢٦٧. ذيل حديث ٤٠ و....
٢. فضائل الصحابة. ج ٢. ص ٥٦٠. ح ٩٤٥: سنن ترمذي. ج ٥. ص ٢٠٠. ح ٣٨٠٥: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٠٧. ح ٨٣٩٨: مسند ابي يعلى. ج ٧. ص ١٠٥-١٠٦. ح ٤٠٥٢: معجم اوسط طبراني. ج ٢. ص ٢٠٦-٢٠٧. ج ٦. ص ٩٠ و ٣٣٦ و ج ٧. ص ٢٦٧ و ج ٩. ص ١٤٦. معجم كبير طبراني. ج ١. ص ٢٥٣. ح ٧٣٠ و ج ٧. ص ٨٢ و ج ١٠. ص ٢٨٢. ح ١٠٦٦٧: امالي شيخ صدوق. ص ٧٥٣-٧٥٤. ح ١٠١٢: مستدرک حاكم. ج ٢. ص ١٣٠-١٣١: امالي شيخ طوسي. ص ٢٥٣. ح ٤٥٤ و ص ٥٤٦. ضمن حديث ١١٦٨ و ص ٥٥٨. ضمن حديث ١١٧٢: بشارة المصطفى ﷺ. ص ٢٦١. ح ٦٨ و ص ٣٧٤. ضمن حديث ١١: مناقب خوارزمي. ص ١٠٧-١٠٨. ح ١١٣ و ١١٤ و ص ١١٤-١١٥. ح ١٢٥ و ص ٣١٤. ضمن حديث ٣١٤: تاريخ مدينة دمشق. ج ٤٢. ص ٢٤٥-٢٤٧ و ص ٢٥٠-٢٥٨ و ص ٤٣٢ و ج ٥١. ص ٦٠: أسد الغابة. ج ٤. ص ٣٠: مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ. ص ٨٩: ذخائر العقبى. ص ٦١: مجمع الزوائد. ج ٩. ص ١٢٥-١٢٦: جواهر المطالب في مناقب الإمام عليّ ﷺ. ج ١. ص ٥١-٥٢: غاية العرام. ج ٥. ص ٨١: بحار الأنوار. ج ٣٨. ص ٣٥٨. ذيل حديث ٩ و....
٣. «إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل. من دخله غُفِرَ له» (ر. ك: كتاب سليم بن قيس. ص ١٢٧ و ١٢٨ و ٤٥٧: معجم صغير طبراني. ج ١. ص ١٣٩-١٤٠. ج ٢. ص ٢٢: معجم اوسط. ج ٤. ص ١٠ و ج ٦. ص ٨٥: معجم كبير. ج ٣. ص ٤٥-٤٦. ح ٢٦٣٧: بصائر الدرجات. ص ٣١٧. ح ٤: امالي شيخ صدوق. ص ١٣٣. ح ١٢٦: غيبت نعماني. ص ٥١. ضمن حديث ٢: كفاية الأثر. ص ٣٩. غيبت شيخ طوسي. ص ٦٠. ح ٨٨ و ص ٥٢٥. ضمن حديث ١١٦٢ و ص ٦٢٣. ح ١٣٠٤: بحار الأنوار. ج ٢٣. ص ١٠٥. ح ٣ و....)
٤. مصنف ابن ابي شيبة. ج ٧. ص ٤٩٦. ح ١٥: صحيح مسلم. ج ٧. ص ١٢٠: كتاب السنة. ص ٥٩٦. ح ١٣٨٦ و ١٣٨٧: سنن ترمذي. ج ٥. ص ٣٠١-٣٠٢. ح ٣٨٠٨: فضائل الصحابة. ج ٢. ص ٦٤٣. ح ١٠٩٣: مسند بزّار. ج ٣. ص ٢٢٤. ح ١١٢٠: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٠٧-١٠٨. ح ٨٣٩٩ و ص ١٢٤. ح ٨٥١١: مستدرک حاكم. ج ٣. ص ١٠٨-١٠٩: امالي شيخ طوسي. ص ٣٠٦-٣٠٧. ح ٦١٦. الجمع بين الصحيحين. ج ١. ص ١٩٧. ح ٢٠٨: شواهد التنزيل. ج ٢. ص ٣٥-٣٦. ح ٦٥٦: بشارة المصطفى ﷺ. ص ٣١٣. ح ٢٢. مناقب خوارزمي. ص ١٠٨. ح ١١٥: تاريخ مدينة دمشق. ج ٤٢. ص ١١١-١١٦ و ١٦٧: أسد الغابة. ج ٤. ص ٢٥-٢٦: مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ. ص ١٠١: صراط مستقيم. ج ١. ص ٢٢٩: بحار الأنوار. ج ٣٩. ص ١٤. ذيل حديث ٢ و....

غدیر خم^۱ و حدیث «مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح»^۲ و آیه ولایت^۳ و ہزاران از اخبار و احادیث مسلمہ نبویہ متدوٰنہ در کتب معتبرہ متداولہ در میان مسلمین۔ در صورتی کہ از روی انصاف و حق طلبی باشد نہ از طریق عناد و اعتساف و حمیت و عصیبت، عقل سلیم داوری می کند کہ فرقه حقه ناجیہ منحصر است در سالکین طریق اهل بیت رسالت۔ صلوات اللہ علیہم اجمعین۔ کہ بہ و جوہی چند متابعت آن واجب است۔

از آن جملہ آن کہ می بینیم سزاوارتر و راستگوتر و خالص تر از شوائب باطل و بزرگتر از جهت پاک و پاکیزہ دانستن خدا و رسول او و اوصیای رسول او۔ صلوات اللہ علیہم اجمعین۔ و نیکوتر از حیث مسائل اصول و فروع مذهب امامیہ اثنا عشریہ است؛ زیرا کہ معتقد ایشان در حق خدا این است کہ ازلی است۔ یعنی: ہمیشہ بودہ است۔

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۹۵، ح ۹ و ص ۵۰۲، ح ۵۵؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۵-۵۸۶، ح ۹۹۱ و ۹۹۲ و ص ۵۹۶، ح ۱۰۱۶ و ص ۶۱۳، ح ۱۰۴۸ و ص ۷۰۵، ح ۱۲۰۶؛ کتاب السنۃ، ص ۵۹۰، ح ۱۲۵۷؛ سنن کبریٰ نسایی، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۸۴۷۳ و ص ۱۳۴، ح ۸۴۷۸؛ شرح مشکل الآثار، ج ۵، ص ۱۳-۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۵۳۳؛ تاریخ مدینہ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸۷ و ۲۱۲-۲۱۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۱۸۳ و ۱۸۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۰۸-۱۰۹، ح ۱ و ص ۱۸۰-۱۸۱، ح ۶۷ و....

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷ و ۳۵۸ و ۴۵۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۲، ضمن حدیث ۵۲؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۷۸۵، ح ۱۴۰۲؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰ و ج ۲، ص ۲۲؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۰۶ و ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۵-۴۶، ح ۲۶۲۶-۲۶۲۸ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۴۲، ضمن حدیث ۴۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۱؛ حلیۃ الأولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ امالی شیخ طوسی، ص ۶۰، ح ۸۸ و ص ۳۴۹، ح ۷۲۱ و ص ۴۵۹، ح ۱۰۲۶ و ص ۴۸۲، ح ۹۰۵۳ و ص ۵۱۳، ح ۱۱۲۲ و ص ۵۲۶، ضمن حدیث ۱۱۶۲ و ص ۶۳۳، ح ۱۳۰۴ و ص ۷۳۳، ح ۱۵۳۲؛ بشارۃ المصطفیٰ ﷺ، ص ۶۳، ضمن حدیث ۴۸ و ص ۱۴۵، ح ۹۷؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۳۴؛ غایۃ المرام، ج ۳، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۲۴، ذیل حدیث ۵۱.

۳. انساب الأشراف، ص ۱۵۰، ح ۱۵۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲۱۷ و ص ۲۳۹، ح ۲۴۰؛ خصائص الوحي المبین؛ ص ۸۱، ح ۱۶؛ نهج الإیمان، ص ۱۳۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ غایۃ المرام، ج ۲، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱، ذیل حدیث ۲۳ و....

و ابدی است - یعنی: همیشه خواهد بود - و قدیم است که حدوث در او راه ندارد و آنچه غیر از اوست حادث است و آن که خدا یکی است و او جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست و عرض نیست و از کم و کیف و زمان و مکان و مشابَهت با مخلوق منزّه و مبرّاست و قادر است بر هر چیزی و عادل و حکیم است و ظلم نمی‌کند احدی را و فعل زشت از او سر نمی‌زند و مطیع را ثواب می‌دهد و عاصی را عذاب می‌کند و کارهای او متقن و محکم است و از روی غرض و مصلحت است و بازیگر نیست و برانگیزاننده پیغمبران است برای ارشاد اهل عالم و به چشم سر دیده نمی‌شود - نه در دنیا و نه آخرت - و در جهت واقع نیست و امر و نهی و اخبار او حادث است.

و معتقد این فرقه در باب انبیا این است که آنها معصوم از خطا و سهو و نسیان و معصیت اند - اعم از گناه کبیره، یا صغیره - از اول عمرشان تا آخر عمرشان و اگر چنین نباشند و ثوقی به تبلیغات ایشان نیست و فایده بعثت لغو می‌شود.

و معتقد ایشان در حق ائمه دوازده گانه این است که آنها نیز معصوم اند مانند انبیا و الا همان محذور در کار می‌آید که در حق انبیا گفته شد و فرقه دوازده امامی احکام فروع را از ائمه معصومین علیهم السلام فرامی‌گیرند که آنها نیز از جدّ خود پیغمبر خدا اخذ کرده‌اند و آن حضرت از خدا اخذ کرده به وحی جبرئیل و این اخبار نقل کرده شد از سلف به خلف طبقه‌ای بعد از طبقه‌ای تا این که روایت متصل شود به یکی از معصومین با رعایت تفحص از حالات راوی هر طبقه و قول مقدوحین^۱ از روات^۲ را طرح می‌کنند و به قول عدول^۳ و حسان^۴ و موثقین^۵ اخذ می‌کنند و التفاتی به رأی

۱. مقدوحین: کسانی که درباره آنها از سوی علمای رجال قدحی رسیده است.

۲. روات: راویان احادیث.

۳. عدول: راویانی که از شیعیان دوازده امامی بوده و به عدالتشان تصریح شده باشد.

۴. حسان: راویانی اند که از امامیه می‌باشند و در علم رجال مدح شده‌اند، اما به عدالتشان تصریح نشده است.

۵. موثقین: راویانی می‌باشند که هر چند شیعه دوازده امامی نیستند، اما توثیق شده‌اند - یعنی: تصریح به وثاقتشان شده است.

و اجتهاد ندارند و حرام می‌دانند اخذ به قیاس^۱ و استحسانات^۲ را و اما باقی مسلمانان این طور نیستند و هر فرقه از ایشان مذهبی را پیش گرفته‌اند که بیان حالات و معتقدات آنها خارج از وضع این کتاب است. طالبین مراجعه کنند به کتاب‌های متداوله در این باب از کتب کلامیه فارسیه و عربیه.

و چه نیکو گفته شده است به زبان تازی:

إذا شئت أن ترضى لنفسك مذهباً وتعلم أين الناس في نقل أخبار
 فدع عنك قول الشافعي ومالكٍ وأحمد والنعمان إذ يروون الآثار
 ووال أناساً قولهم وحديثهم: روى جَدُّنا عن جبرئيل عن الباري

یعنی: اگر می‌خواهی که خوشنود باشی از مذهبی که برای نفس خود اختیار می‌کنی و بدانی که در نقل اخبار کدام مردمانی را اختیار کنی، واگذار قول مالک و شافعی و احمد بن حنبل و نعمان بن ثابت - که ابوحنیفه باشد - زمانی که روایت کنند خبرها را و دوست بدار مردمانی را که گفته و حدیثشان این است که: روایت کرد جد ما - یعنی: پیغمبر ﷺ - از جبرئیل از خدای آفریننده.

چون این مقدمه دانسته شد، بدان که عاصمه فرقه ناجیه در میان ممالک اسلامیّه مملکت ایران است و به فرموده حضرت صادق علیه السلام در آخرالزمان قریب به ظهور قائم علیه السلام شهر قم معدن علم و فضل می‌شود و از آن جا علم به مشرق و مغرب می‌رسد و قم و اهل آن قائم مقام حجّت‌اند و خدا به ایشان حجّت را بر خلق تمام می‌کند؛ برای آن که دینی که خدا نعمت خود را به آن بر بندگان خود تمام کرده و راضی شده که بندگان متدین به آن باشند همین دین است که فرقه ناجیه اثناعشریه به آن متدین شده‌اند و پذیرفتن این دین حجّت

۱. قیاس: ترفندی است که بین برخی طوایف اهل سنت رایج است و بر اساس آن حکم برخی از موضوعات را که برایشان به گمان آنها حکمی در شرع مقدّس بیان نشده است از روی موارد مشابه و با قیاس به آنها به دست می‌آورند.
 ۲. استحسان: ترفند دیگری است که بین عده‌ای از اهل سنت رایج است و بر اساس آن اگر امری در جوامع اسلامی و بین مسلمین رایج شود و به اصطلاح جا بیفتد، اما دلیل شرعی بر آن در دست نباشد، همان پذیرش و قبول راکاشف از رضا شارع مقدّس می‌دانند.

است برای مردمان و بروز و ظهور احکام و آثار و آداب آن منوط به علم است و علم هم قائم به عالم است و در آن زمان عالم علوم دینیّه ظهورش در قم بیشتر است تا جاهای دیگر و از آن جا افاضه فیض به اهل مشرق و مغرب شود. لذا قم و اهل قم حجّت اند برای اهل شرق و غرب. در این نکته نیکو دقت کن و مغتنم بشمار، و هذا الاستنباط من فضل ربّی.

۳۸۶ / حدیث بیست و سوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعلیکم بقمّ وحوالیها ونواحیها؛ فإنّ البلاء مدفوع عنها؛^۱
 یعنی: وقتی که فتنه فرو گرفت و عمومیت پیدا کرد در شهرها، بر شما باد به رفتن
 و جا گرفتن در قم و اطراف و جوانب آن؛ زیرا که بلا دفع کرده شده از آن جاها.

۳۸۷ / حدیث بیست و چهارم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا عمّت البلایا، فالأمن فی کوفه ونواحیها من السواد و قمّ من الجبل، ونعم الموضع قمّ
 للخائف الطائف؛^۲

یعنی: وقتی که فرو گرفت بلاها - یعنی: در شهرها -، پس کوفه از سواد عراق و
 اطراف آن محلّ ایمنی است و از بلاد جبل قم ایمن است و خوب جایی است قم بر شخص
 ترسنده دور زننده - یعنی: برای شخصی که از ترس نمی تواند در یک جا قرار گیرد.

۳۸۸ / حدیث بیست و پنجم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، به سند خود روایت کرده که فرمود:
 إذا فقد الأمن من البلاد^۳، وركب الناس علی الخیول، واعتزلوا النساء والطیب، فالهرب

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۶ و ص ۲۱۷، ح ۴۴ و ص ۲۲۸، ح ۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۸. ۳. در مصدر: (من العباد).

الهرب عن جوارهم. فقلت: جعلت فداك، إلی أين؟ قال: إلی الكوفة ونواحيها، أو إلی قمّ وحواليها؛ فإنّ البلاء مدفوع عنهما!^۱

یعنی: وقتی که امنیت از شهرها مفقود شد و مردمان بر اسب‌ها سوار شدند - یعنی: برای جنگ و جدال و قتل و غارت - و گوشه‌گیری کردند از زن‌ها و خوش‌گذرانی، پس آن وقت و وقت فرار کردن است. وقت فرار کردن است از مجاورت و همسایگی ایشان. (راوی می‌گوید:) گفتم: فدایت شوم! به سوی کجا فرار کنیم؟ فرمود: به سوی کوفه و اطراف آن، یا قم و جوانب آن؛ زیرا که بلا از این دو جا دفع کرده شده است.

۳۸۹ / حدیث بیست و ششم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إذا أصابتكم بليّة وعناء، فعليكم بقم؛ فإنّه مأوى الفاطميين، ومستراح المؤمنين، وسيأتي زمان ينفر أولياؤنا ومحبتونا عنا، ويبعدون منا، وذلك مصلحة لهم لكيلا يُعرفوا بولايتنا، ويحقنوا بذلك دماءهم وأموالهم، وما أراد أحد بقم وأهله سوءاً إلا أذّله الله وأبعده من رحمته؛^۲

یعنی: وقتی که رو آورد به سوی شما بلایی و رنج و سختی ای، بر شما باد به رفتن و جای گرفتن در قم؛ زیرا که آن جا جایگاه اولاد فاطمه و راحتگاه مؤمنین است و زود باشد که بیاید زمانی که کوچ کنند دوستان و دوست‌دارندگان ما از ما و دور شوند از ما و این نفرت و دوری صلاح است برای ایشان، تا این که شناخته نشوند به دوستی ما و به این جهت حفظ کنند خون‌هایشان و مال‌هایشان را و اراده بدی نمی‌کند به قم و اهل آن احدی مگر این که ذلیل و خوار می‌کند خدا او را و دور می‌گرداند او را از رحمت خود.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۹، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۷-۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۵، ح ۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴-۲۱۵، ح ۲۲، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۸.

۳۹۰ / حدیث بیست و هفتم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از سلیمان بن صالح روایت کرده که گفت: روزی در نزد ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - بودیم. پس یاد فرمود فتنه‌های بنی عباس را و آنچه که به مردم می‌رسد از ایشان. پس گفتیم: فدایت شویم! در آن وقت به کجا باید پناه برد و در کجا جای گرفت در آن زمان؟

فقال: إلى الكوفة وحواليها وإلى قم ونواحيها، ثم قال: في قم شيعةنا ومواليها، وتكثر فيه العمارة، ويقصده الناس، ويجتمعون فيه حتى يكون الجمر بين بلدهم؛^۱ پس فرمود: در قم شیعیان و دوستان ما هستند و ساختمان‌ها در آن جا زیاد شود و مردم به طرف آن جا قصد می‌کنند و در آن جا جمع می‌شوند تا اندازه‌ای که رودخانه در وسط شهر ایشان واقع شود.

۳۹۱ / حدیث بیست و هشتم

السماء والعالم، صفحه ۳۴۰، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود: قم بلدنا وبلد شیعتنا، مطهّرة مقدّسة، قبلت ولايتنا أهل البيت. لا يريدهم أحد بسوء^۲ إلا عجلت عقوبته ما لم يخونوا إخوانهم. فإذا فعلوا ذلك، سلط الله عليهم جبابرة سوء. أما إنهم أنصار قائمنا ودعاة حقنا، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم اعصمهم من كل فتنة، ونجّهم من كل هلكة؛^۳

یعنی: قم شهر ما است و شهر شیعیان ما. شهری است پاک و پاکیزه. پذیرفته است دوستی ما اهل بیت را. اراده نمی‌کند ایشان را احدی به بدی مگر این که شتاب کرده می‌شود در عذاب او، تا زمانی که خیانت نکرده باشند با برادرهای خود و چون

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۵، ونیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۹.
 ۲. در مصدر: (تربة قم مقدّسة، وأهلها منّا، ونحن منهم، لا يريدهم جبار بسوء).
 ۳. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۸-۲۱۹، ح ۴۹.

خیانت کنند مسلط می گرداند خدا بر ایشان گردنکشان و ستمکاران بد را. آگاه باشید که ایشان - یعنی: اهل قم - یاوران قائم ما و خواهندگان حق ما هستند. پس حضرت سر خود را بلند کرد به طرف آسمان و عرض کرد: بار خدایا! حفظ کن ایشان را از هر فتنه‌ای و نجات ده ایشان را از هر هلاکتی.

۳۹۲ / حدیث بیست و نهم

إقبال سید ابن طاوس رحمته الله علیه، طبع تهران، مصحح مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری، ص ۲۰۱، در ذیل دعای روز بیست و یکم ماه رمضان مروی از حماد بن عثمان روایت کرده که حماد گفت: به حضرت صادق رحمته الله علیه عرض کردم که: آیا برای خروج آن حضرت - یعنی: مهدی آل محمد رحمته الله علیه - نشانه‌ای هست؟ فرمود:

نعم، كسوف الشمس عند طلوعها ثلثي ساعة من النهار، وخسوف القمر ثلاث وعشرين، وفتنة تظلّ (تصل خل) أهل مصر البلاء وقطع النيل. اکتف بما بیئت لك، وتوقع أمر صاحبك ليلك ونهارك؛ فإن الله کلّ يوم هو في شأن؛^۱

یعنی: فرمود: آری، گرفتن آفتاب است هنگام در آمدن آن تا دو ثلث از روز و گرفتن ماه است تا بیست و سه ساعت و فتنه‌ای است که سایه اندازد - یا برسد - به مصر و اهل آن بلایی و قطع شدن رود نیل. اکتفا کن به آنچه که برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت؛ زیرا که خدای تعالی هر روزی در کاری است.

(دور نیست مدّت خسوف بیست و سه ساعت باشد، یا بیست و سوم ماه باشد).

مؤلف گوید: حضرت صادق رحمته الله علیه در این حدیث چهار علامت به حماد فرموده که

هر چهار علامت مورد اهمّیت است.

اول: گرفتن آفتاب است در مدّت دو ثلث از روز که تقریباً هشت ساعت گرفته باشد.

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۶۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ مکیال المکارم، ج ۲،

دوم: گرفتن ماه است در مدّت بیست و سه ساعت که سابقه ندارد چنین گرفتنی .
و اگر بگوییم که: مراد آن حضرت گرفتن بیست و سوم ماه باشد یا بیست و سه دقیقه باشد، نیز کمال بُعد و غرابت را دارد. پس ظاهر این است که همان بیست و سه ساعت باشد.

سوم: خبر دادن از فتنه‌ای است که شامل اهل مصر شود - چنان که از اخبار و احادیث دیگر هم مستفاد می‌شود. بعضی از آنها قبلاً در جزء اول و دوم این کتاب گذشت و بعضی دیگر هم خواهد آمد.

چهارم: قطع رود نیل است که چند احتمال نیز در آن می‌رود. یکی آن که راه آن از طریق مصر بگردد که مصری‌ها از آن استفاده نکنند و دیگر آن که بر روی رود نیل سد بسته شود که هر وقت بخواهند بتوانند جلو آن را بگیرند، و این احتمال بر اول رجحان دارد؛ زیرا که سدبندی رود نیل یا در این سال‌های اخیر عملی شده، یا بزودی در آینده نزدیک عملی خواهد شد.

و دیگر آن که مراد از قطع شدن رود نیل خشک شدن آن باشد - چنان که از بعضی از اخبار مستفاد می‌شود -، والله العالم.

و ظاهر قریب به حتم بودن این علامات است؛ زیرا که از فرموده آن حضرت به حماد - که گفته: اکتف بما بیئت لك؛ یعنی: اکتفا کن به آنچه برای تو بیان کردم - این معنی استفاده می‌شود و دیگر آن که ممکن است از علامات بدائیه^۱ باشد، به قرینه فرموده آن حضرت: کلّ یوم هو فی شأن، و ممکن است این فرمایش مربوط به فرموده آن جناب: «توقع أمر صاحبك» باشد و آن اشاره باشد که اگر خدا بخواهد، در مدّت غیبت بداء حاصل کند که دور نزدیک یا نزدیک دور شود، والله العالم بحقائق الأمور، وما شاء الله کان وما لم یسأ لم یکن.

۱. بداء: پیدا شدن رأی دیگر در کاری یا امری. این کلمه وقتی به خداوند متعال نسبت داده می‌شود باید به صورت ابداء معنا شود.

۳۹۳ / حدیث سی ام

سیزدهم بحار، طبع تهران، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإيمان، تألیف سید علی بن عبد الحمید، مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از سُدیر که گفت:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا سُدیر، الزم بيتك، وكن حلساً من أحلاسه، واسكن ما سكن الليل والنهار. فإذا بلغ [أَنْ] السفينائي قد خرج، فادخل^۱ إلینا ولو علی رجلک. قلت: جعلت فداک، هل قبل ذلك شيء؟ قال: نعم، وأشار بيده بثلاث أصابعه إلى الشام وقال: ثلاثة رايات: راية حسنيّة، وراية أمويّة، وراية قيسيّة. فبينما هم [على ذلك] إذ قد خرج السفينائي فيحصدهم حصد الزرع، ما رأيت مثله قط^۲؛

یعنی: گفت برای من ابو عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - ای سُدیر! ملازم خانه خود باش - یعنی: از خانهات بیرون مرو - و باش مانند پلاس کهنه‌ای از پلاس کهنه‌های آن و قرار بگیر مادامی که قرار می‌گیرد شب و روز. پس چون خبر رسید که سفینائی خروج کرده، بر ما وارد شو هرچند به پای خود باشد. گفتم: فدایت شوم! آیا پیش از آن هم چیزی - یعنی: علامت و نشانه‌ای - هست؟ فرمود: آری، و اشاره کرد به دست خود به سه انگشت به طرف شام و فرمود: سه پرچم بلند می‌شود: پرچم حسنی و پرچم اموی و پرچم قیس. در حالی که این سه پرچم بلند می‌شود، سفینائی خروج می‌کند و آنها را درو می‌کند مانند درو کردن - یعنی: چیدن و بریدن - زراعت، آنچنان درو کردنی که مثل آن هرگز ندیده‌ای.

۳۹۴ / حدیث سی و یکم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از امالی مفید مسنداً از آن حضرت روایت کرده که

۱. در مصدر: (فارحل).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۰، ضمن حدیث ۱۶۱ و ص ۲۰۲، ح ۶۹، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۲۶۴ - ۲۶۵.

ح ۳۸۳: سرور أهل الإيمان، ص ۴۲، ح ۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۶، ح ۳؛ نفس الرحمن فی فضائل

سلمان، ص ۲۶۴؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۵.

هشام بن سالم گفت: فرمود ابو عبدالله و یاد کرد سفیانی را و فرمود: اما موجّهین مردان متواری شوند از او و اما زن‌ها پس بر آنها باکی نیست.
 أما الرجال فتواری وجوهها عنه، وأما النساء فليس عليهنّ بأسٌ.^۱

۳۹۵ / حدیث سی و دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از امالی مفید مسنداً روایت کرده از هشام از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

لما خرج طالب الحق. قيل لأبي عبد الله عليه السلام: نرجو أن يكون هذا اليماني، فقال: لا، اليماني يتوالى علياً، وهذا يبرأ منه؛^۲

یعنی: چون خروج کند طالب الحق (از علامات خروج سفیانی است). گفته شد به آن حضرت علیه السلام که: امیدواریم آن - یعنی: طالب الحق - یمانی باشد. فرمود: نه، یمانی دوست می‌دارد علی علیه السلام را و او بیزار است از او.

۳۹۶ / حدیث سی و سوم

قرب الإسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری، صفحه ۴۱، مسنداً از آن حضرت از پدر بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

إذا ظهرت القلانس المشتركة ظهر الزنا؛^۲

یعنی: وقتی که ظاهر شد کلاه‌های مشترکه، ظاهر می‌شود زنا کردن و زنا دادن.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵، ح ۱۷۰ از امالی شیخ طوسی، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، ح ۱۳۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۹۷، ح ۲۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۵، ذیل حدیث ۱۷۰ از امالی شیخ طوسی، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، ح ۱۳۷۵.

۳. قرب الإسناد، ص ۸۵-۸۶، ح ۲۸۰، و نیز ر.ک: کافی، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۰، ح ۴ و ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۵، ح ۵.

مؤلف گوید: ظاهراً مراد از کلاه‌های مشترکه کلاه‌هایی است که مشترک بین یهود و نصارا و ملل متنوعه است که در این عصر از آنها تعبیر می‌شود به کلاه‌های بین‌المللی.

۳۹۷ / حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۶، محمد بن سنان کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تواصلوا وتباروا وتراحموا. فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ليأتين عليكم وقت لا يجد أحدكم لديناره ودرهمه موضعاً - يعني: لا يجد له عند ظهور القائم عليه السلام موضعاً يصرفه فيه؛ لاستغناء الناس جميعاً بفضل الله وفضل وليه.

فقلت: وأنتي يكون ذلك؟ فقال: عند فقدكم إمامكم. فلا تزالون كذلك حتى يطلع عليكم كما تطلع الشمس. ليس (آيس غل) ما تكونون. فإياكم والشك والارتياب. انفوا عن أنفسكم الشكوك وقد حذرتم، فاحذروا من الله. أسأل الله توفيقكم وإرشادكم؛^۱

یعنی: بچسبید به یکدیگر و نیکی کنید و رحم کنید به یکدیگر. پس قسم به آن کسی که می‌شکافد دانه را و آفریده و می‌آفریند بنده را، هرآینه می‌آید البتّه البتّه بر شما زمانی که نمی‌یابد احدی از شما برای دینار و درهم خود موضعی را که به مصرف رساند آن را در آن زمان - یعنی: نمی‌یابد برای آن هنگام ظهور قائم علیه السلام جایی را که به مصرف رساند آن را در آن جا؛ به جهت بی‌نیاز بودن همه مردم به فضل خدا و فضل ولی او.

پس عرض کردم: چه وقت است آن وقت؟ فرمود: وقتی است که امام خود را گم کنید. پس همیشه به همین حال هستید تا این که درآید بر شما امام شما همچنان که آفتاب درآید. در آن وقت به این حال نخواهید بود. پس بر شما باد که دوری کنید از شک و گمان. نیست و نابود کنید از نفس‌های خودتان شک‌ها را و شما ترسانیده شدید. پس بترسید از خدا. می‌خواهم از خدا توفیق شما را و هدایت کردن شما را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۲-۱۵۳، ح ۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶-۱۴۷، ح ۱۷.

مؤلف گوید: جمله « یعنی: لایجد له عند ظهور القائم » تا « فضل ولیّه » کلام و توجیه نعمانی است و این خلاف ظاهر حدیث است، مربوط به زمان ظهور نیست؛ به دلیل فرموده حضرت در جواب سائل که فرموده است: عند فقد إمامکم، بلکه دور نیست که مراد این باشد که از شدت فتنه و ناامنی در آن زمان جایی که دینار و درهم خود را حفظ کنند نیابند.

و نیز گفته است که: باید ناظر به نهی از شک در فرمایش حضرت نظر داشته باشد که مراد نهی از شک در صحت غیبت غایب علیه السلام و در صحت ظهور آن جناب است و ترسانیدن آن حضرت از شک و ارتیاب برای این است که شیعه مؤمن متوجه باشد و شک و ریب در دل خود راه ندهد در صحت غیبت و ظهور آن حضرت که آن موجب هلاکت او خواهد شد و از خدا می خواهیم ثبات قدم را در سلوک راه حق و ترک باطل و توسل می جوئیم برای آن از آل محمد علیهم السلام به منت گذاردن خدا و فضل و کرم او بر ما.

۳۹۸ / حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۶، مسنداً از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که گفت: بودم نزد ابی عبدالله علیه السلام در مجلس او و غیر از من هم در آن مجلس بود. پس فرمود برای ما که:

إياکم والتويه - یعنی: باسم القائم علیه السلام، و کنت أراه یرید غیري، فقال لي: يا أبا عبد الله: إياکم والتويه. والله لیغیبن سبتاً من الدهر، ولیخملن حتی یقال: مات، أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ ولتفیضنّ علیه أعین المؤمنین، ولیکفّنن کتکفؤ السفینة فی أمواج البحر، حتی لا ینجو إلا من أخذ الله میثاقه، وکتب الإیمان فی قلبه، وأیّده بروح منه، ولترفعن اثنتا عشرة رایة مشتبهة. لا یعرف أيّ من أيّ.

قال المفضل: فبکیت، فقال لي: ما بیکیک؟ قلت: جعلت فداک، کیف لأبکي وأنت تقول: ترفع اثنتا عشرة رایة مشتبهة، لا یعرف أيّ من أيّ. قال: فنظر إلى کوة فی البیت

التي تطلع فيها الشمس في مجلسه، فقال: أ هذه الشمس مُضيئة؟ قلت: نعم، فقال: والله، لأمرنا أضوا منها!

یعنی: اجتناب کنید از خواندن و بلند کردن نام - یعنی: نام قائم عليه السلام - و من می دیدم آن حضرت را که از این کلام غیر مرا اراده کرده است. پس به من فرمود که: بر سماست که دوری کنید از خواندن و بلند کردن نام او. ای اباعبدالله! (اباعبدالله کنیه مفضل است) به ذات خدا قسم است که هرآینه پنهان می شود البتّه البتّه - یعنی: قائم عليه السلام - مدتی از روزگار را و هرآینه گمنام می شود البتّه البتّه تا این که گفته شود: مُرد، یا هلاک شد و یا به کدام درّه و پشته ای رفت؟ و هرآینه البتّه البتّه اشک های مؤمنین از چشم هایشان برای او جاری خواهد شد و هرآینه سرنگون خواهید شد همچنان که کشتی در موج های دریا سرنگون شود تا حدی که نجات نیابد مگر کسی که پیمان ایمان گرفته باشد خدا از او و ثابت شده باشد ایمان در دل او و تأیید شده باشد به وحی از جانب خدا و هرآینه بالا برده خواهد شد البتّه البتّه دوازده پرچم مشتبه به حق که شناخته نشود کدام یک از آنها از کیست.

مفضل گفت که: من گریه کردم. پس حضرت به من فرمود: چه چیز تو را به گریه درآورد؟ گفتم: فدایت شوم! چگونه گریه نکنم و حال آن که می فرمایی دوازده پرچم مشتبه بلند می شود که شناخته نشود کدام یک از آنها از کدام است؟ مفضل گفت: پس نظر کرد حضرت به روزنه ای که در خانه بود و از آن آفتاب در مجلس تابیده بود. پس فرمود: آیا این آفتاب است که تابیده و روشنی داده است؟ گفتم: آری. پس فرمود: به ذات خدا قسم است که هرآینه امر قائم ما از این آفتاب روشن تر است.

شرح

نهی حضرت از نام نبردن و ذکر نکردن به اسم غایب عليه السلام به قول آن جناب: «إياكم والتنويه» تا فرموده آن حضرت: «في أمواج البحر» اراده فرموده است آن حضرت از

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۳ - ۱۵۴، ح ۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۷، ح ۱۸.

آن آنچه را که در دوره غیبت قائم علیه السلام به شیعیان رو می دهد از موج های فتنه های گمراه کننده و به هول و بیم اندازنده و شعبه شعبه شدن مذهب های باطله سرگردان کننده و بلند شدن پرچم های به شبهه اندازنده که صاحبان آنها ادعای قائمیت و امامت کنند از آل ابی طالب و خروج کنندگان از ایشان برای جاه طلبی و وسایل عیش دنیوی فراهم کردن در هر زمانی.

و از فرمایش حضرت که فرموده است: «رایة مشتبّهة» چنین برمی آید که صاحبان آنها از فروع شجره رسالت و ولایت باشند که قیام کنند. امر آنها بر مردم مشتبه شود بواسطه نسب آنها که از دودمان رسالت اند و ضعفای شیعه چنین گمان کنند که ایشان برحق اند و همچنین غیر شیعیان و حال آن که چنین نیست و خداوند در مدت کوتاهی رگ حیات آنها را قطع کند و نفوس کسانی که اهلیت این مقام را ندارند تلف و نابود می کند و همچنین نفوس پیروان ایشان را که به مظنه به آنها گرویده اند و اگر چهار صباحی هم به آنها مهلت داده شود برای بروز دادن باطن های ایشان و تابعین ایشان و تمام کردن جولان های ایشان است و برای شناخته شدن مؤمنین ثابت الایمان است که خدا آنها را در وقوع فتنه ها ثابت داشته و ثابت می دارد که دنبال دعوت ها و مذهب های باطله و اختلاف اقوال و تشتت رأی های ایشان نروند، و ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر فطرت خود می تند

مؤمنین ثابت الایمان آب را از سراب تمیز داده، فریب هر شیادی را نمی خورند.

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست؟

از خداوند متعال ثبات ایمان می طلبیم و زیادتی توفیق در علم و عمل و تقوا می خواهیم؛ زیرا که او اکرم الاکرمین و اجود المعطین و جواد السائلین است.

موعظه مؤلف فقیر:

برادران ایمانی را تذکر می دهم دوره غیبت کبرای ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه،

و ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - دوره فترت و آزمایش عظیم است و به مثابه شب بسیار تاریک و ظلمانی. با این ظلمت‌ها و تیرگی‌های متراکم برای سلامت گذشتن از این بیابان وحشتناک دنیا که دارای بسی چاه‌های عمیق و بیغوله‌های خطرناک است بدون دلیل و راهنمای آگاه طی طریق نمی‌توان کرد و راه را از چاه نمی‌توان شناخت و از فریب دزدهای دین و ایمان و وسوسه‌های شیطان و شیطان پرستان آخرالزمان نمی‌توان خود را حفظ کرد.

دام سخت است مگر یار شود لطف اله ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم و یگانه چراغ هدایتی که در این شب هولناک برای دفع خطرات می‌توان از نور آن استفاده و استضاء نمود التجا به خدا و استمداد از آل محمد علیهم‌السلام، بخصوص قطب دایره زمان و محور کون و مکان و ولی و حجّت خدا در عالم امکان، حضرت صاحب زمان علیه‌السلام، و آیات قرآنیّه و کلمات رحمانیّه ایشان است و فقط راه نجات به دست آوردن منحصر به توجّه و توسّل جستن به این درگاه است.

للمؤلف الحقیق

از ره آل علی فکرت گزین	تا نیفتی خود به دام آن و این
مار را زیبا بود نقش و نگار	هان، تو ای کودک! مشو مفتون مار
نقش آن جذّاب و زهرش قاتل است	کودک بیچاره از این غافل است
هر که بنماید رهنم باور مکن	دامن دل ز آب غفلت تر مکن
فاسقی گر بدهدت روزی سروش	بی تأمل حرف او منمای گوش
غول رهنم گر تو را خواند شبی	باش بیدار و مخور گول غیبی
در شب تاریک بی‌باکی مکن	چاه در راه است چالاکی مکن
کرم شب‌تاب ار به شب تابان شود	از پسی آن کرم عاقل کی رود؟
دوره غیب امام منتظر	چون شب تاریک آید در نظر
شب لباس تیره چون گیرد به بر	تیرگی را پرده‌ای دان پرده‌در

گرگ و روباه و شغالان و سگان	شب ز جا جنبند خود عوعوزنان
کزدم و مار و رتیل و موش و ساس	شب برون آیند از جابی هراس
دزد در شب بـهر دزدی در شباب	تا که از مقصود گردد کامیاب
چون سب آید عشقباز ناتوان	از پی معشوق خود گردد روان
شب چو آید دردمند اندر عذاب	منتظر تا کی در آید آفتاب
آفتابا! حال مهجوران نگر	در شب تاریک پر خوف و خطر
آفتابا! بر دل بی تاب تاب	که برون شد از دل ماصبر و تاب
آفتابا! ظلمت شب را ببر	این شب یلدا مگر ناید به سر
شارقا! جیب افق را چاک کن	تیرگی ها راز عالم پاک کن
موسیا! باز آید و بیضا نما	قبطیان عصر را رسوا نما
موسیا! بیرون شد از حد قال و قیل	جامه فرعونیان را زن به نیل

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ
وَالْمَتَمَسِّكِينَ بِجَبَلِ وَلايَتِهِ .

۳۹۹ / حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از یعقوب سراج روایت کرده که گفت: گفتم به
ابی عبدالله علیه السلام: چه وقت است فرج شیعیان شما؟ پس فرمود:
إذا اختلف ولد العباس، [و] وهی سلطانهم، وطمع فیهم من لم یکن یطمع، وخلعت
العرب أعتتها، ورفع کلّ ذی صیصیة صیصیته، وظهر السفیانی، وأقبل الیمانی، وتحرك
الحسنی، خرج صاحب هذا الأمر من المدینة إلى مکة بتراث رسول الله صلی الله علیه و آله.
قلت: وما تراث رسول الله صلی الله علیه و آله? فقال: سیفه ودرعه وعمامته وبردته ورايته وقضیبه
وفرسه ولامته وسرجه، حتّی ینزل إلى مکة^۱، فیخرج السیف من غمده، ویلبس الدرع،

۱. در مصدر: (بأعلى مكة).

وینشر الراية والبُرْدَة، ويعتمّ بالعمامة، ويتناول القضيب بيده، ويستأذن الله في ظهوره. فيطلع على ذلك بعض موالیه، فیاتی الحسنی فیخبره الخبر، فیبترده الحسنی إلى الخروج، فیشب^۱ علیه أهل مکة، فیقتلونه وبعثون برأسه إلى الشامی^۲. فیظهر عند ذلك صاحب هذا الأمر، فیبايعه الناس ویبوعونه، وبعث عند ذلك الشامی جيشاً إلى المدينة، فیهلكهم الله دونها، فیهرب من المدينة یومئذ من ولد علی (یومئذ من كان بالمدينة من ولد علی رضی اللہ عنہ غل) إلى مکة، فیلحقون بصاحب الأمر (رضی اللہ عنہ)، ویقبل صاحب الأمر نحو العراق، وبعث جيشاً إلى المدينة، فیأمر أهلها فیرجعون إليها^۳.

یعنی: فرمود: زمانی که رفت و آمد کنند پسران عباس و آنها سلطان ایشان اند^۴ و طمع کند در ملک ایشان کسی که طمع نکرده است و عرب عنانهای خود را پاره کنند و هر صاحب قدرتی قدرت خود را ظاهر کند و سفیانی ظاهر شود و یمانی رو آورد و حسنی حرکت کند، بیرون می آید صاحب امر از مدینه و به مکّه می رود با میراث هایی که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم باقی گذارده.

گفتم: چیست میراث های پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم؟ پس فرمود: شمشیر او و زره او و عمامه او و بُرد او و پرچم او و چوبدستی او و اسب او و آلات حرب او و زین سواری او، تا این که فرود می آید در مکّه. پس شمشیر را از غلاف خود بیرون می آورد و زره را می پوشد و پرده پرچم را باز می کند و بُرد را می پوشد و عمامه را بر سر می بندد و چوبدستی را در دست می گیرد و اذن می خواهد از خدا برای ظاهر شدن خود. پس در آن حال بیرون می آید بعضی از دوستان او. پس حسنی را خبر می دهد از

۱. در مصدر: (فیثبت).

۲. در مصدر: (إلى الشام).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۸ - ۲۷۹، ح ۴۲ و ۴۳، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۲۲۴ - ۲۲۵، ح ۲۸۵؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۲، ح ۱۱۲ و ص ۳۰۱، ح ۶۶.

۴. چنان که در متن حدیث اصلاح به عمل آمده، صحیح «ووهی سلطانهم» است که به معنی «و سلطنت ایشان سست گردد» می باشد.

آن حضرت. پس حسنی مبادرت در خروج می کند آن حضرت را. پس اهل مکه بر علیه او قیام می کنند و حسنی را - که نفس زکیه باشد - می کشند و سر او را برای شامی - یعنی: سفیانی - می فرستند. در آن وقت صاحب امر ظاهر می شود و مردمان با او بیعت می کنند و پیروی می کنند او را. در آن حال شامی لشکری را به مدینه می فرستد. پس هلاک می کند خدا لشکر او را غیر از آنها. پس از مدینه فرار می کنند در آن زمان کسانی که از فرزندان علی علیه السلام در مدینه هستند به طرف مکه و ملحق به صاحب الامر علیه السلام می شوند و حضرت صاحب الامر به سمت عراق حرکت می کند و لشکری به مدینه می فرستد و امر می فرماید اهل مدینه را که به مدینه برگردند.

۴۰۰ / حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 ما یکون هذا الأمر حتی لا یبقی صنف من الناس إلا قد ولّوا علی الناس حتی لا یقول
 قائل: إنا لو ولینا لعدلنا، ثم یقوم القائم بالحق والعدل؛^۱

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - تا این که باقی نماند صنفی از مردم مگر این که حکومت کنند از جهت مردمان، تا نگوید گوینده ای که: اگر ما حکومت می کردیم، به عدالت رفتار می کردیم. پس از آن قیام می کند قائم به راستی و عدالت.

۴۰۱ / حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، نیز مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لا یکون هذا الأمر حتی یذهب (یهلك غل) تسعة أعشار الناس؛^۲
 یعنی: حضرت ظاهر نمی شود تا این که برود - یا هلاک شود - نه عُشر^۳ از مردمان.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۲، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۰؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳. عُشر: یک دهم.

۴۰۲ / حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، از هشام از زرارہ روایت کرده کہ گفت: گفتم بہ ابی عبد اللہ علیہ السلام: ندا - یعنی: صدای آسمانی - حق است؟ فرمود:

إِی وَ اللّٰهَ حَتّٰی یَسْمَعَهُ کُلَّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ! ۱

یعنی: آری بہ ذات خدا قسم است، تا این کہ می شنوند ہر گروہی بہ زبان خودشان.

۴۰۳ / حدیث سی و ہفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کردہ کہ فرمود:

إذا کان لیلۃ الجُمُعۃ أهبط الرّبّ تعالی ملکاً إلی سماء الدنیا. فإذا طلع الفجر، جلس ذلک الملک علی العرش فوق البیت المعمور، ونصب لمحمد وعلیّ والحسن والحسین علیہم السلام منابر من نور، فیصعدون علیہا وتجمع لہم الملائکة والنبیون والمؤمنون، وتفتح أبواب السماء. فإذا زالت الشمس، قال رسول اللّٰه صلی اللّٰہ علیہ وسلم: یا ربّ، میعادک الذی وعدت بہ فی کتابک، وهو هذه الآیة: ﴿ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہُمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَہُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰ لَہُمْ وَلَیَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِہِمْ اٰمَنًا ۙ ۲﴾ ثمّ یقول الملائکة والنبیون مثل ذلک، ثمّ یخرّ محمد وعلیّ والحسن والحسین سجداً، ثمّ یقولون: یا ربّ، اغضب؛ فإنہ قد هتک حریمک، وقتل أصفیاءک، وأذلّ عبادک الصالحون، فیفعل اللّٰه ما یشاء، وذلک یوم معلوم؛ ۳

یعنی: چون شب جمعہ شود، فرو می فرستد پروردگار تعالی فرشتہ ای را بہ آسمان دنیا. پس چون سفیدہ صبح طالع شد، آن فرشتہ بر عرش می نشیند بالای بیت المعمور

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳، ح ۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. سورہ نور، آیہ ۵۵.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ح ۵۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷، ح ۵۴؛ غایۃ المرام، ج ۴، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ج ۲، ص ۱۰۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۲.

و نصب می کند - یا نصب کرده می شود - برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی. پس بالا می روند بر آنها و جمع می شوند برای ایشان فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان و گشاده می شود درهای آسمان. پس چون زوال آفتاب شود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عرض می کند: پروردگارا! به وعدهات وفا کن؛ آنچه را که وعده داده ای به آن در کتاب خود که فرموده ای: ﴿و وعده داد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند که جانشین خود قرار دهد ایشان را در روی زمین همچنان که جانشین قرار داد کسانی را که پیش از ایشان بودند و هر آینه تمکن دهد برای ایشان دین ایشان را. آنچنان دینی که خشنود شده است برای ایشان و امنیت را بدل قرار دهد برای ایشان بعد از ترسیدن ایشان علیهم السلام. پس از آن فرشتگان و پیغمبران مانند همین را گویند. پس به سجده می افتند محمد و علی و حسن و حسین و می گویند: پروردگارا! غضب کن برای آن که هتک حرمت تو شده و کشته شده اند برگزیدگان تو و ذلیل کرده شدند بندگان شایسته تو. پس می کند خدا آنچه را که می خواهد و این است روزی که دانسته شده است.

۴۰۴ / حدیث سی و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا هدم حائط مسجد الكوفة من مؤخره مئالي دار ابن مسعود، فعند ذلك زوال ملك
 بني فلان. أما إن هادمه لا بينه؛^۱

یعنی: وقتی که خراب شد دیوار مسجد کوفه از طرف آخر آن از آن جایی که طرف
 خانه ابن مسعود است، پس آن وقت زمان زایل شدن ملک بنی فلان - یعنی:
 بنی عباس - است. آگاه باشید که خراب کننده آن، آن را بنا نمی کند.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۷، و نیز ر. ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۲؛
 الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ضمن شماره ۶۳؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۸؛ العدد القویة، ص ۷۷، ح ۱۲۹؛
 صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۱.

۴۰۵ / حدیث سی و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یقوم القائم حتی یقوم اثنا عشر رجلاً کلهم یجمع علی قول أنهم قد رأوه،
فیکذبونهم!^۱

یعنی: قیام نمی کند قائم علیه السلام تا این که قیام کنند دوازده مرد که همه ایشان بر این قول
جمع شوند که ایشان قائم علیه السلام را دیده اند. پس ایشان را تکذیب می کنند.

۴۰۶ / حدیث چهلم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
قبل قیام القائم تحرك حرب قیس؛^۲
یعنی: پیش از قیام قائم به حرکت در می آید جنگ قیس.

۴۰۷ / حدیث چهل و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از محمد اعلم ازدی روایت کرده که گفت: نزد
حضرت صادق علیه السلام ذکر سفیانی در میان آمد. حضرت فرمود:
أنتی یخرج ذلك ولما یخرج کاسر عینیه (عینه خل) بصنعاء؟!^۳
یعنی: خروج سفیانی کجا خواهد بود و حال آن که هنوز شکننده دو چشم - یا
چشم - او از صنعاء بیرون نیامده؟!
اشاره به این است که پیش از خروج سفیانی شخصی از صنعاى یمن به آن صفتی
که ذکر شد بیرون خواهد آمد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۸، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۱۲۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵-۲۸۶، ح ۶۰، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵، ح ۱۲۳.

۴۰۸ / حدیث چهل و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ مَائِدَةٌ - وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَادِبَةٌ - بِقَرِيسَا يَطْلَعُ مَطْلَعٌ مِنَ السَّمَاءِ، فَيَنَادِي: يَا طَيْرَ السَّمَاءِ، وَيَا سَبَاعَ الْأَرْضِ، هَلِّمُوا إِلَيَّ الشَّيْبَ مِنْ لَحُومِ الْجَبَّارِينَ!^۱
 یعنی: بدرستی که از برای خدا خوردنی و خوان آراسته‌ای است به قریسا - که شهری است از فرات. درآید درآورده شده‌ای از آسمان، پس ندا می‌کند که: ای مرغ‌های هوا و ای درندگان زمین! بیایید برای سیر شدن از گوشت‌های گردنکشان و ستمکاران.

۴۰۹ / حدیث چهل و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۴، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که: گفتم به ابی عبدالله رضی الله عنه که: فرموده خدای - عزوجل -: ﴿عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ وَفِي الْآخِرَةِ، عَذَابَ خِزْيِ دُنْيَا چيست؟ فرمود:
 وَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى - يَا أَبَا بَصِيرٍ - مَنْ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِهِ وَحِجَالِهِ وَعَلَى إِخْوَانِهِ وَسَطِّ عِيَالِهِ إِذْ شَقَّ أَهْلَهُ الْجُيُوبَ عَلَيْهِ وَصَرَخُوا، فَيَقُولُ النَّاسُ: مَا هَذَا؟ فَيَقَالُ: مَسَخَ فُلَانُ السَّاعَةَ، فَقُلْتُ: قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ رضی الله عنه، أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ قَبْلَهُ!^۳

یعنی: کدام عذاب خوارکننده‌ای خوارکننده‌تر است - ای ابوبصیر! - از این که مرد در خانه خود نشسته و با برادرهای خود و در میان اهل و عیال خود که ناگاه اهل و کسان خود او گریبان‌های خود را برای او چاک زنند و صدای شیون آنها بلند شود و فریاد زنند، پس مردم بگویند: چیست این صدا؟ پس گفته شود: فلانی در این ساعت مسخ شد

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۷، ح ۶۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶، ح ۱۲۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. سورة فصلت، آیه ۱۶.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷ - ۲۷۸، ح ۴۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۲، ح ۱۱۱؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶.

- یعنی: صورت انسانی او تغییر کرد و مبدل به صورت خوک، یا سگ، یا بوزینه و نحو اینها شد. پس گفتم: [پیش] از قیام قائم علیه السلام، یا بعد از آن؟ فرمود: نه، بلکه پیش از آن.

۴۱۰ / حدیث چهل و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۳، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 بینا الناس وقوف بعرفات إذ أتاهم راكب على ناقه ذُعَلِبَة يخبرهم بموت خليفة يكون عند
 موته فرج آل محمد - صلوات الله عليهم - وفرج الناس جميعاً، وقال علیه السلام: إذا رأيت علامة في
 السماء ناراً عظيمة من قِبَل المشرق تطلع ليالي، فعندها فرج الناس وهي قدام القائم بقليل؛^۱
 یعنی: در حال این که مردمان در عرفات واقف اند، ناگاه می آید ایشان را ناقه
 سواری که بر ناقه تیزروی سوار است و خبر می دهد ایشان را به مردن خلیفه ای که به
 مردن او فرج آل محمد - صلوات الله عليهم - و فرج همه مردمان خواهد بود، و
 فرمود علیه السلام که: وقتی که دیدید نشانه ای را در آسمان که آن آتشی است بزرگ که از
 طرف مشرق ظاهر می شود چند شب، در آن هنگام فرج است برای مردمان و این
 نشانه کمی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود.

۴۱۱ / حدیث چهل و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۳، مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: شنیدم
 از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود:
 يشمل الناس موت و قتل حتى يلجأ الناس عند ذلك إلى الحرم، فينادي منادٍ صادق من
 شدة القتال: فيم القتال والقتال؟ صاحبكم فلان؛^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، ح ۲۷، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۰، ح ۱۰۷؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱.
 ۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۵، ح ۲۵، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۶ - ۲۹۷، ح ۵۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۸.

یعنی: شامل می شود مردمان را مرگی و کشته شدنی تا این که پناهنده می شوند مردم در آن وقت به حرم - یعنی: مکه. پس ندا می کند نداکننده راستگویی از شدت کشتن و کشته شدن که: این کشتن و کشته شدن برای چیست؟ صاحب شما فلان - یعنی: قائم علیه السلام - است.

۴۱۲ / حدیث چهل و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا صعد العباسي أعواد منبر مروان، أدرج ملك بني العباس؛^۱

یعنی: وقتی که بالا رود عباسی بر چوب های منبر مروان، منقرض می شود ملک بنی عباس (این آخر بنی عباس است که به موت او قیام قائم شود).

۴۱۲ / حدیث چهل و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، مسنداً از عبید بن زراره از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ینادی باسم القائم فیوتی وهو خلف المقام، فیقال له: قد نودی باسمک، فما تنتظر؟ ثم یؤخذ بیده، فیبایع.

قال: قال لي زرارۃ: الحمد لله، قد کنا نسمع أن القائم علیه السلام یبایع مستکرهاً (مکرهاً خل)،

فلم نکن نعلم وجه استکراهه، فعلمنا أنه استکراه لا إثم فيه؛^۲

یعنی: ندا کرده می شود به نام قائم علیه السلام، پس آمده می شود و حال آن که آن حضرت در پشت مقام ابراهیم است و به او گفته می شود که: به نام تو ندا کرده شده است. پس چه انتظار داری؟ و دست حضرت گرفته می شود و بیعت کرده می شود.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، ح ۲۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳-۲۹۴، ح ۴۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱-۲۷۲، ح ۲۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴، ح ۴۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۸.

عبید بن زرارہ گفت کہ: زرارہ بہ من گفت: الحمد للہ. ما می شنیدیم کہ قائم عج بیعت کردہ می شود از روی کراہت - یعنی: در حالتی کہ کراہت دارد از این کہ با او بیعت کنند - و وجہ کراہت داشتن او را نمی دانستیم. پس دانستیم کہ این کراہتی نیست کہ گناہ داشتہ باشد، بلکہ ہیچ گناہی در آن نیست.

۴۱۴ / حدیث چہل و ہشتم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۴۰، مسنداً از محمد بن راشد بجلی از آن حضرت روایت کردہ کہ فرمود:

أما إنَّ النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله ليِّن، فقلت: فأين هو، أصلحك الله؟ فقال: في «طسم تلك آيات الكتاب المبين» قوله: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱. قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأنما على رؤوسهم الطير؛^۲ یعنی: آگاہ باشید کہ ندای آسمانی بہ نام قائم عج در کتاب خدا - یعنی: قرآن - ہر آینہ واضح است. پس گفتم؟ أصلحك الله! در کجای قرآن است؟ فرمود: در سورہ «طسم تلك آيات الكتاب المبين» در آن جا کہ فرمودہ است: ﴿پس صبح می کنند در حالتی کہ سرہاشان برای آن آیت بہ زیر افتادہ است و ترسانند﴾. فرمود: چون صدا را بشنوند، داخل در صبح می شوند بنحوی کہ گویا بالای سرہای ایشان مرغ مرگ نشستہ است.

۴۱۵ / حدیث چہل و نہم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۴۰، مسنداً از محمد بن صامت از آن حضرت روایت کردہ، می گوید: گفتم بہ آن حضرت کہ: آیا نشانہ ای نیست پیش از این امر - یعنی: ظہور قائم عج -؟ فرمود: چرا. گفتم: چیست آن نشانہ؟ فرمود:

هلاك العباسي، وخروج السفيناني، وقتل النفس الزكية، والخسف بالبيداء، والصوت من

۱. سورہ شعراء، آیت ۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۰-۲۷۱، ح ۲۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳، ح ۴۱.

السماء، فقلت: جعلت فداك، أخاف أن يطول هذا الأمر، فقال: لا، إنما هو كنظام الخرز، يتبع بعضه بعضاً؛^١

يعنى: فرمود: نشانه آن هلاک خلیفه عباسی و بیرون آمدن سفیانی و کشته شدن نفس زکیه - یعنی: محمد بن الحسن - و فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در بیداء و صدای آسمانی [است]. پس گفتم: فدایت شوم! می ترسم از این که این امر طول بکشد. فرمود: نه، آنها مانند مِهْرَه فکیده شده بعض از آنها دنبال بعض دیگر است.

٤١٦ / حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی، صفحه ١٣٩، مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم. شنیدم مردی از همدان به آن حضرت می گفت که: این جماعت عامه به ما سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما چنین گمان می کنید که ندا کننده از آسمان به نام صاحب این امر ندا می کند. حضرت تکیه کرده بود، پس غضبناک برخاست و نشست. پس از آن فرمود:

لاترووه عتی وارووه عن ابي ولا حرج عليكم في ذلك. أشهد أنني قد سمعت أبي عليه السلام يقول: والله، إن ذلك في كتاب الله - عز وجل - لبين حيث يقول: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^٢، فلا يبقى في الأرض يومئذٍ أحد إلا خضع وذلت رقبته لها، فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء: ألا، إن الحق في علي بن أبي طالب وشيعته. قال: فإذا كان من الغد، صعد إبليس في الهواء حتى يتواري عن الأرض، ثم ينادي: ألا، إن الحق في عثمان بن عفان وشيعته؛ فإنه قتلَ مظلوماً، فاطلبوا بدمه. قال: فيثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق، وهو النداء الأول، ويرتاب يومئذٍ الذين

١. غیبت نعمانی، ص ٢٦٩ - ٢٧٠، ح ٢١، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣٥، ح ١٠٢؛ مکیال المکارم،

ج ٢، ص ١٧٣.

٢. سورة شعراء، آیه ٤.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَالْمَرَضُ - وَاللَّهُ - عداوتنا. فعند ذلك يتبرؤون منا ويتناولوه^۱، فيقولون:
 إِنَّ الْمَنَادِيَ الْأَوَّلَ سَحَرٌ مِنْ سَحَرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً
 يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾^۲.

یعنی: روایت نکنید آن را از من و روایت کنید آن را از پدرم و باکی بر شما نیست
 در این که از پدرم روایت کنید. گواهی می‌دهم که شنیدم از پدرم علیه السلام که می‌فرمود: به
 ذات خدا قسم است که این نشانه در کتاب خدای - عزوجل - بیان شده در آن جا که
 می‌فرماید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می‌فرستیم بر ایشان نشانه‌ای از آسمان. پس صبح
 می‌کنند در حالتی که گردن‌های ایشان ذلیل و ترسان‌اند﴾. پس در آن روز باقی
 نمی‌ماند در روی زمین احدی مگر این که می‌ترسد و گردن او ذلیل می‌شود برای آن
 نشانه. پس ایمان می‌آورند همه اهل زمین وقتی که آن صدا را می‌شنوند از آسمان که:
 آگاه باشید که حق در علی بن ابی طالب و شیعیان اوست.

فرمود: پس چون فردای آن روز شود، شیطان در هوا بالا می‌رود تا این که از زمین
 پنهان شود. پس ندا می‌کند که: حق در عثمان پسر عفان و شیعیان اوست؛ زیرا که مظلوم
 کشته شد. پس طلب کنید خون او را. فرمود: پس ثابت می‌گرداند خدا آنهایی را که ایمان
 آوردند به گفتن ثابتی بر حق و آن ندای اول است و به شک می‌افتند در آن روز آنهایی
 که در دل‌هایشان مرض است و مرض به ذات خدا قسم است که دشمنی کردن با ما است.
 پس در آن هنگام بیزاری می‌جویند از ما و می‌گیرند ما را به بدگویی و می‌گویند که: ندا
 کننده اول جادویی است از جادوهای این خانواده. پس تلاوت فرمود حضرت علیه السلام این
 آیه را: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾؛ یعنی: و اگر ببینند نشانه‌ای از
 نشانه‌های خدا را، رو می‌گردانند و می‌گویند که: این جادویی است که دنباله دار است.

۱. در مصدر: (ویتالولونا).

۲. سوره قمر، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۷-۲۶۸، ح ۱۹، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲-۲۹۳، ح ۴۰؛ إلزام الناصب،
 ج ۱، ص ۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴۱۷ / حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۴، مسنداً از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

العام الذي فيه الصيحة قبله الآية في رجب. قلت: وما هي؟ قال: وجه يطلع في القمر ويد بارزة؛^۱

یعنی: سالی که در آن صدای آسمانی واقع می شود، پیش از آن نشانه ای در ماه رجب واقع خواهد شد. گفتم: آن نشانه چیست؟ فرمود: رویی است که در ماه دیده می شود و دستی است که ظاهر شود.

۴۱۸ / حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۳، مسنداً از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ قَدَامَ قِيَامِ الْقَائِمِ عِلَامَاتٌ بَلَوَى مِنْ اللَّهِ [تعالى] لِلْمُؤْمِنِينَ^۲. قلت: وما هي؟ قال: ذلك قول الله - عز وجل -: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۳. قال: ﴿لَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ یعنی: المؤمنین ﴿بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ﴾ ملك بني فلان في آخر سلطانهم، ﴿وَالْجُوعِ﴾ بغلاء أسعارهم، ﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ فساد التجارات وقلّة الفضل فيها، ﴿وَالْأَنْفُسِ﴾ قال: موت ذريع، ﴿وَالثَّمَرَاتِ﴾ قلّة ريع ما يزرع وقلّة بركة الثمار، ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عند ذلك بخروج القائم علیه السلام، ثم قال لي: يا محمد، هذا تأويله. إِنَّ اللَّهَ - عز وجل - يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۴؛^۵

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۱، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، ح ۹۷؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲. در مصدر: (لعباده المؤمنین).

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۷.

۵. غیبت نعمانی، ص ۲۵۸-۲۵۹، ح ۵، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۲۹، ح ۱۳۲؛ کمال الدین ←

یعنی: پیش در آمد قیام قائم نشانه‌هایی است که امتحان است از جانب خدا برای مؤمنین. گفتم: چیست آن امتحانات؟ فرمود: آن گفته خدای - عزوجل - است که می‌فرماید: ﴿و هر آینه امتحان می‌کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مال‌ها و نفس‌ها و میوه‌ها، و مزده بده - ای پیغمبر! - صبر کنندگان را﴾. فرمود: یعنی: می‌آزماییم شما مؤمنین را به چیزی از ترس از ملک و حکومت بنی فلان - یعنی: بنی عباس - در آخر سلطنت ایشان، ﴿و گرسنگی﴾ به گران شدن نرخ‌های شما ﴿و کم شدن مال‌ها﴾ از جهت فاسد شدن تجارت‌ها و کم شدن سود و زیادتی آن ﴿و کم شدن نفس‌ها﴾ که مراد از آن مرگ‌های باشتاب و سرعتی است که مردمان را فرو گیرد و کم شدن ریع^۱ و برکت زراعت‌ها و میوه‌ها ﴿و مزده بده صبر کنندگان در آن زمان را﴾ به بیرون آمدن قائم علیه السلام. پس فرمود: ای محمد! این است تأویل آن. بدرستی که خدای - عزوجل - می‌فرماید: ﴿و نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و رسوخ دارندگان در علم﴾.

۴۱۹ / حدیث پنجاه و سوم

کامل الزیارة، تألیف جعفر بن قولویه، طبع نجف، صفحه ۳۳۶، در ضمن حدیثی که حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از جمله فرمایشات حضرت این است که می‌فرماید:

فلا ترون فرحاً حتّی یقوم قائمکم فیسفی صدورکم، تا آن جایی که حلبی به آن حضرت عرض می‌کند: جعلت فداک، إلی متی أنتم ونحن فی هذا القتل والخوف والشدة؟ فقال: حتّی یأتی سبعون فرجاً أجواب، ویدخل وقت السبعین. فإذا دخل وقت السبعین، أقبلت الرايات تتری كأنّها نظام. فمن أدرك ذلك الوقت، قرّت عینه؛^۲

← وتمام النعمة، ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ح ۳: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۱: بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۰۲ - ۲۰۳، ح ۳۸: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۵۱ و ج ۲، ص ۹۷.

۱. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری وری کردن می‌گویند.

۲. کامل الزیارات، ص ۵۵۳ - ۵۵۴، ح ۸۴۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۳، ح ۲۱.

لفت

فرج: در این جا به معنای علم و پرچم است و احتمال می رود که فوج بوده و تصحیف شده باشد و آن به معنای جماعت و گروه زیاد است.

و أجواب: به معنای اقطاع است و آن جمع جَوْب است - به معنای قطع -، و شاید در این جا مراد این باشد که این علم ها و پرچم ها از همدیگر جدا باشند و با همدیگر متصل نباشند، و جوبه: به معنای فجوة^۱ میانه خانه ها و فرجه میان ابرها و کوه ها را گویند.

یعنی: حلبی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم! تاکی شما و مادر معرض قتل و خوف و شدت باشیم؟ فرمود: تا وقتی که هفتاد پرچم مختلف برافراشته شود که آنها از هم بریده و جدا باشند - یعنی: هر کدام از آنها از جایی بلند شود - و وقتی برافراشته شدن این هفتاد پرچم داخل می شود، رو می آورند پرچم های پی در پی که با این که با هم متصل نیستند گویا منظم و به هم پیوسته اند. کسی که درک کند چنین زمانی را، قرار و آرام می گیرد - یا خنک می شود چشم او، که اشاره به راحتی و روشنی آن باشد.

مؤلف گوید که: این حدیث دور نیست اشاره به جنگ جهانی متصل به فرج باشد، والله العالم.

۴۲۰ / حدیث پنجاه و چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإيمان از حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا يكون ذلك حتى يخرج خارج من آل أبي سفيان يملك تسعة أشهر كحمل المرأة، ولا يكون حتى يخرج من ولد الشيخ، فيسير حتى يقتل ببطن النجف. فوالله، كأني أنظر إلى رماحهم وسيوفهم وأمتعتهم إلى حائط من حيطان النجف يوم الاثنين، ويستشهد يوم الأربعاء؛^۲

۱. فجوة: فاصله بین دو چیز، حیاط خانه.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۳، و نیز ر. ک: سرور أهل الإيمان، ص ۴۳، ح ۱۸؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۳۰۵.

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: قیام مهدی عج - تا این که بیرون آید خروج کننده ای از آل ابی سفیان - یعنی: سفیانی - و مالک ملک شود مدت نه ماه بقدر حمل یک زن و نمی باشد قیام سفیانی تا این که بیرون آید از فرزندان شیخ. پس سیر کند تا آن که در میان نجف کشته شود. پس به ذات خدا قسم است گویا می بینم نیزه ها و شمشیرها و متاع های ایشان را به سوی دیواری از دیوارهای نجف - یا فضایی از فضاها ی آن - در روز دوشنبه ای و شهید می شود در روز چهارشنبه آن.

۴۲۱ / حدیث پنجاه و پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت صادق عج از ماه رجب فرمود:

شهر کانت الجاهلیة تعظمه وکانوا یسمونه الشهر الأصم. قلت: شعبان؟ قال: تشعبت فیه الأمور. قلت: رمضان؟ قال: شهر الله تعالی، وفیه ینادی باسم صاحبکم وأسم أبیه. قلت: فسؤال؟ قال: فیه یشول أمر القوم. قلت: فذو القعدة؟ قال: یقعدون فیه. قلت: فذو الحجة؟ قال: ذلک شهر الدم. قلت: فالمحرّم؟ قال: یحرّم فیه الحلال ویحلّ فیه الحرام. قلت: صفر وربیع؟ قال: فیها خزّی فظیع وأمر عظیم. قلت: جمادی؟ قال: فیها الفتح من أولها إلی آخرها؛^۱

یعنی: فرمود ماه رجب ماهی است که در جاهلیت بزرگ می شمردند آن را و آن را ماه اصم می نامند. گفتم: ماه شعبان؟ فرمود: شعبه شعبه می شود در آن کارها. گفتم: ماه رمضان؟ فرمود: ماه خدای تعالی است و در آن ندا کرده می شود به نام صاحب شما - یعنی: قائم عج - و نام پدر او. گفتم: پس سؤال؟ فرمود: در آن بلند - و یا مختلف - می شود امر قوم. گفتم: پس ذی القعدة؟ فرمود: باز می نشینند در آن. گفتم: پس ذوالحجّه؟ فرمود: آن ماه خونریزی است. گفتم: محرّم؟ فرمود: حرام کرده شود در

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶۵.

آن حلال و حلال کرده شود در آن حرام. گفتم: صفر و ربیع؟ فرمود: در آن است خواری شکست آورنده و کار بزرگی. گفتم: جمادی؟ فرمود: در آن است فتح و گشایش از اول آن تا آخر آن.

۴۲۲ / حدیث پنجاه و ششم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۴، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل. قال: قلت له: جعلت فداك، فأخبرني بما أستريح إليه. قال: يا أبا محمد، ليس يرى أمة محمد فرجاً أبداً مادام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم. فإذا انقرض ملكهم، أتاح الله لأمة محمد برجل من أهل البيت، يشير بالتقى، ويعمل بالهدى، ولا يأخذ في حكمه الرشا. والله، إنني لأعرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصرة، ذو الخال والشامتین، القائم العادل، الحافظ لما استودع، يملؤها عدلاً وقسطاً كما ملأها الفجار ظلماً وجوراً؛^۱ یعنی: خدا بزرگوارتر و گرامیتر و بزرگتر است از این که واگذار د زمین را بدون امام عادل. گفتم: گفتم به آن حضرت: فدایت شوم! پس خبر ده مرا به چیزی که طلب راحت کنم به سوی آن. فرمود: ای ابامحمد! (کنیه ابوبصیر است) هرگز امت محمد فرج را نمی بینند تا زمانی که برای پسر بنی فلان - یعنی: بنی عباس - ملکی است، تا این که منقرض شود ملک ایشان. پس وقتی که ملک ایشان منقرض شد، مهیا می کند خدا برای امت محمد استراحت را به مردی که از ما اهل بیت است که اشاره می کند به تقوا و پرهیزکاری - یا سیر می کند به پرهیزکاری - و عمل می کند به هدایت و راستی و در حکومت خود رشوه نمی گیرد و به ذات خدا قسم است که هرآینه می شناسم نام او و نام پدر او را. پس از آن می آید برای ما مرد سخت گیر یا سطر قوی هیکل یا کوتاه گردن یا سال دیده که صاحب خال و دو علامت است و آن امام قائم عادل است که

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹، ح ۱۵۸، نیز ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۶: إقبال الأعمال، ج ۳،

ص ۱۱۶-۱۱۷: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰.

حفظ کننده است آنچه را که به ودیعت به او سپرده شده. پر می کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر کرده باشند آن را صاحبان فجور از ظلم و جور.

۴۲۳ / حدیث پنجاه و هفتم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از کتاب [الاصراط المستقیم] روایت کرده که: سئل الصادق علیه السلام من ظهوره، فقال: إذا حكمت في الدولة الخُصيان والنسوان، وأخذت الإمارة الشبّان والصبيان، وخرّب جامع الكوفة من العمران، وانعقدت الجيران، فذلك الوقت زوال ملك بني عمّي العباس وظهور قائمنا أهل البيت؛^۱

یعنی: پرسیده شد از صادق علیه السلام از ظهور آن حضرت - یعنی: قائم علیه السلام -، پس فرمود: زمانی که حکومت کنند در دولت کسانی که مردی ندارند و زن‌ها و گرفتند فرمانداری و فرمانفرمایی را جوانان و کودکان و ویران شد مسجد کوفه از آبادی و به هم بستگی پیدا کردند همسایگان، پس آن وقت زایل شدن ملک پسران عمویم عباس و ظهور قائم ما اهل بیت رسالت است.

از این حدیث شریف چند علامت فهمیده می شود:

اول: حکومت کردن خواجهگان و زنان در ممالک اسلامی.

دوم: مصدر و فرمانفرما و زمامدار کارهای مملکتی شدن جوان‌های کم تجربه و کودکان.

سوم: خراب شدن مسجد جامع کوفه و از آبادانی افتادن.

چهارم: پیمان و عهد بستن دولت‌های همسایه با یکدیگر.

ظاهر شدن اینها علامات انقراض دولت و ملک است از بنی عباس و پس از آن قیام

قائم آل محمد علیهم السلام.

۱. در الصراط المستقیم: (وانفقدت).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰، ونیز ر.ک: ملاحم وفتن، ص ۲۶۹-۲۷۰؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸.

۴۲۴ / حدیث پنجاه و هشتم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور از عمر بن یزید روایت کرده که گفت: قال لي أبو عبد الله الصادق عليه السلام: إنك لو رأيت السفيناني لرأيت أخبث الناس، أشقر، أحمر، أزرق، يقول: يا رب، ثاري، ثاري، ثم النار. ولقد بلغ من خبثه أنه يدفن أمّ ولد له وهي حيّة مخافة أن تدلّ عليه!

یعنی: گفت برای من ابو عبدالله صادق - صلوات الله عليه - که: اگر تو می دیدی سفینانی را، می دیدی خبیث ترین مردم را. سرخ مو و سرخ رو و کبود چشم است. می گوید: ای پروردگار من! خون خود را بگیرم، خون خود را بگیرم، پس از آن در آتش بسوزم. و از خبثت به جایی رسد که کنیز امّ ولد خود را زنده دفن می کند، از ترس آن که مردم را به او دلالت کند.

۴۲۵ / حدیث پنجاه و نهم

کمال الدین و تمام النعمة در همان باب از ابی بصیر روایت کرده که گفت: سؤال کرد مردی از اهل کوفه از حضرت صادق عليه السلام که: چند نفر با قائم - صلوات الله عليه - بیرون می آید؛ زیرا که می گویند که: خارج می شود با او مانند عدد اهل بدر، سیصد و سیزده مرد؟ فرمود:

ما يخرج إلّا في أولي قوّة، وما يكون أولي القوّة أقلّ من عشرة آلاف؛^۲

یعنی: بیرون نمی آید مگر با صاحبان قوتی و نمی باشند صاحبان قوت کمتر از ده هزار.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶-۲۰۷، ح ۳۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۸ و ۱۸۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۴، ح ۲۰، و نیز ر.ک: العدد القویّة، ص ۶۵، ح ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۲۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۳۴۱.

۴۲۶ / حدیث شصتم

کمال الدین در همان باب از عبدالله بن عجلان روایت کرده که گفت که: یاد کردیم خروج قائم - صلوات الله علیه - را نزد ابی عبدالله علیه السلام، پس گفتم: چگونه برای ما علم به آن حاصل شود؟

فقال: یصبح أحدکم وتحت رأسه صحيفة عليها مکتوب: طاعة معروفة.

وروي أنه يكون في راية المهديّ الرفعة (البيعة غل) ۱؛ ۲

یعنی: پس فرمود: صبح می کند هر یک از شما در حالتی که در زیر سر او صحیفه ای است که بالای آن نوشته شده: فرمانبرداری ای است شناخته شده.
و روایت شده است که: در پرچم مهدی بلندی است (یا بیعت است) - یعنی: رفتن زیر پرچم مهدی باعث رفعت مقام است، یا بیعت کردن با پرچم او سزاوار است.

۴۲۷ / حدیث شصت و یکم

کمال الدین در همان باب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلثا الناس. فقلنا: فإذا ذهب ثلثا الناس، فما يبقى؟ فقال

- صلوات الله عليه -: أما ترضون أن تكونوا من الثلث الباقي؟ ۳

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - تا این که دو ثلث مردم از بین

۱. در مصدر: (البيعة لله).

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۴، ح ۲۲، و نیز ر.ک: العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵، ح ۷۶ و ص ۳۲۴، ح ۳۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۶، ح ۲۱۳؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۵-۶۵۶، ح ۲۹، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۳۳۹، ح ۲۸۶؛ العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۷ و ص ۲۰۷، ح ۴۴؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۹.

بروند. پس گفتم: پس چقدر باقی می ماند - یا کسی باقی نمی ماند؟ - فرمود: آیا
خشنود نیستید که شما از ثلث باقی مانده باشید؟
این فرمایش موجب امیدواری است برای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام.

۴۲۸ / حدیث شصت و دوم

کمال الدین در همان باب از سلیمان بن خالد روایت کرده که فرمود: در پیش روی
قائم دو مرگ است.

موت أحمر وموت أبيض، حتى يذهب من كلِّ سبعة خمسة. الموت الأحمر السيف،
والموت الأبيض الطاعون؛^۱

یعنی: مرگ سرخ و مرگ سفید، تا این که از هر هفت نفر پنج نفر آنها بروند. مرگ
سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون است.

۴۲۹ / حدیث شصت و سوم

سیزدهم بحار از مجالس شیخ طوسی به سند خود از سدید صیرفی روایت کرده که
گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم با جماعتی از اهل کوفه. پس حضرت رو به آنها
کرد و فرمود به ایشان که:

حجّوا قبل أن لاتحجّوا قبل أن يمنع البرّ جانبه. حجّوا قبل هدم مسجد بالعراق بين نخل
وأنهار. حجّوا قبل أن تطلع سدرة بالزوراء على عروق النخلة التي اجتننت منها مريم علیها السلام
رطباً جنيّاً. فعند ذلك تمنعون الحجّ، وينقص الثمار، وتحدّ البلاد، وتبتلون بغلاء الأسعار
وجور السلطان، ويظهر فيكم الظلم والعدوان مع البلاء والوباء والجوع، وتظلمكم الفتن من
جميع الآفاق. فويل لكم - يا أهل العراق - إذا جاءكم الرايات من خراسان! وويل لأهل

۱. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۶۵۵، ح ۲۷، و نیز ر. ک: العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۰۷، ح ۴۲.

۲. در مصدر: (وتجدب).

الرَّيِّ مِنَ التَّرْكِ! وَوَيْلٌ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ! وَوَيْلٌ لَهُمْ [ثُمَّ وَيْلٌ لَهُمْ] مِنَ الشُّطِّ!^۱
 قَالَ سُذَيْرٌ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، مَنْ الشُّطُّ؟^۲ قَالَ: قَوْمٌ آذَانُهُمْ كَأَذَانِ الْفَارِ صَفْرَا
 (صفراء خل). لِبَاسُهُمُ الْحَدِيدُ. كَلَامُهُمْ كَكَلَامِ الشَّيَاطِينِ، صَفَارُ الْحَدَقِ، مَرْدٌ، جَرْدٌ. اسْتَعِيدُوا
 بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِمْ. أَوْلُوكَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ أَيُّدِيَهُمُ الدِّينَ، وَيَكُونُونَ سَبِيًّا لِأَمْرِنَا؛^۳

یعنی: حج بگزارید پیش از این که از حج گزاردن منع کرده شوید بواسطه نایمینی
 اطراف و جوانب بیابان - یعنی: پیش از آن که بیابان از شدت فتنه طرف آن خوفناک
 باشد که نتوان رفت -، یا این که بنا بر نسخه دیگر «البرجانیة» باشد که آن معرب بریتانیا
 - یعنی: رومی ها و انگلیس ها باشند که صنفی از غربی ها باشند، گرچه معنای اول اولی
 و اقرب است؛ به دلیل بعضی از اخبار دیگر به قرینه جمله «والبحر راکبه» - یعنی: دریا
 هم راکب خود را از رفتن به حج منع کند.

حج بگزارید پیش از این که مسجدی که در عراق میان نخل ها و نهرا ساخته شده
 خراب شود - که مراد از آن مسجد برائا باشد که در میان بغداد و کاظمین واقع است و قبلاً در
 عداد اخبار نبویه در جزء اول و اخبار علویه در جزء دوم این کتاب شرح داده شد.

و حج بگزارید پیش از آن که درخت سدري که در بغداد بالای ریشه های نخله ای
 است که مریم عليها السلام رطب تازه از آن چید [کنده شود]. در آن وقت منع می کنند رفتن
 حج را و کم می شود میوه ها و شهرها محدود شود و مبتلا به گرانی خوار و بار و نرخ ها
 و جور و ستم سلطان خواهید شد و ظاهر شود در میان شما ستمگری و دشمنی با بلا و
 وبا و گرسنگی و سایه بیندازد شما را فتنه ها از همه کرانه های زمین.

پس وای بر شما - ای اهل عراق! - وقتی که پرچم های خراسان به سوی شما بیاید!
 و وای بر اهل ری - که مراد تهران باشد - از ترک - که شوروی ها یا چینی ها باشند -!
 و وای بر اهل عراق از ری! و وای بر ایشان، پس وای بر ایشان از شط!

۱. در مصدر: (من التَّطُّ).

۲. همان.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۲، ح ۱۷۱؛ و نیز ر.ک: امالی شیخ مفید، ص ۶۳-۶۵، ح ۱۰.

سُدیر گفت: گفتم: ای مولای من! شط کیست؟ فرمود: گروهی هستند که گوش‌های آنها مانند گوش‌های موش کوچک - یا زرد - است و لباس‌های ایشان آهنی است و سخن گفتن ایشان مانند سخن گفتن شیاطین است. حدقه‌های چشم‌های ایشان کوچک است و صورت‌هاشان صاف و بی‌موس است. پناه ببرید به خدا از شر ایشان. خدا به دست این جماعت دین خود را گشایش دهد و اینها سبب شوند برای امر ما - یعنی: ظهور مهدی عج.

۴۳۰ / حدیث شصت و چهارم

دانی، مجلد سوم، کتاب روضه، صفحه ۱۱۸، از روضه کافی به سند خود از حمران روایت کرده که گفت:

قال أبو عبد الله ع وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم، فقال: إني سرت مع أبي جعفر المنصور، وهو في موكبه، وهو على فرس، وبين يديه خيل، ومن خلفه خيل، وأنا على حمار إلى جانبه، فقال لي: يا أبا عبد الله، قد كان ينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوة وفتح لنا العز، ولا تُخبر الناس أنك أحق بهذا الأمر منا وأهل بيتك، فتعزينا بك وبهم. قال: فقلت: ومن رفع إليك هذا عني فقد كذب، فقال لي: أ تحلف على ما تقول؟ قال: فقلت: إن الناس سحرة - يعني: يحبون أن يفسدوا قلبك عليّ -، فلا تمكّنهم من سمعك؛ فإننا إليك أحوج منك إلينا.

فقال لي: تذكر يوم سألتك: هل لنا ملك، أو تراه لنا فيها؟ فقلت: نعم، طويل عريض شديد، فلا تزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم، حتى تصيبوا منا دماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام؟ فعرفت أنه قد حفظ الحديث، فقلت: لعل الله أن يكفيك، فإنني لم أخصك بهذا وإنما هو حديث روّيته، ثم لعل غيرك من أهل بيتك يتولّى [أن] ذلك، فسكت عني.

فلما رجعت إلى منزلي، أتاني بعض موالينا، فقال: جعلت فداك، والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار وهو على فرس وقد أشرف عليك يكلمك كأنك تحته، فقلت بيني وبين نفسي: هذا حجة الله على الخلق وصاحب هذا الأمر الذي يقتدى به، وهذا الآخر يعمل بالجور، ويقتل أولاد الأنبياء، ويسفك الدماء في الأرض بما لا يحب الله، وهو في موكبه وأنت على حمار، فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني ونفسي.

قال: فقلت: لو رأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة احتقرته واحتقرت ما هو فيه، فقال: الآن سكن قلبي، ثم قال: إلى متى هؤلاء يملكون - أو: متى الراحة منهم -؟ فقلت: أليس تعلم أن لكل شيء مدة؟ قال: بلى، فقلت: هل ينفعك علمك أن هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين؟ إنك لو تعلم حالهم عند الله تعالى وكيف هي، كنت لهم أشد بغضاً، ولو جهدت أو جهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشد مما هم فيه من الإثم لم يقدرُوا، فلا يستفزتك الشيطان؛ فإن العزة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون. ألا تعلم [أن] من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرتنا؟

یعنی: فرمود ابو عبدالله علیه السلام و یاد کرده شد این گروه - یعنی: بنی عباس - در نزد او و بدی حال شیعیان در نزد ایشان، پس فرمود که: من سیر کردم با ابی جعفر منصور و او در میان سواران و لشکریان آراسته خود بر اسبی سوار بود و سواران از پیش رو و عقب سر او در حرکت بودند و من بر خری سوار بودم در پهلوی او. پس به من گفت: ای اباعبدالله! سزاوار است که تو خوشحال باشی به آنچه از توانایی و قوتی که خدا به ما عطا کرده و فتح و غلبه ای که به ما داده و خبر نده مردم را که تو سزاوارتری به این امر - یعنی: خلافت - و اهل بیت تو از ما تا ما را به خودت و ایشان مهربان کنی. فرمود: پس گفتم: کسی که این خبر را از من به شما داده دروغ گفته است. گفت: آیا قسم می خوری به آنچه که می گویی؟ گفتم: مردم جادوگرند. می خواهند فاسد کنند دل تو را با من. پس تمکین نکن از این که بشنوی این حرف ها را از ایشان؛ زیرا که ما به تو محتاج تریم از تو به ما.

پس به من گفت که: یاد داری روزی را که از تو پرسیدم: آیا برای ما ملک و سلطنتی

هست و می بینی روزی را که ما صاحب ملک شده باشیم؟ گفتی: آری، ملک طولانی بر پهنایی بسیار سخت و همیشه مهلت داده می شوید در خلافت و سلطنت خودتان و دنیای شما در گشایش است تا این که بریزید از ما خون حرامی را در ماه حرامی در شهر حرامی (اشاره به کشتن نفس زکیه است در مسجد الحرام پانزده روز پیش از ظهور قائم ع در میان رکن و مقام)؟ پس دانستم که حدیث را حفظ کرده است. گفتم: امید است که خدا باز دارد تو را؛ زیرا که من خصوصیت ندادم تو را به این کار و این حدیثی است که من روایت کردم آن را شاید غیر تو از خانواده تو این کار را بکند. پس ساکت شد از خشمی که بر من داشت - یا از سخن گفتن با من.

پس چون برگشتم به منزل خود، بعضی از دوستان من آمد به نزد من و گفت: فدایت شوم! به ذات خدا قسم است که دیدم تو را در موکب ابی جعفر که بر خری سوار بودی و او بر اسبی سوار بود و مشرف و مستولی بر شما بود. با تو سخن می گفت و تو زیر دست او بودی. پس در پیش نفس خود گفتم که: این حجّت خداست بر خلق و صاحب امر خلافت است که به او اقتدا کرده می شود و آن دیگری - یعنی: منصور - به ستمگری کار می کند و می کشد فرزندان پیغمبران را و خون های بناحق در روی زمین می ریزد بنحوی که خدا دوست نمی دارد و تویی امام صادق که حجّت خدایی. بر خری سواری و او در میان موکب خود است. پس شکی در دل من وارد شده تا اندازه ای که بر دین و جان خودم ترسیدم.

فرمود حضرت: پس گفتم که: اگر می دیدی کسانی را که در اطراف و مقابل رو و پشت سر و طرف راست و چپ من بودند از فرشتگان، او را و موکب او که در آن است [را] حقیر و کوچک می دیدی.

پس گفتم: حالا دل من قرار گرفت. پس گفتم: تا کی این گروه - یعنی: بنی عباس - مالک ملک اند - یا راحتی و خوشی چه وقت است از شر ایشان -؟ پس گفتم: آیا ندانسته ای که هر چیزی مدّتی دارد؟ گفت: چرا. گفتم: آیا نفع می دهد تو را دانستن تو که این امر وقتی آمد، سرعت آن بیشتر از یک چشم به هم زدن است؟ اگر بدانی

حال ایشان را نزد خدای تعالی که چگونه است، بغض تو در حق ایشان سخت تر خواهد شد و اگر بکوشی تو یا کوشش کنند همه اهل زمین که آنها را وارد کنند در چیزی از گناه که سخت تر از این گناهی که در آن اند باشد، نمی توانند. پس سبک و خوار نکند و از جا نکند و از دین بیرون نکند تو را شیطان؛ زیرا که غلبه مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است ولیکن منافقان نمی دانند. آیا ندانسته ای کسی که منتظر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه که می بیند از اذیت و ترس، او فردا در زمره ما آل محمد خواهد بود؟

فإذا رأيت الحقَّ قد مات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد، ورأيت القرآن قد خُلِقَ وأُحْدِثَ فيه ما ليس فيه، ووجه على الأهواء، ورأيت الدين قد انكفأ كما ينكفي الماء الإناء^۱، ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق، ورأيت الشرَّ ظاهراً لا ينهي عنه، ويعذر أصحابه، ورأيت الفسق قد ظهر، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ورأيت المؤمن صامتاً لا يقبل قوله، ورأيت الفاسق يكذب، ولا يردّ عليه كذبه وفريته، ورأيت الصغير يستحقّر بالكبير (يحقرّ الكبير غل)، ورأيت الأرحام قد تقطعت، ورأيت من يمتدح بالفسق، يضحك منه ولا يردّ عليه قوله، ورأيت الغلام يُعطي ما تُعطي المرأة، ورأيت النساء يتزوّجن بالنساء، ورأيت الثناء^۲ قد كثر، ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله، فلا ينهي ولا يؤخذ على يديه، ورأيت الناظر يتعوّذ بالله ممّا يرى المؤمن فيه من الاجتهاد، ورأيت الجارَ يؤذي جاره وليس له مانع، ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن، مَرِحاً لما يرى في الأرض من الفساد، ورأيت الخمر تُشرب علانية، ويجتمع عليها من لا يخاف الله - عزّ وجلّ -، ورأيت الأمر بالمعروف ذليلاً، ورأيت الفاسق في ما لا يحبّ الله قوياً محموداً، ورأيت أصحاب الآيات يحتقرون (الآثار يحقّرون غل) ويحتقر من يحبّهم، ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوکاً، ورأيت بيت الله قد عطّل ويؤمر بترکه، ورأيت الرجل يقول ما لا يفعله، ورأيت الرجال يتسمّنون للرجال والنساء للنساء، ورأيت

۱. کلمه «الإناء» در مصدر نیامده است.

۲. در مصدر: (ورأيت النبأ).

الرجل معيسته من دبره ومعيشة المرأة من فرجها، ورأيت النساء يتخذن المجالس كما يتخذها الرجال؛

یعنی: پس وقتی که دیدی حق مرد و اهل حق رفتند. وقتی که تمام شهرها را جور و ستم گرفت و دیدی که قرآن کهنه شد - یعنی: به آن عمل کرده نشد - و احداث کردند در آن چیزی را که در آن نیست و به رأیها توجیه کرده شد و دیدی که دین سرنگون شد همچنان که ظرف آب سرنگون شود و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بلندی جستند و دیدی که شر و بدی آشکار شد و کسی از آن نهی و جلوگیری نکند و صاحبان شر عذرخواهی کرده شوند و دیدی که فسق آشکارا شد و مردها در فسق و فجور به مردها اکتفا کردند و زن‌ها به زن‌ها - یعنی: لواط و سحاق در میانشان شایع شد - و دیدی که مؤمن ساکت است و اگر سخن گوید سخن او را نپذیرند و دیدی که فاسق دروغ گوید و کسی دروغ و افترای او را برآورد نکند و دیدی که کوچک‌ها بزرگان را حقیر و ناچیز شمرند و دیدی که خویشاوندی‌ها بریده شد و دیدی که کسی که به فسق مدح کرده شود از جهت او خنده کرده شود و او را رد نکنند و دیدی که پسر بدهد آنچه را که زن می‌دهد - یعنی: لواط - و دیدی که زن‌ها با هم جفت شوند - یعنی: برای مساحقه - و دیدی که ثنا و مدح گفتن بسیار شد و دیدی که مرد مال را در غیر طاعت خدا - یعنی: در راه معصیت - انفاق کند و کسی او را نهی نکند و دست او را نگیرد و دیدی که بیننده پناه می‌برد به خدا از آنچه که از مؤمن می‌بیند از کوشش در طاعت و بندگی کردن و دیدی که همسایه همسایه خود را آزار کند و کسی او را منع نکند و دیدی که کافر خوشحال و شاد شود از اندوهی که در مؤمن می‌بیند از جهت فسادی که در روی زمین واقع می‌شود و دیدی که مسکرات آشکارا آشامیده شود و مردم بر آشامیدن آن جمع شوند از کسانی که از خدای - عز و جل - نمی‌ترسند و دیدی که امر به معروف کننده ذلیل شد و دیدی که فاسق در کردن کارهایی که خدا دوست نمی‌دارد توانا و ستایش کرده شد و دیدی که اصحاب آیات - یعنی: اهل قرآن - و یا اصحاب آثار - یعنی: اهل احادیث - در نظر مردم حقیر و کوچک شدند و کسانی

هم که ایشان را دوست می‌دارند کوچک شدند و دیدی که راه خیر بریده شد و راه شر پیموده شد و دیدی که خانه خدا معطل ماند و کسی به حج نرود و مردم به نرفتن حج امر کرده شوند و دیدی که مرد به آنچه که می‌گوید عمل نکند و دیدی که مردها خود را فربه کنند برای فجور با مردها و زن‌ها نیز برای فجور با زن‌ها و دیدی که گذران و معیشت مرد از دُبر او - یعنی: لواط دادن او - باشد و گذران و معیشت زن از فرج او - یعنی: زنا دادن - باشد و دیدی که زن‌ها مانند مردها مجلس‌ها گیرند.

ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر، وأظهروا الخضاب، وامتشطوا كما تمتشط المرأة^۱ لزوجها، وأعطوا الرجال الأموال على فروجهم، وتنوفس في الرجل، وتغايير عليه الرجال، وكان صاحب المال أعز من المؤمن، وكان الربا ظاهراً لا يعبر، وكان الزنا تمتدح به النساء، ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهن، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً، ورأيت البدع والزنا قد ظهر، ورأيت الناس يعتدون بشاهد^۲ الزور، ورأيت الحرام يحلل، ورأيت الحلال يحرم، ورأيت الدين بالرأي، وعطل الكتاب وأحكامه [ورأيت الليل لا يستخفي به من الجرأة على الله، ورأيت المؤمن لا يستطيع أن ينكر إلا بقلبه، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله]، ورأيت الولاية يقربون أهل الكفر، ويباعدون أهل الخير، ورأيت الولاية يرتشون في الحكم، ورأيت الولاية قبالة لمن زاد (أراد خل)، ورأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهن، ورأيت الرجل يقتل على المظنة^۳، ويتغايير على الرجل الذكر، فيبذل له نفسه وماله، ورأيت الرجل يعبر على إتيان النساء، ورأيت الرجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، فيعلم ذلك ويقيم عليه، ورأيت المرأة تقهر زوجها، وتعمل ما لا يشتهي، وتنفق على زوجها، ورأيت الرجل يكري امرأته وجاريتها ويرضى بالدني من الطعام والشراب، ورأيت الإيمان بالله - عز وجل - كثيرة على الزور، ورأيت الفساد قد ظهر، ورأيت الشراب

۱. در مصدر: (كامتشاط المرأة).

۲. در مصدر: (بشهادة).

۳. در مصدر: (على التهمة وعلى الظنة).

يباع ظاهراً، ليس عليه مانع^۱، ورأيت النساء يبذلن أنفسهن لأهل الكفر، ورأيت الملاهي قد ظهرت يمرّ بها، لا يمنعها أحد أحداً، ولا يجتري أحد على منعها، ورأيت الشريف يستدّله الذي يخاف سلطانه، ورأيت أقرب الناس إلى^۲ الولاة من يمتدح بشتما أهل البيت، ورأيت من يحبّنا يزور ولا تقبل شهادته، ورأيت الزور من القول يتناقس فيه، ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه، وخفت على الناس استماع الباطل، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه، ورأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء، ورأيت المساجد قد زخرفت، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري المكذب^۳، ورأيت الشرّ قد ظهر والسعي بالنميمة، ورأيت البغي قد فشا، ورأيت الغيبة تستملح ويبشّر بها الناس بعضهم بعضاً، ورأيت الحجّ والجهاد لغير الله؛

یعنی: و دیدی که صفت زنی در پسران عباس ظاهر شد و خضاب کردن را ظاهر کردند و گیسوان خود را شانه زنند همچنان که زن برای شوهرش گیسوان خود را شانه می زند و به مردان مال ها دهند برای فرج هاشان - یعنی: تا با ایشان لواط و زنا کنند - و رغبت کرده شود در مردها برای فجور کردن با ایشان و غیرت کشیده شود و صاحب مال عزیزتر از مؤمن شود و معامله ربا آشکار شود و توبیخ و ملامت کرده نشوند و زن ها را به زنا دادن مدح کنند و دیدی که مرثه - یعنی: زن - شوهر خود را به کار بگیرد برای لواط کردن با مردها و دیدی که بیشتر از مردمان و بهتر خانه خانه ای است که مساعدت کنند برای فاسق شدن زنان و دیدی مؤمن را که محزون و خوار و ذلیل باشد و دیدی که بدعت گذار دن ها و زنا آشکارا شد و دیدی که مردمان مهیا شدند برای شهادت دروغ دادن و دیدی که حرام حلال کرده شود و دیدی که حلال حرام کرده شود و دیدی که احکام دین را تبدیل به رأی کنند و قرآن و احکام آن معطل ماند - یعنی: به آن عمل نکنند - و دیدی که حکام و کارگزاران اهل کفر را به خود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود

۱. در مصدر: (لیس له مانع).

۲. در مصدر: (من).

۳. در مصدر: (الکذب).

دور کنند و دیدی که حکام در حکم رشوه گیرند و دیدی که حکومت را به کسی دهند که رشوه زیاده تر دهد و دیدی که با محرم های خود نکاح کنند و به آنها اکتفا کنند و دیدی که مرد به مظنه و گمان کشته شود و دیدی که مرد بر سر فجور کردن با مرد غیرت کشد و مال و جاننش را در راه او بذل کند و دیدی که مرد سرزنش کرده شود به عیب پیش زن رفتن و با او جمع شدن و دیدی که مرد از کسب زن خود به زنا دادن روزی خورد و بداند که زنش این عمل را دارد و بر آن ایستادگی داشته باشد و دیدی که زن چیره و ناچار کند شوهر خود را و عمل کند به چیزی که شوهرش نمی خواهد و نفقه به شوهر خود دهد و دیدی که مرد زن و کنیز - یا دختر - خود را کرایه دهد و راضی شود به چیز پستی از خوردنی و آشامیدنی و دیدی که ایمان به خدای - عزوجل - بسیار شود به دروغ و دیدی که فساد آشکارا شود و دیدی که شراب آشکارا فروخته شود و کسی منع از آن نکند و دیدی که زن ها خودشان را به کفار بذل کنند و دیدی که آلات لهو آشکار شود بنحوی که مردم بگذرند بر آن و کسی کسی را منع نکند و جرأت نکند که از آن منع کند و دیدی که شریف و سید را ذلیل کند کسی که از سلطه و قدرت او می ترسد و دیدی که مقرب ترین مردمان در نزد حکام و ولات کسی است که مدح کرده شود به بدگویی کردن از ما اهل بیت و دیدی که کسی که ما را دوست می دارد با او تزویر کرده شود و گواهی او را نپذیرند و دیدی که در دروغ گفتن رغبت کرده شود و دیدی که شنیدن قرآن بر گوش های مردم گران آید و شنیدن باطل بر گوش های مردم سبک آید و دیدی که همسایه همسایه را اکرام کند از ترس زبانش و دیدی که حدود الهیه معطل شد و در آن به هواهای نفس عمل کرده شود و دیدی که مسجدها زینت کرده شد و دیدی که راستگوترین مردم اشخاص افترا بندگانده و تکذیب کننده باشند و دیدی که شر و بدی ظاهر و پیش ظالم به نمامی و سخن چینی سعایت کرده شد و دیدی که ستمگری و بی عفتی و زنا زیاد شد و دیدی که عیب گویی کردن در پشت سر مردم ملیح و نمکین شد و مزده می دهند به آن بعضی از مردم بعضی دیگر را و دیدی که طلب کردن حج برای غیر خدا شد.

ورأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن، ورأيت الخراب قد أدبيل من العمران، ورأيت

الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان، ورأيت سفك الدماء يستخفّ بها، ورأيت الرجل يطلب الرياسة لغرض الدنيا، ويشهر نفسه بخبث اللسان ليُتقى ويستند^١ (تسند خل) إليه الأمور، ورأيت الصلاة قد استخفّ بها، ورأيت الرجل عنده المال الكثير، [ثم] لم يركه منذ ملكه، ورأيت الميت ينشر^٢ من قبره ويؤذى وتباع أكفانه، ورأيت الهرج قد كثر، ورأيت الرجل يُمسي نشوان، ويصبح سكران، لا يهتمّ بما الناس فيه، ورأيت البهائم تنكح، ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً، ورأيت الرجل يخرج إلى مُصلّاه [ويرجع] وليس عليه شيء من ثيابه، ورأيت قلوب الناس قد قست، وجمدت أعينهم، وثقل الذكر عليهم، ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه الناس، [ورأيت] الفقيه يتفقّه لغير الدين، يطلب الدنيا والرياسة، ورأيت الناس مع من غلب، ورأيت طالب الحلال يذمّ ويُعير، وطالب الحرام يُمدح ويعظّم، ورأيت الحرمين يُعمل فيهما بما لا يحبّ الله، ولا يمنعهم مانع، ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح أحد، ورأيت المعازف ظاهرة في الحرمين، ورأيت الرجل يتكلّم بشيء من الحقّ، ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، فيقوم إليه من ينصحه في نفسه، فيقول: هذا عنك موضوع، ورأيت الناس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرّ (الشرور خل)، ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لا يسلكه أحد، ورأيت الميت يهزّ به^٣ فلا يفزع له أحد، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من البدعة والشرّ أكثر ممّا كان، ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون إلاّ الأغنياء، ورأيت المحتاج يُعطي على الضحك به ويرحم لغير وجه الله، ورأيت الآيات في السماء فلا يفزع لها أحد، ورأيت الناس يتسافدون كما تسافد البهائم، [لا ينكر أحد منكرًا تخوفاً من الناس] ورأيت الرجل ينفق الكثير في غير طاعة الله، ويمنع السير في طاعة الله، ورأيت العقوق قد ظهر، واستخفّ بالوالدين، وكانا من أسوأ الناس حالاً عند الولد، ويفرح بأن يفترى عليهما؛

يعنى: و ديدى كه سلطان براى خاطر كافر مؤمن را ذليل و خوار كند و ديدى كه

١. در مصدر: (يستند).

٢. در مصدر: (ينشر).

٣. در مصدر: (يهزأ به).

خرابی بر آبادی غلبه پیدا کند و دیدی که مرد معیشت او از کم فروشی در کیل و وزن باشد و دیدی که در ریختن خون‌ها استخفاف شود و دیدی که مرد طلب ریاست کند برای دنیا و مشهور کند خود را به بدزبانی تا مردم از او بترسند و کارها به او مستند شود و دیدی که به نماز استخفاف کرده شد و دیدی که مرد نزد او مال بسیار است و از آن وقتی که مالک شده زکات آن را نداده است و دیدی مرده را که بیرون آورده شود از قبرش و اذیت کرده شود و کفن‌های او فروخته شود و دیدی که آدم کشتن بناحق بسیار شد و دیدی که مرد روز را شب می‌کند در حالت مستی و شب را صبح می‌کند در حالت مستی و اهتمام ندارد به آنچه مردم در آن‌اند و دیدی که چهار پایان نکاح کرده شوند - یعنی: مردان با حیوانات وطی کنند - و دیدی که بعضی از حیوانات بعض دیگر را پاره کنند و دیدی که مرد می‌رود در جای نماز خود و برمی‌گردد در حالتی که چیزی از جامه‌های او با او نیست - یعنی: جامه‌های او را دزدیده‌اند - و دیدی که دل‌های مردم سخت شد و اشک چشم‌های ایشان خشک شد و یاد خدا کردن برایشان گران شد و دیدی که خوردن حرام در ایشان ظاهر شد و به خوردن آن راغب شدند و دیدی که نمازگزار برای نمایش دادن به مردم نماز گزارد و دیدی که فقیه فقه را برای غیر دین یاد گرفت، بلکه برای دنیا طلبی و ریاست باشد و دیدی که مردم با هر طرفی که غلبه است به آن طرف میل کنند و دیدی که طلب‌کننده حلال مذمت کرده شود و او را ملامت و سرزنش کنند و دیدی که طلب‌کننده حرام مدح کرده شود و او را بزرگ شمارند و دیدی که در مکه و مدینه عمل کنند به چیزی که خدا دوست نمی‌دارد و کسی نباشد که آنها را منع کند و میان ایشان و کار زشتشان احدی مانع نشود و دیدی که انواع سازها و نواها در مسجد الحرام و مسجد مدینه ظاهر شود و دیدی که اگر مردی به چیزی از حق سخن گوید کسی برخیزد و پیش نفس خود چنین پندارد که او را نصیحت می‌کند. می‌گوید: این تکلیف از تو برداشته شده، و دیدی که مردم بعضی به بعض دیگر نگاه کنند و به اهل شرّ و بدی‌ها اقتدا کنند و دیدی که راه خیر و خوبی خالی ماند و کسی در آن راه نرود و دیدی که به مرده استهزا کنند و کسی برای او فزع نکند و دیدی که در هر سالی بدعت تازه‌ای گذارده شود و شرّ و بدی بیشتر از آن که بود باشد و دیدی که

مردمان و اهل مجالس متابعت از ثروتمندان کنند و دیدی که به محتاج برای خدا چیزی داده نشود، بلکه برای خندیدن و غیر از جهت خدایی داده شود و دیدی که آیات و نشانه‌های آسمانی - که علامت عذاب است - ظاهر شود و احدی نترسد از آنها و فزع نکند و دیدی که مردم مانند چهارپایان روی یکدیگر روند و کسی از ترس مردم انکار منکری نکند و دیدی که مرد انفاق کند مال بسیار را در غیر طاعت خدا و کمی از آن را در راه خدا انفاق نکند و دیدی که نافرمانی کردن فرزندان نسبت به پدران و مادران خود و آزار کردن به ایشان زیاد شود و پدران و مادران خود را سبک و خوار کنند و آنها نزد فرزندان از حیث حال بدترین مردم باشند و فرزند خوشحال شود به این که افترا بی به ایشان بسته شود.

ورأيت النساء [و] قد غلبن على الملك وغلبن على كل أمر، ولا يؤتى إلا ما لهنّ فيه هوى، ورأيت الرجل يفترى على أبيه، ويدعو على والديه، ويفرح بموتهما، ورأيت الرجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخرس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مُسكرٍ كثيراً حزناً يحسب أن ذلك اليوم عليه ضيعة^۱ من عمره، ورأيت السلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزور، ويتقامر بها، ويشرب بها الخمر، ورأيت الخمر يتداوى بها، وتوصف للمريض، ويستشفى بها، ورأيت الناس قد استوا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدين به، ورأيت رياح المنافقين وأهل النفاق دائمة، ورياح أهل الحق لا تحرك، ورأيت الأذان بالأجر، والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشبة ممن لا يخاف الله، مجتمعون^۲ فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحق، ويتواصفون فيها شراب المسكر، ورأيت السكران يصلّي بالناس، فهو لا يعقل ولا يشأن بالسكر، وإذا سكر أكرم وأتقى وخيف وترك، لا يعاقب ولا يعذر^۳ بسكره، ورأيت من أكل^۴ أموال اليتامى يحدث^۵ بصلاحه، ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاية

۱. در مصدر: (وضيعة).

۲. در مصدر: (يجتمعون).

۳. در مصدر: (ويعذر).

۴. در مصدر: (وهو).

۵. در مصدر: (يحمد).

۶. در مصدر: (من يأكل).

یأتمنون الخونة للطمع، ورأيت الميراث قد وضعت الولاة لأهل الفسوق^۱ والجرأة على الله، يأخذون منهم ويحلونهم^۲ وما يشتهون، ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى، ولا يعمل القائل بما يأمر، ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله، وتعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم، لا يباليون بما أكلوا وبما نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحق قد درست، فكن على حذر واطلب من الله^۳ - عز وجل - النجاة، واعلم أن الناس في سخط الله - عز وجل - وأتأما يمهل لهم لأمر يراد بهم، فكن مترقباً، واجتهد ليرك الله تعالى في خلاف ما هم عليه. فإن نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجلت إلى رحمة الله، وإن أخرت لتبلاوا^۴ وكنت قد خرجت مما هم فيه من الجرأة على الله تعالى، واعلم أن الله لا يضيع أجر المحسنين؛^۵

یعنی: و دیدی که زن ها بر ملک غالب شدند و بر هر امری غالب شدند و بجا آورده نشود مگر آنچه میل و خواهش آنهاست و دیدی که مرد بر پدر خود دروغ بندد و در حق پدر و مادر خود نفرین کند و به مرگ آنها خوشحال شود و دیدی که مرد اگر یک روز بر او بگذرد و در آن روز گناه بزرگی نکند - از فجور و یا کم فروشی در کیل، یا وزن، یا مجامعت کردن حرام، یا آشامیدن مسکر - محزون و افسرده باشد و چنین پندارد که این روز از عمرش ضایع شده و دیدی که سلطان احتکار کرد خوردنی ها را و دیدی که مال های خویشاوندان پیغمبر را در باطل قسمت کنند و به آن قماربازی کنند و شراب ها بیاشامند و دیدی که به مسکرات مداوا شود و آن را از برای مریض توصیف و تعریف کنند و به آن استشفای کرده شود و دیدی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر با هم یکسان شدند و متدین به آن نشدند - یعنی: آن را ترک کردند - و دیدی که باد بر پرچم منافقین بوزد و پرچم اهل نفاق دائم در جنبش باشد و اهل حق

۱. در مصدر: (لأهل الفسق).

۲. در مصدر: (ويحلونهم).

۳. در مصدر: (إلى الله).

۴. در مصدر: (ابتلوا).

۵. وافى، ج ۲۶، ص ۴۵۱-۴۵۷، ح ۲۵۵۴۲. ونیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۳۶-۴۲، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۵۴-۲۶۰، ح ۱۴۷؛ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۶-۴۰۰.

بر پرچمشان بادی نوزد و حرکت نکند و دیدی که اذان گفتن و نماز خواندن به اجرت و مزد باشد و دیدی که مساجد پر شود از کسانی که از خدا نترسند و برای غیبت کردن و عیب‌گویی از یکدیگر در آن جاها جمع شوند و گوشت اهل حق را به غیبت کردن بخورند و در آن جا تعریف و توصیف از مسکرات کنند و دیدی که مست نماز بگزارد با مردم و حال آن که عقل او به علت مستی زایل شده باشد و مستی را چیزی نگیرد و چون مست شود گرامی‌تر باشد و مردم از او بترسند و او را به حال خود گذارند و عقوبت نکنند و او هم عذرخواهی از مستی خود نکند - یا بنا بر نسخه دیگر: **لا یعزّر بسکره**؛ یعنی: تعزیر کرده نشود به سبب مستی او - و دیدی کسی که مال‌های یتیم‌ها را بخورد او را صالح دانند و صلاحیت او را برای یکدیگر حدیث کنند و دیدی که قاضی‌ها و دادستان‌ها به خلاف آنچه که خدا گفته حکم کنند و دیدی که ولات و حکام برای طمع خیانتکاران را امین خوانند و دیدی که هیئت حاکمه میراث را برای اهل فسق و فجور وضع کردند و بر خدا جرأت کرده، می‌گیرند ارث را و بر خود حلال می‌دانند و آنچه که خواهش و میل آنهاست انجام می‌دهند و دیدی که بالای منبرها امر به تقوا و پرهیزکاری کنند مردم را و خود گویندگان به گفته‌های خود عمل نکنند و دیدی که وقت‌های نماز را سبک شمارند - یعنی: اعتنائی به شأن اوقات نماز خود ندارند و نمازهای خود را تا وقت نماز نشود نخوانند - و دیدی که به شفاعت صدقه دهند نه برای خدا، بلکه [به خاطر] طلب کردن مردم صدقه دهند و دیدی که برای شکم‌های خود همت گماشتند و برای فرج‌های خود و باکی ندارند از آنچه که می‌خورند و آنچه را که نکاح می‌کنند و دیدی که دنیا به ایشان رو آورد و دیدی که نشانه‌های حق‌کهنه و مندرس شد، پس در چنین هنگامی بترس و از خدا بخواه نجات را و بدان که در آن حال مردم مشمول سخط و غضب خدای - عزوجل - می‌باشند و جز این نیست که خدا به ایشان مهلت می‌دهد برای امری که اراده کرده. پس منتظر باش و کوشش کن که ببیند تو را خدای تعالی در خلاف آنچه که ایشان بر آن‌اند. پس اگر بر ایشان عذابی نازل شد و تو در میان ایشان باشی، شتاب کرده‌ای به رحمت خدا،

و اگر باقی ماندی، برای آن است که امتحان و آزموده شوی و بیرون رفته‌ای از آنچه که ایشان در آن‌اند از جهت جرأت کردن بر خدای تعالی. بدرستی که خدا ضایع نمی‌کند اجر و مزد نیکویی کنندگان را.

۴۳۱ / حدیث شصت و پنجم

عقائد ایمان در شرح دعای عدیله، تألیف عالم ربّانی مرحوم ملا حبیب الله کاشانی رحمته، ص ۹۴، در ضمن بیان حقیقت اسلام گفته که: در حدیث وارد است که زمانی بر امت بیاید که از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز درسی باقی نماند و در بعضی از کتب است که شخصی از صحّت این حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد حضرت فرمود: صحیح است. عرض کرد که: آیا من در آن زمان خواهم بود؟ فرمود: نه، ولكن شبیه آن زمان را خواهی دید. راوی گفت که: چند روزی گذشت که عبورم به صحرايي افتاد. تشنگی بر من غالب شد. بستانی به نظرم آمد در غایت حضرت و نصارت. چون نزدیک شدم، در آن درخت‌های پر میوه‌ای مشاهده کردم که بسیار با طراوت و حسن منظر بود. یکی از آن میوه‌ها را چیده، چون پاره کردم، پر از کرم بود. میوه دیگری چیدم، چنین بود. متحیر گشتم. ناگاه مرغان چندی دیدم در کمال خوش ترکیبی ولكن بر سر مُرداری نشسته، از آن می‌خوردند. حیرت من زیاده شد. ناگاه سیلی عظیم جاری دیدم که تمام آبش گل آلود بود و نهنگ عظیمی آمد و تمام آن سیل را نوشید و در عقب آن نهنگ ماهیان بزرگی بودند که آنچه از آن نهنگ زیاد می‌آمد می‌نوشیدند و در عقب ماهیان بزرگ ماهیان کوچکی بودند که آنچه از آب که از ماهیان بزرگ زیاد می‌آمد می‌نوشیدند.

من در عجب شدم و خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه را دیده بودم عرض کردم. فرمود: این میوه‌ها شبیه اهل آن زمان است که در ظاهر مؤمن و در باطن کافر و منافق‌اند و آن مرغ‌ها شبیه علمای آن زمان است و آن مردار اموال یتیمان و امانت مردمان و رشوه محتاجان است و آن سیل گل آلود مال‌های حرام

آن زمان است و آن نهنگ پادشاه آن عصر است و آن ماهیان بزرگ امرا و وزرا و ماهیان کوچک رعیت آن پادشاه اند که این جمله مال حرام خواهند خورد. آنچه از پادشاه زیاد آید نصیب امرا و وزراست و آنچه از آنها زیاد آید نصیب سایر مردمان خواهد بود.^۱

۴۲۲ / حدیث شصت و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، خلاد صانع از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
السفیانِی لا بد منه، ولا یخرج إلا فی رجب، فقال له رجل: یا أبا عبد الله، إذا خرج فما حالنا؟ قال: إذا كان ذلك فالینا؛^۲

یعنی: ناچار است از این که سفیانی خروج کند - یعنی: پیش از قیام قائم علیه السلام - و خروج نمی کند مگر در ماه رجب. پس مردی عرض کرد: یا ابا عبد الله! وقتی که بیرون آمد، پس حال ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: وقتی چنین شد، بیاید به سوی ما.

۴۲۳ / حدیث شصت و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۴، مسنداً از هشام بن سالم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا استولى السفیانی علی الكور الخمس فعدوا له تسعة أشهر، وزعم هشام أن الكور الخمس دمشق وفلسطين والأردن وحمص وحلب؛^۳

یعنی: زمانی که استیلا یافت سفیانی بر شهرهای پنجگانه، پس شماره کنید نه ماه را - یعنی: مدت استیلای او نه ماه زیادتر نمی شود - و هشام گمان کرد که آن پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب است.

۱. عقائد الإیمان فی شرح دعاء العدیلة، ص ۹۴، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۱۳، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۵؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. همان.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۱۶، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۲، ح ۱۴۱.

۴۳۴ / حدیث شصت و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۵، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لَمَّا التَّقَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَهْلَ الْبَصْرَةِ، نَشَرَ الرَّايَةَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَزَلَّتْ
 (فتزلزلت خل) أَقْدَامُهُمْ، فَمَا اصْفَرَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا: آمَنَّا، يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ. فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ:
 لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَاءَ، وَلَا تَجْهَظُوا عَلَى جَرِيحِ (الأسرى وتجهزوا الجرحى خل)، وَلَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا،
 وَمَنْ أَلْتَقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَةِ،
 فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عليه السلام، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: يَا
 بُنَيَّ، إِنَّ لِلْقَوْمِ مَدَّةً يَبْلُغُونَهَا، وَإِنَّ هَذِهِ رَايَةَ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -؛^۱
 یعنی: چون امیرالمؤمنین عليه السلام تلافی کرد با اهل بصره و باز کرد پرچم مخصوص [را]
 که پرچم رسول خدا صلى الله عليه وآله بود، قدم‌های ایشان - یعنی: اهل بصره - لغزید - یا متزلزل شد.
 پس آفتاب زرد نشد - یعنی: نزدیک غروب کردن نشد - که گفتند: ایمان آوردیم، ای پسر
 ابی طالب! در آن وقت فرمود: اسیران را نکشید و مجروحی را تجهیز نکنید و کسانی که
 پشت کردند دنبال نکنید و کسی که اسلحه خود را انداخت ایمن است و کسی که داخل خانه
 شد و در را به روی خود بست ایمن است و چون روز صفین - یعنی: جنگ با معاویه
 و اصحابش - روی داد، از آن حضرت خواهش کردند که پرچم را باز کند. آن حضرت ابا
 کرد. حسن و حسین عليهما السلام و عمار یاسر عليه السلام را وادار کردند که واسطه باز کردن پرچم شوند.
 به حسن عليه السلام فرمود که: این گروه مدتی دارند که باید آن مدت برسد و برسند به آن و این
 پرچم بعد از من باز نخواهد شد و باز نکند آن را بعد از من مگر قائم - صلوات الله علیه.

۴۳۵ / حدیث شصت و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۶، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلْقَةِ (فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ خَل). قُلْتُ: وَكَمْ تَكْمِلَةُ

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۹، ح ۱، ونیز رک: بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۱۰، ح ۱۶۵ و ص ۳۶۷، ح ۱۵۱.

الحلقة؟ قال: عشرة آلاف. جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره، ثم يهز الراية الغلبة^۱، ويسير بها، فلا يبقى أحد في المشرق ولا في المغرب إلا لعنها، وهي راية رسول الله ﷺ، نزل بها جبرئيل يوم بدر.

ثم قال: يا أبا محمد، ما هي - والله - قطن ولا كتان ولا قز ولا حرير. قلت: فمن أي شيء؟ قال: هي من ورق الجنة. نشرها رسول الله ﷺ يوم بدر، ثم لقتها ودفعها إلى عليّ ﷺ، فلم تنزل عند عليّ ﷺ حتى إذا كان يوم البصرة نشرها أمير المؤمنين ﷺ، ففتح الله عليه، ثم لقتها، وهي عندنا هناك. لا ينشرها أحد حتى يقوم القائم ﷺ. فإذا هو قام نشرها، فلم يبق في المشرق والمغرب أحد إلا لعنها، ويسير الرعب قدامها (وخلفها وأمامها خل) شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً.

ثم قال: يا أبا محمد، إنه يخرج موتوراً غضبان أسفاً لغضب الله على هذا الخلق، [يكون] عليه قميص رسول الله ﷺ الذي عليه يوم أُخد وعمارته السحاب و[درعه] درع رسول الله ﷺ السابغة و [سيفه] سيف رسول الله ﷺ ذو الفقار. يجرد السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل هرجاً. فأول ما يبدأ ببني شيبه، فيقطع أيديهم ويعلقها في الكعبة، وينادي مناديه: هؤلاء سراق الله، ثم يتناول قريشاً، فلا يأخذ منها إلا السيف، ولا يعطيها إلا السيف، ولا يخرج القائم حتى يُقرأ كتابان: كتاب بالبصرة وكتاب بالكوفة بالبراءة من عليّ ﷺ؛^۲

يعنى: بيرون نمی آید قائم تا وقتی که حلقه - یا مانند حلقه - تکمیل شود. گفتم: عدد تکمیل حلقه چقدرند؟ فرمود: هزار نفر. جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ اوست. پس می جنباند پرچم غالب شونده را و سیر می کند با آن. پس باقی نمی ماند در مشرق و نه در مغرب مگر این که لعن می کنند او را و آن پرچم پرچم رسول خدا ﷺ است که جبرئیل در روز بدر آن را فرود آورد. پس فرمود: ای ابامحمد! نیست آن پرچم - به ذات خدا قسم - نه از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم خام و نه ابریشم تافته. گفتم: پس، از چه چیز است؟ فرمود: از برگ های بهشت است

۱. کلمه «الغلبة» در مصدر نیامده است.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۱۹-۲۲۱، ح ۲، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰-۳۶۱، ح ۱۲۹.

که باز کرد آن را رسول خدا ﷺ در روز بدر. پس پیچید آن را و به علی ؑ داد و همیشه در نزد علی بود تا روز بصره که باز کرد آن را امیر مؤمنان ؑ و خدا گشایش و فتح به او داد. پس پیچید آن را و آن نزد ما است در آن جا. احدی باز نمی کند آن را تا این که قیام کند قائم ؑ. پس چون قیام کند، باز می کند آن را. در آن حال باقی نمی ماند در مشرق و مغرب احدی مگر این که لعن می کند آن پرچم را و ترس از پیش روی او سیر می کند بقدر یک ماه راه و از پشت سر او بقدر یک ماه و از طرف راست او بقدر یک ماه و از طرف چپ او بقدر یک ماه.

پس فرمود: ای ابا محمد! بدرستی که بیرون می آید در حالتی که خون کشته خویش را نیافته باشد و غضبناک باشد و متأسف باشد بر این خلق که مورد غضب خدا واقع شده باشند و بر اوست پیراهن پیغمبر خدا ﷺ؛ آن پیراهنی که در روز احد پوشیده بود، و عمامه او را که سحاب نام دارد و زره رسول خدا ﷺ که سابغه نام دارد و شمشیر رسول خدا را که ذوالفقار نام دارد برهنه می کند. شمشیر را بر دوش خود می گذارد و تا هشت ماه می کشد کشتن زیادی و ابتدای کشتن را از بنی شیبه که کلیدداران خانه کعبه اند شروع می کند و دست های ایشان را قطع می کند و در کعبه می آویزد و منادی او ندا می کند که: این گروه اند دزدان خدا. پس از آن می گیرد قریش را و نمی گیرد از آنها مگر شمشیر را و نمی دهد به آنها مگر شمشیر را - یعنی: زد و خورد می کنند با شمشیر - و بیرون نمی آید قائم تا این که دو نوشته خوانده شود: نوشته ای در بصره و نوشته ای در کوفه به بیزاری جستن مردم از علی ؑ.



۴۲۶ / حدیث شصت و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله ؑ که می فرمود:

كأني أنظر إلى القائم على نجف الكوفة، عليه خداجة^۱ (دراعة خل، جواحة خل) من

۱. در مصدر: (علیه خوخته).

استبرق. يلبس درع رسول الله ﷺ. فإذا ألبسها، انفضت به (انتفضت به انتفاضة خ) حتى تستدير عليه، ثم يركب فرساً له أدهم أبلق، بين عينيه شمراخ بين. معه راية رسول الله ﷺ. قلت: مخبوءة، أو يؤتى بها (هي أم يؤتى خ)؟ قال: بل يأتيه بها جبرئيل، عمودها من عمد عرش الله وسائرها من نصر الله. لا يهوى بها إلى شيء إلا أهلكه الله. يهبط بها تسعة آلاف ملك وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً.

فقلت له: جعلت فداك، كل هؤلاء معه؟ قال: نعم. هم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار، وهم الذين كانوا مع موسى لما فلق البحر، والذين كانوا مع عيسى لما رفعه الله إليه، وأربعة آلاف مسومين كانوا مع رسول الله ﷺ وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً كانوا معه يوم بدر، ومعهم أربعة آلاف يصعدون السماء (صعدوا إلى السماء) يستأمرون (يستأذنون خ) في القتال مع الحسين ﷺ، فهبطوا إلى الأرض وقد قتل. فهم عند قبره شعث غبر، سيكونه إلى يوم القيامة، وهم ينتظرون خروج القائم ﷺ؛^۱

يعنى: گویا می بینم قائم را بالای نجف کوفه که بر اوست روپوشی از استبرق - یا جامه فراخی از استبرق، یا زرهی. می پوشد زره پیغمبر خدا ﷺ را. پس چون بپوشد آن را، می گیرد اطراف آن حضرت را و دور می زند بر آن حضرت. پس آن جناب سوار شود بر اسبی که سیاهی آن بر سفیدی آن غالب باشد و دستها و پاهاى آن سفید باشد و میان دو چشم آن نیز سفید باشد و با او خواهد بود پرچم رسول خدا ﷺ. گفتم: در نزد آن حضرت مخفی است آن پرچم، یا آورده می شود برای او؟ فرمود: بلکه جبرئیل می آورد آن را و آن چوبش از پایه های عرش خداست و سایر چیزهای آن از یاری کردن خداست. میل نمی کند حضرت به آن به سوی چیزی مگر این که خدا نابود می کند آن چیز را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۲۱-۲۲۲، ح ۴، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۲، ح ۲۳؛ بحار الأنوار،

ج ۵۲، ص ۲۲۶، ح ۴۱.

با آن فرود آیند نه هزار و سیصد و سیزده فرشته. پس عرض کردم: فدایت شوم! همه اینها با آن هستند؟ فرمود: آری، ایشان آن کسانی هستند که با نوح در کشتی بودند و آن کسانی هستند که با ابراهیم بودند زمانی که در آتش انداخته شد و ایشان کسانی هستند که با موسی بودند وقتی که دریا شکافته شد و آن کسانی هستند که با عیسی بودند وقتی که خدا او را به آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکہ نشان داری که با پیغمبر ﷺ بودند و سیصد و سیزده فرشته که در روز بدر با او بودند و با ایشان است چهار هزار فرشته که به آسمان بالا رفتند برای طلب فرمان - یا اذن خواستن - در قتال با حسین ﷺ. پس به زمین فرود آمدند وقتی که آن حضرت کشته شده بود و ایشان نزد قبر او ژولیده و گردآلود گریانند تا روز قیامت صغرا و ایشان انتظار دارند خروج قائم ﷺ را.

۴۲۷ / حدیث هفتادم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که

فرمود:

كأني أنظر بالقائم (إلى القائم غل)، فإذا استوى على ظهر النجف لبس درع رسول الله ﷺ أبيض، فينتفض هو بها، فتستدير [ها] عليه، فيغشاها بخداعة من استبرق، ويركب فرساً له أدهم أبلق، بين عينيه شمراخ، فينتفض به انتفاضة لا يبقى أهل بلد إلا وهم يرون أنه معهم في بلدهم، وينشر راية رسول الله ﷺ، عمودها من عمد عرش الله، وسائرها من نصر الله. ما يهوي بها إلى شيء إلا أهلكه الله.

قلت: مخبوءة هي، أم يوتي بها؟ قال: بل يأتي بها جبرئيل ﷺ، فإذا هزها لم يبق مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطى قوة أربعين رجلاً، ولا يبقى مؤمن ميت إلا دخلت عليه تلك الفرحة في قبره، وذلك حيث يتزاورون في قبورهم، ويتباشرون بقيام القائم ﷺ، و تحطّ (وينحطّ غل) عليها ثلاثة عشر ألفاً وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً.

قال: فقلت: كل هؤلاء كانوا مع أحد قبله من الأنبياء؟ قال: نعم، وهم الذين كانوا مع

نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث أُلقي من النار، والذين كانوا مع موسى حيث فلق البحر، والذين كانوا مع عيسى حين رفعه الله إليه، وأربعة آلاف كانوا مع النبي ﷺ مردفين، وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً كانوا يوم بدر، وأربعة آلاف هبطوا يريدون القتال مع الحسين ﷺ لم يؤذن لهم في القتال، فرجعوا في الاستيمار، فهبطوا وقد قتل الحسين ﷺ، فهم عند قبره شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة، ورئيسهم ملك يقال له منصور، فلا يزوره زائر إلا استقبلوه، ولا يودعه مودع إلا شيعوه، ولا مريض إلا عادوه، ولا يموت [ميت] إلا صلوا عليه واستغفروا له بعد موته. فكل هؤلاء ينتظرون قيام القائم، فصلّى الله على من هذه منزلته ومرتبته ومحلّه من الله - عزّ وجلّ -، وأبعد الله من ادعى ذلك لغيره ممن لا يستحقّه، ولا هو أهل له، ولا رضاء له، وأكرمنا بموالاته، وجعلنا من أنصاره وأشياعه برحمته ومته؛^۲

یعنی: گویا می بینم قائم را زمانی که قرار گرفته باشد بر پشت نجف که پوشیده است زره رسول خدا ﷺ را که سفید رنگ است و دور بزند اطراف او و فرو گیرد او را با جامه دوته کرده پیچیده شده از استبرق - یعنی: سرخ رنگ سطر - و سوار شده باشد بر اسب سیاه و سفیدی که سیاهی آن از سفیدی آن بیشتر و دست‌ها و پاهاى آن سفید و میان دو چشم آن سفید باشد. پس دور زند به آن دور زدنی. باقی نمی ماند اهل شهری مگر آن که می بینند آن حضرت را که با ایشان در شهر ایشان است و باز می کند پرچم رسول خدا ﷺ را که چوب آن از پایه‌های عرش خدا و باقی آن از نصر و یاری خداست که با آن میل نمی کند به سوی چیزی مگر این که نابود می کند آن را خدا.

گفتم: آن پرچم مخفی است، یا آن که آورده می شود آن؟ فرمود: بلکه جبرئیل می آورد آن را. وقتی که جنبانید آن را، باقی نمی ماند مؤمنی مگر این که دل او سخت تر از پاره آهن شود و به او عطا کرده شود توانایی چهل مرد و باقی نماند مؤمن مرده‌ای

۱. در مصدر: (مرضیاً).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۲-۳۲۴، ح ۵، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱-۶۷۲، ح ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵-۳۲۶، ح ۴۰؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۱۹.

مگر آن که وارد شود بر او این سرور و شادی و این وقتی است که همدیگر را زیارت کنند در قبرهای خود و مژده به یکدیگر دهند به قیام قائم عجله و اطراف آن حضرت را می‌گیرند سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته .

گفت (ابان) : پس گفتم : همه این فرشتگان با کسی پیش از او از پیغمبران بوده‌اند ؟ فرمود : آری ، و ایشان آن کسانی بودند که با نوح در کشتی بودند و آن کسانی بودند که با ابراهیم بودند زمانی که در آتش انداخته شد و آن کسانی بودند که با موسی بودند وقتی که دریا برای او شکافته شد و آن کسانی بودند که با عیسی بودند وقتی که خدا او را به سوی خود بالا برد و چهار هزار ملائکه مُردَفین بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و سیصد و سیزده فرشته‌ای بودند که در روز بدر حاضر شدند و چهار هزار فرشتگانی بودند که فرود آمدند که به یاری حسین علیه السلام آمدند تا به همراه آن حضرت قتال کنند و آن جناب به ایشان اذن نداد ، پس برگشتند برای فرمان خواستن از خدا و فرود آمدند وقتی که حسین علیه السلام کشته شده بود . پس ایشان نزد قبر آن حضرت ماندند در حالتی که ژولیده و غبارآلودند و گریه می‌کنند برای آن حضرت تا روز قیامت - یعنی : قیام قائم عجله - و رئیس ایشان فرشته‌ای است که منصور نام دارد . پس زیارت نمی‌کند آن حضرت را زیارت کننده‌ای مگر آن که او را استقبال می‌کنند و وداع نمی‌کند آن حضرت را زائری وداع کننده مگر این که او را بدرقه می‌کنند و نه مریضی از زائرین مگر آن که او را عیادت می‌کنند و نمی‌میرد زائری مگر آن که بر او نماز می‌گزارند و برای او استغفار می‌کنند بعد از مردنش و همه این ملائکه انتظار می‌کشند قیام قائم عجله را .

پس رحمت فرستد خدا بر کسی که این است منزلت و مرتبه و محلّ او از خدای - عزّوجلّ - و دور بگرداند خدا کسی که ادعا کند این مقام را برای غیر او - یعنی : غیر قائم عجله از کسانی که مستحقّ این مقام نیستند و اهلیت آن را ندارند - و خوشنودی برای آن حضرت نیست و گرامی دارد ما را به دوستی او و قرار دهد ما را از یاران و شیعیان او به رحمت خود و منتّ و احسان خود .

۴۲۸ / حدیث هفتاد و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۹، مسنداً از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا أذن الإمام دعا الله باسمه العبراني، فأُتيحت له صحابته (فانتخب له أصحابه خ ل، فانتخب له صحابته خ ل) الثلاثمائة والثلاثة عشر قزع كقزع الخريف. فهم أصحاب الألوية. منهم من يفقد عن فراشه ليلاً فيصبح بمكة، ومنهم من يرى يسير في السحاب نهاراً. يعرف باسمه واسم أبيه وحليته ونسبه.

قلت: جعلت فداك، أيهم أعظم (أيهما أعظم خ ل) إيماناً؟ قال: الذي يسير في السحاب نهاراً، وهم المفقودون، وفيهم نزلت هذه الآية: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾^۱؛^۲ یعنی: زمانی که اذن داده شد امام به قیام کردن، می خواند خدا را به نام عبرانی او. پس آماده می شوند برای او اصحابش - یا آن که به کوشش و شتاب افتاده می شوند برای آهنگ به سوی او یارانش، یا انتخاب کرده می شوند؛ یعنی - سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص آن جناب مانند پاره های ابر نازکی که در فصل پاییز در هوا متفرق می باشد و به هم پیوسته می شوند. پس ایشان پرچم دارهای حضرت اند. بعضی از ایشان شبانه از خوابگاه خود گم می شوند در شب و صبح می کنند در مکه و بعضی از ایشان کسی است که سیر می کند در ابر در روز که شناخته می شود به نام خود و نام پدرش و زیور و حسب و نسبی که دارد. گفتم: فدایت شوم! کدام یک از این دو از حیث ایمان بزرگ تر می باشند؟ فرمود: آن که در ابر سیر می کند در روز و ایشان گمشدگان اند و در حق ایشان نازل شده است این آیه که: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾؛ یعنی: هر کجا که باشید، می آورد خدا همه شما را.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۶، ح ۰۳، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۰۱، ص ۰۶۷، ح ۱۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۰۵۲،

ص ۰۳۶۸، ح ۰۱۵۳.

۴۳۹ / [حدیث] هفتاد و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۰، مسنداً از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: با جعفر بن محمد رضی الله عنه در مکه بودم و او دست مرا گرفته بود. پس فرمود: ای ابان! سیأتي الله بثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً في مسجدكم هذا، يعلم أهل مكة انه لم يُخلق أبائهم ولا أجدادهم بعد. عليهم السيوف. مكتوب على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه وحليته ونسبه، ثم يأمر منادياً فينادي: هذا المهدي، يقضي بقضاء داود وسليمان. لا يسأل على ذلك بيّنة؛^۱

یعنی: زود باشد که می آورد خدا سیصد و سیزده نفر را در مسجد شما؛ همین مسجد، که بدانند اهل مکه که هنوز خلق نشده اند پدران و اجداد ایشان - یعنی: هنوز به دنیا نیامده اند و بعد از این به وجود می آیند. بر شمشیرهای ایشان نوشته شده است بر هر شمشیری اسم آن مرد و اسم پدر او و حلیه و نسب او. پس امر فرماید ندا کننده ای را که ندا می کند: این است مهدی که حکم می کند به حکم داود و سلیمان و برای حکم کردن شاهد نمی خواهد.

۴۴۰ / حدیث هفتاد و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۰، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سيبعث الله ثلاثمائة وثلاثة عشر إلى مكة، يعلم أهل مكة أنهم لم يولدوا من آبائهم ولا أجدادهم. عليهم سيوف مكتوب عليها ألف كلمة، كل كلمة مفتاح ألف كلمة، ويبعث الله الريح من كل وادٍ تقول: هذا المهدي، يحكم بحكم داود، ولا يريد بيّنة؛^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۷-۳۲۸، ح ۵، و نیز ر.ک: الخصال، ص ۶۴۹، ح ۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۶.

ح ۱۹ و ص ۳۶۹، ح ۱۵۵؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۸۰-۸۱ و ۲۶۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۸-۳۲۹، ح ۷، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۳۱، ح ۱۱؛ الخصال، ص ۶۴۹.

ح ۴۲؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۲۶۰.

یعنی: زود باشد که برانگیزد خدا سیصد و سیزده نفر را به مکه که اهل مکه بدانند آنها زاییده نشده‌اند از پدران ایشان و نه اجداد ایشان - یعنی: از نژاد عرب نیستند - و بر ایشان است شمشیرهایی که نوشته شده است بر آنها هزار کلمه که هر کلمه از آن کلید هزار کلمه است و برمی‌انگیزاند خدا باد را از هر دره‌ای که بگوید: این است مهدی که به حکم داود حکم می‌کند و شاهد نمی‌خواهد.

۴۴۱ / حدیث هفتاد و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۱، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 بینا شباب الشيعة على ظهور سطوحهم نيام إذ توافوا [إلى صاحبهم] في ليلة واحدة على غير ميعاد، فيصبحون بمكة؛^۱
 یعنی: در حالی که جوانان شیعه در پشت بام‌های خود خوابیده‌اند، در یک شب همه آنها بدون این که با هم وعده‌ای کرده باشند صبح می‌کنند در مکه هستند.

۴۴۲ / حدیث هفتاد و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إنَّ صاحب هذا الأمر محفوظ له أصحابه. لو ذهب الناس جميعاً، أتى الله [له] بأصحابه، وهم الذين قال الله - عزَّ وجلَّ - فيهم: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۲، وهم الذين قال الله فيهم: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳؛
 یعنی: بدرستی که صاحب این امر اصحاب او حفظ کرده می‌شوند. هر چند همه مردم

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰، ح ۱۱، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰، ح ۱۵۹.

۲. سورة انعام، آیه ۸۹. ۳. سورة مائده، آیه ۵۴.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰، ح ۱۲، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰، ح ۱۶۰؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۵۴؛

تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۰ و ج ۷، ص ۲۶۴-۲۶۵.

بروند - یعنی: بمیرند -، خدا اصحاب او را به نزد او می آورد و ایشان اند کسانی که خدای - عزوجل - در حق ایشان فرموده که: ﴿اگر کافر شوند به آیات الهیه این جماعت، پس از روی تحقیق ما واگذار می کنیم به آن آیات قومی را که آنها کافر نیستند﴾.
و ایشان اند آن کسانی که خدا درباره ایشان فرموده: ﴿پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی را که دوست می دارد ایشان را و دوست می دارند ایشان او را، که دل نرم و مهربانان اند بر مؤمنان و سخت دل ها هستند بر کافران﴾.

۴۴۳ / حدیث هفتاد و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إِنَّ أَصْحَابَ طَالُوتَ ابْتَلُوا بِالنَّهْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَنَبْتَلِكُمْ نَهْرًا، وَإِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ يَبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ؛^۲

یعنی: بدرستی که اصحاب طالوت مبتلا و امتحان شدند به نهری که خدای تعالی فرموده است: ﴿زود باشد که شما را آزمایش و امتحان کنیم به نهری﴾ و بدرستی که اصحاب قائم به مانند آن امتحان می شوند.

۴۴۴ / حدیث هفتاد و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إِذَا قَامَ [خَرَجَ خَل] الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ كَانِ يَرِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ، وَدَخَلَ فِيهِ شُبُهَةٌ عِبْدَةَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ؛^۳

یعنی: وقتی که خروج کند قائم عجله، خارج می شود از این امر کسی که خود را از اهل آن می دانسته و داخل می شود در او شبهه های آفتاب و ماه پرستان.

۱. برگرفته از آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾ [سوره بقره، آیه ۲۴۹].

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰-۲۳۱، ح ۱۳، ونیز ر.ک: الزام الناصب، ج ۱، ص ۵۱.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۲۲، ح ۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۳-۳۶۴، ح ۱۳۷ بانندی اختلاف.

۴۴۵ / حدیث هفتاد و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۳، مسنداً از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم که داخل شد بر او مردی پیر و گفت: پسر من مرا نافرمانی و آزار می‌کند. پس ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

أوما علمت أن للحق دولة وللباطل دولة؟ كلاهما ذليل في دولة صاحبه. فمن أصابته دولة الباطل، اقتص منه في دولة الحق؛^۲

یعنی: آیا ندانسته‌ای که از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی؟ هر دو از اینها در دولت صاحب خود ذلیل و خوارند. پس کسی که دولت باطل به او مصیبتی وارد کند، در دولت حق قصاص خواهد شد از جهت او.

۴۴۶ / حدیث هفتاد و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۳، مسنداً از محمد بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض في كل إقليم رجلاً يقول: عهدك في كفك. فإذا ورد عليك ما لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه، فانظر إلى كفك، واعمل بما فيها. قال: وبعث جنداً إلى القسطنطينية. فإذا بلغوا إلى الخليج، كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء. فإذا نظر إليهم الروم يمشون على الماء، قالوا: هؤلاء أصحابه، يمشون على الماء، فكيف هو؟ فعند ذلك يفتحون لهم أبواب المدينة، فيدخلونها، فيحكمون فيها ما يريدون؛^۳

یعنی: چون قیام کند قائم، بر می‌انگیزاند در اقلیم‌های زمین در هر اقلیمی مردی را و می‌گوید: فرمان تو در کف دست توست. هرگاه وارد شد بر تو چیزی که نمی‌فهمی آن را

۱. در مصدر: (رفاهية).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۴۳.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴-۲۳۵، ح ۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۴۴؛ الزام الناصب،

ج ۲، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۰.

و نمی دانی حکم کردن در آن را، به کف دست خود نگاه کن و عمل کن به آنچه که در آن است. فرمود: و می فرستد لشکری را به سوی قسطنطنیه. چون به خلیج دریا رسند، می نویسند بر قدم های خود چیزی را و بر روی آب می روند. پس چون رومی ها دیدند که آنها روی آب راه می روند، می گویند که: این گروه یاران او - یعنی: یاران قائم - اند که بر روی آب راه می روند. پس چگونه است او؟ در آن هنگام درهای شهر را بر روی آنها باز می کنند. پس داخل شهر می شوند و در آن جا حکم می کنند به آنچه که می خواهند.

۴۴۷ / [حدیث] هشتماد

وافی فیض، جزء دوم، کتاب حجّة، صفحه ۱۰۹، باب «الوقائع التي تكون عند ظهور الإمام ع» از کافی مسنداً از ربیع شامی روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله ع که می فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ. يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ [إِلَيْهِ] وَهُوَ فِي مَكَانِهِ!

یعنی: بدرستی که قائم ما وقتی که قیام کند، می کشاند خدا برای شیعیان ما در گوش های ایشان و چشم های ایشان تا میان ایشان و میان قائم قاصد و پیغام آوری [نباشد]. سخن می گوید آن حضرت با ایشان و ایشان می شنوند و می بینند و حال آن که آن حضرت در جای خود است.

۴۴۸ / حدیث هشتماد و یکم

وافی از کافی، جزء دوم، همان کتاب، صفحه ۱۰۴، مسنداً از منصور صیقل روایت

۱. وافی، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۶، ح ۹۷۱، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۲۴۰-۲۴۱، ح ۳۲۹: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰-۸۴۱، ح ۵۸: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۷، صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۶۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۲.

کرده که گفت:

یا منصور، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمَيِّزُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمَخَّصُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛^۱

یعنی: ای منصور! بدرستی که این امر - یعنی: قیام قائم علیه السلام - نمی آید شما را مگر بعد از مایوس شدن، و نه به خدا قسم تا این که تمیز داده شوید و نه به خدا قسم تا این که امتحان کرده شوید و نه به خدا قسم تا این که شقی شود هر که شقی می شود و سعید شود هر که سعید می شود.

۴۴۹ / حدیث هشتاد و دوم

صحیفة الأبرار، تألیف میر محمد تقی حجّة الاسلام تبریزی مامقانی، صفحه ۴۰۰، روایت کرده از حسین بن حمدان خصینی در کتاب خود که موضوع^۲ است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلایل ایشان، به سند خود روایت کرده از مفضل بن عمر حدیث مفصلی را از حضرت صادق علیه السلام که محتوی است بر شطری از علامات ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و قسمتی از حالات رجعت و بعضی از فضایل نادره^۳ طریفة مفیده که متضمن بعضی از نکات و اسرار و دقایق است، که بعض از آنها مربوط به موضوع این کتاب نیست، لکن خوش ندارم که این حدیث شریف را تقطیع کنم. لذا تمام حدیث را در این جزء می نگارم که فائده آن تام و عائده آن عام باشد و از خداوند متعال توفیق نقل احادیث و اخبار و قصه کردن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام را می طلبم.

و پیش از نقل این حدیث مقتضی دیدم که بعض از مصادر نقل آن را که برخورد

۱. وافی، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۹۴۵، و نیز ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۰؛

مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. موضوع: وضع شده، تألیف گشته.

۳. طریف: غریب، نادر، شگفت.

نموده‌ام خاطر نشان نمایم و بعد به نقل اصل حدیث و شرح آنچه از آن که محتاج به شرح است پردازم.

از جمله کسانی که این حدیث را نقل فرموده غَوَاص بحار اخبار اهل البیت علیهم السلام، علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - است در کتاب غیبت بحار الأنوار (مجلد سیزدهم)، صفحه ۲۰۳ طبع تهران، در باب «مایکون عند ظهوره بروایة المفضل بن عمر» گفته است که: می‌گویم: روایت کرده است در بعض مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان حاضینی به سند خود از مفضل بن عمر از آن حضرت.^۱

و از آن جمله است تلمیذ او شیخ عبدالله بحرینی که در کتاب عوالم نقل نموده.^۲ و از آن جمله است محدث خبیر و ناقد بصیر، سید نعمت الله جزایری، در کتاب انوار نعمانیه، در جزء دوم، صفحه ۸۱، طبع اخیر تبریز، در ضمن نور کیفیت رجعت آن حضرت که از صاحب منتخب البصائر به سند معتبر از مفضل روایت کرده.^۳ و از آن جمله است صاحب کتاب انیس الشراء بنا بر تصریح شیخ احمد احسایی در شرح زیارت جامعه^۴ و آن کتاب عتیقی است که مرحوم مجلسی در بحار و صاحب عوالم در عوالم از آن به نام کتاب عتیق نقل فرموده‌اند. و از آن جمله حجّة الاسلام تبریزی مامقانی در کتاب صحیفة الأبرار^۵ و جمعی بسیار در کتب عربیه و فارسیه خود نقل نموده‌اند.

و مؤلف فقیر زمان اقامت خود در نجف اشرف در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت قمری در کتابخانه مرحوم شیخ محمد سماوی رحمته الله مؤلف کتاب ابصارالعین در ترجمه انصار حسین علیه السلام، کتاب خطی عتیقی از حیث کاغذ و خط [دیدم] که تاریخ کتابت آن چهاردهم جمادی الأولى سال هفتصد و هشت هجری بوده به نام

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱-۳۵.

۲. عوالم العلوم، ج ۲۶/۵، ص ۵-۸۲، ح ۲۹۲۶.

۳. انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۸۱-۹۲.

۴. شرح زیارة جامعه کبیره، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۵. صحیفة الأبرار، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۷۳، باب معجزات الحجّة علیه السلام.

کتاب فی احوال الأئمة و دلالتهم و آن کتاب حجیمی بود در باب احوال الحجّة علیه السلام، این حدیث را اوسط و اطول از آنچه در بحار است نقل و روایت نموده بود. چون دارای مزایا و فوایدی بود، پس از استیذان^۱ از سماوی مومی الیه^۲ در ظرف مدت سه روز در منزل ایشان رفته، استنساخ نمودم. بعد از آن که به کتاب صحیفه الأبرار ظفر یافتم، آن نسخه را با نسخه صحیفه الأبرار موافق یافتم و آن حدیث این است:

روی الحسین بن حمدان الحُضَیْنِیِّ فی کتابه الموضوع لأحوال الأئمة علیهم السلام و دلالتهم، قال: حدّثني محمد بن إسماعیل وعلی بن عبد الله الحَسَنَیَّان، عن أبي شعیب محمد بن نصیر، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر، قال: سألت سيدي أبا عبد الله الصادق علیه السلام: هل للمأمول المنتظر المهديّ -إليه التسليم-^۳ من وقت موقّت يعلمه الناس؟^۴ فقال الصادق علیه السلام: حاشا لله أن يوقّت له وقت، أو يوقّت له شيعتنا.

قال: قلت: يا مولاي، ولمّ ذلك؟ قال: لأنّه هو الساعة التي قال الله -عزّ وجلّ-:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾، وقوله: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ [أَيَّانَ مُرْسَاهَا] قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَفْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵، وقوله: ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾^۶، ولم يقل: عند أحد دونه، وقوله: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ﴾^۷، وقوله: ﴿اقتربَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۸، وقوله: ﴿وَمَا يُذْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةَ قَرِيبٌ * يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ

۱. استیذان: اذن گرفتن، اجازه خواستن.

۲. مومی الیه: آن که به او اشاره شده است.

۳. در اکثر موارد در مصدر به جای عبارت «علیه السلام» از تعبیر «إليه التسليم» استفاده شده است.

۴. عبارت «عن المفضل بن عمر...» در مصدر نیست.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۶. سوره زخرف، آیه ۸۵.

۷. سوره محمد، آیه ۱۸.

۸. سوره قمر، آیه ۱.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ
لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١﴾

قلت: یا مولای، ما معنی ﴿یمارون﴾؟ قال: یقولون متی ولد؟ ومن رأی؟ وأین هو؟
وآین یکون؟ ومتی یظهر؟ کلّ ذلك استعجالاً لأمر الله وشكاً فی قضائه [وقدرته]. أولئك
الذین خسروا الدنيا والآخرة، وإنّ للكافرين لشراً مآب؛

یعنی: روایت کرده است حسین پسر حمدان حُضینی در کتاب خودش که
موضوع است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلیل های امامت ایشان، گفته است: حدیث کرد
مرا محمد پسر اسماعیل حسنی و علی پسر عبدالله حسنی، از ابی شعیب محمد پسر
نصیر، از عمر پسر فرات، از محمد پسر مفضل، از مفضل بن عمر که گفت: پرسیدم
از آقایم ابی عبدالله صادق علیه السلام که: آیا از برای امامی که آرزو کرده شده است ظاهر شدن
او و مهدی ای که انتظار کشیده می شود ظاهر شدنش - که بر او باد تحیت و درود
فرستادن - وقت معینی هست که مردم بدانند؟ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: معاذالله
از این که وقتی برای آن قرار داده باشد، یا شیعیان ما وقت برای آن قرار دهند.

گفت: گفتم: ای مولای من! چرا برای آن وقتی قرار داده نشده؟ فرمود: برای آن
که [آن است] مراد از ساعتی که خدای - عزوجل - فرموده به پیغمبرش که:
﴿می پرسند از تو از ساعت که: کی واقع خواهد شد؟ بگو: علم آن نزد پروردگار من
است - یعنی: خدا می داند. ظاهر نمی گرداند آن را در وقتش مگر این که سنگین و گران
آید در آسمانها و زمین. نمی آید شمارا مگر بطور ناگهانی. می پرسند از تو و چنین
پندارند که تو دانایی از وقت آن. بگو: جز این نیست که علم آن نزد خداست - یعنی:
خدا می داند که چه وقت خواهد بود - ولیکن بیشتر از مردمان نمی دانند﴾، و فرمایش
خدا که فرموده است: ﴿نزد خداست دانستن ساعت ظهور﴾ و فرموده است که: نزد
احدی غیر از اوست، و فرمود که: ﴿آیا نظر دارند مگر ساعت ظهور را که بیاید ایشان

را ناگهان؟ پس بتحقیق که آمده است و می آید ایشان را نشانه‌ها و شرط‌های آن. پس، از کجا می دانند؟ - یعنی: آن نشانه‌ها که آمد، هنگام پند گرفتن ایشان خواهد بود. ﴿ و فرموده اوست که: ﴿ نزدیک شد ساعت و شکافته شد ماه ﴿، و فرموده اوست که: ﴿ چه چیز دانا می کند تو را؟ امید است ساعت نزدیک باشد. بشتاب و عجله می خواهند آن را کسانی که نمی دانند و نمی گروند و به آن ایمان نمی آورند و آنهایی که ایمان آورده اند می ترسند از آن و می دانند که آن راست است. آگاه باشید کسانی که شک می کنند در آن، هر آینه در گمراهی دورند! ﴿.

گفتم: ای مولای من! معنای کلمه ﴿ یماون ﴿ چیست؟ فرمود: یعنی: می گویند: مهدی کی زاییده شده و کی او را دیده است و در کجاست او و در چه مکانی است و کی ظاهر می شود؟ همه اینها از روی عجله و شتابی است که برای امر خدا دارند و از جهت شکی است که در قضا و حکم الهی دارند. ﴿ این جماعت کسانی هستند که زیان کرده اند در دنیا و در آخرت و بدرستی که اشخاص کافر و ناسپاس گویان را بازگشت بدی خواهد بود در آخرت ﴿.

قال المفضل: قلت: یا مولای، فلا یوقت لها وقت؟ قال: یا مفضل، لا یوقت، فإنه من وقت لمهدینا وقتاً، فقد شارك الله في علمه، وادعی أنه أظهر علی سرّه^۱، وما لله سرّ إلا وقد وقع إلى هذا الخلق المنعوس^۲ الضالّ عن الله، الراغب عن أولیاء الله، وما لله خزانه هی أحسن لسرّه^۳ عندهم أكثر من جهلهم به، وإنما ألقى [قوله] إلیهم لیكون لله الحجّة علیهم؛ مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! پس وقتی برای ساعت - یعنی: ظهور مهدی ﷺ - قرار داده نشده است؟ فرمود: ای مفضل! وقتی قرار داده نشده است. پس کسی که وقتی برای ظهور مهدی ما قرار دهد، خود را در علم خدا شریک قرار داده

۱. در مصدر (الهدایة الکبری): (وادعی أنه يظهره علی أمره).

۲. در مصدر: (المنعوس).

۳. در مصدر: (أحصن سرّاً).

و ادعا کرده است بر ظاهر کردن سرّ خدا و نیست هیچ سرّی برای خدا که واقع شود بر این خلق خوابزده سست‌رأی بی‌پایه و مایه‌گمراه روگردان از خدا و از دوستان و اولیای خدا و نیست خزینه‌ای برای خدا استوارتر و نگاه‌دارنده‌تر برای سرّ او نزد ایشان بیشتر از ندانستن ایشان مر آن سر را و جز این نیست که رسیده است - یا می‌رسانم به ایشان - تا این که برای خدا حجّت باشد بر ایشان .

قال المفضّل: یا مولای، فکیف بدو ظهور المهدیّ - إلیه التسلیم -؟ فقال: یا مفضّل، یظهر فی شبهة لیستین أمره^۱، ویعلو ذکره، وینادی باسمه وکنیته ونسبه، ویکثر ذلک فی أفواه المحقّین والمبطلین والموافقین والمخالفین لیلزمهم الحجّة بمعرفتهم^۲ به، علی أنّا قد قصصنا^۳ ودلّلنا علیه ونسبناه وسمّیناه وکنّیناه وقلنا: سمی جدّه رسول الله ﷺ وکنّیه؛ لئلاّ یقول الناس: ما عرفنا له اسماً^۴، والله یتحقّق الإیضاح^۵ به وباسمه وبکنیته علی ألسنتهم حتّی یكون لیسمّیه^۶ بعضهم لبعض. کلّ ذلک للزوم الحجّة علیهم، ویظهره الله كما وعده جدّه رسول الله ﷺ فی قول الله - عزّ من قائل -: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۷؛

مفضّل گفت: ای مولای من! پس ابتدای ظهور مهدی علیه السلام چگونه خواهد بود؟ پس فرمود: ای مفضّل! ظاهر می‌شود در حالی که مردم در شبهه باشند تا واضح شود امر او و بلند شود ذکر او و ندا کرده شود به نام او و کنیه او و نسب او و زیاد شود آنها در دل‌های اهل حق و اهل باطل و اشخاص موافق و مخالف تا حجّتی باشد که ملزم کند

۱. در مصدر: (یظهر فی سنة یکشف لستر أمره).

۲. در مصدر: (لمعرفتهم).

۳. در مصدر: (علی أنّا نصصنا).

۴. در مصدر: (ما عرفنا اسمه ولا کنه ولا نسبه).

۵. در مصدر: (لیحقن الإیضاح).

۶. در مصدر: (کتسمیه).

۷. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

ایشان را به شناختن ایشان آن حضرت را بنا بر آنچه پیش از ظهور آن جناب قصه می‌کنیم و دلالت می‌کنیم بر او و نسبت می‌کنیم او را به نسب و نام و کنیه او و می‌گوییم: هم‌نام و هم‌کنیه است با جدش پیغمبر خدا ﷺ تا این که نگویند مردم که: ما نمی‌شناختیم و نام او را نمی‌دانستیم، و به ذات خدا قسم است که هر آینه محقق و واضح شناخته می‌شود به نام و کنیه و نسب او بر زبان‌های ایشان تا اندازه‌ای که بعضی ایشان برای بعضی دیگر او را نام می‌برند. همه اینها برای لزوم حجّت است بر ایشان و ظاهر می‌گرداند خدا او را همچنان که وعده فرموده است آن را جدش رسول خدا ﷺ در گفته‌های خدایی که غالب و عزیز است: ﴿اوست آنچه خدایی که فرستاد فرستاده خود را با هادی و راهنما و دین راست ثابت تا ظاهر کند آن را برای استعلا و بلند کردن همه آن دین هر چند مکروه خاطرهای مشرکین و کفار باشد﴾.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ما تأويل قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؟ قال: هو قوله - عز وجل -: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۱، فوالله - يا مفضل - لتفقدن الملل والأديان والآراء والاختلاف ويكون الدين كله واحداً^۲ كما قال الله - جل ذكره -: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳، وقوله: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۴؛

مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! چیست تأویل گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؟ فرمود: آن گفته خدای - عز وجل - است که فرموده: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾؛ یعنی: بکشید و قتال کنید با کفار و مشرکین و منافقین تا این که فتنه و فساد و دین‌های مختلفه باقی نماند و همه دین فقط برای خدا باشد. پس به ذات خدا قسم

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۳.

۲. عبارت «فوالله - يا مفضل - ...» در مصدر نیست.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

است - ای مفضل! - هر آینه گم خواهید کرد البته البته ملت ها و دین ها و رأی ها و اختلاف ها را و همه دین ها یکی شود - چنان که فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؛ یعنی: دینی که خدا راضی شده است که بندگان او متدین به آن دین باشند فقط دین اسلام است، و فرموده اوست که: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ یعنی: کسی که میل کند به دینی غیر از دین اسلام، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم آخرت از زیان کاران خواهد بود.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فالدين الذي أتى به آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد - صلى الله عليه وعليهم - هو الإسلام؟ قال: [ونعم، يا مفضل. هو الإسلام لا غير. قلت: فنجده في كتاب الله؟ قال: نعم، من أوله إلى آخره، وهذه الآية منه: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، وقوله - جل ثناؤه -: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ [مِنْ قَبْلُ]﴾،^۱ وقوله في قصة إبراهيم وإسماعيل: ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾،^۲ وقوله في قصة فرعون: ﴿حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾،^۳ وقوله في قصة سليمان وبلقيس حيث يقول: ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾،^۴ وقول بلقيس: ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾،^۵ وقول عيسى [للحواريين]: ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ﴾،^۶ وقوله - جل من قائل -: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾،^۷ وقوله في قصة لوط: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَنَاتٍ

۱. سورة حج، آية ۷۸.

۲. سورة بقره، آية ۱۲۸.

۳. سورة يونس، آية ۹۰.

۴. سورة نمل، آية ۳۸.

۵. سورة نمل، آية ۴۴.

۶. سورة آل عمران، آية ۵۲.

۷. سورة آل عمران، آية ۸۳.

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱﴾ و [قول] لوط قبل ابراهيم: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾، إلى قوله: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾،^۲ وقوله: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ﴾ إلى قوله: ﴿إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۳؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس دینی که آورد آن را آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ، آن اسلام است؟

فرمود: آری. از اول آن تا آخر آن و این آیه از آن است (که فرموده): ﴿بدرستی که دین نزد خدا دین اسلام است﴾ و فرموده او که بزرگ است ثنای او: ﴿ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمان نامیده است﴾ و فرموده او در قصه ابراهیم و اسماعیل (که فرموده است): ﴿و قرار ده ما را دو مسلمان برای خود و از ذریه ما امتی را که مسلمان باشند برای تو﴾ و فرموده در قصه فرعون (که فرموده): ﴿تا درک کرد او را غرق شدن، گفت: ایمان آوردم به این که نیست خدایی مگر آن خدایی که ایمان آوردند به او بنی اسرائیل و من از مسلمانانم﴾ و قول سلیمان که فرموده: ﴿کدام یک از شما قصر او را می آورد برای من پیش از آن که بیایند مرا در حالتی که اسلام آورندگان اند؟﴾ و فرموده او در قصه سلیمان (که فرموده) با بلقیس زمانی که می گوید: ﴿و اسلام آوردم با سلیمان مخصوص برای خدایی که پروردگار جهانیان است﴾ و فرموده عیسی که فرموده است: ﴿و یاد کن - یا محمد! - عیسی را زمانی که به شاگردان خود گفت: کیان اند یاران من به سوی خدا؟ شاگردان گفتند: ماییم یاران خدا. ایمان آورده ایم به خدا و گواهی ده به این که ما مسلمانان هستیم﴾ و فرموده است آن گوینده ای که عزیز و غالب است - یعنی: خدا -: ﴿و از برای او اسلام می آورند کسانی که در آسمان ها و زمین اند از روی رغبت و کراهت و به سوی او بازگردیده خواهید شد﴾ و فرموده او در قصه لوط که: ﴿نیافتیم مادر آن شهر بجز خانه ای از مسلمانان﴾ و لوط

۱. سورة ذاریات، آیه ۳۶.

۲. سورة بقره، آیه ۱۳۶.

۳. سورة بقره، آیه ۱۲۳.

پیش از ابراهیم بوده و فرموده او (که گفته است): ﴿بگوئید ایمان آوردیم به خدا و آنچه که فرستاده شده است به سوی ما﴾ تا آن جا که می فرماید: ﴿جدایی نمی اندازیم در میان احدی از ایشان و ما برای او اسلام آورندگانیم﴾ و فرموده او: ﴿یا بودید گواهان زمانی که مرگ یعقوب در رسید﴾ تا آن جا که فرموده است: ﴿خدایی را که یگانه است و ما از برای او اسلام آورندگانیم﴾.

قال المفضل: يا سيدي، كم الملل؟ قال: يا مفضل، [الملل] أربعة وهي الشرائع. قال المفضل: يا سيدي، المجوس لم سُموا المجوس؟ قال: لأنهم تمجسوا في السريانية، وادّعوا على آدم وشيث بن آدم - وهو هبة الله - أنهما أطلقا لهم نكاح الأمهات والأخوات والبنات والخالات والعَمَّات والمحرمات من النساء وأنهما أمراهم أن يصلوا إلى الشمس حيث وقفت من السماء، ولم يجعل لصلواتهم وقت، وإنما هو افتراء على الله وكذب على آدم وشيث؛^۱

مفضل گفت: ای آقای من! ملت ها چندند؟ فرمود: ای مفضل! چهارند و آنهاست شریعت ها. گفت مفضل: ای آقای من! چرا مجوس مجوس نامیده شده اند؟ فرمود: برای این که مجوسی شدند در سریانی بودن و ادعا کردند به این که بر دین آدم و شیث هبة الله پسر آدم هستند و ایشان آزاد و رها کردند برای آنها نكاح کردن مادرها و خواهرها و دخترها و خاله ها و عمه ها و زنانی که با ایشان محرم اند و آدم و شیث امر کردند آنها را که نماز گزارند در هر وقت که آفتاب در آسمان بایستد و از برای آنها وقتی برای نمازشان قرار ندادند و جز این نیست که این دروغ بستن بر خدا و بر آدم و شیث است.

قال المفضل: يا سيدي، ولم سمي قوم موسى اليهود؟ قال: لقول الله عنهم: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾^۲ أي: اهتدينا إليك. قال المفضل: فلم سمي النصارى نصارى؟ قال: لقول عيسى

۱. در مصدر: (افتراء على الله الكذب و على آدم وشيث).

۲. سورة اعراف، آية ۱۵۶.

لهم: يا بني إسرائيل ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾، فسموا النصراري
 لنصرة دين الله. قال المفضل: يا سيدي، فلم سموا الصابثون الصابثين؟ قال: يا مفضل،
 لأنهم صبوا إلى تعطيل الأنبياء والرسل والملل والشرائع، وقالوا: كل ما جاؤوا به باطل،
 فجددوا توحيد الله ونبوة الأنبياء ورسالة الرسل ووصية الأوصياء، فهم بلا شريعة ولا
 كتاب ولا رسول، وهم معطلة العالم؛

مفضل گفت: ای آقای من! چرا قوم موسی را یهود می گویند؟ فرمود: برای گفته
 خدا از قول ایشان که گفتند: ﴿ما هدايت کرده شدیم به سوی تو﴾ - یعنی: قبول
 راهنمایی تو را کردیم. مفضل گفت: پس چرا نصارا نصارا نامیده شدند؟ فرمود: برای
 گفته عیسی به ایشان که گفت: ﴿کیان اند یاران من که به سوی خدا توجه کنیم؟
 شاگردان او گفتند که: ما یاران خدا هستیم﴾. پس به این جهت نصارا نامیده شدند
 برای یاری کردن دین خدا. مفضل گفت: ای آقای من! پس چرا صابثون را صابثین
 نامند؟ فرمود: ای مفضل! برای آن که از کیش بیرون رفتند و انکار کردند پیغمبران و
 فرستادگان خدا و ملت ها و شریعت ها را و گفتند: همه اینهایی که پیغمبران آوردند
 باطل و ناچیز است. پس انکار کردند یگانه دانستن خدا را در ذات و صفات و افعال
 و عبادات و نبوت پیغمبران را و رسالت پیغمبران مرسل را و وصیت اوصیا را. پس
 ایشان شریعت و کتاب و پیغمبری ندارند و معطله - یعنی: منکر صانع عالم - اند.

قال المفضل: سبحان الله، فما أجل هذا من علم! قال: نعم، يا مفضل، وألقه إلى
 شيعتنا لثلاً يشكوا في الدين.^۱ قال المفضل: يا سيدي، ففي أي بقعة يظهر المهدي؟
 قال الصادق عليه السلام: لا تراه عين في وقت ظهوره إلا رآته^۲ كل عين. فمن قال لكم غير
 ذلك، فكذبوه؛

مفضل گفت: منزّه و پاک است خدا. پس چقدر بزرگ است این علم! فرمود: آری،

۱. عبارت «قال المفضل: ...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (ولا رآته).

ای مفضل! و بینداز این سخن را در دهان شیعیان ما تا در دین شک نکنند. گفت مفضل: ای آقای من! پس در کدام بقعه ای ظاهر می شود مهدی؟ فرمود صادق علیه السلام: نبیند هیچ چشمی او را در وقت ظهورش مگر این که دیده باشد او را هر چشمی. پس کسی که بگوید برای شما غیر از این را، او را تکذیب کنید - یعنی: بگویید: دروغ می گوید.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، ولا یُری وقت ولادته؟^۱ قال: بلی، والله إنه لیرى^۲ من ساعة ولادته إلى [ساعة] وفاة أبيه سنتين وسبعة أشهر، أولها وقت الفجر [من] ليلة [يوم] الجمعة لثمان ليالٍ خلون من [شهر] شعبان من سنة سبع وخمسين ومائتين إلى يوم الجمعة لثمانٍ تخلو من شهر ربيع الأول من سنة ستين ومائتين، وهو يوم وفاة أبيه من شهره من سنته يُرى بالمدينة التي تُبنى بشاطي الدجلة بناها المتكبر الجبار المسَمى بأبي جعفر الجبار العتّاب الملقّب بالمتوكّل وهو المتأكّل - لعنه الله -، وهي مدينة تدعى سُرّ من رأى، وهي ساء من رأى.

یری شخصه المؤمن المحقّ، ولا یراه المشکک المنکر المرتاب، وینفذ فیها أمره ونهی، ویغیب عنها، فیظهر بالقصر بصاریا بجانب المدینة بحرم جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله. فیلقاه هناك بالقصر من یسعدده الله بالنظر إلیه، ثمّ یغیب فی آخر یوم من سنة ستّ وستین ومائتین، فلا تراه عین واحدة حتّی تراه کلّ عین؛^۳

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! در وقت ولادتش دیده نمی شود؟ فرمود: چرا. به ذات خدا قسم است هر آینه دیده می شود از ساعت ولادتش تا زمان وفات پدرش دو سال و هفت ماه. اول وقت ولادتش وقت طلوع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت هجری است تا روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سال دویست و شصت و آن روز وفات پدر اوست. از همان ماه و همان سال دیده می شود

۱. در مصدر: (وفي أي وقت ولادته).

۲. در مصدر: (لا یری).

۳. این قسمت در مصدر به صورت مشوش و باختلاف نسبتاً زیادی موجود است.

در شهری که بنا کرده می شود در کنار دجله که بنا می کند آن را متکبر جباری که نام گذارده شود به ابی جعفر جبار بسیار عتاب کننده که لقب او متوکل است و او مردی است خون خوار - خدا لعنت کند او را - و آن شهری است که آن را سرّ من رأی گویند - یعنی : شاد شود هر که آن را ببیند - و آن شهر ساء من رأی است - یعنی : بد آید و بد حال شود هر که آن را ببیند .

می بیند شخص آن حضرت را هر که مؤمن اهل حق باشد و نمی بیند او را شخص شک آورنده انکارکننده ای که اهل شک و ریب باشد و جاری می شود در آن جا امر او و نهی او و غیبت می کند از آن جا . پس ظاهر می شود در قصر به صاریا به طرف مدینه در حرم جدّش رسول خدا ﷺ . پس ملاقات می کند در آن جا او را هر کسی که سعادت دهد خدا او را به نظر کردن به سوی او . پس غایب می شود در آخر روز از سال دویست و شصت و شش . پس نمی بیند او را چشمی تا زمانی که ببیند او را هر چشمی - یعنی : زمان ظهور آن حضرت بعد از غیبت کبرا .

مؤلف حقیر گوید : ولادت حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - بنا بر مشهور در روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده و این اشهر اقوال و روایات است و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته اند به عدد کلمه « نور » به حساب جُمَل^۱ و بعضی ولادت آن جناب را در هشتم ماه شعبان نقل کرده اند و از آن جمله است همین حدیث مفضل که تصریح به آن شده و سال ولادت را دویست و پنجاه و هفت گفته و از هنگام ولادت آن حضرت تا وفات پدر بزرگوار او دو سال و هفت ماه تصریح کرده و این قول بر خلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت رحلت پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و غیبت کبرای آن جناب در سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده - چنان که در صفحه هشتم از جزء اول این کتاب شرح داده شد .

قال المفضل : قلت : یا سیدی ، فمن یخاطبه ولمن یخاطب ؟ قال الصادق علیه السلام : یخاطبه

۱ . جمل : حساب ابجد .

حتی تراه کلّ عین من الملائکة والمؤمنون من الجنّ، ویخرج أمره ونهیه إلى ثقاته وکلّائه، ویقعد بابه^۱ محمّد بن نصیر البصریّ فی یوم غیبتہ بصاریا، ثمّ ینظر بمکّة.
والله یا مفضّل، فکأنّی أنظر إلیه وقد دخل مکّة، وعلیه برده [جدّه] رسول الله ﷺ،
وعلی رأسه عمامة صفراء، وفی رجلیه نعلا رسول الله ﷺ المخصوفة، وفی یده هراوته
یسوق بین یدیه أعجافاً حتّی یقبّل [بها] نحوّ البیت، ولیس من أحد یعرفه^۲، ویظهر
وهو شابّ عرنون^۳.

قال المفضّل: [یا سیّدی] یعود شابّاً أو ینظر فی شیبة؟ فقال: سبحان الله! یا مفضّل،
وهل یعزب علیه أن ینظر کیف شاء وبأی صورة یشاء، إذا جاء الأمر من الله - جلّ ذکروه -؟
مفضّل گفت: گفتیم: ای آقای من! پس کی با او خطاب می‌کند و او با کی خطاب
می‌کند؟ فرمود صادق ﷺ: خطاب می‌کند او را تا این که ببیند او را هر چشمی از
فرشتگان و مؤمنان از جن و بیرون می‌آید امر او و نهی او به سوی نقیب‌ها و وکیل‌های
او و می‌نشیند باب او محمّد بن نصیر بصری در روز پنهان شدن و غیبت او در صاریا.
پس ظاهر می‌شود در مکّه.

به ذات خدا قسم است - ای مفضّل! - گویا می‌بینم او را که در مکّه داخل شده است
در حالتی که بُرد رسول خدا ﷺ را پوشیده باشد و بر سر او عمامه زردی است و در
پاهای اوست نعلین وصله‌دار پیغمبر ﷺ و در دست اوست چوبدستی او. می‌راند در
پیش روی خود بزهای لاغری را تا این که می‌آید به طرف خانه خدا و نیست کسی که
او را بشناسد و ظاهر می‌شود در حالتی که جوان است و اوّل جوانی اوست.

مفضّل گفت: برمی‌گردد در حالت جوانی، یا ظاهر می‌شود در حالت پیری؟ پس
فرمود: منزّه است خدا، ای مفضّل! آیا دور است بر او که ظاهر شود به هر کیفیتی که بخواهد
و به هر صورتی که می‌خواهد وقتی که امر از جانب خدایی که بزرگ است ذکر او برسد؟

۱. از عبارت «یخاطبه حتّی تراه» تا این جا در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (لیس أحد یوقته).

۳. در مصدر: (شابّ غرنوق).

مؤلف گوید: این خبر صریح است در عدم وقوع رؤیت برای احدی بعد از تاریخ مذکور - که سال دویست و هفتاد هجری باشد -، ولی دانسته باد که این خبر نهایت غرابت را دارد؛ به علت این که مخالف است با اخبار معتبره‌ای که دلالت بر وقوع مشاهده دارد بعد از این تاریخ در زمان غیبت صغرا برای جماعتی از شیعیان که از ایشان است محمد بن عبدالله که مروی است حدیث او در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته که دیده است آن حضرت علیه السلام را در سال دویست و نود و سه.

و از جمله کسانی که آن حضرت را دیده است یوسف بن احمد جعفری است به روایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و راوندی نیز در کتاب خرائج که دیده است آن حضرت را در سال سیصد و نه هجری^۱ و از جمله ایشان است ابونعیم محمد بن احمد انصاری - چنان که در غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و دلائل طبری به سندها و طریقه‌های متعدده روایت شده - که دیده است آن حضرت را در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه.^۲

و از جمله ایشان است علی بن مهزیار - بنا به روایت شیخ طوسی در غیبت و دلائل طبری و کمال الدین صدوق - که بعد از تاریخ مذکور حضرت را دیده که مضمون آن حدیث این است که علی بن مهزیار گفت: بیست حج بجا آوردم که در همه آنها خواهش من دیدن امام علیه السلام بود، تا این که خدمت آن حضرت مشرف شدم.^۳

و از جمله ایشان است یعقوب بن یوسف غسانی که حدیث او در غیبت شیخ و دلائل طبری روایت شده که در سال دویست و هشتاد و یک به شرف زیارت آن حضرت نایل شده^۴ و همچنین جماعت دیگری که آن حضرت را دیده‌اند.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۵۷-۲۵۸، شماره: ۲۲۵؛ الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۷، ح ۱۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۰-۴۷۳، ح ۲۴؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۵۹-۲۶۳، ح ۲۲۷؛ دلائل الإمامة، ص ۵۴۲-۵۴۵، ح ۵۲۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۶۵-۴۷۰، ح ۲۳؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۳-۲۶۷، ح ۲۲۸؛ دلائل الإمامة، ص ۵۳۹-۵۴۲، ح ۵۲۲.

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۳-۲۸۰، ح ۲۳۸؛ دلائل الإمامة، ص ۵۴۵-۵۵۱، ح ۵۲۴.

پس این خبر مفضل مقاومت با اخبار معتبره دیگر نمی‌کند، بلکه پس از غیبت کبرا هم اشخاص زیادی آن حضرت را دیده‌اند و شناخته‌اند در حال دیدن یا پس از آن، که حکایات آنها در کتب بسیار مذکور است و از آن جمله است کتاب کمال الدین و تمام النعمة و سیزدهم بحار الأنوار و کتاب وافى فیض و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و جنة المأوی و دار السلام و نجم الثاقب حاجی نوری و دار السلام عراقی و بعض از کتب سید نعمه الله جزایری و کتاب‌های شیخ علی اکبر نهبانندی و بسیاری از کتب متقدمین و متأخرین از فارسی و عربی.

و خبر توفیق مبارک که برای علی بن محمد سمري بیرون آمده که فرموده است: «وسیأتي شيعتي من يدعي المشاهدة. ألا، فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة، فهو كاذب مفتر»^۱ محمول است بر ادعای مشاهده به عنوان نیابت خاصه و سفارت خاصه نظیر نواب اربعه - چنان که علامه مجلسی رحمته الله و بعضی دیگر از علمای اعلام رفع الله تعالی مقاماتهم همین احتمال را داده‌اند. پس هرگاه کسی بعد از غیبت کبرای آن حضرت و قبل از خروج سفیانی و ظهور صیحة آسمانی ادعای سفارت و نیابت خاصه از آن حضرت کند، مفتری و کذاب و مشمول لعنت خواهد بود - چنان که بعضی‌ها ادعا کرده‌اند و هم اکنون هم بعضی این ادعا را دارند - و از جمله ادعا کنندگان در عصر غیبت صغرا و اوایل غیبت کبرای آن حضرت محمد بن نصیر نمیری بصری است که ادعای باییت آن حضرت را نموده مانند ابی الخطاب ملعون و شلمغانی و حلاج و ابی محمد شریعی و احمد بن هلال عبّرتائی کرخی و ابی طاهر

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ضمن حدیث ۴۴: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۹۵، ضمن حدیث ۳۶۵: احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۶۰: الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳، ضمن حدیث ۵۵۱: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۹، ضمن حدیث ۴۶: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۴۷: مدینة المعاجز، ج ۸، ص ۹، ضمن حدیث ۲۶۵۹ و ص ۱۸۲، ضمن حدیث ۲۷۸۰: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۶۱، ضمن حدیث ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ضمن حدیث ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۳۷۵: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۳۳۳.

محمد بن علی بن بلال، و محمد بن علی بن ابی عزافر شلمغانی نامبرده است و حلاج حسین بن منصور است - چنان که شرح حالات آنها در کتب نعمانی و شیخ مفید^۱ و شیخ طوسی^۲ و کمال الدین صدوق^۳ و کافی^۴ و وافی^۵ فیض و سیزدهم بحار^۶ و عوالم^۷ و کتب نوری و کتب رجال^۸ و الزام الناصب^۹ و غیر اینها از کتب عربیّه و فارسیّه نقل شده است.

قال المفضل: يا سيدي، في من يظهر، وكيف يظهر؟ فقال: يا مفضل، يظهر وحده، ويأتي إلى البيت وحده، ويلجأ إلى الكعبة وحده، ويجنّ عليه الليل وحده^{۱۰}. فإذا نامت العيون وغسق الليل^{۱۱}، نزل إليه جبرائيل وميكائيل والملائكة صفوفاً، فيقول له جبرائيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جارٍ^{۱۲}، فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده، وأورثنا الأرض نتبواً من الجنة حيث نشاء، فنعم أجر العاملين.

ثم يقف بين الركن والمقام، و يصرخ صرخة ويقول: معاشر نقبائي وأهل خاصتي ومن

۱. الفصول العشرة، ص ۱۶، ش ۲۶.

۲. غيبت شيخ طوسی، ص ۲۹۱-۲۹۲، ضمن شماره ۲۴۷ و ص ۳۰۷، ش ۲۵۸ و ص ۳۵۲، ح ۳۱۳ و ص ۳۹۷-۴۱۵، باب «ذكر المذمومين الذين ادعوا البايّة [والسفارة كذباً وافتراء] - لعنهم الله» - و ص ۴۰۹-۴۱۰، ش ۳۸۴.

۳. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۸۵، ضمن حديث ۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲ و ج ۲، ص ۴۱۸، ضمن حديث ۳.

۵. وافی، ج ۳، ص ۶۲۵، ضمن حديث ۱۲۱۰ و ص ۶۷۰-۶۷۱، ح ۱۲۷۵ و ج ۴، ص ۲۴۰-۲۴۱، ح ۱۸۸۰ و ج ۷، ص ۲۹۲-۲۹۳، ح ۵۹۳۸.

۶. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ضمن حديث ۱۰.

۷. عوالم العلوم، ج ۲/۲، ص ۳۹۸، باب «ذكر المذمومين الذين ادعوا البايّة والسفارة كذباً وافتراء» - لعنهم الله».

۸. فهرست نجاشی، ص ۳۷۸-۳۷۹، ضمن شماره ۱۰۲۹: اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۶-۸۱۷.

ح ۱۰۲۰: فهرست شيخ طوسی، ص ۲۲۴، ش ۶۲۷: قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۴۲-۴۴۹، ش ۷۰۵۴:

معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۵۰-۵۳، ش ۱۱۴۱۱.

۹. الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۹۱.

۱۰. عبارت «ويلجأ...» در مصدر نیست.

۱۱. در مصدر: (ووسق).

۱۲. در مصدر: (وأمرک جائز).

ذخرهم [الله] لظهوري على وجه الأرض، آتوني طائعين، فتردّ صيحتهم عليهم، وهم في محاربيهم وعلى قُرُشهم [وهم] في شرق الأرض وغربها، فيسمعونه صيحة واحدة في أُذُن رجل واحد، فيجيئون نحوها، ولا يمضى لهم إلا كلمحة بصر، حتّى يكونوا بين يديه بين الركن والمقام، فيأمر الله - عزّ وجلّ - النور فيصير عموداً من الأرض إلى السماء، فيستضيء به كلّ مؤمن على وجه الأرض، ويدخل عليه نور في جوف بيته، فتفرح نفوس المؤمنين بذلك النور، وهم لا يعلمون بظهور قائمنا [القائم] ﷺ، ثمّ يُصبح ونقباؤه بين يديه وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أصحاب رسول الله ﷺ في يوم بدر؛

مفضّل گفت: ای آقای من! در میان چه کسانی ظاهر می شود - یعنی: مهدی - و چگونه ظاهر می شود؟ فرمود: ای مفضّل! ظاهر می شود بتنهایی و می آید در خانه خدا بتنهایی و پناه می برد به کعبه بتنهایی و بپوشد بر او شب و فرو گیرد او را بتنهایی. پس وقتی که چشم ها به خواب رود و تاریکی شب فرو گیرد، جبرئیل و میکائیل و فرشتگان بر او نازل شوند در حالتی که صف آرایی کرده باشند. پس جبرئیل به آن حضرت گوید: ای آقای من! گفتار تو پذیرفته است و فرمان تو روان است. پس حضرت دست خود را بر روی خود می کشد و می گوید: حمد خدای را که وعده خود را بر ما راست کرد و ما را وارث زمین گردانید که جای گیریم از بهشت آن جا را که می خواهیم. پس نیکوست مزد کارگران.

پس می ایستد در میان رکن و مقام و فریاد می زند فریاد زدنی و می فرماید: ای گروه نقبای من و مخصوصین من و کسانی که ذخیره کرده است خدا آنها را برای ظهور من در روی زمین! بیاید به سوی من در حالتی که اطاعت کنندگانید. پس آن فریاد و صدا به همه آنها می رسد در حالتی که در محراب ها و رختخواب های خودشان اند در مشرق و مغرب زمین. گویا همه ایشان یکصدا به یک گوش می شنوند. پس می آیند به نزد آن حضرت. بقدر یک چشم به هم زدن در مقابل او می رسند در میان رکن و مقام. پس امر می فرماید خدای - عزّ وجلّ - نوری را که مانند ستونی شود از زمین تا آسمان که روشن شود به آن نور هر مؤمنی که در روی زمین است و داخل شود بر او نوری در داخل خانه اش.

پس در آن حال شاد شود نفس های اهل ایمان به آن نور و نمی دانند که قائم ما علیه السلام ظاهر شده. پس آن حضرت صبح می کند شب را در حالتی که سیصد و سیزده نفر نقبای او که به عدد اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه وآله - اند در روز بدر در مقابل اویند.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فالاثنتان وسبعون رجلاً أصحاب أبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام يظهرون معهم؟ قال: يظهر فيهم أبو عبد الله الحسين بن علي في اثني عشر ألف صديق من شيعته وعليه عمامة سوداء؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس هفتاد و دو مرد که اصحاب ابی عبد الله حسین بن علی - علیهما السلام - اند ظاهر می شوند با ایشان؟ فرمود: ظاهر می شود در میان ایشان ابو عبد الله حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار صديق از شیعیان او و بر اوست عمامه سیاه.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فنقباء القائم عليه السلام بايعوا له قبل قيامه؟ قال: يا مفضل، كل بيعة قبل ظهور القائم، فبيعة كفر ونفاق وخديعة. لعن المبایع لها والمبایع له، بل - يا مفضل - يستد القائم عليه السلام ظهره إلى الكعبة البيت الحرام ويمد يده المباركة، فتري بيضاء من غير سوء، فيقول: هذه يد الله وعن الله وبأمر الله، ثم يتلو هذه الآية: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱، فيكون أول من يقبل يده جبرئيل، ثم يبایعه وتسبایعه الملائكة ونجباء الجن ثم النقباء^۲، ويصبح الناس بمكة، فيقولون: من هذا الرجل الذي بجانب الكعبة، وما هذا الخلق الذي معه، وما هذه الآية التي رأيناها في هذه الليلة، ولم يُر مثلها؟ فيقول بعضهم لبعض: هو صاحب العنيزات، ثم يقول بعضهم لبعض^۳: انظروا، هل تعرفون أحداً ممن معه؟ فيقولون: لانعرفهم إلا أربعة من أهل مكة وأربعة من أهل

۱. سورة فتح، آية ۱۰.

۲. در مصدر: (وتبایعه الملائكة ونقباء الحق، ثم النجباء).

۳. عبارت «هو صاحب...» در مصدر نیست.

المدينة، وهم فلان وفلان. يعدّونهم بأسمائهم، ويكون هذا أوّل طلوع الشمس من ذلك اليوم [بيضاء نقيّة].

فإذا طلعت الشمس وابتضت، صاح صائح في الخلائق من عين الشمس بلسان عربيّ مبين يسمع من في السماوات والأرضين: يا معشر الخلائق، هذا مهديّ آل محمّد ﷺ، ويسمّيه باسم جدّه رسول الله ﷺ و[يكنّيه] كنيته وينسبه لأبيه الحسن الحادي عشر إلى الحسين بن عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين^١، فاتّبعوه تهتدوا، ولا تخالفوا أمره فتضلّوا. فأوّل من يلبيّ نداءه الملائكة، ثمّ الجنّ، ثمّ النقباء، ويقولون: سمعنا وأطعنا، ولا يبقى ذو أذن من الخلائق إلّا سمع ذلك النداء، وتقبّل الخلائق من البدو والحضر والبرّ والبحر يحدث بعضهم بعضاً، ويستفهم بعضهم بعضاً ممّا سمعوه نهارهم كلّهم^٢. فإذا دنت الشمس بالغروب صرخ صارخ من مغربها: يا معشر الخلائق، قد ظهر ربّكم بالوادي اليابس من أرض فلسطين - وهو عثمان بن عنبسة الأمويّ من ولد يزيد بن معاوية لعنه الله -، فاتّبعوه تهتدوا، ولا تخالفوا عليه فتضلّوا، فتردّ عليه الملائكة والجنّ والنقباء قوله، ويكذبونه ويقولون: سمعنا وعصينا، ولا يبقى ذو شكّ ولا مرتاب ولا منافق ولا كافر إلّا ضلّ بالنداء الثاني؛

مفضّل گفت: گفتم: ای آقای من! پس نقبای قائم ﷺ پیش از قیام او بیعت می گیرند برای او؟ فرمود: ای مفضّل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق و خدعه است. لعن کرده شده است بیعت کننده برای اینها و بیعت کرده شده برای او، بلکه - ای مفضّل! - تکیه می دهد قائم ﷺ پشت خود را به کعبه که بیت الحرام است و می کشد دست مبارک خود را. پس دیده می شود سفید درخشنده از غیر بدی. پس می گوید: این است دست خدا و از جانب خدا و به امر خداست. پس تلاوت می کند این آیه را: ﴿بدرستی که آن کسانی که بیعت می کنند با تو جز این نیست که بیعت با خدا می کنند.

۱. عبارت «إلى الحسين...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (نهارهم بذلك اليوم).

دست خدا بالای دست‌های ایشان است. پس کسی که بشکند بیعت خود را جز این نیست که می‌شکند بر ضرر نفس خود و کسی که وفا کند به آنچه که عهد و پیمان بسته است بر آن با خدا، زود باشد که بدهد او را خدا مزدی بزرگ ﴿۴﴾. پس اول کسی که دست آن حضرت را می‌بوسد جبرئیل است. پس از آن بیعت می‌کند با آن حضرت و بیعت می‌کنند با او فرشتگان و نجبای جنّ. پس از ایشان نقبا که اصحاب خاصّه آن حضرت اند، و چون شب را صبح کنند اهل مکه، گویند که: این مرد کیست که به جانب کعبه آمده است و این مردمان کیان‌اند که با او هستند و این نشانه و علامت که ما در این شب دیدیم چیست که مثل آن دیده نشده؟ پس بعضی از ایشان به بعضی دیگر گویند که: این صاحب بُزهاست، و بعضی از ایشان به بعضی دیگر گویند که: ببینید از کسانی که با او هستند یکی را می‌شناسید؟ گویند که: نمی‌شناسیم از ایشان مگر چهار نفر را که از اهل مکه‌اند و چهار نفر را که از اهل مدینه‌اند و ایشان فلان و فلان‌اند که می‌شمارند ایشان را به نام‌هایشان و این عمل اول طلوع آفتاب آن روز صورت می‌گیرد.

پس چون سفیدی آفتاب درآمد، فریاد کننده‌ای فریاد می‌کند در میان خلایق از چشمه آفتاب به زبان عربی واضح که می‌شنود آن صدا را هر که در آسمان‌ها و زمین است که: ای گروه خلایق! این است مهدی آل محمد ﷺ، و نام می‌برد او را به نام جدّش رسول خدا ﷺ و کنیه او و نسب او را به پدرش حسن امام یازدهم که از فرزندان حسین بن علی بن ابی‌طالب است می‌دهد. پس متابعت کنید او را تا هدایت یابید و مخالفت نکنید فرمان او را که گمراه می‌شوید.

پس اول کسی که او را اجابت می‌کند فرشتگان‌اند. پس از آن جنیان‌اند. پس از آن نقبایند که اصحاب خاص آن حضرت‌اند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، و باقی نمی‌ماند صاحب گوشی مگر این که می‌شنود این ندا را و مردمان رو می‌آورند از حاضرین و بادیه‌نشینان و بیابانی‌ها و دریایی‌ها و بعضی از آنها برای بعضی دیگر حدیث می‌کنند و بعضی از بعضی دیگر می‌پرسند و استفهام می‌کنند در آن روز همه روز را از صدایی

که شنیده‌اند. پس چون نزدیک غروب آفتاب شود، فریاد زننده فریاد می‌کند از سمت مغرب آن که: ای گروه خلائق! بتحقیق که ظاهر شد پروردگار شما در وادی یابس - یعنی: بیابان بی آب و علف از زمین فلسطین - و او عثمان پسر عنبسه است از بنی امیه از فرزندان یزید بن معاویه - لعنت کند خدا او را. پس پیروی از او کنید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید او را که گمراه می‌شوید. پس فرشتگان و جنیان و نقبا قول او را رد می‌کنند و تکذیب می‌کنند او را و می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، و باقی نماند صاحب شک و ریبی و نه منافقی و نه کافری مگر این که به ندای دوم گمراه می‌شوند.

و یُسَئِدُ الْقَائِمُ ﷺ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ، أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشِيثَ، فَهِيَ أُنَا آدَمَ وَشِيثَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحَ وَسَامَ، فَهِيَ أُنَا نُوحَ وَسَامَ^۱. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ، فَهِيَ أُنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ، فَهِيَ أُنَا مُوسَى وَيُوشَعَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَشَمْعُونَ، فَهِيَ أُنَا عِيسَى وَشَمْعُونَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [الْيَا]، فَهِيَ أُنَا مُحَمَّدٍ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَهِيَ أُنَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ^۲. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ مِنَ وُلْدِ الْحَسَنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، فَهِيَ أُنَا هُمْ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ، وَلْيَسْأَلْنِي؛ فَإِنِّي أَنبِيٌّ بِمَا نَبِئُوا بِهِ وَمَا لَمْ يَنْبِئُوا بِهِ.

أَلَا مَنْ كَانَ يَقْرَأُ الْكُتُبَ وَالصَّحَفَ، فَلْيَسْمَعْ، ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِالصَّحَفِ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَشِيثَ، فَيَقْرُؤُهَا، فَتَقُولُ أُمَّةُ آدَمَ وَشِيثَ: هَذِهِ - وَاللَّهِ - الصَّحَفُ حَقًّا، وَلَقَدْ قَرَأْنَا مَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ مِنْهَا، وَمَا كَانَ خَفِي عَنَّا، وَمَا كَانَ أُسْقِطَ وَبَدَّلَ وَحَرْفٌ، وَيَقْرَأُ صَحَفَ نُوحَ وَصَحَفَ إِبْرَاهِيمَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالتَّوْرَةَ وَالزَّبُورَ، فَيَقُولُ أَهْلُ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالتَّوْرَةَ وَالزَّبُورَ: هَذِهِ - وَاللَّهِ - صَحَفَ نُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ حَقًّا، وَمَا أُسْقِطَ مِنْهَا وَبَدَّلَ وَحَرْفٌ مِنْهَا. هَذِهِ - وَاللَّهِ - التَّوْرَةُ الْجَامِعَةُ وَالتَّوْرَةُ التَّامَّةُ وَالْإِنْجِيلُ الْكَامِلُ، وَإِنَّهَا أضعاف ما قرأنا منها، ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ، فَيَقُولُ

۱. عبارت «ألا من أراد أن ينظر إلى آدم...» در مصدر نیست.

۲. عبارت «ألا من أراد أن ينظر إلى الحسن...» در مصدر نیست.

المسلمون: هذا - والله - القرآن حقاً الذي أنزله الله على محمد ﷺ، وما أسقط منه حرف وبدل. لعن الله من أسقطه وبدله وحرّفه؛^۱

و تکیه می دهد قائم ﷺ پشت خود را به کعبه و می گوید: ای گروه خلائق! آگاه باشید کسی که می خواهد آدم و شیث را ببیند، پس آگاه باشید منم آدم و شیث. آگاه باشید کسی که می خواهد نوح و سام را ببیند، منم نوح و سام. آگاه باشید کسی که می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، منم ابراهیم و اسماعیل. آگاه باشید کسی که می خواهد موسی و یوشع را ببیند، منم موسی و یوشع. آگاه باشید کسی که می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، منم عیسی و شمعون. آگاه باشید کسی که می خواهد محمد رسول الله ﷺ را ببیند و امیرالمؤمنین را، منم محمد و امیرالمؤمنین. آگاه باشید کسی که می خواهد حسن و حسین را ببیند منم حسن و حسین. آگاه باشید کسی که می خواهد امام‌هایی که از اولاد حسین‌اند هر یک را بعد از دیگری ببیند، منم ایشان. پس مرا ببیند و از من بپرسد. بدرستی که من خبر می دهم آنچه را که خبر به آن دادند و آنچه را که خبر به آن ندادند.

آگاه باشید هر کسی که کتاب‌ها و صحیفه‌های آسمانی را می خواند، پس باید از من بشنود. پس ابتدا می کند به خواندن صحیفه‌هایی که بر آدم و شیث نازل شده و خدا فرستاده است آنها را و می خواند آنها را. پس امت آدم و شیث می گویند: این است - به ذات خدا قسم - صحف آدم و شیث از روی حق و راستی و درستی که ما خوانده‌ایم آن را و نمی دانستیم بعضی از آن را و آنچه که از ما پنهان بوده و آنچه را که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده و می خواند صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را. پس اهل تورات و انجیل و زبور می گویند: این است به ذات خدا قسم صحف نوح و ابراهیم از روی حقیقت و راستی و درستی و آنچه که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده از آن. این است تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل و اینها چندین برابر از آن چیزی

۱. این قسمت در مصدر به صورتی مختصر آمده است.

است کہ ما می خواندیم. پس از آن می خواند قرآن را، پس مسلمانان می گویند: این است - به ذات خدا قسم - قرآن راست و درستی که خدا بر محمد ﷺ فرستاده و چیزی از آن نیفتاده از حروف و تبدیل نشده است. لعنت کند خدا کسی را که از او انداخته و تبدیل و تحریف کرده است آن را.

ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام، فتكتب في وجه المؤمن: مؤمن، وفي وجه الكافر: كافر، ثم يقبل على القائم رجل وجهه إلى قفاه وقفاه إلى صدره ويقف بين يديه، فيقول: يا سيدي، أنا بشير. أمرني ملك من الملائكة أن ألحق بك وأبشرك بهلاك سرايا السفينائي بالبيداء، فيقول له القائم ﷺ: ما قصتك وقصة أخيك نذير؟

فيقول الرجل: كنت وأخي نذير في جيش السفينائي، فأخربنا الدنيا من دمشق إلى الزوراء، وأخربنا الزوراء، وتركناها جماء^١، وأخربنا الكوفة، وأخربنا المدينة، وراثت بغالنا في مسجد رسول الله ﷺ، وخرجنا منها [نريد مكة]، وعددناها ثلاثمائة ألف رجل. نريد مكة [والمدينة] لخراب البيت^٢ وقتل أهله. فلما صرنا بالبيداء، عرّسنا بها، فصاح بنا صائح: يا ببداء، بيدي القوم الظالمين^٣، فانفجرت الأرض، فابتلعت كل الجيش. فوالله ما بقي على الأرض عقال ناقة فما سواه غيري وغير أخي [نذير].

فإذا نحن بملك قد صرف وجهنا إلى وراثتنا كما ترى، وقال لأخي: ويلك يا نذير، امض إلى الملعون السفينائي بدمشق وأذره بظهور مهدي آل محمد ﷺ وأن الله قد أهلك جيشه بالبيداء، وقال لي: يا بشير، الحق بالمهدي بمكة، فبشره بهلاك القوم الظالمين^٤، وتب على يده؛ فإنه يقبل توبتك، فيمّر القائم يده على وجهه، فيردّه سوياً كما كان، فيبأيعه معهم ويكون معه؛

١. در مصدر: (إلى الزوراء وتركناهم حمماً).

٢. در مصدر: (و خراب البيت العتيق).

٣. در مصدر: (بيدي بالقوم الكافرين).

٤. در مصدر: (بهلاك السفينائي).

پس ظاهر می شود دابه در میان رکن و مقام و می نویسد در روی مؤمن که: این مؤمن است، و در روی کافر که: این کافر است. پس رو می آورد به سوی قائم مردی که روی او در عقب و پشت سر او به طرف سینه اوست و می ایستد در برابر و پیش روی او. پس می گوید: ای آقای من! منم مژده دهنده. امر کرد مرا فرشته ای از فرشتگان که به تو ملحق شوم و مژده دهم تو را به هلاک شدن لشکر سفیانی در زمین بیداء. پس قائم به او می گوید: قصه تو چیست و قصه برادرت نذیر چگونه است؟

پس آن مرد می گوید: من با برادرم نذیر در لشکر سفیانی بودیم. خراب کردیم دمشق را تا بغداد و خراب کردیم بغداد را و آن جا را ترک کردیم در حالی که صاف و هموار کردیم و خراب کردیم کوفه را و خراب کردیم مدینه را و سرگین انداختند قاطرهای ما در مسجد رسول خدا ﷺ و بیرون آمدیم از آن جا در حالی که شماره جمعیت ما نزدیک سیصد هزار مرد بودند. اراده کردیم که به مکه برویم برای خراب کردن خانه خدا و کشتن اهل آن جا. وقتی که به بیداء رسیدیم، متحیر و سرگردان شدیم در آن جا. پس صیحه زننده ای به ما صیحه ای زد که: ای بیابان! هلاک کن اینها را که گروهی ستمکاران اند. پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را به خود فروبرد.

پس به ذات خدا قسم است که باقی نماند در روی زمین زانوبند شتری و آنچه غیر از آن بود بجز من و برادرم که در آن حال ناگاه فرشته ای روهای ما را به عقب برگرداند همچنان که می بینی و به برادرم گفت: وای بر تو، ای بیم دهنده! برو به نزد سفیانی ملعون در دمشق و بیم ده او را به ظهور مهدی آل محمد ﷺ و این که خدا لشکر او را در بیداء هلاک کرد، و به من گفت: ای مژده دهنده! خودت را برسان به مهدی در مکه و مژده بده او را به هلاکت گروه ستمکاران و به دست او توبه کن؛ زیرا که او می پذیرد توبه تو را. پس دست خود را به روی تو می کشد و آن را برمی گرداند به حالت اول درست شده. پس بیعت می کند با ایشان و با آن حضرت خواهد بود.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، وتظهر الملائكة والجن للناس؟ قال: إي والله، یا مفضل.

ویخالطونهم كما يكون الرجل مع خاصته^۱ (حاشیته خ ل) وأهل بيته. قلت: يا سيدي، ويسرون معه؟ قال: إي والله، يا مفضل. ولينزلن أرض الهجرة وما بين الكوفة والنجف، وعدة أصحابه حينئذ ستة وأربعون ألفاً من الملائكة وستة آلاف من الجن. بهم ينصره الله، ويفتح علي يديه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! و ظاهر می شوند فرشتگان و جنیان برای مردم؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! و آمیزش می کنند با ایشان همچنان که مرد با مخصوصین - یا اطرافی های خود و خانواده خود - آمیزش می کنند. گفتم: ای آقای من! و با او سیر می کنند؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! و فرود می آیند در زمین هجرت - یعنی: کوفه - و در میان کوفه و نجف و شماره اصحاب آن حضرت در آن روز چهل و شش هزار نفر از فرشتگان و شش هزار نفر از جنیان اند که خدا به ایشان یاری می کند آن حضرت را و به دست او فتح و گشایش می دهد.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فماذا يصنع بأهل مكة؟ قال: يدعوهم بالحكمة والموعظة الحسنة، فيطيعونه ويستخلف عليهم رجلاً من أهل بيته، ويخرج يريد المدينة. قال المفضل: يا سيدي، فما يصنع بالبيت؟ قال: ينقضه ولا يدع منه إلا القواعد التي هي أول بيت وضع للناس بيكة في عهد آدم والذي رفعه إبراهيم وإسماعيل منها، وإن الذي بُني بعدهما لم يبنه نبي ولا وصي، ثم يبنيه كما يشاء، وليعفين^۲ آثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق وسائر الأقاليم وليهدمن جامع الكوفة وليبنينه على بنائه الأول، وليهدمن القصر العتيق. ملعون ملعون من بناه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس چه می کند با اهل مکه؟ فرمود: می خواند ایشان را به درستی و درستکاری و درست رفتاری و پند دادن نیکو. پس اطاعت می کنند او را و مردی از خانواده خود را جانشین خود قرار می دهد برای ایشان و بیرون

۱. در مصدر: (مع جماعته).

۲. در مصدر: (ویغیر).

می رود و اراده می کند رفتن به مدینه را. مفضل گفت: ای آقای من! با خانه کعبه چه می کند؟ فرمود: خراب می کند آن را و نمی گذارد از آن مگر قاعده هایی را که در اول برای خانه بنا گذارده شده برای مردم در عهد آدم و آنهایی را که ابراهیم و اسماعیل بالا برده اند از آن و بدرستی که آنچه از آن را که بعد از آن بنا گذارده شده و پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده است آن را خراب می کند و دو مرتبه بنا می کند به هر طور که می خواهد و آثار ستمکاران را محو و نابود می کند در مکه و مدینه و عراق و سایر اقلیم ها و هر آینه خراب می کند مسجد جامع کوفه را و بنا می کند آن را به بنایی که اول بنا شده و هر آینه خراب می کند قصر کهنه ملعونی را که ملعونی بنا کرده.

قال المفضل: يا سيدي، فيقيم بمكة؟ قال: لا، بل - يا مفضل - يستخلف فيها رجلاً من أهله. فإذا سار منها، وثبوا عليه، فيقتلونه، فيرجع إليهم، فيأتونه مهطعين مقنعي رؤوسهم. ييكون ويتضرعون ويقولون: يا مهدي آل محمد، التوبة، فيعظهم وينذرهم ويحذرهم، ثم يستخلف عليهم خليفة ويسير [عنهم]، فيثبون عليه بعده، فيقتلونه، [فيرجع إليهم، فيخرجون إليه مجززين النواصي ويضجون ييكون ويقولون: يا مهدي آل محمد، غلبت علينا شقوتنا، فاقبل منا توبتنا، يا أهل بيت الرحمة، فيعظهم ويحذرهم ويستخلف فيهم خليفة ويسير، فيثبون عليه بعده ويقتلونه] فيردّ عليهم أنصاره من الجنّ والنقباء ويقول لهم: ارجعوا [إليهم]، فلا تُبقوا بشراً^۱ إلا من وسم وجهه بالإيمان.

فلولا أنّ رحمة الله وسعت كلّ شيء وأنا تلك الرحمة، لرجعت إليهم معكم، فقد قطعوا الأعذار [والأنذار] بينهم وبين الله وبينى وبينهم، فيرجعون إليهم. فوالله، لا يسلم من المائة منهم واحد. لا والله، ولا من الألف واحد؛

مفضل گفت: ای آقای من! پس می ایستد مهدی در مکه؟ فرمود: نه، بلکه - ای مفضل! - خلیفه ای قرار می دهد در آن جا از کسان خود. پس چون از آن جا بیرون

۱. در مصدر: (لا تبقوا منهم أحداً).

رود، جستن می‌کنند بر آن خلیفه و او را می‌کشند. پس حضرت بر می‌گردد به سوی ایشان و آنها می‌آیند به نزد او در حالتی که سرهای خود را به زیر افکنده و گریه و زاری می‌کنند و می‌گویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم. پس حضرت ایشان را موعظه می‌کند و بیم می‌دهد و می‌ترساند ایشان را و خلیفه دیگری بر ایشان نصب می‌کند و بیرون می‌رود. باز قیام می‌کنند بر خلیفه آن حضرت بعد از رفتن او و او را می‌کشند. پس بر می‌گرداند بر ایشان آن حضرت یاران خود را که از جن هستند با نقبا و فرمان می‌دهد ایشان را که: برگردید به مکه و باقی نگذارید در آن جا بشری را مگر کسانی که سیمای ایمانی دارند.

و اگر نبود که رحمت خدا وسعت داشت هر چیزی را و من آن رحمت هستم، بر می‌گشتم به سوی ایشان با شما؛ زیرا که ایشان رشته عذر را بریدند - یعنی: جای عذرخواهی برای خود در میانه خودشان و میانه خدا و میانه من و خودشان باقی نگذارند. پس بر می‌گردند انصار جن و انس آن حضرت و به ذات خدا قسم است که سالم نمی‌ماند از صد نفر ایشان یک نفر. نه به ذات خدا قسم و نه از هزار نفر یک نفر.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، فأین تکون دار المهدی و مجمع المؤمنین؟ قال: دار
ملکه الکوفة، و مجلس الحکم جامعها، و بیت ماله و مقسم غنائم المسلمین مسجد السهله،
و مواضع خلواته الزکوات^۱ البیض من الغریین؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! خانه مهدی و گروه مؤمنین - یعنی: جای جمع شدن ایشان - در کجا خواهد بود؟ فرمود: خانه ملک و سلطنت او در کوفه و محل نشستن او برای حکم کردن مسجد کوفه و بیت المال و جای قسمت کردن غنیمت‌های مسلمانان در مسجد سهله و جاهای خلوت کردن‌های آن حضرت زکوات بیض - یعنی: ریگ‌های سفید - در غریین - یعنی: نجف اشرف - است.

۱. در مصدر: (الذکوات).

قال المفضل: يا مولاي، كلّ المؤمنين يكونون بالكوفة؟ قال: إي والله، يا مفضل. لا يبقى مؤمن إلا كان بها وحواليها^۱، وليبلغن مريط [مجال فرس ألف درهم والله، ومرابط] شاة ألف درهم [والله]، وليودن كثير من الناس لو أن اشتروا شبراً من أرض السبيع بشبر من ذهب^۲، والسبيع خطّة من خطط همدان، ولتصيرن الكوفة أربعة وخمسين ميلاً، ولتحولن قصورها بكربلا، ولتصيرن كربلا معقلاً ومقاماً يعكف فيه الملائكة والمؤمنون، وليكونن لها شأن عظيم، وليكونن فيها من البركات ما لو وقف فيها مؤمن فدعا ربه [بدعوة واحدة] لأعطاه بدعوته مثل ملك الدنيا ألف مرّة.

ثم تنفس أبو عبد الله عليه السلام؛

مفضل گفت: ای مولای من! همه مؤمنین در کوفه می باشند؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! باقی نماند مؤمنی مگر این که در آن جا و اطراف آن خواهد بود و هرآینه جای بستن یک گوسفند در آن جا قیمت آن به هزار درهم می رسد و بسیاری از مردمان دوست دارند البته البته که یک وجب از زمین های سبيع را به یک وجب از طلا خریداری کنند و سبيع زمین های بایر بی آبی است از زمین های همدان و مساحت کوفه چهل و پنج میل که پانزده فرسخ باشد خواهد شد و قصرهای آن به کربلا متصل می شود و هرآینه خدا کربلا را پناهگاه و جایگاهی قرار می دهد که جای گیرند فرشتگان و مؤمنین در آن جا و از برای آن شانی بزرگ خواهد بود و چنان برکت هایی در آن جا ظاهر شود که اگر مؤمنی در آن جا توقف کند و بخواند خدای خود را که به دعای او عطا کند هزار برابر مانند ملک دنیا را، به او عطا می کند.

پس حضرت ابی عبدالله - یعنی: صادق عليه السلام - آهی کشید.

و قال: يا مفضل، إنّ بقاع الأرض تفاخرت، ففخرت الكعبة البيت الحرام على البقعة بكربلاء، فأوحى الله إليها: اسكتي [يا] كعبة البيت الحرام، فلا تفتخري عليها؛ فإنها البقعة

۱. در مصدر: (کان بها وجرى إليها).

۲. در مصدر: (بواحد ذهب).

المباركة التي نودي موسى منها من الشجرة و إنَّها الربوة التي أوت إليها مريم و المسيح،
وإنَّها الرايية^۱ التي غسل فيها رأس الحسين عليه السلام، و فيها غسلت مريم عيسى و اغتسلت بعد
ولادتها، و إنَّها خير بقعة عرج رسول الله عيسى منها في وقت (حين خل) غيبته لتكوننَّ
لشيعتنا فيها خيرة إلى ظهور^۲ قائمنا؛

و فرمود: ای مفضل! بدرستی که بقعه‌های زمین فخر کردند. پس کعبه که بیت الحرام
است فخر کرد بر بقعه کربلا. پس وحی کرد خدا به سوی آن که: ساکت باش - یا آرام
بگیر - ای کعبه بیت الحرام! و فخر نکن بر بقعه کربلا؛ زیرا که آن بقعه مبارکه ای است
که ندا کرده شد موسی از آن جا از درخت معهود - یعنی: در اوّل زمان بعثت او به رسالت -
و آن زمین بلندی است که جای گرفت در آن جا مريم با مسیح و آن پشته بلندی است
که در آن جا غسل داده شد - یعنی: شسته شد - سر حسین عليه السلام و در آن جا غسل داده شد
عيسى. مريم غسل داد او را و در آن جا غسل کرد مريم پس از زاییدن او و آن جا بهترین
بقعه ای است که پیغمبر خدا عيسى از آن جا به آسمان بالا رفت در وقت پنهان شدنش.
هر آینه می باشد برای شیعیان ما خیر و خوبی در آن جا تا وقت ظاهر شدن قائم ما (عليه السلام).

قال المفضل: قلت: يا سيدي، ثم يسير المهدي إلى أين؟ قال: إلى مدينة جدّي
رسول الله صلى الله عليه وآله. فإذا هو وردها، كان له بها مقام عظيم عجيب. يظهر فيه سرور المؤمنين
وخزي^۳ الكافرين؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس از آن مهدی به کجا می رود؟ فرمود: به مدینه
جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله. پس چون وارد مدینه شود، از برای او در آن جا مقام بزرگی
است عجب آورنده که ظاهر می شود در آن جا سرور و شادی برای مؤمنین و خواری
و ذلت برای اشخاص کافر.

۱. در مصدر: (الدالية).

۲. در مصدر: (فيها حياة لظهور).

۳. در مصدر: (وحزن).

قال المفضل: قلت: يا سيدي، وما هو ذلك؟ قال: يرد إلى قبر جدّه رسول الله ﷺ، فيقول: يا معشر الخلائق، هذا قبر جدّي رسول الله؟ فيقولون: نعم، يا مهديّ آل محمّد، فيقول: ومن معه في القبر؟ فيقولون: ضجيعاه وصاحباہ أبو بكر وعمر، فيقول - وهو بهما أعلم ومن الخلق جميعاً ومن فلان وفلان^١ -: وكيف دُفِنَا من بين الخلق مع جدّي رسول الله، وعسى المدفون غيرهما، فيقول الناس: يا مهديّ آل محمّد، ما ههنا غيرهما، وإنّما دُفِنَا لآتئها خليفتا رسول الله ﷺ وأبوا زوجتيه، فيقول للخلق بعد ثلاث^٢: أخرجوهما من قبرهما، فيخرجان غضيين طريين لم يتغيّر خلقهما ولم تشحب ألوانهما، فيقول: هل فيكم من يعرفهما؟ فيقولون: يا مهديّ آل محمّد، نعرفهما بالصفة وليس ضجيعا جدك غيرهما^٣، فيقول: هل فيكم أحد يقول غير هذا ويشكّ فيهما؟ فيقولون: لا، فيؤخر إخراجهما ثلاثة أيّام، ثمّ ينتشر الخبر في الناس ويأتوا مفتّنين من والاهما بذلك الحديث، ويجتمع الناس، ويحضر المهديّ، ويكشف الجدران عن القبرين، ويقول للنقباء: ابحثوا عنهما وانبشوهما، فيبحثون بأيديهم حتّى يصلوا إليهما، فيخرجان غضيين طريين كهياة صورتهما في الدنيا، فيكشف عنهما أكفانهما، ويأمر برفعهما على دوحه يابسة نخرة^٤، فيصلبان عليها، فتحبى الشجرة وترتفع وتورق ويطول فرعها، فيقول المرتابون من أهل ولايتهما: هذا - والله - الشرف [العظيم الباذخ] حقاً، ولقد فُزنا بمحبّتهما وولايتهما ويخبر^٥ من أخفى نفسه ممّن في نفسه مقياس حبه من محبّتهما وولايتهما، فيحضرونهما ويرونهما ويفتنون بهما، وينادي منادي المهديّ ﷺ: كلّ من أحبّ صاحبي رسول الله ﷺ وضجيعيه فلينفرد جانباً، فيتجزأ الخلق جزأين: موالٍ لهما ومتبرئٍ منهما، فيعرض المهديّ ﷺ على أوليائهما البراءة منهما، فيقولون: يا مهديّ آل رسول الله ﷺ، نحن لا نتبرأ منهما، ولسنا نعلم أنّ لهما

١. در مصدر: (ومن أبو بكر وعمر).

٢. در مصدر: (بعد ثلاثة أيّام).

٣. در مصدر: (نعرفهما بالصفة ونشبههم لأن ليس هنا غيرهم).

٤. در مصدر: (ناخرة).

٥. در مصدر: (ويخبر).

عند الله وعندك هذه المنزلة، وهذا الذي قد بدا لهما من فضلها لانتبراً الساعة منهما، وقد رأينا منهما ما رأينا في هذا الوقت من نضارتها وعضاضتها وحياة الشجرة بهما، بل والله نتبراً منك وممن آمن بك ومن لا يؤمن بهما ومن صلبهما، وأخرجهما وفعل بهما ما فعل!،^۱ فيأمر المهدي عليه السلام ريحاً سوداء، فتهب عليهم، فتجعلهم كأعجاز نخل خاوية، ثم يأمر بإنزالهما، فينزلان إليه، فيحييهما بإذن الله تعالى، ويأمر الخلائق بالاجتماع، ثم يقص عليهم قصص فعالهما في كل كور ودور، حتى يقتص عليهم أمر قتل هابيل بن آدم عليه السلام، وجمع النار لإبراهيم عليه السلام وطرح يوسف في الجب، وحبس يونس بطن الحوت وقتل يحيى عليه السلام، وصلب عيسى عليه السلام، وعذاب جرجيس ودانيال وضرب سلمان الفارسي وإشعال النار على باب أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام لإحراقهم بها وضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة بالسوط ورفس بطنها وإسقاط محسنها^۲ وسم الحسن عليه السلام وقتل الحسين عليه السلام وذبح أطفاله وبني عمه وأنصاره وسبي ذراري رسول الله صلى الله عليه وآله وإراقة دماء آل محمد عليهم السلام وكل دم سفك وكل فرج نكح حراماً وكل خبث^۳ وفاحشة وإثم وظلم وجور وغشم منذ عهد آدم عليه السلام إلى وقت قيام قائمنا كل ذلك يعدده عليه السلام عليهما ويلزمهما إياه، فيعترفان به، ثم يأمر بهما، فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر، ثم يصلبهما على الشجرة، ويأمر ناراً تخرج من الأرض فتحرقهما والشجرة، ثم يأمر ريحاً فتسفهما في اليم نسفاً؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! چیست آن مقام بزرگی که عجیب است و ظاهر می شود در آن شادی مؤمنین و خواری کافرین؟ فرمود: وارد می شود به سوی قبر جدش رسول خدا صلى الله عليه وآله، پس می گوید: ای گروه خلائق! این است قبر جد من رسول خدا صلى الله عليه وآله؟ می گویند: آری، ای مهدی آل محمد! پس می گوید: کیست در قبر با او؟ گویند: دو نفر هم خواب او و یاران او؛ ابوبکر و عمر. پس می گوید در حالتی که داناتر

۱. در مصدر: (بلی، والله نتبراً منك لنبشك لهما وصلبك إياهما).

۲. در مصدر: (وحرق).

۳. عبارت «فاطمة والحسن و...» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (وكل سحت).

از همه خلق است به فلان و فلان که: این دو نفر در میان خلق چگونه این جا دفن شدند با جدّ من رسول خدا ﷺ؟ و شاید غیر از اینها هستند که در این جا دفن شده است؟ پس مردمان می گویند: ای مهدی آل محمد! در این جا غیر از این دو نفر کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن شدن ایشان در این جا برای این است که دو نفر خلیفه پیغمبر ﷺ و دو نفر پدر زن های آن حضرت بوده اند. پس بعد از سه روز دیگر به مردم می فرماید که: این دو نفر را از قبرهایشان بیرون بیاورید. پس بیرون آورده می شوند در حالتی که بدن های ایشان تر و تازه است و تغییری در خلقت ایشان روی نداده و رنگ ایشان برنگشته. پس می فرماید: آیا در میان شما کسی ایشان را می شناسد؟ می گویند: ای مهدی آل محمد! ایشان را به وصف می شناسیم و هم مضجع با جدّت غیر از این دو نفر نیستند. پس فرمود: آیا کسی هست که غیر از این سخن گوید و شک داشته باشد در ایشان؟ می گویند: نه. پس تأخیر می اندازد آن حضرت بیرون آوردن ایشان را تا سه روز. پس این خبر در مردمان منتشر شده و فتنه گران در نزد دوستان ایشان خبرچینی می کنند به این خبر تازه و مردم جمع می شوند و مهدی حاضر می شود و دیوارها را از این دو قبر برمی دارد و به نقبای خود می فرماید: کاوش کنید و خاک ها را به عقب ریزید و نبش کنید این دو قبر را. پس با دست های خود خاک ها را به عقب می ریزند تا آن که می رسند به جسد این دو نفر و بیرون می آورند آنها را در حالتی که تر و تازه باشند به همان صورتی که در دنیا بوده اند. پس کفن های ایشان را دور می کنند و امر می فرماید آنها را بر شاخه درخت خشک شده پوسیده ای می آویزند. درخت مرده زنده می شود و بالا می رود و برگ می آورد و شاخه های آن دراز می شود. پس دوستان ایشان که اهل شک و ریب اند می گویند: این است شرف حقیقی به ذات خدا قسم و هر آینه رستگار شدیم به سبب محبت و دوستی ای که به ایشان داریم و به آنچه در باطن ایشان مخفی و پنهان است خبر می دهند، هر چند بقدر دانه ای از محبت و دوستی ایشان باشد.

پس حاضر می شوند در نزد ایشان و می بینند ایشان را و آزمایش و امتحان کرده

می شوند به دیدن آنها ایشان را و منادی مهدی ندا می کند که: هر که این دو نفر یاران رسول خدا را دوست می دارد که با او هم مضجع اند یک طرف بایستد. پس مردم دو دسته می شوند. دوستان ایشان در یک طرف و آنهایی که بیزار از ایشان اند در یک طرف می ایستند. پس مهدی علیه السلام به دوستان این دو نفر عرضه می دارد بیزاری جستن از ایشان را، پس می گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما از ایشان بیزاری نمی جوئیم و نمی دانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو این منزلت و مقام را دارند و این فضیلتی است که بر ایشان ظاهر شد. ما در این ساعت بیزاری از ایشان نمی جوئیم و حال آن که دیدیم از ایشان آنچه را که دیدیم در این وقت از تر و تازه بودن جسدهای ایشان و زنده شدن درخت به سبب ایشان، بلکه به ذات خدا قسم است که بیزاری می جوئیم از تو و از کسی که ایمان به تو آورد و به ایشان ایمان نیاورد و کسی که ایشان را بر دار آویخت و بیرون آورد بدنهای ایشان را از قبر و کرد به ایشان آنچه را که کرد. پس امر می فرماید مهدی علیه السلام باد سیاهی را که بوزد بر ایشان و آنها را برگرداند مانند بیخهای خرما بئی که از جا کنده شده باشد. پس امر می فرماید این دو بدن را فرود می آورند به نزد آن حضرت و زنده می کند آنها را به اذن خدای تعالی و امر می فرماید تا مردمان جمع می شوند. پس قصه می فرماید بر ایشان کارهای ایشان را که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از ایشان سرزده، تا این که قصه می کند بر ایشان داستان کشتن قابیل هابیل را که هر دو پسران آدم بوده اند و جمع کردن آتش را برای سوزانیدن ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن یونس در شکم ماهی و کشته شدن یحیی علیه السلام و بر دار آویختن عیسی علیه السلام و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش زدن بر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوزانیدن ایشان و تازیانه زدن بر دست صدیقه کبرا فاطمه و لگد زدن بر شکم او و سقط کردن محسن او و زهر دادن حسن و کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران او و پسر عموهای او و یاران او و اسیر کردن ذریه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای آل محمد علیهم السلام و هر خونی که به حرام ریخته شده و هر فرجی که

به حرام نکاح شده و هر عمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری که از زمان آدم علیه السلام تا وقت قیام قائم ماروی داده و می دهد می شمارد آن را آن حضرت بر ایشان و آنها را ملزم می کند به اعتراف به آنها و ایشان اعتراف می کنند به کردن آن کارها. پس از آن فرمان قصاص کردن از ایشان را می دهد در آن وقت به ظلم هایی که به حاضرین از آنها کرده اند. پس ایشان را به دار می زند و امر می فرماید آتشی را که از زمین بیرون آید، پس ایشان را با درخت می سوزاند. پس امر می فرماید بادی را تا آن که خاکستر ایشان را در دریا ریزد ریختن شدیدی.

مؤلف ناچیز گوید: از ظاهر این حدیث چنین برمی آید که آنچه از گمراهی و ضلالت و ظلم و جور و تعدی و تجاوز و ستمگری و جنایت و فسق و فجور و آدم کشی و خون ریزی بناحق و ناروا و هتک حرمت از زمان آدم ابوالبشر تا زمان قیام قائم علیه السلام در روی زمین روی داده و می دهد از کارها و کرده های این دو نفر است که حضرت برای اختبار و امتحان و جدا شدن حق از باطل در زمان ظهور و قیام خود به اذن و فرمان خدای متعال آنها را زنده و ملزم می کند تا اعتراف کنند به کرده های خود در دنیا، تا تمیز داده شود خبیث از طیب و حق از باطل و سعید از شقی، تا هلاک شود هر که هلاک می شود به حجت و دلیل و زنده ماند هر که زنده می ماند به حجت و دلیل. و در این مقام آنچه که سزاوار است شرح داده شود این است که اعتراف کردن ایشان به کرده های خود پس از رحلت خاتم الانبیاء علیهم السلام تا زمان ظهور و قیام حضرت بقیة الله - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - به اندک تأملی وجه آن معلوم و واضح است؛ به این تقریر که: اگر ایشان نقض عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله را نکرده بودند و به وصیت آن حضرت عمل می کردند و عهدشکنی و غصب حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نکرده بودند و گذارده بودند که آن حضرت به مسند خلافت که حق طلق^۱ او بود قرار گیرد، هرآینه به حکومت حقه آن حضرت پرچم حق و عدالت حقیقی در اهتزاز و جنبش می بود

۱. طلق: حلال، روا، خاص، چیزی که کس دیگر در آن شریک نباشد و در تصرف خود شخص باشد.

و باطل و آثار آن نابود می‌شد و چنان که خداوند متعال امر فرمود به عدل و داد و احسان و نیکی و مودت ذوی القربی و دادن حقوق ایشان و حق هر صاحب حقی عمل می‌شد و پرچم ظلم و عدوان و فحشا و منکر و بغی همچنان که خدا از آنها نهی فرموده پیچیده می‌گردید و به احکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران و منهاج^۱ دوازده نفر امام‌های منصوص و اوصیای مخصوص پیغمبر ﷺ هر کدام بعد از دیگری عمل کرده می‌شد و نظام جهان منظم و نظم عالم مختل نمی‌گردید و احدی نسبت به احدی ظلم و ستم نمی‌کرد و زندگانی بشر همیشه در عیش و خوشی و فراخی و رفاه برگزار می‌گردید و مردم در مهد امن و امان می‌آسودند و شکی نیست که کارهای این دو نفر سبب شد تا کافر شود هر که کافر شود و گمراه شود هر که در گمراهی افتد و ظلم و ستم کند هر که ظلم و ستم می‌کند و جنایات و فسق و فجور سرزند از هر که سر می‌زند، فلعنهما الله لما جنیا وغویا وضلاً وأضلاً. فلو لم یعملا ما عملا ولم یفعلا ما فعلا ولم یرتکبا ما ارتکبا، لکان امیر المؤمنین علیه السلام مع اقتداره واستیلائه وغزارة علمه وبسط یده یمنع جمیع ذلك.

و اگر گوینده‌ای بگوید که: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آن که بر اریکه خلافت ظاهریه قرار گرفت و زمام خلافت را در دست داشت مبادرت به این کار نکرد و دست کفر و نفاق و جور و بیداد را کوتاه نفرمود؟

جواب این است که: ایشان در زمان خود چنان مبانی کفر و نفاق و جور و طغیان را محکم کرده بودند که بر حسب جریان عادی ممکن نبود که حضرت از سیره و رفتار و روش و آثار ایشان جلوگیری کند، بلکه بعضی از حکام و عمال ایشان را که اراده عزل آنها را می‌فرمود صداهای مخالف بلند می‌شد و به مخالفت با آن حضرت قیام می‌کردند، به شهادت تواریخ شرقی‌ها و غربی‌ها، فضلاً از تواریخ و سیر مسلمانان که نمونه‌ای از آن داستان عزل کردن آن حضرت است شریح قاضی را از قضاوت و دادها و فریادهای مردمان بلند شدن و به شورش درآمدن و پرچم مخالفت افراشتن ایشان

۱. منهاج: راه راست، راه روشن و آشکار.

- چنان که علاوه بر تواریخ و سیر از تصریحات و تلویحات و مطویات و فرمایشات خود آن حضرت و سنایر ائمه علیهم السلام مستفاد می شود.

و اما الزام قائم علیه السلام ایشان را به گردن خود گرفتن و اعتراف کردن ایشان به جنایات و ضلالات^۱ و اضلالات^۲ و ظلمها و ستمها و خیانتها و فتنهها و فسادها و فسقها و فجورها و خونریزیها و هتک حرمتهای پیشینیان از زمان آدم تا رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به علت راضی بودن ایشان است به فعلهای آنها و دلیل راضی بودن ایشان به فعلهای آنها کارهای ایشان است بر طبق کارهای آنها که اگر به آن کارها راضی نبودند، هرگز مثل آنها را نمی کردند و هر کسی که به فعل کسی راضی شود، مثل آن است که آن فعل را خودش بجا آورده باشد. چنان که دلالت بر آن دارد آیات و اخبار و احادیث بسیاری.^۳ آیا ندانسته ای که خدای متعال نسبت داده است فعل پدران یهود را به خود ایشان و مذمت کرده است ایشان را به راضی شدن ایشان به کارهای پدرانشان و بنی امیه قاطبه لعنت کرده شدند به علت راضی بودن ایشان به افعال پدرانشان؟

و نیز اگر بگوییم: طینت سجینی ایشان نقطه مقابل طینت علینی آل محمد صلی الله علیه و آله است، همچنان که ارواح طیبه آل محمد صلی الله علیه و آله مؤید هر یک از انبیا و رسل و اوصیای آنها بوده اند در هر عصری از اعصار گذشته و معین ایشان بوده اند در خیرات و حامی ایشان بوده اند در رفع کربات و دفع کردن خطرات. چنان که از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است که: من با انبیا سرّاً و در پنهانی همراه بوده ام و با خاتم الانبیاء در پنهان و آشکار هر دو و امثال این احادیث. رجوع شود به کتب معتبره از قبیل کافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتب فضل بن شاذان و مناقب ابن شهر آشوب

۱. ضلالات: گمراهیها.

۲. اضلالات: گمراه کردنها.

۳. به عنوان نمونه: «الراضي بفعل قوم كالدخل فيه معهم، وعلى كل داخل في باطل إثمان: إثم العمل به وإثم

الرضا به» [نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰، ح ۱۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۱، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۷،

ص ۹۶، ح ۱۷].

و غیر اینها از کتب خاصه و کتب احمد بن حنبل و محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه و حلیه الأولیاء و ینابیع الموده و ابن حجر و بعضی از صحاح سته و جمع بین الصحیحین و غیر اینها از کتب عامه -، همچنین ارواح خبیثه آنها هم از باب مقابله ضدین در سرّ و باطن با اشقیای سالفین همراه بوده و مؤید و معین ایشان بوده باشد و در ظاهر و باطن با اشقیای زمان خود همراه باشند، احتمال بعیدی نیست، بلکه برای شخص متفطن متتبع کمال قرابت را دارد و وجهی است وجیه، فتدبر جیداً، والله أعلم بحقائق الأمور.

[قال المفضل: یا سیدی، وذلك هو آخر عذابهم؟ قال: هیهات، یا مفضل. والله لیردان ویحضر السید محمد الأكبر رسول الله والصدیق الأعظم أمير المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والأئمة إمام بعد إمام وكلّ من محض الإیمان محضاً ومحض الکفر محضاً وليقتصنّ منهم بجمیع المظالم حتّى أنّهما ليقتلان کلّ يوم ألف قتلة ویردان إلی ما شاء الله من عذابهما].

قال ﷺ: ثمّ یسیر المهديّ إلی الکوفة، وینزل ما بین الکوفة والنجف، وعدد أصحابه فی ذلك الیوم سته وأربعون ألفاً من الملائكة وستة آلاف من الجنّ، والنقباء ثلاثمائة وثلاثة عشر [رجلاً].

قال المفضل: یا سیدی، فكیف یكون دار الفاسقین الزوراء فی ذلك الزمان (الوقت خل)؟ قال: فی لعنة الله وسخطه وبطشه، تخربها الفتن، وترکها جماء^۲. فالویل لها ولمن بها کلّ الویل من الرايات الصفر ومن رايات المغرب ومن كلب الجزيرة ومن الرايات التي تسیر إلیها من کلّ قریب وبعید. والله لینزلنّ بها من صنوف العذاب ما لم ینزل بسائر الأمم المتمردة من أول الدهر إلی آخره، ولینزلنّ بها من العذاب^۳ ما لا عین رأّت

۱. در مصدر: (تحرقهم).

۲. در مصدر: (وترکهم حمماً).

۳. عبارت «ما لم ینزل بسائر...» در مصدر نیست.

ولا أُذُن سمعت بمثله، ولا يكون طوفان أهلها إلا بالسيف. الويل عند ذلك لمن اتخذها مسكنًا؛ فإنَّ المقيم بها يشقى بمقامه^۱، والخارج منها برحمة الله؛

پس مهدی به جانب کوفه می‌رود و فرود می‌آید در میان کوفه و نجف و عدد اصحاب آن جناب در آن روز چهل و شش هزار از فرشتگان و شش هزار از جنیان و سیصد و سیزده نفر نقبایند.

مفضل گفت: ای آقای من! در آن وقت خانه فاسق‌ها، زوراء - یعنی: بغداد -، چگونه خواهد بود؟ فرمود: در لعنت خدا و خشم او و سخت‌گیری او خواهد بود. فتنه‌ها آن جا را خراب کند و باقی گذارد آن را در حالتی که صاف و هموار شده باشد. پس وای بر آن و بر کسی که در آن ساکن است، همه گونه وای از پرچم‌های زرد و از پرچم‌های مغرب و از سگ جزیره و از پرچم‌هایی که در آن جا بلند شود و بیاید از هر نزدیک و دوری. به ذات خدا قسم است که در آن جا فرود آید از هر گونه عذاب و شکنجه‌ای که بر سایر امت‌های پیش فرود نیامده باشد از کسانی که از حق تمرد کردند از اول روزگار تا آخر آن و هرآینه بر آن عذابی نازل شود البتّه البتّه که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد به مانند آن و نمی‌باشد مرگ بشتاب و سرعت برای اهل آن مگر به شمشیر. وای بر کسی که در آن زمان آن جا را برای خود مسکن گیرد؛ زیرا که مقام کننده در آن جا بواسطه ایستادن در آن جا به بدبختی افتد و بیرون رونده از آن جا در رحمت خدا باشد.

يا مفضل، لتنافس أهلها في الدنيا حتى يقال: إنها هي الدنيا، وإن دورها وقصورها هي الجنة، وإن نساءها هنَّ الحور العين، وإن ولدانها هم الولدان، وليظننَّ الناس أن الله لم يقسم رزق العباد إلا بها، وليظهنَّ فيها من الافتراء على الله ورسوله والحكم بغير كتابه ومن شهادات الزور وشرب الخمر وركوب الفسق والفجور وأكل السحت وسفك الدماء ما

۱. در مصدر: (فإنَّ المقيم بها لشقائه).

لا يكون في الدنيا إلا دونه، ثم ليخربنها الله - تبارك وتعالى - بتلك الفتن والرايات حتى ليمرّ عليها المارّ فيقول: ههنا كانت الزوراء؟

ای مفضل! هر آینه رغبت و میل کنند اهل آن جا به دنیا تا این که گفته شود که: دنیا آن جاست و خانه‌ها و قصرهای آن جا بهشت است و زن‌های آن جا حورالعین‌اند و پسران آن پسران بهشتی هستند و هر آینه گمان می‌کنند مردمان که قسمت نکرده است خدا روزی بندگان را مگر در آن جا و هر آینه آشکار می‌کنند در آن جا دروغ بستن بر خدا و رسول او را و حکم کردن به غیر حکم کتاب خدا و آشکار می‌کنند گواهی‌های دروغ و آشامیدن نوشابه‌های مست‌کننده و مرتکب شدن فسق و فجور و خوردن حرام و ریختن خون‌ها را و آن کارهای زشت و ناروایی که در دنیا نباشد مگر در آن جا. پس خراب و ویران می‌کند خدا آن جا را به این فتنه‌ها و پرچم‌ها تا اندازه‌ای که چون گذرنده‌ای از آن جا بگذرد بگوید: بغداد این جا بوده است؟

قال المفضل: ثم ماذا، يا سيدي؟ قال: ثم يخرج الحسنی [الفتی] الصبيح الذي من نحو الديلم يصيح بصوت له، فصيح: يا آل أحمد، أجيئوا الملهوف والمنادي من حول الضريح، فتجيبه كنوز الله بالطالقان. كنوز، وأي كنوز؟! ليست من فضة ولا من ذهب، بل هي رجال كزبر الحديد [كأني أنظر إليهم] على البراذين الشهب، بأيديهم الحراب. يتغاورون^۱ شوقاً إلى الحرب كما تغاور^۲ الذئاب. أميرهم رجل من تميم يقال له شعيب بن صالح، فيقبل الحسنی فيهم ووجهه كدائرة القمر. يروع^۳ الناس جمالاً أنفاً^۴، فيقفي على إثر الظلّمة. يأخذ سيفه للصغير والكبير والوضيع والعظيم،^۵ ثم يأتي تلك الرايات كلّها حتى يرد الكوفة

۱. در مصدر: (يتعاونون).

۲. در مصدر: (كما تتعاوني).

۳. در مصدر: (يروع).

۴. در مصدر: (أنيقاً).

۵. در مصدر: (والوضيع والرضيع).

(و لم يزل يقتل الظلمة حتى يرد الكوفة وقد صفا أكثر الناس خل الأرض خل)، فيجعله معقلاً، فيتصل به وبأصحابه خبر المهدي؛

مفضل گفت: پس چه می شود، ای آقای من؟ فرمود: پس بیرون می آید حسنی و آن جوان خوشرویی است که از طرف دیلم - که ظاهراً بلاد کوهستانی مازندران است - قیام می کند و به صدای فصیح فریاد می کند که: ای آل احمد! اجابت کنید دل سوخته ستم دیده را و ندا کننده از اطراف ضریح ندا کند. پس اجابت می کنند او را گنج های خدا که در طالقان هستند و چه گنج هایی که نه از نقره است و نه از طلا، بلکه آنها مردانی هستند مانند پاره های آهن که بر اسب های قوی که سیاهی آنها بر سفیدی آنها غالب است و در دست ایشان است حربه ها تاخت و تاز و فریاد می کنند مانند دویدن و فریاد کردن گرگان یا شیران شکاری. سر لشکر ایشان مردی است از قبیله تمیم که شعیب پسر صالح گفته می شود. پس حسنی رومی آورد در میان ایشان در حالتی که روی او مانند ماه شب چهاردهم است. به شگفت می آورد مردم را زیبایی و جمال و شتاب کردن او. پس دنبال می کند ستمکاران را و شمشیر خود را در دست می گیرد برای کوچک و بزرگ و مردمان پست و با عظمت. پس می آید با پرچم های خود به کوفه و پیوسته می کشد ستمکاران را تا وارد کوفه شود و بسیاری از زمین را صاف می کند و کوفه را پناهگاه خود قرار می دهد. پس خبر مهدی و اصحاب آن حضرت به او می رسد.

ويقولون: يابن رسول الله، من هذا المهدي الذي قد نزل بساحتنا؟ فيقول: أخرجوا بنا إليه حتى ننظر من هو وما يريده، وهو - والله - يعلم أنه المهدي وأنه ليعرفه ولم يُرد بذلك الأمر إلا ليعرف أصحابه من هو، فيخرج حسني، [في أمر عظيم بين يديه أربعة آلاف رجل وفي أعناقهم المصاحف وعلى ظهورهم المسوح الشعر، يقال لهم الزيدية، فيقبل حسني حتى ينزل بالقرب من المهدي، ثم يقول الرجل لأصحابه: اسألوا عن هذا الرجل: من هو وما يريده؟ فيخرج بعض أصحاب حسني إلى عسكر المهدي ويقول: يا أيها

العسکر الجمیل، من أنتم، حیّاکم الله؟ ومن صاحبکم هذا؟ وما تريدون؟ فيقول له أصحاب المهديّ: هذا وليّ الله مهديّ آل محمّد، ونحن أنصاره من الملائكة والإنس والجنّ، فيقول أصحاب الحسنیّ: يا سيّدنا، ما تسمع ما يقول هؤلاء في صاحبهم؟ فيقول الحسنیّ: خلّوا بيني وبين القوم، فأنا هل أتيت على هذا حتّى أنظر وينظروا؟ فيخرج الحسنیّ من عسكره ويخرج المهديّ عليه السلام ويقفان بين العسکرين [فيقول: إن كنت مهديّ آل محمّد، فأين هراوة جدّك رسول الله صلى الله عليه وآله وخاتمه وبردته ودرعه الفاضل وعمامته السحاب وفرسه اليربوع^۱ وناقته العضباء وبغلته الدلدل وتاجه [السنیّ] وحماره اليعفور ونجيبة البراق ومصحف أمير المؤمنين الذي جمعه جدّك أمير المؤمنين بغير تبديل ولا تغيير؟ قال: فيحضر المهديّ السفط الذي فيه جميع ما طلبه^۲؛

و می گویند: ای پسر رسول خدا! کیست این مهدی که در ناحیه ما فرود آمده؟ پس می گوید: بیرون بیاید با ما تا به نزد او رویم، ببینیم کیست او و چه می گوید - و یا چه می خواهد - و او - یعنی: حسنی - به ذات خدا قسم است که می داند او مهدی است و می شناسد او را و اراده نمی کند از این کار مگر برای این که بشناساند به یاران خود که آن حضرت کیست. پس بیرون می آید حسنی و می گوید: اگر تو مهدی آل محمّدی، کو چوبدستی جدّت رسول خدا صلى الله عليه وآله و انگشتر او و بُرد او و زره او که فاضل نام دارد و عمامه او که سحاب نام دارد و اسب او که یربوع نام دارد و ناقه او که عضبا - به عین بی نقطه - نام دارد و استر او که دلدل نام دارد و تاج او و خر او که یعفور نام دارد و نجیب او که بُراق نام دارد و قرآنی که آن را امیرالمؤمنین جدّت جمع کرده بدون تبدیلی و تغییری؟ فرمود: پس حاضر می کند مهدی سفطی^۳ را که در آن است همه آن چیزهایی که حسنی طلب کرده است.

۱. در مصدر: (البرقوع).

۲. عبارت «قال: فيحضر...» در مصدر نیست.

۳. سَفَطُ: جامه دان که از برگ یا شاخه درخت بافته باشند، سبد، زنبیل، صندوقچه، جعبه.

قال المفضل: يا سيدي، وهذا كله في السفط؟ قال: إي والله، في السفط، يا مفضل. وتركات جميع النبيين حتى عصا آدم وآلة نوح وتركة هود وصالح ومجمع إبراهيم وصاع يوسف ومكيال شعيب وميزانه وعصا موسى والتابوت الذي فيه بقية مآ ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة ودرع داود وعصا رسول الله^١ وخاتم سليمان وتاجه ورحل^٢ عيسى وميراث النبيين والمرسلين في ذلك السفط، فيقول الحسني: حسبي يابن رسول الله بعض ما قد رأيت، والذي أسألك أن تعزز^٣ هراوة رسول الله وجدك^٤، وهو لا يريد بذلك إلا أن يرى أصحابه فضل المهدي^٥ حتى يطيعوه ويتأفوه، وتعززها في هذا الحجر الصلد^٦، وتسال الله أن ينبتها فيه، وهؤلاء ينظرون، فيخرج المهدي جميع ما طلبه منه ويأخذ المهدي الهراوة بيده وغرزها^٧ في الحجر، فتبت [فيه] وتعلو وتفرع وتورق، حتى تظل عسكر المهدي وعسكر الحسني، فيقول الحسني: الله اكبر! مد يدك - يابن رسول الله - حتى نبايعك [فيمد يده]، فيبايعه وبيايعه سائر العسكر إلا أربعين ألفاً^٨ أصحاب المصاحف [والمسوح الشعر] المعروفين بالزيدية، فإنهم يقولون: ما هذا إلا سحر عظيم، فيختلط العسكران، فيقبل المهدي على الطائفة المنحرفة، فيعظهم ويدعوهم^٩ ثلاثة أيام، فلا يزدادون إلا طغياناً وكفراً، فيأمر بقتلهم فيقتلون جميعاً، ثم يقول لأصحابه: لا تأخذوا المصاحف ودعوها^{١٠} تكون عليهم حسرة كما بدلوها وغيروها وحرّفوها ولم يعملوا بما فيها؛ مفضل گفت: ای آقای من! همه اینها در سفط است؟ فرمود: آری، به ذات خدا

١. در مصدر: (وعصاته).

٢. در مصدر: (إنجيل).

٣. در مصدر: (أن تغرس).

٤. در مصدر: (الحجر الصفا).

٥. در مصدر: (ويغرسها).

٦. در مصدر: (إلا الأربعة آلاف).

٧. در مصدر: (ويدعوهم).

٨. در مصدر: (فيأمر بقتلهم كأنني أنظر إليهم وقد ذهبوا على مصاحفهم وتمرغوا بدمانهم، فيقبل بعض أصحاب المهدي لأخذ تلك المصاحف، فيقول لهم المهدي: دعوها).

قسم در سفت است، ای مفضل! و متروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم و آلت نجاری نوح و ترکه هود و صالح و مجمع ابراهیم و صاع یوسف و پیمان و ترازوی شعیب و عصای موسی و صندوقی که در آن است باقی مانده آنچه که باقی گذاردند خانواده موسی و خانواده هارون که فرشتگان آن را برمی دارند و زره داود و عصای رسول خدا ﷺ و مهر سلیمان و تاج او و راحله عیسی و میراث همه پیغمبران و مرسلین در این سفت است.

پس حسنی می گوید: بس است مرا - ای پسر رسول خدا! - بعض از اینها را که دیدم و آنچه که از تو می خواهم این است که بکاری چوبدستی جدت رسول خدا را و از این کلام مقصودی ندارد جز این که فضل مهدی را به یاران خود بنماید تا او را اطاعت کنند و با او الفت گیرند. عرض می کند: بکار آن را در این سنگ سخت و از خدا بخواه که آن را برویاند و این جماعت ببینند. پس بیرون می آورد مهدی جمیع آنچه را که حسنی از او مطالبه کرده و می گیرد مهدی چوبدستی را به دست خود و می کارد در سنگ. پس می روید و بلند می شود و شاخه و برگ می آورد تا این که سایه می اندازد بر سر تمام لشکر مهدی و لشکر حسنی. پس حسنی می گوید: الله اکبر! دست خود را دراز کن - ای پسر رسول خدا! - تا با تو بیعت کنیم. پس با آن حضرت بیعت می کند و لشکر او هم همه با او بیعت می کنند مگر چهل هزار نفر از آنها که همه قرآن با خود دارند و همه زیدی مذهب شناخته شده اند؛ زیرا که می گویند: نیست اینها مگر جادوگری بزرگی. پس دو لشکر با هم مختلط می شوند. پس رو می کند مهدی به این طایفه کج رفتار و آنها را موعظه می کند و دعوت به حق می نماید تا سه روز. آنها نمی پذیرند و زیاد نمی کنند مگر سرکشی و کفر را. پس حضرت امر به کشتن ایشان می کند و همه آنها را می کشتند. پس حضرت به یاران خود می فرماید که: قرآنها را از ایشان دور نکنید و بگذارید با ایشان باشد تا حسرتی باشد برای ایشان همچنان که آن را تغییر دادند و تبدیل کردند و تحریف نمودند و عمل نکردند به آنچه که در آن است.

قال المفضل: يا مولاي، ثم ماذا يصنع المهدي؟ قال: يخرج سراباه إلى السفيناني إلى دمشق^۱، فيأخذونه فيذبحونه على الصخرة، ثم يظهر الحسين في اثني عشر ألف صدّيق واثنين وسبعين رجلاً من أصحابه يوم كربلا. فيا لك عندها من كربة زهراء ورجعة بيضاء. ثم يخرج الصدّيق الأكبر أمير المؤمنين، ويُنصب له القبة البيضاء على النجف، وتقام أركانها. ركن بالنجف^۲، وركن بهجر، وركن بصنعاء [اليمن]، وركن بأرض طيبة، وهي مدينة الرسول. لكأني أنظر بمصايحها^۳ تشرق في السماء والأرض كأضوا من الشمس والقمر. فعندها تبلى السرائر، ﴿تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۴، ثم يظهر السيّد الأكبر محمد رسول الله في أنصاره والمهاجرين إليه ومن آمن به وصدّقه واستشهد معه، ويحضر مكذّبوه والشاكون فيه والمكفرون له والقائلون فيه: إنه ساحر وكاهن ومجنون ومعلم وشاعر وناطق عن الهوى، ومن حاربه وقاتله، حتى يقتص منهم بالحق ويجازوا بأفعالهم منذ وقت رسول الله إلى وقت ظهور المهدي مع إمام إمام ووقت وقت، ويحقّ تأويل هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۵؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس از آن چه می کند مهدی؟ فرمود آن حضرت: برمی انگیزاند لشکر خود را به طرف سفینانی به جانب دمشق. پس او را می گیرند و بالای صخره سنگی سر می برند. پس از آن ظاهر می شود حسین با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو نفر اصحاب او که در کربلا بودند و شهید شدند. در آن وقت

۱. در مصدر: (إلى السفيناني بدمشق).

۲. عبارت «ركن بالنجف» در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (أنظر إليها ومصايحها).

۴. سورة حج، آية ۲.

۵. سورة قصص، آية ۵-۶.

تعجب خواهی کرد از برگشتنی درخشنده و بازگشتی چون آفتاب تابنده .
 پس بیرون می آید صدیق اکبر امیر مؤمنان علیه السلام و نصب کرده می شود برای او قبّه
 سفیدی بالای نجف و برپا می ایستد رکن های آن. یک رکن آن در نجف است و یک
 رکن آن در هجر است - و آن شهری است در یمن که میان آن و عثرا از طرف یمن یک
 شبانه روز راه است و هجر اسمی است برای همه زمین بحرین - و یک رکن آن به
 صنعای یمن است و یک رکن آن به زمین مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. گویا می بینم
 چراغ های آن را که تابان است در آسمان و زمین تابنده تر از آفتاب و ماه. در آن وقت
 ظاهر می شود آنچه در باطن و سریره های مردم است و غافل می شود هر زن
 شیردهنده ای از آنچه که شیر داده و می گذارد هر صاحب حملی حمل خود را و
 می بینی مردمان را به حالت مستها در حالتی که مست نیستند، ولیکن عذاب خدا
 سخت است ﴿. پس ظاهر می شود آقای بزرگتر از همه آقایان جهانیان محمد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خود و کسانی که هجرت کردند به سوی او و کسانی که به او
 ایمان آورده اند و تصدیق کرده اند رسالت او را و کسانی که با او بوده و شهید شدند و
 حاضر کرده شوند تکذیب کنندگان او و آنهایی که گویندگان بودند در حق او که: آن
 حضرت ساحر و کاهن و جن زده و تعلیم داده شده و شاعر و گوینده از روی هوای
 نفس است و کسانی که با او جنگ و قتال کردند، تا این که قصاص کند از ایشان به
 راستی و درستی و پاداش داده شوند به کارهایشان از وقت ظهور و بعثت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در هر وقتی و با هر امامی. در آن وقت راست
 و درست شود تأویل آیه شریفه ای که فرموده است: ﴿ و می خواهیم این که منت
 گذاریم بر کسانی که ضعیف و ناتوان شده بودند در روی زمین و قرار دهیم ایشان را
 پیشوایان روی زمین و بگردانیم ایشان را وارث های علم و قدرت و صفات خود و
 تمکین دهیم مر ایشان را در روی زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را
 از آن پیشوایان از آنچه که می ترسیدند ﴿.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، من هاما و فرعون؟ قال: فلان و فلان. يُنشران و يُحييان^۱. قال المفضل: قلت: يا سيدي، فرسول الله و أمير المؤمنين أين يكونان؟ فقال: إن رسول الله و أمير المؤمنين لا بد أن يطأ الأرض. إي والله، حتى ما وراء قاف^۲. إي والله، و ما في الظلمات و ما في قعر البحار، حتى لا يبقى موضع قدم إلا و طأه و أقام فيه الدين الواصب لله.

لكاتي - يا مفضل - أنظر إلينا معاشر الأئمة و نحن بين يدي جدنا رسول الله ﷺ، نشكوا إليه ما نزل بنا من الأمة بعده و ما نالنا من التكذيب و الرد علينا و سبنا و لعنتنا و تخويفنا بالقتل و قصد طواغيتهم الولاية لأموهم [إيانا] من دون الأمة، و ترحيلنا عن حرمة إلى ديار ملكهم و قتلهم إيانا بالسّم و الحبس [و بالكيد العظيم].

فبيكي رسول الله ﷺ و يقول: يا بني، ما نزل بكم إلا ما نزل بجدكم قبلكم، و لو علمت طواغيتهم و وولاتهم أن الحقّ و الهدى و الإيمان و الوصيّة و الإمامة في غيركم لطلبوه؛ مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! هاما و فرعون کیان اند؟ فرمود: فلان و فلان - یعنی: اول و دوم - که بیرون آورده می شوند و زنده کرده می شوند. گفت مفضل: گفتم: ای آقای من! پس رسول خدا و امیرالمؤمنین در کجا می باشند؟ فرمود: ناچار است از این که رسول خدا و امیرالمؤمنین پا بزنند در روی زمین. آری به ذات خدا قسم است حتی آن که در پشت کوه قاف هم بروند. آری والله، و جاهایی که در ظلمات و ته دریاهاست می روند، تا آن که نماند جایی که قدم در آن جا نگذارند و دین ثابت حق را در آن جا برپا نکنند.

ای مفضل! گویا من می بینم ما گروه ائمه را که در برابر جد ما رسول خدا ﷺ شکایت می کنیم به سوی او از آنچه که بر ما وارد شده بعد از رحلت او و تکذیب هایی که از ما کردند و رد کردن آنها بر ما و دشنام دادن بر ما و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما از کشتن و قصد کردن والی ها و حاکم هایی که به منزله بت های ایشان بودند کارهای

۱. این سطر در مصدر نیامده است.

۲. در مصدر: (أن يطأ الأرض والله حتى يورثها).

خودشان را، نہ برای خیرخواہی امت، بہ کوچ دادن ما از حرم پیغمبر بہ مرکزہای ریاست و حکومت خود و کشتن ایشان ما را بہ زہر دادن و زندانی کردن۔
پس گریہ می کند رسول خدا ﷺ و می فرماید: ای پسران من! وارد نشدہ است بر شما مگر آنچه کہ بہ جدّ شما وارد شدہ پیش از شما و اگر می دانستند بت های ایشان و الیان امور ایشان کہ حقّ و ہدایت و ایمان و وصیت و امامت در غیر آل محمّد است، ہر آیینہ طلب می کردند او را۔

قال ﷺ: ثمّ تبتدئ فاطمة رضی اللہ عنہا تشکو ما نالها من ابي بکر وعمر من أخذ فذك منها، ومشيها إليهم في مجمع المهاجرين والأنصار، وخطابها لأبي بکر في أمر فذك، وما ردّ عليها من قوله: إنّ الأنبياء لا تورثوا، واحتجاجها عليه بقول الله - عزّ وجلّ - في قصّة زكريّا ويحيى: ﴿ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا^۱ وقوله في قصّة داود وسليمان: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ﴾^۲ وقول عمر لها: هاتي صحيفتك التي ذكرت أنّ أباك رسول الله كتبها لك على فذك، وإخراجها الصحيفة، وأخذ عمر إياها منها، ونشره إياها على رؤوس الأشهاد من قريش والمهاجرين والأنصار وسائر العرب، وتقله فيها، وعركه لها، وتمزيقه إياها، وبكائها ورجوعها إلى قبر أبيها ﷺ باكية حزينة تمشي على الرمضاء، قد أفلقتها واستغاثتها بالله وبأبيها رسول الله ﷺ، وتمثلها بقول رقية بنت صفية:

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب	قد كان بعدك أنباء وهنثبة ^۳
واختلّ أهلك فاشهدهم وقد لعبوا ^۴	إنّا فقدناك فقد الأرض وابلها
لنا نأيت و حالت دونك العجب ^۵	أبدى رجال لنا فحوى صدورهم

۱. سورة مريم، آیه ۵-۶.

۲. سورة نمل، آیه ۱۶.

۳. در مصدر: (وهنثمة).

۴. در مصدر: (واختلّ أهلك واختلّت بها الريب).

۵. در مصدر: (أبدى رجال لنا ما في صدورهم * عند الإله عن الأدين مقرب).

وزاد في الهداية:

قد كان جبريل بالآيات يونسنا
 فغاب عنا فكل الخير محتجب
 تهضمتنا رجال واستخف بنا
 لما مضيت وحالت دونك اللشب
 يا سيدي يا رسول الله لو نظرت
 عيناك ما فعلت في آلك الصحب
 وكل قوم لهم قربي ومنزلة
 عند الإله على الأذنين مقرب
 يا ليت قبلك كان الموت حل بنا
 أما أناس ففازوا بالذي طلبوا^١

وتقص عليه قصة أبوبكر وإنفاذه خالد بن الوليد وقنذ وعمر بن الخطاب وجمع معهم وإخراج أمير المؤمنين عليه السلام من بيته إلى البيعة في سقيفة بني ساعدة واشتغال أمير المؤمنين عليه السلام بوفات رسول الله صلى الله عليه وآله، وضم أزواجه وتعزيتهم^٢، وجمع القرآن وتأليفه، وقضاء دينه، وإنجاز عداته، وهي ثمانون ألف درهم، باع فيها تليده وطارفه، وقضاها عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقول عمر [له]: اخرج - يا علي - إلى ما اجتمع عليه المسلمون من البيعة لأبي بكر، فما لك عما اجتمعوا به. فإن لم تفعل فقتلناك، وقول فضة جارية فاطمة عليها السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام عنكم مشغول، والحق له لو أنصفتموه واتقيتم الله ورسوله، وسب عمر لها، وجمعهم الحطب الجزل على الباب لإحراق أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وزينب وكلثوم^٣، وإضرارهم النار على الباب، وخروج فاطمة عليها السلام إليهم وخطابها لهم من وراء الباب، وقولها: ويحك يا عمر، ما هذه الجرأة على الله ورسوله؟ أفتريد أن تقطع نسله من الدنيا وبقية^٤ وتطفي نور الله، والله متم نوره؟ وانتهاره لها، وقوله: كفي - يا فاطمة - فليس محمد حاضراً ولا الملائكة^٥ تأتيه بالأمر والنهي والوحي من عند الله، وما

١. چهار بيت قبلي در هدایه موجود نیامده و این بیت نیز به صورت:

یا لیت بعدک کان الموت حل بنا أملوا أناس ففازوا بالذي طلبوا

آمده است.

٢. در مصدر: (وتعزيتهم).

٣. در مصدر: (ورقیة وأم کلثوم وفضة).

٤. در مصدر: (وتفنيه).

٥. در مصدر: (فلو أن محمداً حاضر وملائكة).

عليّ إلا كأحد من المسلمين، فاخترني إن شئت خروجه لبيعة أبي بكر أو إحراقكم [بالنار] جميعاً، وقولها [له]: يا شقي، يا عدوي^١، هذا رسول الله لم تبل له جبين في قبره، ولا مس الثرى أكفانه.

ثم قالت وهي باكية: اللهم إليك أتكو فقد نبّيك ورسولك وصفيك، وارتداد أمتة علينا، ومنعهم إيانا حقنا الذي جعلته لنا في كتابك المنزل على نبّيك ولسانه، وانتهاز عمر وخالد بن الوليد لها، وقوله: دعي عنك - يا فاطمة - حماقات النساء، فلم يكن الله ليجمع لكم النبوة والخلافة، وأخذ النار في خشب الباب، وإدخال قنفذ - لعنه الله - يده يريد فتح الباب، وضرب عمر لها بسوط أبي بكر على عضدها حتى صار كالدملج الأسود المحترق، وأنيبها من ذلك، وبكائها، وركز عمر برجله الباب حتى أصاب الباب بطنها، وهي حامل بمحسن بستة أشهر، وإسقاطها إيّاه، وصرختها عند رجوع الباب عليها، وهجوم عمر وقنفذ وخالد بن الوليد، وصفقة عمر [علي] خذها حتى بدا قرطها من تحت خمارها [فانتثر]، وهي تجهر بالبكاء وتقول: وا أبتاه، وا رسول الله، ابنتك فاطمة تكذب وتضرب ويقتل جنين في بطنها.

ويلكم. يا أبتاه، قد كشف ما كنت أصونه من نسيم الهواء^٢ أن يصل إليه من فوق الخمار، وضربها بيدها إلى الخمار لتكشفه وترفع ناصيتها إلى السماء تستعدي إلى الله وخروج أمير المؤمنين عليه السلام من داخل البيت محمّر العينين والودجين^٣ حاسراً حتى ألقى ملاءة^٤ عليها، وضّمها إلى صدره، وقوله لها: يا بنت رسول الله، قد علمت أن أباك بُعث رحمة للعالمين. فالله الله أن تكشفني خمارك وترفعي ناصيتك. فوالله - يا فاطمة - إن فعلت ذلك، لأبقى الله على الأرض من يشهد أن محمّداً رسول الله ولا موسى ولا عيسى ولا إبراهيم ولا نوح ولا داود^٥

١. در مصدر: (يا شقيّ عدويّ).

٢. در مصدر: (من ضيم الهوان).

٣. در مصدر: (محمّر العينين دائر الحدقتين).

٤. در مصدر: (ملاءته).

٥. در مصدر: (ولا آدم).

ولا دابة تمشي على [وجه] الأرض ولا طائر يطير في السماء إلا أهلكه الله، ثم قال: يابن الخطاب، لك الويل وكلّ الويل [بالكيل] من يومك هذا وما بعده وما يليه. اخرج قبل أن أشهر سيفي؛ فإنتي غابر الأمة، فخرج عمر و خالد و قنقذ و عبد الرحمن بن أبي بكر، فصاروا من خارج الدار، وصاح أمير المؤمنين عليه السلام لفضة: يا فضة، إليك مولاتك، فاقبلي منها ما تقبله النساء، وقد جاءتها المخاض من الرفسة، وردت الباب، فأسقطت مُحسناً [عليه قتيلاً]، وعرفت أمير المؤمنين عليه السلام، فقال لها: والله - يا فضة -، لقد عرفه رسول الله وعرفت وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام بهذا اليوم وهذا الفعل ونحن في نور الأظلة كنا أنواراً عن عرش، فواريه في قعر البيت؛ فإنه لاحق بجده رسول الله ويشكو إليه؛^۱

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پس ابتدا می کند فاطمه علیها السلام به شکایت کردن و شکایت می کند آنچه را که به او رسیده از ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از او و رفتن آن بزرگوار به نزد ایشان در میان جمعیت مهاجرین و انصار و خطاب کردن او به ابوبکر در امر فدک و آنچه را که در جواب او گفت از گفته خود که: پیغمبران ارشی از خود باقی نمی گذارند و احتجاج کردن آن حضرت بر او به گفته خدای - عزوجل - در قصه زکریا و یحیی که زکریا گفت: ﴿خدایا! ببخش برای من از نزد خود ولی ای را که ارث مرا ببرد و ارث آل یعقوب را ببرد و او را خشنود گردان﴾ و فرموده او در قصه داود و سلیمان که: ﴿وارث شد سلیمان داود را﴾ و گفتن عمر به او که: بیاور نوشته ای را که می گویی از پدر خود رسول خدا داری که نوشته است برای تو که فدک را به تو داده و بیرون آوردن آن حضرت نامه خود را و گرفتن و باز کردن عمر آن را در میان جمعیتی که شاهد و حاضر بودند از قریش و مهاجرین و انصار و سایر عرب و آب دهان در آن نوشته انداختن عمر و در هم مالیدن و پاره کردن آن و گریه کردن فاطمه و باز گردیدن آن حضرت به سوی قبر پدر بزرگوار خود با چشم گریان و حالت حزن و اندوه می رفت

۱. الهدایة الکبری، ص ۳۹۲-۴۰۸، و نیز ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷۹-۱۹۲؛ بحار الأنوار،

ج ۵۳، ص ۱-۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۹ و ج ۲، ص ۲۲۰-۲۳۳؛ مکمال المکارم، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹.

بالای ریگ‌های گرم سوزان که به قلق و اضطراب انداخته بود او را و استغاثه می‌کرد به خدا و به پدرش رسول خدا ﷺ و به شعرهایی که رقیه دختر صفیه گفته بود تمثیل می‌جست که مضمون آن شعرها این است: بعد از رفتن تو خبرها و فتنه و آشوب بسیار روی داد که اگر حاضر می‌بودی اینها نمی‌بود. از میان ما ناپدید شدی مانند ناپدید کردن زمین باران خود را و اهل بیت تو مختل و پریشان شدند. شاهد و گواه باش که آنها را به بازی گرفتند مردانی چند از امت تو. ظاهر کردند کینه‌های سینه‌های خود را پس از رفتن تو از میان ایشان و پنهان شدن تو. جبرئیل به آوردن آیات قرآنی همیشه مونس ما بود. تو ناپیدا شدی و همه خیرها از ما پوشیده شد. گروهی بر ما ترش رویی کردند و بعد از رفتن تو ما را سبک و خوار شمردند و زمین را بر ما تنگ گرفتند.

ای آقای من! ای رسول خدا! اگر می‌دید چشم‌های تو که چه کردند در حق اهل بیت تو. هر گروهی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلتی بوده، بیگانگان آنها را احترام می‌کردند به غیر از ما. ای کاش پیش از رحلت تو ما مرده بودیم! اما جمعی از مردمان به آنچه در طلب آن بودند رسیدند و رستگار شدند.

و قصه می‌کند بر آن حضرت قصه ابوبکر و فرستادن او خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جماعتی را که با ایشان بودند و بیرون آوردن امیرالمؤمنین را از خانه او برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیرالمؤمنین ﷺ به وفات رسول خدا ﷺ و جمع کردن زن‌های او و تعزیت گفتن به آنها و جمع کردن قرآن و تألیف آن و ادا کردن قرض پیغمبر و وفا کردن به وعده‌های او و قرض پیغمبر هشتاد هزار درهم بود که دو مزرعه خود تلید و طارف را فروخت و قرض پیغمبر را داد و گفتن عمر که: بیرون بیا- یا علی!- برای بیعت کردن همان طوری که مسلمانان بر آن بیعت کردند با ابوبکر. پس چه می‌گویی؟ یا بیعت کن و اگر نه تو را می‌کشیم و گفتن فضه، کنیز فاطمه ﷺ، که: «امیرالمؤمنین ﷺ از شما مشغول است و حق خلافت با اوست، اگر انصاف بدهید او را و بترسید از خدا و رسول او!» و دشنام دادن عمر فضه

را و جمع کردن ایشان همیزم بسیاری را بر در خانه برای سوزانیدن امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب و کلثوم رضی الله عنهم و آتش زدن در خانه را و بیرون آمدن فاطمه رضی الله عنها به سوی ایشان و خطاب کردن به ایشان از پشت در و گفتن او که: وای بر تو، ای عمر! این چه جرأتی است که بر خدا و رسول او کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی نسل او را از دنیا قطع کنی و باقی ماندگان او را نابود کنی و نور خدا را خاموش کنی؟ و آزردن عمر زهرا را و گفتن عمر به او که: بازدار خود را، ای فاطمه! محمد حاضر نیست و ملائکه دیگر به نزد او نمی‌آیند که امر و نهی و وحی از جانب خدا بیآورند و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان. پس اختیار کن یکی از این دو چیز را: اگر می‌خواهی، علی بیرون بیاید برای بیعت کردن با ابوبکر و اگر نه همه شما را می‌سوزانیم.

و گفتن او که: ای بدبخت عدوی! هنوز تری پیشانی پیغمبر در قبرش خشک نشده و خاک کفن‌های او را مس نکرده. پس فرمود فاطمه در حالی که گریه می‌کرد: خدایا! به سوی تو شکایت می‌کنم از نایاب شدن پیغمبرت و فرستاده شده‌ات و برگزیده‌ات و از دین خود برگشتن امت او و قیام کردن ایشان به اذیت و آزار کردن به ما و غصب کردن ایشان حق ما را و منع کردن ایشان از ما حق ما را که تو برای ما قرار دادی در کتابی که فرستادی برای پیغمبرت و به زبان او.

و آزردن عمر خالد بن ولید را که آزار کند فاطمه را و گفتن عمر فاطمه را که: «نادانی‌های زنان را به کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است» و آتش گرفتن درب خانه و داخل کردن قنقد دست خود را برای باز کردن در و تازیانه زدن عمر فاطمه را به تازیانه ابوبکر بر بازوی او تا این که مانند بازو بند سیاه سوخته شده بازوی آن حضرت برآمدگی پیدا کرد و بلند شدن فریاد و ناله آن حضرت در اثر ضرب تازیانه و گریه کردن او و لگد زدن عمر به پای خود بر در بطوری که بر شکم فاطمه رسید در حالی که شش ماهه به محسن حامل بود و سقط کردن او محسن را و فریاد زدن او نزد در خانه وقتی که در بر روی او برگشت و هجوم آوردن عمر

و قنفذ و خالد بن ولید و سیلی زدن عمر بر روی فاطمه بنحوی که گوشواره‌های او از زیر مقنعه و سرپوش او ظاهر شد و به صدای بلند گریه کرد و گفت: «ای بابا! ای رسول خدا! دخترت فاطمه تکذیب کرده و زده می‌شود و طفلی که در شکم دارد کشته می‌شود. وای بر شما! ای بابا! آنچه را که من از نسیم هوا حفظ می‌کردم - یعنی: صورتم - را که هوا به آن نرسد از بالای مقنعه و چادر کشف کرده شد» و دست زدن او به مقنعه خود که از سر بردارد و رو به آسمان کند و نفرین کند و از خدا طلب یاری کند و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل خانه با چشم‌های سرخ شده و رگ‌های قرمز شده سر برهنه و انداختن چادر روی سر فاطمه و چسبانیدن او را به سینه خود و گفتن به او که: ای دختر پیغمبر خدا! تو دانسته‌ای که پدرت برانگیخته شد به رسالت که رحمت باشد برای جهانیان. پس برای خدا، برای خدا، مبادا سر برهنه کنی و سر بلند کنی برای نفرین کردن. به ذات خدا قسم است که اگر این کار را بکنی، باقی نمی‌گذارد خدا بر روی زمین کسی را که شهادت دهد به این که محمد رسول خداست و نه کسی که شهادت دهد به رسالت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و داود و باقی نمی‌گذارد جنبنده‌ای را که بر روی زمین راه رود و نه مرغی را که در هوا پرواز کند مگر آن که آنها را هلاک و نابود می‌کند. پس فرمود: ای پسر خطاب! همه عذاب‌ها بر تو باد برای کاری که امروز از تو سرزد و بعد از این روز و بعد از آن از تو سرزند. از خانه بیرون رو پیش از این که شمشیر بکشم. بدرستی که من باقی مانده این امتم. پس بیرون رفت عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن پسر ابوبکر و پشت در ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام فضّه را صدا زد و فرمود: ای فضّه! دریاب فاطمه را و بپذیر از او آنچه را که زن‌ها می‌پذیرند، که درد زاییدن به او دست داده از ضرب لگد و برگشتن در بر روی او؛ زیرا که محسن سقط شد و حال خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام شناسانید. پس آن حضرت به فضّه فرمود: به ذات خدا قسم است - ای فضّه! - سقط شدن محسن را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست و فاطمه و حسن و حسین هم چنین روز را می‌دانستند و از

این کار خبر داشتند از وقتی که ما در عالم نور اظله عرش نورهایی بودیم از جانب راست عرش. پس محسن را دفن و پنهان کن در گودی و ته خانه؛ زیرا که او ملحق شونده است به جد خود رسول خدا و شکایت می کند به سوی او.

مؤلف حقیر گوید: خدا را شاهد می گیرم که در حال نوشتن این قضیه جانسوز و مصیبت دل گداز چنان عنان اختیار را از دست دادم که قلم از حرکت افتاد و اشک چشم مجال تحریر را از دستم گرفت و قطرات اشک از دیده هایم جاری و رخساره صفحه کتاب را سیاه کرد که ناچار به عوض کردن صفحه شدم و به چشم دل پریشانی حال مولایم امیر مؤمنان علیه السلام را در آن حال در نظر گرفتم و به خاطر آوردم قسمتی از سخنان آن بزرگوار را که در هنگام بردن آن حضرت از خانه بیرون و توقیف کردن آن جناب انشا فرمود که کاشف از عظمت مصیبت و اندوه حضرت بوده. سزاوار دیدم هرچند از موضوع این کتاب خارج است، چون نسخه آن در دسترس عامه نیست - بواسطه نایاب بودن کتابی که این سخنان را در آن نقل کرده و نسخه آن مخطوط و منحصر به فرد است -، در این جا نقل کنم. نگارنده در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت هجری که در نجف اشرف اقامت داشتم و در ظل توجهات استاد اعظم و پدر روحانی معظم، شیخ اجازه خود، آیه الله عظمی حضرت آقای سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، صاحب کتاب وسیلة النجاة، در منزل شخصی ایشان مورد الطاف و مشمول عنایات خاصه ایشان بودم - اعلی الله مقامه الشریف -، بر حسب امر مبارک آن مرحوم مأمور شدم که فهرست کتب کتابخانه شوستری ها را نوشته و مرتب به صورت کتابی بنویسم. در ضمن بازدید کتب بر خوردم به نسخه کتابی خطی به نام کتاب [الد] صوارم الحاسمة فی تاریخ أحوالات الزهراء فاطمة که تألیف محمدالرضا بن ابی القاسم بن فتح الله بن نجم الدین الحسینی الکمالی الاسترآبادی بود و این کلمات را در آن کتاب یافتم که از کتاب کشف اللآلی شیخ ابن العزّندس نقل کرده بود. چون در کتاب های دیگر ندیده بودم، آن را استنساخ کردم. اکنون عین عبارت آن را بدون زیاد و کم در این کتاب از خود به یادگار می گذارم.

قال: لما أوقف عليّ ﷺ، تكلم، فقال: أيتها الغدرة الفجرة، والنظفة القذرة المذرة، والبهيمة السائمة، نهضتم على أقدامكم، وشمرتم للضلال عن ساعدكم. تبغون بذلك النفاق، وتحبتون مراقبة الجهل والشقاق. أظننتم أن سيوفكم ماضية، ونفوسكم واعية؟ ألا ساء ما قدمتم أنفسكم. أيتها الأوقه المتشثتة بعد اجتماعها والملحده بعد انتقاعها، وأنتم غير مراقبين، ولا من الله بخائفين. أجل، والله ذلك أمر أبرزته ضمائركم، وأضربت عن محضه خبث سرائركم، فاستبقوا أنتم الجذل بالباطل فتندموا، ونستبق نحن الحق فيهدينا ربنا سواء السبيل، ويُنجز لنا ما وعدنا من الصبر الجميل، وما ربك بظلامٍ للعبيد، فدحضاً دحضاً وشوهة شوهة لنفوسكم التي رغبت بدنيا. طال ما حذرکم رسول الله عنها، فعلقتم بأطراف قطيعتها، ورجعتم متسالمين دون جديعتها. زهدت نفوسكم الأمانة في الآخرة الباقية، ورغبت نفوسنا في ما زهدتم فيه، والموعود قريب، والرب نعم الحاكم. فاستعدوا للمسألة جواباً، ولظلمكم لنا أهل البيت احتساباً. أو تُضرب الزهراء نهرأ، ويؤخذ منا حقنا قهراً وجبراً، فلا نصير ولا مجير، ولا مسعد ولا منجد؟ فليت ابن أبي طالب مات قبل يومه، فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الظاهرة البرة. فتبأ تبأً وسحقاً سحقاً! ذلك أمر إلى الله مرجعه، وإلى رسول الله مدفعه، فقد عزّ على ابن أبي طالب أن يُسوّد متن فاطمة ضرباً وقد عرف مقامه وشوهدت أيامه، فلا يثور إلى عقيلته، ولا يصرّ دون حليلته، فالصبر أيمن وأجمل، والرضا بما رضي الله به أفضل؛ لكي لا يزول الحق عن قره، ويظهر الباطل من وكره، حتى ألقى ربي، فأشكو إليه ما ارتكبت من غضبكم حقّي، وتماطلكم صدري، وهو خير الحاكمين وأرحم الراحمين، وسيجزى الله الشاكرين، والحمد لله رب العالمين، ثم سكت ﷺ. ١

لغت

غَدْر: ضدّ وفا، والغَدْرَة: كسانى را گویند که حق را ترک کنند.
 الفَجْرَة: كسانى هستند که برانگیخته می شوند برای بجا آوردن کارهای حرام و منافی عفت و گناهان.

النُّظْفَة - به فتح نون و طا و فاء :- اهل عیب و شرّ و فساد و پشت کنندگان به حق ، و اگر به کسر طاء باشد به معنای اهل پلیدی ها و کسانی که اهل شکّ و ریب اند .
القدرَة - به فتح قاف و ذال و راء :- کسانی را گویند که اهل صلح و سازش و التیام نیستند و مایل به جور و ستم اند .

المَدْرَة : اهل خبائث و فساد .

البهیمَة : چهار پایان - چه خاکی باشند ، یا آبی .

السائمة : چرندگان .

ماضیة : فرو رونده و برّنده .

« واعیة » یعنی : سخت .

الأوقَة - به فتح همزه و سکون واو و قاف مفتوحه :- به معنای جماعت .

المُلجِدَة : کسانی را گویند که برگشت کنندگان از حق و میل کنندگان به باطل و میراء و جدال کنندگان با اهل حق و شریک قرار دهندگان برای خدای تعالی و اهل جور و ستم باشند .

تشمیر : آستین بالا زدن .

انتقاع : غنیمت بردن و پذیرفتن غنیمت .

إضراب : به معنی اعراض و روگردانیدن و روگردان شدن .

محض : خالص بودن ، و اگر به صاد بی نقطه باشد به معنای آزمودن .

استباق : پیشی گرفتن .

جَدَل : شادمان شدن .

إنجاز : روا کردن حاجت و وفا کردن به وعده .

دَحْض : به معنای لغزیدن است .

شوهة : زشت رو شدن .

قطیعة - بر وزن سفینه :- بریدن خویشی و گسستن پیمان برادری .

جَدیعة : بازداشتن و به زندان بردن و هلاک کردن .

نَهْر: سرزنش کردن و بانگ برزدن و از این باب است گفته خدای تعالی: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر﴾^۱.

مُسْعِد: یاری دهنده.

«تَبَّأ» یعنی: هلاکی باد او را، و آن منصوب است به اضمار فعل، أي: أَلْزَمَهُ اللهُ خسراناً وهلاكاً.

«سُحِقاً» أي: بُعِداً له. سُحِق: به معنی دوری است.

ثُور و ثُور و ثُوران: برجستن و برانگیخته شدن و برخاستن.

عَقِيلَة - بر وزن سفینه -: زن کریمه و مخدّره گرامی قبیله و مهتر قوم.

صَرَ: فریاد کردن.

وَقَرَّ و قرأ - به فتح قاف -: جای خود نشستن.

و كَر: به آشیانه درآمدن.

تماطل: درنگ کردن در ادای وام و در هم پیچیدن.

معنی: گفت راوی: چون که باز داشته شد علی عليه السلام، سخن گفت. پس فرمود: ای گروه بی وفا که حق را ترک کرده اید و کسانی هستید که برانگیخته می شوید و شده اید برای بجای آوردن کارهای حرام و منافی عفت و گناهان و اهل عیب و شرّ و فساد و پشت کنندگان به حق - یا اهل پلیدی ها و شک و ریب - و کسانی که اهل صلح و سازش و التیام نیستید و مایل به ظلم و جورید و اهل خبائث و فساد می باشید و مانند چهارپایان چرا کننده به روی پاهای خود برخاسته اید و آستین های خود را برای گمراهی و میل کردن به نفاق و دورویی بالا زده اید و دوست می دارید که نگهبانی کنید نادانی کردن و دشمنی نمودن و نفاق انداختن را! آیا همچنین گمان می کنید که شمشیرهای شما فرورونده و برّان است و نفس های شما سخت و بی باک است؟ آگاه باشید که بد چیزی پیش فرستاده است نفس های شما، ای گروهی که بعد از جمع شدن

۱. سورة ضحی، آیه ۱۰.

و گرد آمدن با یکدیگر متفرق شدید و از حق برگشتید و به باطل میل کردید و به
مخاصمه و مرأ و جدال پرداختید و برای خدای تعالی شریک قرار دادید و اهل جور
و ستم شدید بعد از بردن نفوس شما غنیمت‌هایی را و مراقبت و نگهبانی حق را
نکردید و از خدا نترسیدید.

آری به ذات خدا قسم است که آن کاری بوده است که باطن‌های شما بروز داد آن را
و پلیدی سریره‌های شما داخل کرد شما را در اعراض کردن و روگردان شدن از حق
خالص. پس پیشی بگیرید شما شادمان شدن به باطل را تا آن که پشیمان شوید و پیشی
می‌گیریم ما به سوی حق ثابت. پس هدایت می‌کند پروردگار ما ما را به راه راست و
وفا کند برای ما به آنچه که وعده داده است ما را از جهت صبر کردن پاکیزه و نیست
پروردگار تو ستم‌کننده در حق‌بندگان. پس این چه لغزشی است؟ این چه لغزشی
است و چه روسیاهی است؟ چه روسیاهی است که بار آورده‌اید برای نفس‌های
خودتان که میل کرده است به دنیایی که چقدر طول کشید که ترسانید شما را رسول
خدا از آن که دست‌آویز شما شد برای بریدن و گسستن پیمان برادری و برگشتید شما
در حالتی که قبول سازش کرده‌اید پیش از باز داشتن و هلاک کردن آن؟ نفس‌های
اماره شما برکنار کرد شما را از آخرت باقی و میل کرد نفس‌های ما در آنچه که شما از
آن برکنار شدید و وعده‌گاه نزدیک است و پروردگار نیکو دآوری کننده است. پس
مهیّا باشید برای جواب دادن پرسش‌ها و حساب کشیدن از شما برای ظلم و ستمی که
در حق ما اهل بیت رسالت کرده و می‌کنید. آیا زده می‌شود زهرا از روی سرزنش
کردن و بانگ برآوردن - یعنی: آیا کار شما به جایی رسیده که زهرا را می‌زنید پس از
سرزنش‌ها و صداهایی که بر روی او بلند می‌کنید -؟ و آیا حق ما به قهر و غلبه گرفته
می‌شود و از روی جبر و ستم حق ما را می‌گیرید؟ پس هیچ یاری‌کننده‌ای نیست که ما
را یاری کند و هیچ یاری‌دهنده و دلاور و دلیری نیست که ما را یاری دهد و دلاوری
و دلیری کند؟ پس کاش پسر ابی‌طالب پیش از این روز مرده بود و نمی‌دید کافرهای

زشت کردار را که از دحام کنند و هجوم بیاورند برای ستم کردن در حق زهرا که پاک و پاکیزه و نیکو زنی است. پس خدا آنها را ملزم به هلاکت و زیان کند هلاک کردنی سخت و زیان کردنی بزرگ و دور کند از رحمت خود آنها را دور کردنی.

آن عملی که کردید امری است که بازگشت آن به سوی خداست و پاداش دادن آن با رسول خداست. بسیار مشکل و دشوار است بر پسر ابی طالب که پشت فاطمه از زدن تازیانه و لگد سیاه کرده شود و حال آن که مقام او - یعنی: مقام علی علیه السلام - دانسته شده است و روزهای اظهار کردن پیغمبر عظمت و بزرگواری او را دیده شده است و قوت بازو و دلاوری او در جنگ‌ها دیده شده، که از جای خود جستن نکند برای دفاع از ظلم و ستمی که به زهرا شده که همسر گرامی اوست و فریاد نکند برای دفع دشمن از زوجه محله خود، ولی صبر کردن برای او یمن آورتر و پاکیزه تر است و خشنود بودن به آنچه که خدا به آن خشنود شود فضیلت آن بیشتر است، تا حق از جای خود برنخیزد و زایل نشود و باطل از آشیانه خود بیرون رود، تا این که ملاقات کنم پروردگار خود را و شکایت کنم از آنچه که شما مرتکب شدید از جهت غصب کردن شما حق مرا - یعنی: خلافت را - و درهم پیچیدن و به تنگ آوردن شما سینه مرا و او بهترین حکم کنندگان است و رحم کننده ترین رحم کنندگان است و زود باشد که پاداش و مزد دهد شکر کنندگان را و کل ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است. پس از بیان این سخنان آن حضرت ساکت گردید.

بازگشت به فرمایش حضرت صادق به مفضل بن عمر:

قال عليه السلام: وَحَمَلَ امير المؤمنين عليه السلام لها في سواد الليل والحسين والحسن وزينب وأم كلثوم إلى دور المهاجرين والأئصار يذكرهم بالله ورسوله وعهده، الذين بايعوا الله ورسوله ويايعوه إليه في أربع مواطن في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وتسليمهم عليه بإمرة المؤمنين في جميعها، فكلُّ يَعهده النصر في يومه المقبل، فلما أصبح فقد جميعهم عنه؛

یعنی: و شکایت می کند فاطمه علیها السلام به پدر بزرگوار خود از حمل کردن امیرالمؤمنین علیه السلام

او را در سیاهی شب با حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم به سوی خانه های مهاجرین و انصار که یادآوری کند ایشان را به خدا و رسول او و عهدی که گرفته بود از ایشان که بیعت کردند با خدا و رسول او و بیعتی که با او کردند در چهار جا در زمان حیات پیغمبر ﷺ و سلام کردن ایشان به لقب امیرالمؤمنین در همه آن جاها. پس همه مهاجرین و انصار وعده دادند یاری کردن آن حضرت را که در روز بعد او را یاری کنند. پس چون شب صبح شد، همه آنها از نظر امیرالمؤمنین ﷺ پنهان و نایاب شدند.

ثم يشكو إليه أمير المؤمنين ﷺ المحن السبعة التي امتحن بها بعده وتقص المهاجرين والأنصار بيعته وقولهم لما تنازعت قريش في الإمامة والخلافة: «قد مُنِعَ علي صاحب هذا الأمر حقّه. فإذا مُنِع، فتحن أولى به من قريش الذين أرادوا قتل رسول الله وكبسوه في داره في فراشه حتى خرج منهم هارباً إلى الغار ومن الغار إلى المدينة، فأوينا ونصرناه»، وقال المهاجرون: «نحن أولى به، هاجرنا إليه» حتى قال من الحزبين: «متاً أمير ومنكم أمير»، فأقام عمر بن الخطاب أربعين شاهداً صيماً^۱ شهدوا على رسول الله زوراً وبهتاناً أن رسول الله قال: «الأئمة من قريش، فأطيعوهم ما أطاعوا الله. فإن عصوا، فألجموا الجاحد بالقضيب»^۲، فرمى القضيب من يده، فكانت أول شهادة^۳ زور شُهدت في الإسلام على رسول الله ﷺ، ثم ردّوا الأمر إلى أبي بكر، ثم جاؤوا يدعوني إلى بيعة أبي بكر، فامتعت وتأخرت، ولقد علم الله ورسوله [أن] لو نصرني سبعة من سائر المسلمين لما وسعوني في القعود، فوثبوا عليّ وفعّلوا بابتك - يا رسول الله - ما شكته إليك، وأنت أعلم به، وجاؤوني^۴ فأخرجوني من بيتي مكرهاً، ولتبوني^۵، وكانت قصتي إليك معهم [مثل] قصة

۱. در مصدر: (قسامه).

۲. در مصدر: (فالحوهم لحي هذا القضيب).

۳. در مصدر: (أول قسامه).

۴. در مصدر: (ثم جاؤوا بي).

۵. در مصدر: (وثلبوني).

ہارون مع بنی اسرائیل، وكان قولي كقوله لموسى: ﴿ابن أم إنَّ القَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱ وكقوله: ﴿يَا بَنِي أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِيْحِيِّي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي حَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾^۲، فصبرت محتسباً، وسلّمت راضياً، وكان الحجّة عليهم في خلافي، ونقضهم عهدي الذي عاهدتهم عليه - يا رسول الله - واحتملت ما لم يحتمل وصيّ نبيّ من سائر [الأنبياء و] الأوصياء ومن سائر الأمم حتّى قتلوني بضربة عبد الرحمن بن ملجم، وكان الله الرقيب عليهم في نقضهم بيعتي، وخروج طلحة والزبير بعائشة إلى مكّة يظهران الحجّ والعمرة، وسيرهم بها ناقضين لبيعتي إلى البصرة وخروجي إليهم وتخويني إيّاهم الله وبما جئت به - يا رسول الله - من كتاب الله ومقامهم على حربي وقتالي وصبري عليهم وإعذارني وإنذارني، وهم يأبون إلاّ السيف، فحاكمتهم إلى الله بعد أن ألزمتهم الحجّة، فنصرني الله عليهم بهوان قتل^۳ أكابر من المهاجرين والأنصار والتابعين بالإحسان، وأهريق دماء عشرين ألفاً من المسلمين، وقطعت سبعون كفاً على زمام الجمل. كلّما [قطعت] كفّ قبضت عليه أخرى؛

یعنی: پس از آن شکایت می‌کند به سوی او امیرالمؤمنین علیه السلام از امتحان‌های هفتگانه‌ای که به آن امتحان کرده شد بعد از رحلت او و شکستن مهاجرین و انصار بیعت او را و گفتن ایشان وقتی که منازعه واقع شد در میانه قریش در باب امامت و خلافت که: منع کرده شد بر صاحب این امر حقّ او. پس چون او را از حقّش منع کردند، مهاجرین و انصار گفتند که: «ما سزاوارتریم به این کار از قریش؛ زیرا که ایشان کسانی هستند که می‌خواستند پیغمبر را بکشند و بناگاه در خانه پیغمبر وارد شدند در جای خوابگاه او تا این که از ایشان فرار کرد و به غار ثور رفت و از غار هم به طرف مدینه رفت. پس ما او را جا دادیم و ما او را یاری کردیم» و مهاجرین گفتند که:

۱. سورة اعراف، آية ۱۵۰.

۲. سورة طه، آية ۹۴.

۳. در مصدر: (بعد آن قتل).

«ما سزاوارتریم به این کار؛ زیرا که ما مهاجرت کردیم به سوی او» تا این که کلام خود را به این جا کشانیدند که گفتند: این امر در میان دو دسته انصار و مهاجرین باشد. امیری از مهاجرین و امیری از انصار باشد.

پس عمر چهل نفر شاهد اقامه کرد که گواهان همه ایشان روزه بودند و به دروغ شهادت دادند و افترا و تهمت بر پیغمبر بستند و گفتند که: رسول خدا فرمود: امامان از قریش اند. پس فرمانبرداری کنید ایشان را تا زمانی که اطاعت و فرمانبرداری کنند خدا را. پس اگر نافرمانی کردند، انکارکننده را چوب در دهان او زنید.

پس عمر چوبدستی خود را از دست انداخت و این اول شهادت دروغی بود که در اسلام شهادت داده شد بر رسول خدا ﷺ. پس رد کردند امر خلافت را به ابوبکر. پس از آن آمدند و مرا دعوت کردند برای بیعت کردن با ابوبکر و من امتناع کردم و به تأخیر انداختم و هرآینه خدا و رسول خدا می دانند که اگر هفت نفر از سایر مسلمانان با من همراه بودند، جای نشستن من در خانه نبود. پس چون مرا تنها دیدند، بر من جستن کردند و کردند با دخترت - ای رسول خدا! - آنچه را که به تو شکایت کرد و تو بهتر می دانی و آمدند به جانب من و با اکراه مرا از خانه ام بیرون کشیدند و گریبان مرا گرفتند و جامه مرا به گردنم پیچیدند و قصه من با ایشان به سوی تو مانند قصه هارون با بنی اسرائیل شد و گفتار من با تو مانند گفتار هارون با موسی بود که گفت: «ای پسر مادر من! این گروه مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند. پس دشمنان را به شماتت کردن به من وادار مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده» و مانند گفته او که گفت: «ای پسر مادر من! ریش مرا مگیر و سر مرا مگیر. من ترسیدم که تو بگویی: چرا جدایی انداختی میان بنی اسرائیل و گفته مرا مراقبت نکردی؟» پس صبر کردم به امید مزد و ثواب خدا و تسلیم شدم و به تحمل این جور و ستم ها راضی شدم و همین حاجتی است بر ایشان در مخالفت کردن ایشان با من و شکستن عهدهی که تو با ایشان بستى بر آن - یعنی: خلافت و امامت من - یا رسول الله! و تحمل کردم آنچه را که تحمل نکرد هیچ وصی پیغمبری از سایر اوصیا و از سایر امت ها، تا این که مرا به

ضربت عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشتند و خدا نگهبان بر ایشان بود در حال شکستن ایشان بیعت مرا و شکایت می کنم از بیرون شدن طلحه و زبیر با عایشه به طرف مکه به عنوان حج و عمره بجا آوردن و رفتن ایشان در حالی که شکننده بیعت من بودند به جانب بصره و بیرون آمدن خود به سوی ایشان و ترسانیدن من ایشان را از خدا و به آنچه آوردی آن را - ای رسول خدا! - از کتاب خدا و ایستادگی کردن ایشان برای جنگ کردن با من و کشتن و کشته شدن و صبر کردن من بر ایشان و عذر آوردن و بیم دادن من و ابا کردن ایشان از صلح و پذیرفتن سخنان من مگر به شمشیر. پس محاکمه ایشان را به سوی خدا بردم، پس از آن که حجت را بر ایشان تمام کردم. پس خدا مرا بر ایشان یاری داد به کشتن بزرگان از مهاجرین و انصار و پیروان ایشان به آسانی و ریخته شد خون های بیست هزار نفر از مسلمانان و بریده شد هفتاد دست که زمام شتر عایشه را گرفته بودند و چنان بود که هر دستی که جدا می شد دست دیگری آن را می گرفت.

ثُمَّ لَقِيْتُ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ مَعَاوِيَةَ بْنَ صَخْرٍ أَدَهَى وَأَمَرَ مَعَا لِقِيَّتِ فِي غَزَاوَاتِكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - وَبَعْدَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ، عَلَى أَنَّ حَرْبَ الْجَمَلِ كَانَ مِنْ أَشْنَعِ الْحُرُوبِ الَّتِي لَقِيْتَهَا وَأَهْوَلِهَا وَأَعْظَمِهَا بِلَاءً، فَبَرَزْتُ مِنْ دَارِ هِجْرَتِي بِالْكُوفَةِ إِلَى حَرْبِ مَعَاوِيَةَ وَمَعِيَ سَبْعُمِائَةٍ مِنْ أَنْصَارِي وَأَرْبَعَةَ آلَافِ رَجُلٍ مِمَّنْ دَوَّنْتَهُ فِي دِيْوَانِي^١، وَزَهَا^٢ سِتِّينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِينَ الْكُوفَةِ وَالْبَصْرَةَ وَأَخْلَاطِ النَّاسِ، فَكَانَ بَعِيْنُ اللَّهِ^٣ وَعِلْمُكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - جِهَادِي لَهُمْ وَصَبْرِي عَلَيْهِمْ، حَتَّى إِذَا ذَهَبُوا^٤ وَتَنَازَعُوا وَتَفَاشَلُوا بِكَ^٥ بِأَصْحَابِي ابْنَ هِنْدٍ وَشَانَتِكَ الْأَبْتَرِ عَمْرٍو وَرَفَعَا الْمَصَاحِفَ عَلَى الْأَسْتَةِ وَنَادَا: يَا إِخْوَانَنَا أَهْلَ الشَّامِ^٦، نَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ

١. در مصدر: (ومعي سبعمائة من أنصارك، يا رسول الله، وأربعة من دونه في ديوانك).

٢. در مصدر: (ولها).

٣. در مصدر: (بعون الله).

٤. در مصدر: (وهنوا).

٥. در مصدر: (مكر).

٦. در مصدر: (يا إخواننا من الإسلام).

الله وإلى الحكومة بما نزل الله فيه وأن نُثبت من أثبته هذا الكتاب، ونُسقط من أسقطه^١، ونصون دماءنا ودماءكم، فأصغى أهل الشبهات والشكوك والطودة^٢ ومن في قلبه مرض من أصحابي إلى ذلك وقالوا بأجمعهم لي: لا يحلّ لنا قتال من دعانا إلى كتاب الله، فقلت لهم ما قد علمت [و] أنت - يا رسول الله - أعلمتني من علم الله أن القوم لم يرفعوا المصاحف إلا عند ريبتهم^٣ وظهورنا عليهم.

فأبى المنافقون من أصحابي إلا الكف عنهم وترك قتالهم، فوعظتهم وحرّضتهم وخوّفتهم^٤ وبيّنت لهم أمرهم وأنها حيلة عليهم، فرموا أسلحتهم واجتمعوا وأصحاب معاوية في زهاء مائة ألف وعشرين ألف^٥، وقالوا لي كلمة رجل واحد: دعنا نحاكم القوم إلى كتاب الله، فقلت لهم: أنا أحكم به ومعاوية، فقال معاوية: لا يحكم عليّ ولا أحكم أنا؛ فإنه لا يرضى ولا أرضى، ولا يسلم إليّ ولا أسلم إليه، فقلت: ابني الحسن؛ ضرورة أنني لا شككت في نفسي وفضلت ابني عليّ، فقالوا: ابنك أنت وأنت ابنك، فقلت: عبد الله بن العباس، فقالوا: لا يحكم بيننا مضرّيان^٦، واختاروا عليّ ولي الاختيار عليهم، وتحكّموا وأنا الحاكم، وقالوا: إن لم ترض بأن تحكّم غيرك من نشاء وإلا أخذنا الذي فيه عيناك.

ثم اختاروا أن يكتبوا إلى عبد الله بن قيس الأشعريّ وهو معتزل عتاً، فسيروه وقدموه وتركوا معاوية قد حكّم عمراً وأرضاهم بعبد الله بن قيس الأشعريّ، فحكما بما أرادوا، وواضعوه بالعقد والحيلة، فأظهر عبد الله بن قيس عبارة عن مكر عمرو به، وما كانت إلا مواطاة وخديعة أظهر عمرو وعبد الله، فزعموا أن عبد الله خلعني وأن عمراً ثبت معاوية، فألزموني عند قعود جمعهم عني واجتماعهم وأهل الشام أن كتبت بيني وبين معاوية إلى

١. عبارت «بما نزل الله...» در مصدر موجود نیست.

٢. در مصدر: (والظنون).

٣. در مصدر: (عند رهبهم).

٤. در مصدر: (وحفظتهم).

٥. در مصدر: (في زهاء عشرين ألفاً).

٦. در مصدر: (مضرّي).

أرجل معلوم، وانكفیت مغضباً^۱ غیر مطاع إلى الكوفة، وأظهر معاوية لعني على منابر الشام وسائر أعماله، وأنتك^۲ - يا رسول الله - الحسن والحسين وعبد الله بن العباس وعمار بن ياسر ومالك الأشتر ألف شهر من أيام بني أمية كلها على المنابر وفي جوامع الصلاة ومساجدها وفي الأسواق وعلى الطرق والمسالك جهراً، لا سرّاً؛

یعنی: پس از آن دیدم از معاویه پسر صخر و پسر هند بلایی سخت تر و منکر تر از آنچه که در جنگ های تو دیدم - یا رسول الله! - و بعد از تو از اصحاب جمل دیدم با این که جنگ جمل از زشت ترین جنگ ها بود که دیده ام آنها را و از هولناک تر و بزرگترین بلاها بود. پس، از دارالهجره خود - که مدینه باشد - بیرون رفتم به طرف کوفه به جنگ معاویه و با من بودند نهصد نفر از یاران من و چهار هزار نفر کسانی که نام های ایشان را در دیوان خود ثبت کرده بودم و نزدیک شصت هزار مرد از عراقین کوفه و بصره و جمعیت های مختلط از مردم که خدا می دید و تو می دانستی - یا رسول الله! - جهاد کردن مرا با ایشان و صبر کردن مرا بر اذیت و آزارهای ایشان، تا این که رفتند و با ایشان تنازع کردند و کاهلی و سستی کردند بواسطه تو به اصحاب من پسر هند - یعنی: معاویه - و پسر دشمن و بدگوی تو - یعنی: عمرو بن العاص - که دنباله او قطع شد و قرآن ها را بر سر نیزه ها بلند کردند و صدا زدند که: ای برادران شامی! می خوانیم شما را به سوی کتاب خدا و به سوی حکومت کردن به آنچه که فرو فرستاده است خدا در آن و این که ثابت بداریم کسی را که این کتاب را ثابت بدارد و بیندازیم کسی را که آن را بیندازد و حفظ کنیم خون های خود و خون های شما را. پس آنهایی که اهل شبهه ها بودند به آن گوش دادند و همچنین آنهایی که اهل شکوک و سرگردانی بودند و کسانی که در دل هاشان مرض و بیماری بود از یاران من به آن سخنان گوش کردند و همه آنها گفتند که: حلال نیست برای ما قتال و جنگ کردن با کسی که ما را به کتاب خدا

۱. در مصدر: (معصياً).

۲. در مصدر: (أُئِنْتُ أَنَا وَأِبْنَاكَ).

دعوت می‌کند. پس به ایشان گفتم آنچه را که تو دانسته‌ای - ای رسول خدا! - و مرادانا کردی به آن از علم خدا که این گروه قرآن‌ها را بلند نکردند مگر در حال شکستی که داشتند و نزد ظاهر شدن ما بر ایشان.

پس منافقین از اصحاب من ابا کردند مگر این که دست از قتال با آنها بردارند. پس موعظه و تحریص کردم ایشان را و ترسانیدم ایشان را و امر آنها را برایشان روشن کردم و به ایشان حیلۀ آنها را فهمانیدم. پس نپذیرفتند و سلاح‌های خود را انداختند و با هم جمع شدند و اصحاب معاویه قریب صد و بیست هزار نفر بودند و همه ایشان به کلمۀ واحده گفتند که: ما با این گروه محاکمه می‌کنیم به کتاب خدا. پس گفتم به ایشان که: من حکم می‌کنم به آن با معاویه. معاویه گفت: علی نباید حکم کند و من هم حکم نمی‌کنم؛ زیرا که او به حکم من راضی نمی‌شود و من هم به حکم او راضی نمی‌شوم. او تسلیم من نمی‌شود. من هم تسلیم او نمی‌شوم. پس گفتم: فرزندم حسن حکومت کند؛ به ضرورت آن که من شکستی در نفس خود ندارم و برتری می‌دهم پسر را بر خودم. پس گفتند: پسر تو خود تو ست و تو پسر هستی. پس گفتم: عبدالله بن عباس حکومت کند. معاویه گفت: نه حکم دو نفر از قبیلۀ مضر باشند، و آنها بر من اختیار کردند و حال این که من اختیاردار بودم بر ایشان و بر من تحکم کردند و حال آن که من حاکم بودم و به من گفتند که: اگر راضی نشوی به این که غیر خودت را حکم قرار دهی از کسانی که ما می‌خواهیم، می‌گیریم آنچه را که در آن است چشم‌های تو - یعنی: سرت را از بدن جدا می‌کنیم.

پس این رأی را اختیار کردند که بنویسند به عبدالله بن قیس - یعنی: ابو موسای اشعری - که در آن وقت کناره‌گیری کرده بود از ما و او را سیر دادند و مقدم داشتند او را بر ما و واگذارند معاویه را که حکم قرار دهد عمرو بن العاص را و راضی گرداند ایشان را به عبدالله بن قیس اشعری. پس این دو نفر به آنچه که می‌خواستند حکم کردند و موافقت کردند در رأی دادن به پیمان بستن و حیلۀ. پس عبدالله بن قیس قریب مکر عمرو را خورد و آن نبود مگر از روی موافقت و این خدعه‌ای بود که عمرو و عبدالله کردند. پس مردم گمان کردند که عبدالله مرا خلع کرد و عمرو اثبات

کرد خلافت معاویه را و وقتی که عقب نشینی کردند گروهی از ایشان از من و با اهل شام مجتمع شدند، الزام کردند مرا که بنویسم در میان خود و میان معاویه به مردی دانسته شده و من برگشتم به کوفه در حالتی که مورد غضب ایشان واقع شده بودم و از من اطاعت نکردند و ظاهر گردانید معاویه لعن کردن بر من را بالای منبرهای شام و اطراف آن و به تو خبر می دهم - یا رسول الله! - و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمار بن یاسر و مالک اشتر هم خبر می دهند که بنی امیه هزار ماه که ایام حکومت ایشان بود بالای منبرها و در نمازهای جمعه و جماعتها و مسجدها و در بازارها و راهها آشکارا - نه در پنهانی - مرا لعن می کردند.

ثم خرج عليّ المارقون [من] أصحابي المطالبون [لي] بالتحكيم يوم المصاحف، فقالوا: قد كفرت وغيّرت وبدلت وخالفت الله في تركنا وترائنا^۱ وإجابتك لنا إلى أن حكّمتنا عليك الرجال، وكان لي ولهم بحروراء مواقف وقفت^۲ فيه لهم [عن قتالهم]، وأنظرتهم حولاً كاملاً، ثم خرجت بعد انقضاء الهدنة أريد معاوية بمن أطاعني من المسلمين، فخرج أصحابي المارقون عليّ بالنهروان، فلقوا رجلاً من صلحاء المسلمين وعبّادهم ومن قاتل معي يوم الجمل وصقّين يقال له عبد الله بن خبّاب، فذبحوه وزوجته وطفله على دم خنزير ذبحوه قبله، وقالوا: ما ذبحنا لهؤلاء ولهذا الخنزير إلا واحد، وهذا فعلنا بعليّ ويسائر أصحابه، حتّى يقرّ أنّه كفر، وبدل وغيّر، ثمّ يتوب فنقبل توبته، فعدلت إليهم وخاطبتهم بالنهروان، واجتمعوا^۳ عليّ واحتججت عليهم، فكان احتجاجهم باطلاً واحتجاجي حقاً؛

یعنی: پس بیرون آمدند به طرفیت کردن با من مارقون - یعنی: کسانی که از دین بیرون رفتند از اصحاب من؛ یعنی: خوارج نهروان. همانهایی که مطالبه می کردند از من حکم قرار دادن را در روزی که قرآنها را بلند کردند اصحاب معاویه. پس گفتند:

۱. در مصدر: (ورأينا).

۲. در مصدر: (دفعت).

۳. در مصدر: (فاحتجوا).

کافر شدی و تغییر و تبدیل دادی و مخالفت کردی خدا را در ترک ما و آنچه که به ما از پیش رسیده و این که اجابت کنی ما را تا این که بر تو حکم قرار دادیم مردانی را و بود برای من و برای ایشان در حرورا - که دهی است در کوفه و خوارج منسوب به آناند - توقف گاهی که در آن جا واقف شدم برای ایشان تا یک سال و مهلت دادم ایشان را یک سال تمام. پس بیرون رفتم بعد از منقضی شدن زمان صلح به طرف معاویه با یاران خود؛ کسانی که اطاعت می کردند مرا از مسلمانان. پس بیرون رفتند بیرون روندگان از دین که از اصحاب من بودند برای قیام کردن به ضرر من به جانب نهر و آن و برخورد کردند به مردی از شایستگان مسلمانان و عبادت کنندگان از ایشان و آن کسی بود که در جنگ جمل و صفین با من بود و نام او عبدالله بن خباب بود و او را سر بریدند بازن و بچه اش بالای خون خنزیری که قبلاً او را سر بریده بودند و گفتند: سر بریدن ما این جماعت - یعنی: علی و اصحاب او - را با سر بریدن این خنزیر نیست الا این که مانند هم است و همین کار را با علی و اصحاب او خواهیم کرد، تا این که علی اقرار به کفر خود کند و اقرار کند به این که دین را تبدیل و تغییر داده و برگردد توبه کند، تا این که توبه او را بپذیریم. پس برگشتم به جانب ایشان و آنها را در نهر و آن مورد خطاب خود قرار دادم و جمع شدند بر ضرر من و با ایشان احتجاج کردم و احتجاج ایشان باطل بود و احتجاج من بر حق بود.

قال: قال الصادق عليه السلام للمفضل بن عمر: ثم يقول أمير المؤمنين عليه السلام: والله - يا رسول الله - ما رضوا بتكذيبي ونقض بيعتي والخلاف عليّ و قتالي واستحلال دمي ولعني حتى قذفوني بأني إنما أمرت الأمة بما أمرتني به من ترييع الأضافر، ونهيتهم عن تدويرها، فذكروا أنني إنما ربعتها لأتني أتسلق على مشارب أزواجك - يا رسول الله -، فأتني منهنّ الفاحشة، وكنت أبيع الخمر بعهدك وبعديك، وكنت أعلى كفك^۱ في جميع غزواتك، وأشدت^۲ به دونك

۱. در مصدر: (و كنت أغل الفيء).

۲. در مصدر: (وأشدت).

ودون المسلمين، ولم يبقوا عصبية ولا سبة^١ ولا فاحشة إلا نسبوها إليّ.
 فزعموا أنني لو استحققت الخلافة لما قدمت عليّ في حياتك أبا بكر في الصلاة، ولقد علمت - يا رسول الله - أن عائشة أمرت بلالاً وأنت في وعك^٢ مرضك وقد نادى بالبواب: الصلاة، فأسرعت إليه كاذبة عليك - يا رسول الله -، فقالت: إن رسول الله يأمر أن يتقدم أبو بكر، فراجع بذلك بلال وكلُّ تقول مثل قولها الأول، فراجع بلال إلى المسجد، فقال: إني مخبر بخبري عن رسول الله ﷺ أنه أمر بتقديمك - يا أبا بكر - في الصلاة، فرجعت عائشة إلى الباب وبوجهه تنكر، فقال لها رسول الله: ويلك يا حميراء، ما الذي جنيت؟ أمرت عني بتقديم أبيك في الصلاة؟ فقالت: قد كان بعض ذلك، يا رسول الله. فقامت ويدك اليمنى على يدي اليسرى ومعك الفضل بن عباس^٣ معجلاً، لاستقر قدمك على الأرض، حتى دخلت المسجد ولحقت أبا بكر قد قام في مقامك في الصلاة، فأخرجته وصليت بالناس.
 فوالله لقد تكلم المنافقون بتفضيل أبي بكر حتى تقدم للصلاة وبعدهك - يا رسول الله - واحتججت عليهم، ثم أظهروا^٤ ذلك بعد وفاتك، فلم أدع لهم فيه اعتلافاً ولا مذهباً ولا حجة ينطقون بها.

قلت: إن زعمتم أن رسول الله أمر بتقديم أبي بكر في الصلاة لأنه كان أفضل الأمة عندهم، فلم أخرجهم عن فضل ندبه إليه؟
 وإن زعمتم أن رسول الله أمر بذلك وهو مثقل عن النهضة، فلما وجد الحق فسارع^٥ فلم يسعه القعود، فالحجة عليكم في إسقاط^٦ أبي بكر.
 وإن زعمتم أن رسول الله ﷺ أوقفه عن يمينه أول الصفوف، فقد كان رسول الله وأبو بكر إمامي المسلمين في وقت الصلاة، وهذا ما لا يكون.

١. در مصدر: (عصية ولا شبهة).

٢. در مصدر: (وعلك).

٣. در مصدر: (ويدك اليمنى عليّ واليسرى على الفضل بن العباس).

٤. در مصدر: (لما أظهروا).

٥. در مصدر: (فلما وجد الخفة سارع).

٦. در مصدر: (في سقوط).

وإن زعمتم أنه أوقفه عن شماله، فقد كان أبو بكر إمام رسول الله؛ لأن الإمام إذا صلى
برجل واحد، أقامه عن يمينه، لا عن شماله.

وإن زعمتم أنه أوقفه بينه وبين الصف الأول، فقد كان رسول الله إمام أبي بكر وأبو بكر
إمام سائر المسلمين، وهذا ما لا يجوز ولا يقوم رجل مفرداً في الصلاة إلا إمام الصلاة.
فإن زعمتم أنه في الصف الأول مسمماً فيه التكبير في الصلاة لأنه كان في حال ضعفه
من العلة لا يسمع سائر من في المسجد، فقد كَفَرْتُم أبا بكر وأحببتم عمله؛ لأن الله - عزَّ
وجلَّ - يقول: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾^١.

فوالله ما ذلك [يا رسول الله] إلا أنني لم أجد ناصراً من المسلمين على نصره دين الله
ولقد دعوتهم كما أخبرتكم لموافقة فاطمة أنسي حملتها وذريتها إلى دور المهاجرين
والأنصار أذكركم بأيام الله وما أخذته عليهم - يا رسول الله - بأمر الله من العهد والميثاق
[لي] في أربعة مواطن وتسلمهم عليّ بإمرة المؤمنين بعهدك، فيعدوني النصر ليلاً،
ويقعدون عني نهاراً حتى إذا جاءني ثقات أصحابي باكين يستنهضون^٢ ويقولون: إنهم
أنصاري على إظهار دين الله. امتحنتهم بحلق رؤوسهم وإشهار سيوفهم على عواتقهم
ومصيرهم^٣ إلى باب داري، فتأخر جميعهم عني، وما صح لي منهم إلا ثلاث [نفر]، وآخر
لم يتم حلق رأسه، ولا إشهار سيفه، وهم - والله - أخيارهم ونجباء أصحابك^٤، وهم سلمان
والمقداد وأبو ذر، وعمار الذي لم يتم حلق رأسه ولا إشهار سيفه، ولقد أخرجت مكرهاً
إلى سقيفة بني ساعدة. أقاد إليها كما تقاد طيبة الإبل^٥، فلم أر لي مُعيناً ولا ناصراً إلا
الزبير بن العوام، فإنه شهر سيفه في وسطهم، وعض على نواجذه، وقال: والله لا غمدته،

١. سورة حجرات، آية ٢.

٢. در مصدر: (استنهضوني).

٣. در مصدر: (ومصيرهم).

٤. در مصدر: (أحبابك وأنجبابك وأصحابك).

٥. در مصدر: (صعبة الإبل).

أو تقطع يدي. أما ترضون أن غضبتم علياً حقّه ونقضتم [عهده و] عهد الله وميثاقه^۱ حتى جئتم به ليبايعكم؟ فوثب إليه عمر و خالد بن الوليد و تمام أربعين رجلاً. كلُّ مجتهدون في أخذ السيف من يده [و طرحوه إلى الأرض صريعاً و أخذوا السيف من يده]. فلما انتهوا بي إلى عتيق، و ردت عليه مرده^۲ لم يسعني معه السكوت بعد أن كظمت غيظي و حفظت نفسي و ربطت جاشي، و قلت للناس جميعاً: أمّا أنا فرضيت برضى الله و رسوله على الأمة. فإذا نقضت عهد الله و رسوله و خالفتني الأمة، لم يكن عليّ أن أدعوهم إلى طاعتي ثانية، و مالي فيهم ناصر ولا معين و صبرت كما أراني الله بما أراك به^۳. يا رسول الله - في قوله - جلّ من قائل -: ﴿ قَاصِرٌ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴾^۴ الآية، و قوله: ﴿ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾^۵. و حقّ والله - يا رسول الله - تأويل هذه الآية التي أنزلها الله في الأمة من بعدك في قوله - عزّ ذكره -: ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾^۶.

یعنی: راوی گفت که: فرمود صادق علیه السلام به مفضل بن عمر: پس می گوید امیرالمؤمنین علیه السلام که: به ذات خدا قسم است - ای رسول خدا!! - که این جماعت راضی نشدند به تکذیب من و شکستن بیعت من و بر خلاف من قیام کردن و مقاتله با من و حلال دانستن خون من و لعن کردن بر من، تا این که مرا متهم کردند به این که من امت را امر کردم به آنچه که امر کردی مرا به آن از چهار شقه کردن گیسوان بافته و نهی کردن ایشان را از دور دادن آن و گفتند که: من چهار شقه کردم گیسوان خود را در راهرو زنهای تو برای مرتکب شدن فاحشه و گفتند که: من در زمان تو شراب می فروختم و همچنین بعد از

۱. در مصدر: (ومبايعتكم له).

۲. در مصدر: (مورد).

۳. در مصدر: (كما أدبني الله بما أدبك).

۴. سورة احقاف، آية ۳۵.

۵. سورة نحل، آية ۱۲۷.

۶. سورة آل عمران، آية ۱۴۴.

تو و این که در همه جنگ‌ها من بالا دست تو بودم و من سخت قوی و استوار بودم به جنگ کردن غیر از تو و سایر مسلمانان و باقی نگذارند درباره من هیچ عصبیتی و نه هیچ دشنامی و ناسزاگفتنی و نه کلام زشتی را مگر این که آن را به من نسبت دادند و چنین گمان کردند که اگر من مستحقّ خلافت بودم، تو در زمان زنده بودن خود ابوبکر را در نماز خواندن بر مردم مقدم نمی‌داشتی و هرآینه تو می‌دانی - ای رسول خدا! - که عایشه امر کرد بلال را در وقتی که مرض تو شدت داشت هنگامی که بلال آمد در ب خانه و ندای نماز داد. عایشه بشتاب به سوی او آمد و بر تو دروغ بست - یا رسول الله! - و به بلال گفت که: رسول خدا می‌فرماید که: ابوبکر پیش بایستد و نماز بگزارد. پس بلال برگشت به مسجد و خبر را به ابوبکر و مردم رسانید همچنان که عایشه گفته بود - که: ای ابوبکر! پیغمبر امر فرموده که تو پیش بایست و نماز بگزار. پس عایشه برگشت به جانب در و روی پیغمبر را منکر و متغیّر دید. پس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای حمیراء! (لقب عایشه است) چه جنایتی بود کردی؟ امر کردی که پدرت پیش بایستد برای نماز؟ گفت: آن از روی کینه‌ای بود،^۱ ای رسول خدا! پس برخاستی و دست راست تو در دست چپ من بود و با تو بود فضل بن عباس و چنان بشتاب می‌رفتی که قدم‌هایت بر روی زمین قرار نداشت، تا داخل مسجد شدی و خود را به ابوبکر رساندی در حالی که در جای تو به نماز ایستاده بود. او را بیرون کردی و با مردم نماز گزاردی. پس به ذات خدا قسم است که منافقین سخنرانی کردند به فضیلت دادن ابی‌بکر تا این که مقدم ایستاد در نماز و بعد از تو هم در فضیلت او سخن گفتند و من با ایشان احتجاج کردم. پس اظهار کردند بعد از وفات تو و من نگذارم برای ایشان علتی و نه روشی و نه حجّتی که به آن سخن گویند. به ایشان گفتم که: چنین گمان می‌کنید که رسول خدا امر فرمود به پیش ایستادن ابوبکر در نماز که

۱. این جمله ترجمه «قد کان بغضاً ذلک» می‌باشد، در حالی که آنچه در متن آمده «قد کان بعض ذلک» است که ترجمه می‌شود: «بعضی از آن [که فرمودی] بود».

او افضل امت است نزد شما. اگر چنین بود، چرا بیرون کرد پیغمبر او را از فضیلتی که برانگیخت و متوجه نمود او را بر آن؟

اگر گمان می‌کنید که رسول خدا ﷺ امر کرد او را به این کار از جهت سنگینی مرض، وقتی که مرض او سبک شد بشتاب به مسجد آمد و جای نشستن در خانه برای او نبود. پس این حجّت به ضرر شماست؛ از جهت ساقط شدن فضل ابوبکر.

و اگر گمان می‌کنید که رسول خدا ﷺ او را در اول صف‌ها در طرف راست خود قرار داد، پس رسول خدا و ابوبکر هر دو امام مسلمین بودند در وقت نماز خواندن. چنین چیزی نمی‌باشد.

و اگر گمان می‌کنید که آن حضرت او را طرف چپ خود قرار داد، پس ابوبکر امام پیغمبر بوده، زیرا که امام وقتی که نماز گزارد با یک مرد، او را طرف راست خود قرار می‌دهد نه طرف چپ.

و اگر چنین گمان می‌کنید که او را میان خود و میان صف اول قرار داد، پس رسول الله امام ابوبکر بود و ابوبکر امام مسلمانان بود. این هم از چیزهایی است که جایز نیست؛ زیرا که یک مرد تنها در جماعت نمی‌ایستد مگر امام.

و اگر گمان می‌کنید که ابوبکر در صف اول مکبر بود که صدای تکبیر را در نماز به مردم برساند - زیرا که پیغمبر در حال ضعف بود و از جهت علت مرضی که داشت کسانی که در مسجد بودند صدای او را نمی‌شنیدند -، پس تکفیر کرده‌اید ابوبکر را و عمل او را باطل و ناچیز کرده‌اید؛ زیرا که خداوند - عز و جل - می‌فرماید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اند! بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و جوهر صدای خود را در گفتار ظاهر نکنید مانند بلند گفتن و ظاهر کردن بعضی از شما صدای خود را برای بعض دیگر؛ زیرا که عمل‌های شما باطل می‌شود و شما شعور آن را ندارید - یعنی: نمی‌دانید﴾.

پس به ذات خدا قسم است که نبود آن ساکت نشستن من مگر این که یاوری نیافتم از مسلمانان برای یاری کردن دین خدا و هرآینه ایشان را دعوت کردم چنان که خبر

دادم شما را برای موافقت فاطمه که او را با ذریه‌اش حمل کردم بر درب خانه‌های
 مهاجرین و انصار و آنها را یادآوری کردم به روزهای خدا و آن عهد و پیمانی که به امر
 خدا از ایشان گرفتی - ای رسول خدا! - به فرمان خدا در چهار جا و سلام کردن ایشان
 بر من به لقب امیرالمؤمنینی در زمان حیات خودت. پس به من وعده یاری کردن دادند
 در شب و باز نشستند از یاری کردن به من در روز تا این که آمدند مرا موثّقین اصحاب
 من در حالتی که گریان بودند و از من می‌خواستند که قیام کنم و می‌گفتند به من که: ما
 یاری کنندگانیم دین خدا را. پس آنها را امتحان کردم به تراشیدن سرهایشان و برهنه
 کردن شمشیرهایشان و روی شانه‌های خود گذاردن و آمدن ایشان بر در خانه من. پس
 همه ایشان عقب‌نشینی کردند از یاری من و صحیح نشد برای من گفته‌های ایشان مگر
 از سه نفر و یک نفر دیگر از ایشان که تمام سر خود را تراشیده بود و شمشیر خود را
 تماماً از غلاف بیرون نیاورده بود و ایشان به ذات خدا قسم است که از اخیار و نجبای
 اصحاب تو بودند - ای رسول خدا! - و ایشان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بودند و
 عمار بود که سر خود را تماماً تراشیده بود و شمشیر خود را تماماً بیرون نکشیده بود
 و هر آینه از روی کراهت بیرون کشیده شدم از خانه به سوی سقیفه بنی ساعده. به جبر
 و قهر کشیده می‌شدم مانند کشیده شدن شتری که می‌خواهند آن را بکشند و برای
 خود یار و یآوری نمی‌دیدم مگر زبیر پسر عوام را که شمشیر خود را کشیده بود در
 میان ایشان و سر انگشت‌های خود را به دندان‌های خود می‌گزید و می‌گفت: به ذات
 خدا قسم است که شمشیر خود را غلاف نمی‌کنم مگر این که دست‌هایم بریده شود.
 آیا به غضب کردن حقّ علی و شکستن پیمان او راضی نشدید و شما را بس نبود تا این
 که او را آورده‌اید که با شما بیعت کند؟ پس عمر و خالد بن ولید و تمام چهل نفر از
 جای خود برخاستند و کوشش کردند که شمشیر را از دست زبیر بگیرند. پس وقتی که
 مرا نزد آزاد شده - یعنی: ابوبکر - بردند و رد کرده شد بر او سخنانش و از برای من
 مجال سکوت کردن نماند بعد از آن که خشم خود را فرو خوردم و نفس خود را

نگاهداشتیم و از جای نجستم و گفتم به همه مردم که: من خشنودم به خشنودی خدا و رسول او بر امت، پس وقتی که پیمان خدا و رسول او شکسته شد و امت با من مخالفت کردند، بر من نیست که دو مرتبه آنها را به طاعت خود دعوت کنم در حالتی که در میان ایشان یار و یآوری برای من نباشد و صبر کردم همچنان که خدا به من نمایانید آنچه را که به تو نمایانید - ای رسول خدا!! - در گفته خود که فرمود: ﴿و شکیبایی کن - ای پیغمبر! - و نیست شکیبایی کردن تو مگر برای خدا﴾، و راست است به ذات خدا قسم تاویل این آیه که خدا فرستاده است در حق امت بعد از رحلت تو در گفته خود که غالب است ذکر او: ﴿نیست محمد مگر این که فرستاده شده ای است که پیش از او پیغمبرانی گذشته اند. آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود، برمی گردید شما بر عقب های خود - یعنی: مرتد و کافر می شوید -؟ و کسی که برگردد بر پاشنه خود و مرتد شود، پس هرگز ضرری نمی رساند خدا را چیزی و زود باشد که جزا می دهد خدا سپاس گزارندگان را﴾.

قال المفضل بن عمر للصادق عليه السلام: [یا سیدی] ما تاویل قول الله - عز وجل - : ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾؟ ^۱ فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ: كَانَ اللَّهُ لَمْ يَعْلَمْ يَمُوتَ مُحَمَّدٌ أَوْ يُقْتَلُ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُونَ: فَإِنَّ مَاتَ مُحَمَّدٌ، أَوْ قُتِلَ [بِمَا يَمُوتُ بِهِ الْعَالَمُ] عَلَى [ثَبْتٍ].

قال الصادق عليه السلام: لو ردوا ما لا يعلمون إلينا ولم يفتروا فيه الكذب ولا يتأولوه من عند أنفسهم، لبيّنا لهم الحق فيه. يا مفضل، إنّما الله عالم لا يعلم، وإنّما تاویل هذه الآية: فإن مات محمد أو قُتل بما يموت به العالم؛ فإنّهما ميتان لا ثالث لهما. إنّ الموت بلا قتل والقتل بالسيف وبما يُقتل به من سائر الأشياء. أو ما ترى أنّ الأمة ارتدّت ونقضت وغيّرت وبدلت؟ فهذا موت رسول الله وقاتل أمير المؤمنين، ثمّ جرى الآخرون على ما أسس عليه الأولون؛

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۴۴.

یعنی: گفت مفضل بن عمر به حضرت صادق علیه السلام: چیست تاویل گفته خدای - تعالی عزوجل -: ﴿ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ﴾؟ زیرا که بسیاری از مردم می گویند که: خدا نمی دانست که محمد می میرد یا کشته می شود، و بعضی از ایشان می گویند: پس اگر بمیرد محمد، یا کشته شود علی.

فرمود صادق علیه السلام: اگر مردم رد می کردند آنچه را که نمی دانند آن را به سوی ما و دروغ در آن نمی بستند و از پیش خودشان تاویل نمی کردند، هرآینه ما حق را واضح می کردیم برای ایشان. ای مفضل! جز این نیست که خدا دانایی است که از کسی چیزی را فرا نگرفته و جز این نیست که تاویل این است که: اگر محمد مُرد یا کشته شد به چیزی که می میرد به سبب آن عالم؛ زیرا که مردن دو نحو است و سومی ندارد: موتِ بدون قتل و قتل با شمشیر، و بسا آن که قتل به سایر چیزها واقع شود. آیا ندانسته ای که امت مرتد شدند و نقض عهد کردند و تغییر دادند و تبدیل کردند کتاب خدا و سنت رسول خدا را؟ پس این است مرگ رسول خدا و کشته شدن امیرالمؤمنین. پس این روش جاری شد در حق امام هایی که بعد بودند بنا بر آنچه در پیشینیان بنیاد گذارده شد.

قال: و يقوم الحسن علیه السلام إلى جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله، فيقول: يا جدّاه، كنت مع أبي في دار هجرته بالكوفة حتى استشهد بضربة عبد الرحمن بن ملجم، فوصّاني بما وصّيته به - يا جدّاه -، وبلغ معاوية قتل أبي، فأنفذ اللعين الدعبيّ زياداً إلى الكوفة في مائة وخمسين ألف مقاتل، وأمره بالقبض عليّ وعلى أخي الحسين علیه السلام وسائر إخوتي وأهل بيتي وشيعتنا وموالينا وأن يأخذ علينا جميعاً البيعة لمعاوية. فمن يأبى متاً، ضرب عنقه وسيق إلى معاوية برأسه. فلما علمت ذلك من فعل معاوية، خرجت من داري ودخلت جامع الصلاة بالكوفة، فرقيت المنبر، فاجتمع الناس حتى لم يبق موضع قدم في المسجد، وتكاثفوا حتى ركب بعضهم بعضاً؛

یعنی: گفت آن حضرت علیه السلام: و بر می خیزد حسن علیه السلام به سوی جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و می گوید: یا جدّاه! من با پدرم در محلّ هجرت او در کوفه بودیم تا وقتی که پدرم

به ضربت عبدالرحمن بن ملجم شهید شد. به من وصیت فرمود به آنچه که تو به او وصیت فرموده بودی، یا جدّاه! و خبر کشته شدن پدرم به معاویه رسید. پس آن ملعون زنازاده پسرخوانده زیاد را به کوفه فرستاد با صد و پنجاه هزار نفر مقاتل و او را مأمور کرد به گرفتن من و برادرم حسین و سایر برادران و خانوادهام را با شیعیان و دوستان ما و این که بیعت بگیرد از همه ما برای معاویه و هر که ابا کند از بیعت کردن گردن او زده شود و فرستاده شود سر او برای معاویه. چون دانستم که معاویه می خواهد این کار را بکند، از خانهام بیرون آمدم و داخل مسجد جامع کوفه شدم برای نماز و بر منبر بالا رفتم و مردم جمع شدند تا اندازه ای که جای قدمی در مسجد نبود و مردم بعضی روی بعض دیگر هجوم آورده بودند.

فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأَثْنَيْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: معاشر الناس، عفت الديار، ومحت الآثار، وقلّ الاضطبار، فلا قرار^۱ علی همزات الشیاطین وحکم الخائنین. الساعة - والله - وضحت البراهین، وتفصلت الآیات، وبانت المشکلات، ولقد کنا نتوقّع تمام هذه الآیة بتأویلها. قال الله - جلّ من قائل -: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۲.

فقد مات - والله - جدّي رسول الله، وقُتِلَ أبی أمير المؤمنین، وصاح الوسواس الخناس، وداخل الشک [في] قلوب الناس، ونعق ناعق الفتنة، وخالفتهم السنّة. فیا لها من فتنة صمّاء بکماء عمیاء، لا یسمع لداعیها، ولا یجاب منادیها، ولا یخالف والیها. ظهرت کلمة النفاق ورايات أهل الشقاق، وتکالبت جيوش أهل المراق، بین الشام والعراق. هلمّوا - یرحمکم الله - إلى الإیضاح^۳، والنور الواضح الواضح، والعلم الجحجاح، والنور الذي لا یطفی، والحقّ الذي لا یخفی؛

۱. در مصدر: (فلا إقرار).

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳. در مصدر: (إلى الإیضاح).

یعنی: پس ستایش کردم خدای را و ثنا گفتم او را و گفتم: ای گروه مردم! ناپدید گردید خانه‌ها و نابود شد نشانه‌ها و کم شد شکیبایی کردن. پس هیچ قرار و آرامی نیست بر دیوانگی‌ها و اغواهای شیطان‌ها و حکم کردن خیانتکاران در این ساعت. به ذات خدا قسم است که روشن شد حجت‌ها و تفصیل داده شد نشانه‌ها و زیاد شد مشکل‌ها و هرآینه بودیم ما که انتظار می‌بردیم تمامیت این آیه را با تأویل آن. که بزرگ است از خدایی که گوینده آن است. که فرموده: ﴿و نیست محمد مگر فرستاده شده‌ای که گذشته‌اند پیش از او پیغمبرانی. آیا پس اگر مرد یا کشته شد، برمی‌گردید شما به پاشنه‌های خود؟ و کسی که برگردد بر پاشنه‌های خود، هرگز ضرر نمی‌رساند خدای را چیزی و زود باشد که جزا دهد خدا سپاس گزاران را﴾.

پس از روی تحقیق مرد. به ذات خدا قسم است. جدّ من رسول خدا و کشته شد پدر من امیرالمؤمنین و صدا بلند کرد و سوسه کننده شیطان و داخل کرد شک را در دل‌های مردمان و فریاد زد فریاد زننده فتنه و مخالفت کردید سنت را. پس عجب فتنه کر کننده گنگ کننده کور کننده‌ای^۱ است که گوش داده نمی‌شود خواننده آن و جواب داده نمی‌شود ندا کننده آن و مخالفت نمی‌کند ولایت دارنده آن. ظاهر شد کلمه نفاق و سیر داده شد پرچم‌های اهل عداوت و دشمنی و سگ طبیعتی پیش گرفتند لشکرهای کسانی که از دین بیرون رفتند در میان شام و عراق. بیاید. خدا رحمت کند شما را. به سوی روشن کردن کار و امر واضح بسیار روشن کننده و نشانه بهتر و بزرگ‌تر و آنچنان نوری که خاموش نمی‌شود و حقی که مخفی نمی‌ماند.

أَيُّهَا النَّاسُ، تَيَقَّظُوا مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ، وَمِنْ نَهْرَةِ الْوَسْفَةِ^۲، وَمِنْ تَكَلُّفِ الظُّلْمَةِ^۳، وَمِنْ نَقْصَانِ الْهَمَّةِ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ وَتَرَدَّى بِالْعِظْمَةِ لَنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عَصَبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَنِيَّاتٍ مُخْلِصَةٍ لَا تَكُونُ فِيهَا شُوبٌ نِفَاقٍ وَلَا نِيَّةُ افْتِرَاقٍ، لِأَجَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ

۱. صحیح: (عجب فتنه کر گنگ کوری).

۲. در مصدر: (ومن برهة الوسنة).

۳. در مصدر: (وتكاتف الظلمة).

قدماً قدماً، ولأصْبَغَنَّ من السيوف^١ جوانبها، ومن الرماح أطرافها، ومن الخيل سناكبها. فتكلموا -رحمكم الله-، فكأْتَمَا أَلْجَمُوا بلجام الصمت عن إجابة الدعوة إلا عشرون رجلاً منهم. قاموا منهم سليمان^٢ بن سرد، وبنو الجارود ثلاثة، وعمرو بن الحمق الخزاعي، وحجر بن عدي الكندي، والظرمّاح بن عطار السعدي، وهاني بن عروة السندسي^٣، والمختار بن أبي عبيدة الثقفي، وشداد بن عياب^٤ الكاهلي، ومحمد بن عطار الباهلي، وتمام العشرين من همدان، فقالوا [لي]: يا بن رسول الله، ما نملك غير سيوفنا وأنفسنا، فيها نحن بين يديك، لأمرك طائعون، وعن رأيك غير صادّين^٥. مُرْنَا بما شئت، فنظرت يمنة ويسرة، فلم أرَ أحداً غيرهم، فقلت لهم: لي أسوة بجدي رسول الله ﷺ حين عبد الله سرّاً، وهو يومئذ في تسعة وثلاثين رجلاً، فلما أكمل الله له الأربعين صار في عدة، وأظهر أمر الله، فلو كان معي عدّتهم جاهدت في الله حقّ المجاهدة.

ثم رفعت رأسي نحو السماء، فقلت: اللهم إني قد دعوت وأندرت، وأمرت ونهيت^٦، وكانوا عن إجابة الداعي غافلين، وعن نصرته قاعدين، وعن طاعته مقصرين، ولأعدائه ناصرين. اللهم فأنزل عليهم رجزك وبأسك وعذابك الذي لا يردّ عن القوم الظالمين، ونزلت عن المنبر، وأمرت موالي وأهل بيتي، فشدّوا على رواحهم، وخرجت من الكوفة راحلاً إلى المدينة.

هذا -يا جدّاه- بعد أن دعوت سائر الأمة، وخاطبتهم بعد قتل أمير المؤمنين إلى ما دعاهم إليه أمير المؤمنين، وخاطبتهم به^٧ -يا رسول الله- جارياً على سنتك ومنهاجك وسنن أمير المؤمنين ومنهاجه في الموعدة الحسنة والترقّق والخطاب الجميل والتخويف بالله

١. در مصدر: (ولأصْفَنَنَّ من السيوف).

٢. عبارات «عن إجابة الدعوة...» در مصدر موجود نیست.

٣. در مصدر: (السندوسي).

٤. در مصدر: (شداد بن عباد).

٥. در مصدر: (وعن رأيك صادرين).

٦. در مصدر: (وأندرت وصوّيت ونهيت).

٧. در مصدر: (وخاطبتهم بعدك).

والتحذير من سخط الله [وعذابه]، والترغيب في رحمته ورضوانه، وصفحه وغفرانه، لمن وافى بما عاهد عليه الله، ورغبتهم في نصرة الدين، وموافقة الحق والوقوف بين أمر الله ونهيه، فرأيت أنفسهم مريضة، وقلوبهم قاسية، ونياتهم فاسدة^١.

قد غلب الران عليهم، فجاؤوني يقولون: معاوية أسرى سراياه إلى نواحي الأنبار والكوفة، وشن غاراته على المسلمين، وقتل منهم من لم يقاتل، وقتل النساء والأطفال، فأعلمتهم أنهم لا وفاء لهم، ولا نصرة فيهم، وأنهم قد أرادوا الدعة^٢، وأخلدوا إلى الرفاهية. أحبوا الدنيا، وتناسوا الآخرة.

فقالوا: معاذ الله - يابن رسول الله - أن نكون كما تقول، فادع الله لنا بالسداد والرشاد، فأنفذت معهم رجالاً وجيوشاً، وعرفتهم أنهم يستجيبون لمعاوية، وينقضون عهدي وبيعتي، ويلعبون^٣ بالخطر اليسير، فيقلدون منهم الدنيا بالتقليدات^٤، ويزعمون أنهم لا يفعلون، ثم ما مضى منهم أحد إلا فعل ما خبرتهم به، وأخذ رشى معاوية وتقليده، وتقدم إليه غازياً^٥، فصار مخالفاً^٦.

فلما كثرت غارات معاوية في أطراف العراق جاؤوني فعاهدوني عهداً مجدداً وببيعة مجددة، وسرت معهم من الكوفة إلى المدائن بشاطئ دجلة، فدس معاوية إلى زيد بن سنان بن أخي جرير بن عبد الله مالا، ورشاه إياه على قتلي، فخرج إلي ليلاً، وأنا في فسطاط أصلي والناس نيام، فرماني بحربة، فأثبتها في جسدي، فنبتت العسكر ورأوا الحربة ثابتة تهتز في أعضائي، وأمرت بطلب زيد - لعنه الله -، فخرج إلى الشام هارباً إلى

١. در مصدر: (وقلوبهم نائبة فاسدة).

٢. در مصدر: (قد أسروا الدعوة).

٣. در مصدر: (ويبيعوني).

٤. در مصدر: (ويقبلون منهم الرشى والتقليدات).

٥. در مصدر: (ونفذ إليه عادياً).

٦. در مصدر: (فأقضى مخالفاً).

٧. كلمة «بن» در مصدر نیست.

معاویة، فرجعت جریحاً، وخرجت عند تفرّق الأُمّة^۱ عَنِّي إلى المدینة إلى حرمك - یا جدّاه -، فلقیت من معاویة وسائر بنی أُمیّة وأعوانهم ما أسأل الله أن لا یضیع لی أجره، ولا یحرمنی ثوابه، ثمّ دَس معاویة إلى جعدة بنت الأشعث^۲ بن قیس - لعنهما الله -، فبذل لها مائة ألف درهم، وضمن لها أقطاع عشر ضیاع^۳، وأنفذ إليها سماً، فسَمّتی به؛

یعنی: بیدار شوید از خواب غفلت و از توسعه و گشایش یافتن جراحی و زخم و به مشقّت افتادن از تیرگی و از کم شدن همّت. پس قسم به آن کسی که شکافته و می شکافد دانه را و آفریده و می آفریند بندگان را و ردای بزرگی به خود گرفته، هرآینه اگر قیام کند به سوی من از شماها چند نفری بادل های صاف و نیت های پاک که در آنها نفاق و دورویی نباشد و قصد جدایی و افتراق نداشته باشند، هرآینه جهاد می کنم البتّه البتّه با شمشیر قدم به قدم و هرآینه رنگ می کنم از شمشیرها اطراف و جوانب آن را و از نیزه ها گوشه و کنار آن را و از اسب ها جاهای سم گذاردن آنها را.

پس سخن گویند - خدا رحمت کند شما را. (از شنیدن این سخنان) گویا دهنه سکوت و خاموشی بر دهن های ایشان زده شد از جواب گفتن دعوتی که کردم، مگر ده نفر از ایشان که از جای برخاستند که از ایشان بود سلیمان بن صُرد و سه نفر پسران جارود و عمرو بن حَمِیق خُزاعی و حجر بن عدی کنندی و طرمّاح بن عطّار سعدی و هانی بن عروه سندسی و مختار بن ابی عبیده ثقفی و شدّاد بن عیاب کاهلی و محمّد بن عطّار باهلی و تمام این بیست نفر از قبیلۀ همدان بودند. پس گفتند: ای پسر رسول خدا! ما مالک نیستیم غیر از شمشیرهای خود و نفس های خودمان را. آگاه باش که ما در پیش روی تو مطیع و فرمانبردار امر تویم و از رأی تو روگردان نیستیم. ما را فرمان ده به آنچه که می خواهی. پس از طرف راست و چپ نگاه کردم کسی را غیر از ایشان ندیدم. پس به ایشان گفتم که: برای من است تأسی کردن به جدّم رسول خدا ﷺ زمانی

۱. در مصدر: (عند قعود الأُمّة).

۲. در مصدر: (محمّد بن الأشعث).

۳. در مصدر: (عشر قری).

که خدا را در پنهانی پرستش می کرد که در آن روز سی و نه نفر مرد یاور داشت. پس وقتی که عدد چهل نفر برای او تکمیل شد، با آن عده قیام کرد و امر خدا را آشکار نمود. اگر با من بقدر آن عده بودند، جهاد می کردم در راه خدا حق جهاد را.

پس سر خود را بلند کردم به طرف آسمان و گفتم: خدایا! من دعوت کردم و ترسانیدم و امر و نهی کردم و از اجابت من غفلت کردند و از یاری کردن من عقب نشینی نمودند و از فرمانبرداری من کوتاهی کردند. خدایا! پس فرو فرست بر ایشان عذاب و بیم و سختی خود را از آسمان و آنچنان عذابی که رد کرده نشود از گروه ستمکاران، و فرود آمدم از منبر و امر کردم غلامان و اهل بیت خود را که بارهای خود را بستند بر راحله های خود و بیرون رفتم از کوفه در حالتی که کوچ کننده بودم به سوی مدینه و این حرکت کردن من - یا جداه! - وقتی بود که سایر امت را دعوت کردم و آنها را طرف خطاب خود قرار دادم بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین به آنچه که دعوت کرده بود ایشان را به آن امیرالمؤمنین و مخاطب ساخته بود به آن ایشان را. ای رسول خدا! جریان امر من بر سنت و روش تو و سنت های امیرالمؤمنین بود و روش او در پند دادن نیکو و مدارا کردن و خطاب کردن پاکیزه و ترسانیدن به خدا و ترساندن از خشم خدا و رغبت دادن در رحمت و خشنودی او و درگذشتن از گناه و آمرزش او برای کسانی که وفا کنند به آنچه که خدا بر آن عهد گرفته و میل دادن ایشان به یاری کردن دین و موافقت کردن حق و واقف شدن در مقابل امر و نهی خدا.

پس دیدم که نفس های ایشان بیمار است و دل های ایشان سخت است و نیت های ایشان فاسد و تباه است و غلبه کرده است تن آسایی بر ایشان. پس آمدند مرا و گفتند: معاویه سیر داده است جنگ های خود را در نواحی انبار و کوفه و از هر طرف غارتگری ها می کند بر مسلمانان و می کشد کسانی را که کسی را نکشته اند و می کشد زن ها و بچه ها را. پس آنها را اعلام کردم که وفایی برای ایشان نیست و عاطفه یاری کردن ایشان نیست و اراده ایشان آرامش و تن پروری و راحت طلبی و گشایش و فراخی است و همیشه رفاهیت خود را می خواهند. محبت دنیا را در دل گرفته اند و آخرت را فراموش کرده اند.

پس گفتند: جای پناه بردن به خداست - ای پسر رسول خدا! - که ما چنین باشیم که تو می‌گویی. پس خدا را بخوان ما را محکم بدارد و راهنمایی کند. پس فرستادم با ایشان جمعیت و لشکری را و به ایشان فهمانیدم که اجابت معاویه را خواهند کرد و عهد و بیعت مرا خواهند شکست و بازی خواهند کرد با جنبش کمی و به گردن می‌اندازند دنیا را از روی تقلیدها و گمان می‌کنند که این کارها را نمی‌کنند و پیشی گرفتند به سوی او و نرفت به سوی او احدی مگر آن که آنچه را که به ایشان خبر داده بودم کردند و گرفت رشوه معاویه را و از او تقلید کرد و پیش رفت به طرف او در حالی که جنگ کننده بود. پس مخالف من شد.

و چون غارتگری معاویه در اطراف عراق بسیار شد، آمدند به نزد من و با من عهد تازه بستند و مجدّد بیعت کردند و با آنها از کوفه به مدائن رفتم کنار دجله. پس معاویه در پنهانی دسیسه‌ای کرد و رشوه و مالی به زید پسر سنان پسر اخی جریر پسر عبدالله داد که مرا بکشد. شبانه به سوی من آمد در حالی که من در خیمه نماز می‌گزاردم و مردم خواب بودند. حربه‌ای به جانب من انداخت که در جسد من فرو رفت. پس لشکر را بیدار کردم. دیدند حربه در جسد من ثابت است و در اعضای من به جنبش است. امر کردم که به طلب زید روند - که لعنت خدا بر او باد! - و او فرار کرد، به شام رفت و من مجروح برگشتم و پس از آن که تفرقه در امت افتاد و از من جدا شدند بیرون آمدم به طرف مدینه به سوی حرم تو، یا جدّاه! پس دیدم از معاویه و سایر بنی‌امیه و یاران ایشان چیزی را که از خدا می‌خواهم که ضایع نکند برای من مزد آن را و محروم نگرداند مرا از ثواب آن. پس معاویه به پنهانی صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث بن قیس - لعنهما الله - بذل کرد و ضامن من شد برای او که ده قطعه مزرعه به او بدهد و سمی به سوی او فرستاد و او مرا به آن سم مسموم کرد.

ثمّ يقوم الحسين عليه السلام مخضّباً بدمائه، فيقبل [في] اثني عشر ألف صدّيق كلّهم [شهداء] قد قتلوا في سبيل الله من ذرّيّة رسول الله صلى الله عليه وآله ومن شيعتهم ومواليهم وأنصارهم، وكلّ

مضرجون بدمانهم. فإذا رآهم رسول الله ﷺ، بكى وبكى لبكائه أهل السماوات والأرض، وتصرخ فاطمة - سلام الله عليها -، فتزلزل الأرض ومن عليها^۱، ويقف أمير المؤمنين والحسن عليهما السلام عن يمينه، وفاطمة عن شماله، ويقبل الحسين عليه السلام، فيضمه رسول الله ﷺ إلى صدره ويقول: يا حسين، فديتك، قرّت عينك وعيناي فيك، وعن يمين الحسين أسد الله حمزة [بن عبد المطلب]، وعن شماله جعفر بن أبي طالب الطيّار، وأمامه أبو عبد الله^۲ بن الحارث بن عبد المطلب.

ويؤتى محسن مخصباً [بدمه] محمولاً، تحمله خديجة بنت خويلد وفاطمة ابنة أسد أم أمير المؤمنين عليه السلام، وهما جدّاه، وأمّ هاني وجمانة عمّته ابنتا أبي طالب^۳، وأسماء ابنة عيس الخثعميّة، صارخات [و] أيديهنّ على خدودهنّ، ونواصيهنّ منشّرة، والملائكة تسترهنّ بأجنحتهنّ، وفاطمة أمّه تبكي وتصيح وتقول: ﴿هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۴، وجبرائيل يصيح - يعني: محسناً - ويقول: إني مظلوم، فانتصر، فيأخذ رسول الله محسناً على يديه، رافعاً له إلى السماء وهو يقول: إلهي وسيدي، صبرنا في الدنيا احتساباً، وهذا اليوم الذي ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّراً وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيداً﴾^۵؛

يعنى: پس بر می خیزد حسین عليه السلام در حالتی که به خون خضاب شده باشد. پس می آیند دوازده هزار صدیق که همه آنها در راه خدا کشته شده باشند از ذریّه رسول خدا و از شیعیان و دوستان ایشان و یاران ایشان و همه آغشته اند به خون های خود. پس چون می بیند ایشان را رسول خدا، گریه می کند و گریه می کند به گریه او اهل آسمان ها و زمین و فریاد می زند فاطمه - سلام الله عليها -، پس به لرزه در می آید زمین و هر که بر روی

۱. عبارت «وتصرخ فاطمة عليها السلام...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أبو عبدة).

۳. در مصدر: (وهما جدّاه، وجمانة عمّته ابنة أبي طالب).

۴. سورة انبياء، آية ۱۰۳.

۵. سورة آل عمران، آية ۳۰.

آن است و می ایستد امیرالمؤمنین و حسن علیهما السلام از طرف راست او و فاطمه از طرف چپ او و پیش می آید حسین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه خود می چسباند و می فرماید: یا حسین! فدای تو شوم. چشم های من و چشم های تو در حق تو روشن و باقرار و سکون باد. و از طرف راست حسین است شیر خدا حمزه و از طرف چپ اوست جعفر طیار پسر ابوطالب و در جلو و پیش روی اوست ابو عبدالله^۱ پسر حارث بن عبدالمطلب. و می آورد - یا آورده می شود - محسن در حالتی که به خون خضاب شده باشد و حمل کرده شده باشد. حمل می کند او را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که هر دو جدّه های او هستند و ام هانی و اسماء دختر عمیس خثعمیه و جمانه دختران ابوطالب در حالتی که همه ایشان شیون می کنند و دست هاشان بر گونه هایشان است و موهای پیشانی هایشان آشفته و پریشان است و ملائکه آنها را می پوشانند با بال های خود و مادر او فاطمه گریه می کند و صیحه می زند و می گوید: ﴿این است آن روزی که شما وعده داده شده بودید﴾ و محسن به جبرئیل صیحه می زند و می گوید که: من مظلومم، پس یاری کن. آن گاه رسول خدا محسن را می گیرد بر روی دو دست خود و او را به جانب آسمان بلند می کند و گوید: خدای من و آقای من! ما صبر کردیم در دنیا برای خدا و امروز روزی است که ﴿می یابد هر نفسی آنچه را که عمل کرده است از نیکی در حالتی که حاضر کرده شده است و هر آنچه از عمل بدی که کرده آرزو می کند که ای کاش میانۀ او و میانۀ آن عمل مسافتی دور بود﴾ - یعنی: ای کاش نکرده بود آن کار را!

قال: وبکی الصادق علیه السلام حتى اخضلت لحيته بالدموع، ثم قال: لا رقأت عين لا تبكي عند هذا الذكر، فقال المفضل للصادق علیه السلام: يا مولاي، ما في الدموع من ثواب؟ قال: ما لا يحصى إذا كان من محق^۲، فبكي المفضل طويلاً ويقول: يا بن رسول الله، إن يومكم في

۱. چنان که در متن تذکر داده شد کنیه وی ابو عبیده است.

۲. این دو سطر در مصدر با اختلاف آمده است.

التصاص لأعظم من يوم محنتكم، فقال له الصادق عليه السلام: ولا كيوم محنتنا بكريلاء، وإن كان يوم السقيفة وإحراق النار على باب أمير المؤمنين والحسن وفاطمة والحسين وزينب وأم كلثوم وفضة وقتل مُحسن بالرفسة أعظم وأدهى وأمر؛ لأنه أصل يوم العذاب؛

يعنى: گفت مفضل: و گریه کرد صادق عليه السلام تا این که تر شد ریش او به اشکها. پس فرمود: خشک نشود چشمی که گریه نکند وقت یاد کردن این مصیبتها. پس مفضل گفت به حضرت صادق عليه السلام که: ای آقای من! این اشکها چه ثوابی دارد؟ فرمود: ثواب آن شماره نمی شود، هرگاه گریه کننده از اهل حق - یعنی: از شیعیان و دوستان - باشد. پس مفضل گریه کرد مدتی طولانی و می گفت: ای پسر رسول خدا! روز قصاص کردن شما بزرگتر است از روز محنت و اندوه شما. پس حضرت صادق به او فرمود: روزی مانند روز محنت مادر کربلا نیست، هر چند روز سقیفه و سوزانیدن آتش درب خانه امیرالمؤمنین و حسن و فاطمه و حسین و زینب و أم کلثوم و فضه را و کشتن محسن به ضرب لگد سخت تر و دشوارتر و منکرتر و تلخ تر است؛ زیرا که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده.

قال المفضل: يا مولاي، أسأل؟ قال: سل، يا مفضل. قال: يا مولاي، ما تقول في قوله تعالى: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱؟ قال: يا مفضل، تقول العامة: إنها في كل جنين من أولاد الناس قُتِلَ مظلوماً؟ قال: نعم، يا مولاي. هكذا يقول (يقولون غل) أكثرهم. قال الصادق عليه السلام: ويلهم. من أين لهم هذا؟ والآية في الكتاب خاصة لنا وفيها، وهو قوله - تقدس اسمه -: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾، والموءودة إنما هو المحسن؛ لأنه منا، وفيها قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲، والموءودة إنما هو اسم من المودة. فمن أين لكل جنين من أولاد الناس؟ أ هذه الآية في المودة والقربى غيرنا؟

۱. سورة تكوير، آية ۸-۹.

۲. سورة شوری، آية ۲۳.

یعنی: مفضل گفت: ای مولای من! آیا سؤال بکنم؟ فرمود: سؤال کن، ای مفضل! گفت: ای مولای من! چه می فرمایی در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾؟ فرمود: ای مفضل! جماعت عامه می گویند که: آن در موضوع هر طفل در شکم مادری است از اولاد که مظلوم کشته شود؟ عرض کرد: آری، ای مولای من! همچنین می گویند بیشتر از ایشان. صادق علیه السلام فرمود: وای بر ایشان! این تفسیر را از کجا می گویند؟ و حال آن که این آیه در قرآن مخصوص است برای ما و در حق ما است و آن همین آیه است که خدایی که نام او مقدس است فرموده: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾، و جز این نیست که مؤووده مُحسِن است؛ زیرا که او از ما است و خدای تعالی در حق ما فرموده است که: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، و مؤووده اسمی است از «مَوَدَّة». پس از کجا بر هر جنینی اطلاق می شود از اولاد مردمان؟ آیا این آیه که در مودت و قربی است غیر ما هستیم؟

قال المفضل: صدقت، یا مولای، ثم ماذا؟ قال: ثم تضرب سيدة النساء (نساء العالمین غل) فاطمة یدها إلى ناصيتها وتقول: اللهم أنجز وعدك وموعدك لي في من ظلمني وغضبني وضربني وجرعني ثكل أولادي، فتبكيها ملائكة السماوات السبع وحملة العرش وسكان الهواء ومن في الدنيا [و] بين أطباق الثرى، صائحين صارخين لصيحتها وصراخها إلى الله تعالى، فلا يبقى ممن قاتلنا ولا من أحب قاتلنا إلا قتل في ذلك اليوم كل واحد ألف قتلة يذوق في كل قتلة منها من العذاب ما رآته من ألم القتل سائر من قتل من أهل الدنيا دون من قتل في سبيل الله، فإنه لا يذوق الموت - كما قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ﴾ فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛^۱

یعنی: مفضل گفت: راست گفتمی، ای مولای من! پس از آن چه می شود؟ فرمود:

۱.سورة آل عمران، آیه ۱۷۰.

پس می‌زند فاطمه بزرگِ زنان جهانیان دست خود را بر پیش سر خود و می‌گوید:
 بار خدایا! وفا کن و عده خود را و زمان و عده خود را برای من درباره کسانى که به من
 ستم کردند و مرا به غضب در آوردند و زدند مرا و مرا به داغ فرزندانم مبتلا کردند. پس
 برای او گریه می‌کنند فرشتگان آسمان‌های هفتگانه و بردارندگان عرش و ساکنین هوا
 و کسانى که در دنیا هستند و در میان طبقات زمین ساکن‌اند در حالتی که همه ایشان
 صیحه زننده و شیون کننده‌اند برای صیحه زدن و شیون کردن او به سوی خدای
 تعالی. پس باقی نمی‌ماند کسی که با ما مقاتله کرده و نه کسی که دوست داشته است
 قتال کردن با ما را مگر آن که کشته می‌شوند در آن روز هر کدام از آنها هزار مرتبه کشته
 شدن که می‌چشد در هر کشته شدنی از آن از عذاب بقدر آنچه الم دیده‌اند همه کشته
 شدگان اهل دنیا غیر از کسانى که در راه خدا کشته شده‌اند؛ زیرا که کشته شده در راه
 خدا نمی‌چشد الم مرگ را - چنان که خدای تعالی فرموده که: ﴿گمان مکن البتّه البتّه که
 آنهایی که کشته شده‌اند در راه خدا مردگان‌اند، بلکه زنده‌هایی هستند که در نزد
 پروردگارشان روزی می‌خورند در حالتی که شادان‌اند به آنچه که خدا از فضل خود به
 ایشان داده و مژده می‌دهند به آنهایی که هنوز عقب مانده‌اند و به ایشان ملحق نشده‌اند
 که: هیچ ترسی برای ایشان نیست و محزون و اندوهناک نیستند﴾.

قال المفضّل: یا مولای، فإنّ من شیعتکم^۱ من لایقرّ بالرجعة وأنکم تکرّون^۲ بعد الموت
 وتکرّ^۳ أعداؤکم حتّى تقتصّوا منهم بالحقّ، فقال الصادق علیه السلام: أما^۴ سمعوا قول جدّنا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سائرنا من الأئمّة: من لم یثبت إمامتنا، ولم یحقّق^۵ متعتنا، ولم یقل^۶

۱. در مصدر: (من یستبشرون شیعتکم).

۲. در مصدر: (لا تکرّون).

۳. در مصدر: (ولا تکرّ).

۴. در مصدر: (ویلهم، ما سمعوا).

۵. در مصدر: (ویحلّ).

۶. در مصدر: (ویقول).

برجعتنا، فلیس منا؟ أو ما سمعوا الله - عز وجل - يقول: ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱؟

یعنی: گفت مفضل: ای مولای من! پس بدرستی که بعضی از شیعیان شما کسانی هستند که به رجعت شما و این که شما برمی گردید بعد از مردن اقرار ندارند و مقرر نیستند که دشمنان شما برمی گردند به دنیا تا این که قصاص کنید از ایشان به حق و راستی. پس فرمود صادق علیه السلام: آیا نشنیدند گفته جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفته ما سایر امامان را که گفته است و گفته ایم: کسی که ثابت نداند امامت ما را و راست و محقق نداند متعه ما را و قائل به رجعت ما نباشد از ما نیست؟ و آیا نشنیدند گفته خدای - عز وجل - را که می فرماید: ﴿هر آینه می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر غیر از عذاب بزرگ تر. امید است که ایشان برگردند﴾^۲؟

قال المفضل: یا مولای، فما العذاب الأدنی، وما العذاب الأكبر؟ قال الصادق علیه السلام: العذاب الأدنی عذاب الرجعة، والعذاب الأكبر عذاب يوم القيامة الذي ﴿تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۳؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چیست عذاب نزدیک تر و چیست عذاب بزرگ تر؟ فرمود صادق علیه السلام که: عذاب نزدیک تر عذاب رجعت است و عذاب اکبر عذاب روز قیامت است که ﴿در آن روز این زمین تبدیل می شود به زمینی غیر از این و همچنین آسمانها و بیرون می آیند مردم از قبرها برای خدای یگانه ای که صاحب قهر و غلبه است﴾^۴.

قال المفضل: [یا مولای] فإمامتكم واجبة^۵ عند شيعتكم ونحن نعلم أنكم اختيار الله في قوله: ﴿نَزَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾^۶، وقوله: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۷، وقوله:

۱. سورة سجده، آیه ۲۱.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۴۸.

۳. در مصدر: (ثابته).

۴. سورة انعام، آیه ۱۲۴.

۵. سورة انعام، آیه ۸۳.

﴿ إِنَّ اللَّهَ اضْطَمَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۱.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، فأين نحن في هذه الآية؟

مفضل گفت: پس اقرار کردن به امامت شما واجب است نزد شیعیان شما و ما می دانیم که شما اختیار کرده شدگانید از جانب خدا در گفته او که فرموده است: ﴿ وبلند می کنیم درجات را برای هر که می خواهیم ﴾ و گفته خدا که فرموده است: ﴿ خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را ﴾ و گفته او که فرموده است: ﴿ بدرستی که خدا اختیار کرده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان. ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوای داناست ﴾. حضرت صادق عليه السلام فرمود: پس ما در کجای این آیه یاد کرده شده ایم؟

قال المفضل: قول الله - عز وجل -: ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴾^۲، وقوله: ﴿ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ [مِنْ قَبْلُ] ﴾^۳، وقول إبراهيم: ﴿ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴾^۴، وقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام ما عبدا صنماً ولا وثناً ولا أشركا بالله طرفة عين، وقوله: ﴿ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾^۵، والعهد عهد الإمامة، لا يناله ظالم.

قال: يا مفضل، وما علمك بأن الظالم لا يناله عهد الإمامة؟^۶

مفضل گفت: فرموده خدای - عز وجل - است که: ﴿ سزاوارترین مردم به ابراهیم

۱. سورة آل عمران، آیه ۳۳-۳۴.

۲. سورة آل عمران، آیه ۶۸.

۳. سورة حج، آیه ۷۸.

۴. سورة ابراهیم، آیه ۳۵.

۵. سورة بقره، آیه ۱۲۴.

۶. این سطر در مصدر نیامده است.

هر آینه کسانی هستند که متابعت و پیروی او را کنند و این پیغمبر - یعنی: محمد ﷺ - و کسانی که ایمان آوردند و خدا ولی اهل ایمان است ﴿ و فرموده او که گفته است: ﴿ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نام گذارده است﴾، و گفته ابراهیم که در مقام دعا عرض می کند که: ﴿دور کن مرا و فرزندان مرا از این که بت ها را پرستش کنیم﴾ و از روی تحقیق دانسته ام که رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السلام بت بزرگ و کوچکی را نپرستیده اند و شریک برای خدا قرار نداده اند بقدر چشم به هم زدنی و گفته خدا که فرموده است: ﴿و یاد کن - یا محمد! - زمانی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او به کلماتی چند. پس چون تمام کرد آنها را، فرمود: بدرستی که من تو را امام قرار دهنده ام برای مردمان. ابراهیم عرض کرد: و از ذریه من کسی را امام قرار می دهی؟ فرمود: ستمکاران از ایشان نمی رسند به عهد من ﴿ - که امامت باشد -؛ یعنی: ظالم به عهد امامت نمی رسد.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود که: از کجا دانستی که ظالم به عهد امامت نمی رسد؟

قال المفضل: يا مولاي، لا تمتحنني، ولا تسألني بما لا طاقة لي به،^۱ ولا تختبرني ولا تبتلني. فمن علمكم علمت، ومن فضل الله عليكم أخذت؛
یعنی: مفضل گفت: ای مولای من! مرا امتحان مکن و مپرس از من چیزی را که طاقت آن را ندارم و آزمایش ننما و مبتلا نگردان مرا، که من از علم شما دانسته ام و از فضل خدا بر شما فرا گرفتم.

قال الصادق علیه السلام: صدقت، يا مفضل، ولولا اعترافك بنعم الله في ذلك لما كنت باب الهدى. فأين - يا مفضل - الآيات من القرآن في أن الكافر ظالم؟ قال: نعم، يا مولاي. قوله ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲، وقوله: الكافرون هم الفاسقون، ومن كفر وفسق وظلم لا يجعله الله للناس إماماً.

۱. جمله «ولا تسألني...» در مصدر نیست.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

قال الصادق عليه السلام: أحسنت، يا مفضل. فمن أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول: إن معنى الرجعة أن يرد الله إلينا ملك الدنيا، وأن يجعله للمهدي؟ ويحهم، متى سلبنا الملك حتى يرد علينا؟

قال المفضل: لا والله، لاسلبتموه ولا تسلبونه؛ لأن الملك النبوة والرسالة والوصية والإمامة؛

فرمود حضرت صادق عليه السلام که: راست گفתי - ای مفضل! - و اگر اعتراف نمی کردی به نعمت های خدا در موضوع امامت، هر آینه باب هدایت نبودی. پس، ای مفضل! در کجای قرآن است که کافر ظالم است؟ عرض کرد: آری، ای مولای من! آن جایی که فرموده که: «کفار، ایشان ستمکاران اند» و فرموده او که: «کفار، ایشان اند فاسقها» و کسی که کافر و فاسق و ظالم شد، خدا او را برای مردم [امام] قرار نمی دهد.

حضرت صادق عليه السلام فرمود: نیکو گفתי، ای مفضل! پس از کجا قائل شدی به برگشتن ما به دنیا و طایفه تقصیر کاران از شیعیان ما می گویند که: معنای رجعت این است که خدای ملک دنیا را به سوی ما برمی گرداند و آن را برای مهدی قرار می دهد. و ای بر ایشان! کی ملک از ما گرفته شده است تا این که باز برگردد به ما؟ مفضل گفت: نه به خدا قسم است، نه ملک از شما سلب کرده شده و نه شما سلب می کنید از خودتان؛ زیرا که ملک عبارت است از نبوت و رسالت و وصیت و امامت.

قال الصادق عليه السلام: [يا مفضل] لو تدبر القرآن شيعتنا، لما شكوا في فضلنا. أما سمعوا قول الله - عز وجل -: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝١﴾، فأخذ إبراهيم أربعة أطيّار، فذبحها وقطعها، وأخلط لحومها وعظامها وریشها، حتى صارت قبضة واحدة، ثم قسمها أربعة أجزاء، وجعلها على أربعة جبال، فدعاها [ودعاها خل] فأجابته تلبيةً وتيقناً بوحدانية الله

ورسالة إبراهيم في صورها الأولة؟ ومثل قول الله في الكتاب العزيز: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَسْنَنْهُ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^١، وقوله في طوائف [من] بني إسرائيل: ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ [هاربين] ﴿وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾^٢ إلى البراري والمفاوز.^٣ يحفرون على أنفسهم حفائر^٤ وقالوا: حررنا^٥ أنفسنا من الموت وكانوا زهاء ثلاثين ألف رجل وامرأة وطفل، ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا﴾، فماتوا كموتة نفس واحدة، فصاروا خبالاً (جنادلاً خ) ورفاتاً وعظاماً نخرة، فمرّ عليهم حزقيل بن العجوز، فتأمل أمرهم وناجى ربّه في أمرهم، فقصّ عليه قصّتهم. قال حزقيل: إلهي وسيدي، قد أريتهم قدرتك في أن أمّتهم وجعلتهم رفاتاً ومّرت عليهم الدهور^٦، فأرهم قدرتك في أن تُحييهم لي حتّى أدعوهم إليك وأوقفهم^٧ للإيمان بك وتصديقي، فأوحى الله إليه: يا حزقيل، هذا يوم شريف عظيم قدره عندي، وقد آليت أنّه لا يسألني مؤمن من حاجة إلاّ قضيتها له في هذا اليوم، وهو يوم نيروز، فخذ الماء ورشّه عليهم، فإنّهم يحيون بإرادتي، فرشّ عليهم الماء، فأحياهم الله بأسرهم، وأقبلوا على حزقيل مؤمنين ولله مصدّقين، وهم الذين قال الله فيهم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^٨، وقوله في قصّة عيسى: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيَاةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ

١. سورة بقره، آية ٢٥٩.

٢. سورة بقره، آية ٢٤٣.

٣. در مصدر: (والمغاور).

٤. در مصدر: (فحظروا على أنفسهم حظائر).

٥. در مصدر: (قد حررنا).

٦. عبارت «و مّرت عليهم الدهور» در مصدر نیست.

٧. در مصدر: (ووقفهم).

٨. سورة بقره، آية ٢٤٣.

طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنْبِرِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِييَ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنْبِتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

فرمود حضرت صادق علیه السلام: اگر شیعیان مادر قرآن تدبیر کنند، شکی در فضیلت ما نخواهند کرد. آیا نشنیدند گفته خدای - عزوجل - را که فرموده: ﴿و یاد کن - یا محمد! - زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگار من! به من بنما که چگونه زنده می کنی مردگان را. گفت: آیا ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولیکن برای این که قلب من مطمئن شود. فرمود: پس بگیر چهار عدد از مرغ را. پس پاره پاره کن آنها را و در نزد خود بگذار. پس قرار ده بالای هر کوهی جزئی از آن را. پس بخوان آنها را که با شتاب نزد تو می آیند و بدان بدرستی که خدا بر هر چیزی تواناست. پس گرفت ابراهیم چهار مرغ را و سر برید آنها را و پاره پاره کرد و مخلوط کرد گوشت ها و استخوان ها و بال و پرهای آنها را تا این که همه اینها یک قبضه و یک چیز شد. پس آنها را چهار قسمت کرد و بالای چهار کوه گذارد و آنها را یک یک صدا زد. پس هر یک از آنها او را اجابت کردند از جهت تلبیه و یقینی که به یگانگی خدا و رسالت ابراهیم داشتند در صورت های اولیة خود ﴿و مانند گفته خدا در کتاب عزیز خود که فرموده: ﴿آیا ندانسته ای زمانی را که عزیر پیغمبر گذشت بر دهی که آن افتاده بود بر سقف هایش - یعنی: سقف های آن بر روی اهلس خراب شده بود و مرده بودند -؟ پس گفت: کجا و چگونه زنده می کند خدا این مردگان را پس از مردنشان؟ پس میرانید او را خدا و پس از صد سال که مرده بود او را زنده کرد و فرمود به او که: چقدر وقت است که درنگ کرده ای؟ گفت: بقدر یک روز، یا بعضی از روز. فرمود: بلکه درنگ کرده ای صد سال. پس نگاه کن به سوی خوردنی و آشامیدنی خود که بو نگرفته و تغییر نیافته و فاسد نشده و نگاه کن خر خود را تا تو را آیت و نشانه قدرت خود قرار دهیم برای مردمان و نگاه کن به استخوان ها که چگونه آنها را از جا بلند می کنیم و گوشت بر آن می پوشانیم. پس چون امر بر او روشن شد، گفت: می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

۱. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

و مانند فرموده خدا راجع به طایفه‌هایی از بنی اسرائیل که: ﴿از خانه‌های خود بیرون رفتند و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن﴾ به جانب بیابان‌ها و شکاف‌های کوه و می‌کنند برای خود گودال‌هایی را و گفتند: ما آزاد می‌کنیم نفس‌های خود را از مردن و آنها قریب سی هزار نفر مرد و زن و بچه بودند. پس فرمان الهی رسید که: ﴿همه بمیرید﴾. پس همه ایشان مانند یک نفس با همدیگر مردند و مانند سنگریزه‌ها شدند و ریز ریز و استخوان‌های آنها پوسیده شد. پس حزقیل پیغمبر بر آنها گذشت و در کار آنها تأمل کرد و با پروردگار خود مناجات نمود در کار ایشان. خدا قصه ایشان را بر او قصه کرد. پس حزقیل گفت: ای خدای من و آقای من! قدرت خود را به ایشان نمودی و ایشان را میرانیدی و ریز ریز گردانیدی و روزگاری بر ایشان گذشته. پس به ایشان بنما قدرت خود را در این که زنده کنی ایشان را برای من تا بخوانم ایشان را به سوی تو و وادار نمایم ایشان را به ایمان آوردن به تو و تصدیق مرا کردن. پس وحی فرستاد خدا به سوی او که: ای حزقیل! امروز روز شریف بزرگی است که قدر آن نزد من بزرگ است و من واجب و سزاوار کرده‌ام بر خود که از من نخواهد مؤمنی حاجتی را مگر آن که برآورم حاجت او را در این روز و آن روز نوروز است. پس بگیر آب را و بر ایشان پاش آن را که ایشان زنده می‌شوند به اراده من. پس آن آب را بر ایشان پاشید و زنده کرد خدا همه ایشان را و رو آوردند به سوی حزقیل در حالتی که ایمان آورنده و به خدا تصدیق کنندگان بودند و ایشان اند آن کسانی که خدا در حق ایشان گفته: ﴿آیا ندانسته‌ای قصه آن کسانی را که بیرون رفتند از خانه‌های خود و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن. پس خدا به آنها فرمود: بمیرید، و پس از مردن ایشان را زنده کرد؟﴾.

و گفته خدا در قصه عیسی که گفت: ﴿من می‌آفرینم برای شما از گِل مانند مرغ. پس می‌دمم در آن، پس مرغی می‌شود به اذن خدا و خوب می‌کنم کور مادرزاد و صاحب لک و پیسه را و زنده می‌کنم مردگان را به اذن خدا و خبر می‌دهم شما را به آنچه که می‌خورید و آنچه که ذخیره می‌کنید در خانه‌هایتان. بدرستی که در اینها هر آینه نشانه‌ای است برای شما از قدرت خدا و رسالت من، اگر ایمان آورنده باشید﴾.

هذا - يا مفضل - ما أقمنا به الشاهد من كتاب الله لشيعتنا مما يعرفونه في الكتاب، ولا يجهلونه، ولئلا يقولوا: إن الله لا يحيي الموتى في الدنيا، ويردهم إلينا، ولنلزمهم الحجّة من الله إذ أعطى أنبياءه ورسله والصالحين من عباده، فنحن بفضل الله علينا أولى أن نُعطى مثل ما أعطوا وتزاد عليه. أو ما سمعوا - ويحهم - قول الله: ﴿ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا سِلَالًا الْبَيْارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ۝ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝ ١ ۙ﴾

قال المفضل: يا مولاي، فما تأويل ﴿ فإذا جاء وعد أولاهما ۝ ١ ۙ﴾ قال الصادق عليه السلام: هما - والله - الرجعة، وهي الأولى، وتقوم يوم القيامة العظمى. يا مفضل، أو ما سمعوا قوله: ﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝ وَنَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ۝ ٢ ۙ﴾ والله يا مفضل، إن تنزيل هذه في بني إسرائيل^٣، وإن تأويلها فينا، وإن فرعون وهامان تيم وعدي؛

ای مفضل! این است آنچه که ما به آن شاهد اقامه کردیم از کتاب خدا برای شیعیان خود از چیزهایی که می‌شناسند در کتاب آن را و جاهل به آن نیستند و تا این که گویند که: خدا زنده نمی‌کند مردگان را در دنیا و رد می‌کند ایشان را به سوی ما و هر آینه ملزم می‌کنیم ایشان را به حجّت از جانب خدا؛ زیرا که عطا کرده است به پیغمبران و فرستاده شدگان خود و به شایستگان از بندگان خود. پس ما به سبب فضل و فزونی که به ما داده سزاوارتریم به این که عطا کرده شویم مانند آنچه را که عطا کرده شدند و زیاده بر آن. وای بر ایشان! آیا نشنیدند قول خدا را که فرموده است: ﴿ پس چون بیاید وعده نخست از دو وعده، بر می‌انگیزانیم بر شما بندگانی را که برای ما هستند که صاحبان قوت و قدرت سخت‌اند. پس جستجو می‌کنند در میان خانه‌ها و می‌باشد این وعده‌ای که کرده شده. پس بر می‌گردانیم برای شما نصرت را بر ایشان و مدد می‌کنیم

۱. سورة اسراء، آیه ۵-۶.

۲. سورة قصص، آیه ۵-۶.

۳. این جمله در مصدر نیست.

شمارا به مالها و فرزندان و می گردانیم جمعیت شما را بیشتر از حیث شماره نفرات؟
مفضل گفت: ای آقای من! تاویل آیه ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ چیست؟ حضرت
صادق علیه السلام فرمود: به ذات خدا قسم است که مراد از وعده اولی رجعت است و وعده
دوم روز قیامت بزرگ است. ای مفضل! آیا نشنیده اند گفته خدا را که فرموده است:
﴿می خواهیم منت بگذاریم بر آن کسانی که ضعیف و ناتوان داشته شده اند در روی زمین
و بگردانیم ایشان را پیشوایان مردم و قرار دهیم ایشان را ارث برندگان و تمکین دهیم
ایشان را در روی زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را از آنها آنچه را که
از آن بیم داشتند﴾؟ به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که تنزیل این آیه در حق
بنی اسرائیل است و تاویل آن در حق ما است و مراد از فرعون و هامان تیم و عدی است.

قال المفضل: یا مولای، فالمتعة؟ قال: المتعة حلال طلق، والشاهد بها قول الله - جل
شأنه - في النساء المزوجات بالولي والشهود: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ
النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۱ أي مشهوداً، والقول المعروف هو المشهود بالولي^۲، وإنما احتيج إلى الولي
والشهود في النكاح ليثبت النسل، ويصح النسب، ويستحق للميراث، وقوله: ﴿وَأَتُوا
النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾^۳، وجعل الطلاق
في النساء المزوجات^۴ غير جائز إلا بشاهدين ذوي عدل من المسلمين، وقال في سائر
الشهادات على الدماء والفروج والأموال والأموال: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ
لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۵، وبين الطلاق - عز ذكره -،
فقال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾

۱. سورة بقره، آیه ۲۳۵.

۲. در مصدر: (هو المستشهد بالولاء).

۳. سورة نساء، آیه ۴.

۴. این جمله در مصدر به صورتی دیگر و تقریباً نامفهوم است.

۵. سورة بقره، آیه ۲۸۲.

ولو كانت المطلقة تبين بثلاث تطليقات يجمعها كلمة واحدة وأكثر منها وأقل - كما قال الله تعالى: ﴿ وَأَخْضُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝ ١ ۝

[﴿ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۝ ٢ ۝

وقوله - عز وجل -: ﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝ ٣ ۝] هو نكرة تقع بين الزوج وزوجته، فتطلق التطليقة الأولى بشهادة ذوي عدل، وحد وقت التطليق هو آخر القرء^١، والقرء هو الحيض، والطلاق يجب عند آخر نقطة بيضاء تنزل بعد الصفرة والحمرة، وإلى التطليقة الثانية والثالثة ما^٥ يحدث الله بينهما عطفاً أو زوال^٦ ما كرهاه، وهو قوله - جل من قائل -: ﴿ وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ٧ ۝

هذا قوله في أن للبعولة مراجعة النساء من تطليقة إلى تطليقة إن أرادوا إصلاحاً، وللنساء مراجعة الرجال في مثل ذلك، ثم بين - تبارك وتعالى - فقال: ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ۝ ٨ ۝ في الثالثة. فإن طلق الثالثة وبانت، فهو قوله: ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ ۝ ٩ ۝ ثم يكون كسائر الخطاب لها؛

١. سورة طلاق، آية ١.

٢. سورة طلاق، آية ٢.

٣. سورة طلاق، آية ٢.

٤. در مصدر: (وحرر وقت التطليق وهو آخر القرء).

٥. در مصدر: (أول التطليقة الثانية والثالثة وما).

٦. در مصدر: (وذلك).

٧. سورة بقره، آية ٢٢٨.

٩. سورة بقره، آية ٢٣٠.

٨. سورة بقره، آية ٢٢٩.

مفضل گفت: ای مولای من! متعه چگونه است؟ فرمود: حلال است و پاکیزه، و شاهد به حلال بودن آن گفته خدایی است که بزرگ است شأن او درباره زنهای تزویج شده به اذن ولی با داشتن شاهدها که فرموده است: ﴿باکی نیست بر شما و گناهی نیست در آنچه به کنایه خبر دارید به آن از خواستگاری زنان یا پنهان داشته‌اید در نفس‌های خود. می‌داند خدا که زود یاد خواهید کرد ایشان را، ولیکن در پنهانی ایشان را وعده ندهید مگر آن که به گفتاری خوب خواستگاری کنید﴾ - یعنی: با حضور شاهد و قول معروف. مراد شهادت داده شده است با ولی و جز این نیست که در نکاح دائم احتیاج به ولی و شهود داشتن برای ثابت بودن نسل و صحیح شدن نسب و مستحق ارث بردن شدن است.

و گفته خدای تعالی: ﴿و بدهید مهرهای زنان را به طیب خاطر. پس اگر زنان بخوشی و از روی میل و دلخواه خود چیزی از مهرهای خود را به شما بخشیدند، بخورید که بر شما سازگار و گوارا خواهد بود﴾ و قرار داده است خدا طلاق را در زنهای مزوجه نحوی که جایز نمی‌باشد مگر در حضور دو شاهد عادل از مسلمانان و در سایر شهادت‌هایی که راجع به خون‌ها و فرج‌ها و مال‌ها و ملک‌هاست فرموده که: ﴿استشهاد کنید به دو شاهد از مردان خود و اگر دو نفر مرد نباشد به یک مرد و دو زن از آنهایی که به شهادت دادن و شاهد بودن آنها خشنودید﴾.

و روشن کرده است خدایی که ذکر او غالب است حکم طلاق را و فرموده است که: ﴿ای پیغمبر خبر داده شده! چون طلاق دادید زنان را، پس طلاق دهید ایشان را وقت عده ایشان و ضبط نمایید مدت عده داشتن ایشان را و پرهیزید از خدایی که پروردگار شماست و بیرون نکنید ایشان را از خانه‌هاشان و نباید بیرون روند مگر آن که پدید آید از ایشان کار زشتی آشکارا و این است حدهای خدا و کسی که از حدود خدا تجاوز کند، پس تحقیقاً به خود ستم کرده است. نمی‌دانی شاید که پدید آورد خدا بعد از آن امری را﴾. این کار دشوار و ناشناسایی است که واقع می‌شود میان

شوهر و زن او. پس دفعه اول او را طلاق می دهد در حضور دو نفر شاهد عادل و حد وقت طلاق دادن، آخر زمان عادت و حیض اوست و طلاق واجب است که نزد آخر نقطه سفیدی باشد که بعد از زردی و سرخی از او نازل می شود - یعنی: بعد از پاک شدن از حیض - و تا طلاق دوم و سوم تا زمانی که احداث کند خدا در میان ایشان مهربانی یا تا وقت زایل شدن آنچه که سبب کراهت آنهاست و آن است مراد از گفته خدایی که بزرگ است گوینده آن که گفته است: ﴿و طلاق داده شدگان انتظار بدهند خودشان را مدت سه طهر - یعنی: سه مرتبه پاک شدن از حیض - و حلال نیست ایشان را که پنهان کنند آنچه را که در رحم های ایشان خدا خلق کرده است، اگر ایمان به خدا دارند و ایمان به روز قیامت دارند، و شوهر هاشان سزاوارترند به باز آوردن ایشان در آن وقت اگر بخواهند اصلاح و سازش کردن با همدیگر را، و از برای آن زنان است مانند آنچه بر زنان دیگر است بخوبی و برای مردان است بر ایشان رتبه و پایه افزونی و خدا غلبه کننده و درست کار است ﴿. این است گفته خدا در این که از برای شوهرهاست رجوع کردن به زنان خود از طلاقی تا طلاقی اگر بخواهند اصلاح و آشتی کنند و برای زنان است رجوع کردن به مردان در مانند آن. پس واضح کرده است خدای تعالی و فرموده است: ﴿پس طلاق دو مرتبه است. پس از آن نگاهداشتن بخوبی است یا رها کردن بخوبی است ﴿ در دفعه سوم. پس اگر طلاق سوم را داد و جدایی میانشان واقع شد، پس فرموده خدا این است که می فرماید: ﴿پس اگر طلاق سوم را داد، حلال نمی شود او را بعد از طلاق سوم تا آن که به زنی بگیرد شوهر دیگری او را غیر از او ﴿. پس اگر شوهر دیگر او را طلاق داد و شوهر اول خواست او را بگیرد، مانند سایر خواستگاران خواهد بود - یعنی: می تواند او را باز به زنی بگیرد.

وَأَمَّا الْمَتْعَةُ الَّتِي أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَأَطْلَقَهَا الرَّسُولُ عَنِ اللَّهِ لِسَائِرِ الْمُسْلِمِينَ فَهِيَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُجْلٌ لَكُمْ مِمَّا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

فَرِيضَةٌ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱ .
 الفرق بين المزووجة والمتعة أن للمزووجة صداقاً وللمتعة أجرة، فتمتع سائر المسلمين
 على عهد رسول الله ﷺ في الحج وغيره وأيام أبي بكر وأربع سنين من أيام عمر، حتى
 دخل على أخته عفرا، فوجد في حجرها ولداً يرضع من ثديها، فقال: يا أختي، ما هذا؟
 فقالت له: ابني من أحشائي، ولم تكن متبغلة، فقال لها: الله، فقالت: الله^۲، وكشفت عن
 ثديها، فنظر إلى درة اللبن في فم الطفل.

فغضب وأرعد، واربد لونه، وأخذ الطفل على يديه مغضباً، وخرج حتى أتى المسجد،
 فرقى المنبر وقال: نادوا في الناس: إن الصلاة جامعة، وكان في غير وقت الصلاة، فعلم
 المسلمون أنه لأمر يريده عمر، فحضروا، فقال: معاشر الناس من المهاجرين والأنصار
 وأولاد قحطان ونزار، من منكم يحب أن يرى المحرمات عليه من النساء ولها مثل هذا
 الطفل قد خرج من أحشائها وسقته اللبن وهي غير متبغلة؟ فقال بعض القوم: ما نحب هذا،
 يا أمير المؤمنين. فقال: أستم تعلمون أن أختي عفرا بنت حنتمة أمي وأبي الخطاب غير
 متبغلة؟ قالوا: بلى، يا أمير المؤمنين. قال: قد دخلت عليها في هذه الساعة، فوجدت هذا
 الطفل في حجرها، فناشدتها: أتى لك هذا؟ فقالت: ابني ومن أحشائي، ورأيت درة اللبن
 من ثديها في فيه، فقلت: من أين لك هذا؟ قال: تمتعت.

واعلموا معاشر الناس، إن هذه المتعة التي كانت حلالاً على المسلمين في عهد
 رسول الله ﷺ وبعده قد رأيت تحريمها. فمن أتاها ضربت جنبه بالسوط. فلم يكن في
 القوم منكر قوله، ولا راداً عليه، ولا قائل: أمّن رسول^۳ بعد رسول الله، أو كتاب^۴ بعد كتاب
 الله؟ لانقبل خلافاً على رسول الله وكتابه، بل سلّموا ورضوا؛
 واما متعه اي كه حلال كرد خدا آن را در كتاب خود و مطلقاً رسول خدا از جانب

۱. سورة نساء، آية ۲۴.

۲. در مصدر: (فقال لها: من أين ذلك؟ فقالت: تمتعت).

۳. در مصدر: (أي رسول).

۴. در مصدر: (وأي كتاب).

خدا برای سایر مسلمانان حلال دانست دلیل حلال بودن آن گفته خدای - عزوجل - است که فرموده: ﴿و شوهر داران از زنان مگر آنچه را که مالک شد یمین های شما - یعنی: کنیزان زر خرید شما - در کتاب خداست که بر شما نازل شده و حلال کرده شد برای شما آنچه که غیر از آن است - یعنی: غیر از زن های شوهر دار است - آن که خواستگاری کنید به مال های خودتان در حالتی که شوهر های حلال باشید برای آنها، نه این که زنا کنندگان باشید. پس آنچه را که متعه کردید به آن - یعنی: مهر ایشان قرار دادید - بدهید به ایشان که فرض و واجب شده دادن آن بر شما و هر آنچه که راضی شده اید به آن بعد از مهر واجب. بدرستی که خدا دانا و درست کار است﴾.

فرق میان زنی که به عقد دائم تزویج شده و زنی که متعه شده این است که برای زن مزوجه به عقد دائم صدق قرار داده می شود و به زنی که متعه کرده می شود اجرت و مزد داده می شود. پس سایر مسلمانان در زمان زنده بودن رسول خدا ﷺ متعه می کردند - چه در سفر حج و چه غیر آن - و همچنین بعد از آن در ایام خلافت ابوبکر و در چهار سال از دوره خلافت عمر تا آن که وارد می شود روزی بر خواهر خود عفرات می یابد که طفلی را در دامن خود نهاده و آن را از پستان های خود شیر می دهد. پس به او گفته که: ای خواهر من! این چیست؟ خواهرش به او گفته که: این پسر من است که از شکم من و میان دو پهلوی من بیرون آمده، در حالتی که شوهری نداشته است. پس از روی تعجب می گوید: الله! خواهرش هم می گوید: الله، و پستان های خود را باز می کند. عمر نگاه می کند که شیر در دهان طفل جاری می شود.

پس غضبناک می شود و لرزه به بدن او می افتد و رنگش تغییر می کند و به دو دست خود غضب آلوده بچه را می گیرد و بیرون می رود، تا این که وارد مسجد می شود و بر منبر بالا می رود و می گوید: «مردم را ندا کنید که به جماعت حاضر شوند» و آن وقت در غیر وقت نماز بوده. مسلمانان می فهمند که امر تازه ای رخ داده که عمر آنها را خواسته است. پس در مسجد حاضر می شوند. پس می گوید: ای گروه مردمان از مهاجرین و انصار و فرزندان قحطان و نزار! کدام یک از شما دوست می دارد که از

زن‌هایی که با او محرم هستید بی شوهر چنین طفلی از او زاییده شود و او را شیر دهد؟ بعضی از آن گروه گفتند که: ما دوست نمی‌داریم این را، یا امیرالمؤمنین! پس می‌گوید که: آیا ندانسته‌اید خواهر من عفرات دختر حنتمه مادر من و خطّاب پدر من شوهر ندارد؟ گفتند: چرا، یا امیرالمؤمنین! می‌گوید: من در این ساعت بر او وارد شدم. این طفل را در دامن او یافتم. او را قسم دادم که: این طفل را از کجا آورده‌ای؟ گفت: پسر من است که از بین دو پهلوی من بیرون آمده و دیدی که از پستان‌های من شیر در دهان او جاری است. گفتم: از کجا فرزند آورده‌ای؟ تو که شوهر نداری. گفت: متعه شدم.

و بدانید - ای گروه مردمان! - این متعه‌ای است که در زمان پیغمبر حلال بوده بر مسلمانان و بعد از او هم حلال بوده و من رأی به حرام بودن آن می‌دهم. پس کسی که بعد از این متعه کند با تازیانه بر پیشانی او می‌زنم، و در میان آن جمعیت کسی نبود که انکار گفته‌اش کند و رد کند گفته‌اش را و گوینده‌اش نبود که به او بگوید: آیا پس از رسول خدا رسول و پیغمبری آمده، یا بعد از کتاب خدا کتابی آورده شده؟ و ما مخالفت کردن تو را نمی‌پذیریم که بر خلاف گفته‌ی پیغمبر و کتاب او چیزی بگویی، بلکه تسلیم گفته‌اش شدند و به آن راضی شدند.

فقال المفضّل: یا مولای، فما شرائط المتعة؟ قال: یا مفضّل، لها سبعون شرطاً. من خالف منها شرطاً واحداً، ظلم نفسه. قال: قلت: یا سیدی، فأعرض ما علمته منكم فیها؟ فقال الصادق علیه السلام: [قل] یا مفضّل، [علی] إنك قد علمت الفرق بین المزوّجة والمتمتع بها ممّا تلوته علیك. فإنّ المزوّجة لها صداق ونحلة، وللمتعة أجرة، وهذا الفرق فی ما بینهما؛ مفضّل گفت: ای مولای من! شرایط متعه چیست؟ فرمود: ای مفضّل! برای متعه هفتاد شرط است. کسی که مخالفت کند یک شرط از آنها را، ستم کرده است به نفس خود. گفت: گفتم: ای آقای من! عرضه بدارم آنچه را که دانستم آن را، یا آن که تعلیم گرفتم از شما در باب متعه؟ فرمود: ای مفضّل! بدرستی که از روی تحقیق دانستی

فرق میانه زن تزویج شده به عقد دائم و زنی را که متعه شده به آن از آنچه که برای تو خواندم که از برای زن مزوجه صدق و بخشش هست و از برای زنی که متعه شده اجرت و مزد است و این است فرق میان این دو.

قال المفضل: [نعم] یا مولای، قد علمتُ ذلك. قال: فقل: یا مفضل، قال: یا مولای، قد امرتمونا أن لا نتمتع ببغیة ولا مشهورة بفساد، ولا مجنونة، وأن ندعو المتمتع بها من الفاحشة^۱. فإن أجابت فقد حرم الاستمتاع بها، وأن نسأل أفاغرة أم مشغولة ببعل أو بحمل أم بعدة؟ فإن شغلت بواحدة من الثلاث، فلا تحل. فإن خلت، فنقول لها: متعيني نفسك على كتاب الله وسنة نبيه نكاحاً غير سفاح أجلاً معلوماً بأجرة معلومة، وهي ساعة أو يوم أو يومان أو شهر أو سنة أو ما دون ذلك أو أكثر، والأجرة ما تراضيا عليه من حلقة خاتم أو شسع نعلٍ أو شق تمره إلى فوق ذلك من الدراهم والدنانير أو عرض^۲ ترضى به. فإن وهبت، حل له كالصداق الموهوب من النساء المزوجات. قال الله [فيهن]: ﴿فَإِنْ طَبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾^۳ ثم يقول لها: على أن لا ترثني ولا أرتك، وعلى أن الماء لي، أضعه حيث شئت، وأشار عليك الاستبراء خمسة وأربعين يوماً أو محيضاً واحداً، ما كان من عدد الأيام^۴. فإذا قالت: نعم، أعدت القول ثانية، وعقدت النكاح به. فإن أحببت وأحببت هي الاستزادة في الأجل زدتما^۵.

وفيه ما روينا عنكم من قولكم: لئن أخرجنا فرجاً من حرام إلى حلال أحببنا من تركه على الحرام، ومن قولكم: فإن كانت تفعل^۶ فعلها ما تولت من الإخبار عن نفسها، ولا جناح عليك، وقول أمير المؤمنين عليه السلام: لعن الله ابن الخطأب، فلولا ما زنى إلا شقي

۱. در مصدر: (أن تدعو المتعة إلى الفاحشة).

۲. در مصدر: (أو عرض).

۳. سورة نساء، آية ۴.

۴. در مصدر: (أربعون يوماً أو محيضاً أو أجد ما كان من عدد الأيام).

۵. كلمة «زدتما» در مصدر نیست.

۶. در مصدر: (تعقل قولها).

أو شقیة؛ لأنه كان يكون للمسلمین غنی فی المتعة عن الزنا، وروينا عنكم أنكم قلت: إن الفرق فی ما بین المزووجة والمتمتع بها أن للمتمتع أن یعزل عن المتمتع، وليس للزوج أن یعزل عن الزوجة؛ لأن الله یقول: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^۱، وأتى فی کتاب الکفارات عنكم^۲ أنه من عزل نطفة عن رحم مزووجة فدية النطفة عشرة دنانیر كفارة، وشرط فی المتعة أن الماء یضعه حیث یشاء من المتمتع بها، فإن وضعه فی الرحم فخلق منه ولد، كان لاحقاً بأبيه؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق دانستم آن را. فرمود: پس بگو، ای مفضل! گفت: ای مولای من! تحقیقاً امر فرمودید ما را که متعه نکنیم زن زانیه را و نه مشهوره به فساد را و نه دیوانه را و این که دعوت کنیم زن زانیه ای را که می خواهد متعه شود از زنا دادن. پس اگر اجابت کرد متعه کند و اگر اجابت نکرد حرام است استمتاع به آن. و این که آن زنی که می خواهیم او را متعه کنیم پیرسیم که آیا بی شوهر است و حامل نیست و در عدّه نیست، یا این که مشغول به یکی از این سه است. اگر خالی از این سه است و مشغول نیست، پس به او می گوییم: متعه بده به من نفس خودت را بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او به نکاحی که زنا نباشد مدت دانسته شده ای را به اجرت دانسته شده ای و آن مدت یک ساعت باشد یا یک روز یا دو روز یا یک ماه یا یک سال یا کم تر از آن یا زیادتر از آن و اجرت آن هر چیزی است که طرفین با هم راضی شوند از حلقه انگشتری یا بند نعلی یا پاره خرمایی تا بالاتر از اینها از پول های نقره و طلاها یا چیز عارضی که زن به آن راضی شود. پس اگر ببخشد آن رازن متمتع به مرد متمتع، حلال می شود برای او مانند صدق بخشیده شده از طرف زن های مزوجه به شوهر هاشان. فرموده است خدا که: ﴿اگر ببخشند از طیب خاطر زن ها برای شما چیزی از صدق و مهر خودشان را، پس بخورید آن را که گوارا و سازگار است﴾.

۱. سورة بقره، آیه ۲۰۴-۲۰۵.

۲. در مصدر: (إن فی کتاب الله لكفارة عنكم).

پس به آن زن متمتع می‌گوید: به شرط این که ارث نبری از من و من هم ارث نبرم از تو و به شرط این که آب نطفه خود را هر کجا که می‌خواهم بریزم و با تو شرط می‌کنم که استبراکنی - یعنی: بعد از این که مدت تو تمام شد، یا مدت تو را بخشیدم، چهل و پنج روز عده نگاهداری، یا یک مرتبه از حیض پاک شوی هر چند روزی که عادت حیض توست. پس اگر قبول کرد، همین این‌هایی را که گفתי دو مرتبه بگو و عقد ببند با او. پس اگر دوست داشتی تو و آن زن هم دوست دارد زیاد کردن مدت را، زیاد کنید.

و در این موضوع است آنچه که روایت می‌کنیم از شما از گفته شما که: هر آینه اگر بیرون ببریم فرجی را از حرام به سوی حلال محبوب‌تر است نزد ما از ترک کردن او حرام را، و از گفته شماست که: اگر زن بکند غیر از آنچه که از نفس خود خبر داده از مشغول بودن به شوهر دیگر و یا حمل داشتن و یا در عده دیگری بودن و یا وفانکردن به آنچه با او شرط شده، گناهی بر تو نیست، و قول امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده: خدا لعنت کند پسر خطّاب را. اگر او نبود، زنا نمی‌کرد مگر مرد شقی یا زن شقیّه؛ زیرا که مسلمانان به متعه کردن بی‌نیاز از زنا می‌شدند.

و روایت کرده شده‌ایم ما از شما که گفته‌اید: فرق میان زن مزوجه به عقد دائم و زن متمتع بها - یعنی: زنی که متعه شده - این است که مرد متعه کننده می‌تواند نطفه خود را عزل کند از زنی که او را متعه کرده و شوهری که به عقد دائم ازدواج کرده نمی‌تواند نطفه خود را از زوجه خود عزل کند؛ زیرا که خدا می‌فرماید: ﴿و از مردمان کسی است که خوش آید تو را گفتار او در زندگانی دنیا و گواه می‌آورد خدا را بر آنچه که در دل اوست و دشمنی او سخت‌تر است و چون برگردد کوشش می‌کند در روی زمین تا فساد کند در آن و نابود کند کشت و نسل را و خدا دوست نمی‌دارد فساد را﴾ و در کتاب کفّارات آورده شده است از شما که: هر که عزل کند نطفه‌ای را از رحم زن مزوجه خود، دینه آن نطفه دادن ده دینار کفّاره است و شرط متعه این است که آب مال مرد است. برای اوست که هر کجا می‌خواهد بریزد و از زنی که متعه کرده آن را خارج کند. پس اگر در رحم او ریخت و اولادی - یا ولدی - از آن به وجود آمد، ملحق به پدر اوست.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، حدثني أبي محمد بن علي عن آبائه عليهم السلام، يرفعه إلى جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الله أخذ الميثاق على سائر المؤمنين^۱، لا يعلق منه فرج من متعة. إن أحد محن المؤمن الذي يتبين إيمانه من كفره إذا علق منه فرج من متعته، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ولد المتعة حرام، وإن الأجداد أن لا يضع النطفة في رحم المتعة.

قال المفضل: يا مولاي، فإن كان فيه بسم الله؟^۲

فرمود حضرت صادق عليه السلام: ای مفضل! حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرانش - درود باد بر ایشان - که بالا برده است آن را به سوی جد ما رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود: خدا پیمان گرفت بر سایر مؤمنین که آویخته نشود فرجی و بار نگیرد از جهت متعه کردن او به فرزندی، و فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله: ولد متعه حرام است و پاکیزه تر این است که نطفه را در رحم متعه نگذارد.

مفضل گفت: ای مولای من! اگر چه در گذاردن آن «بسم الله» بگوید؟

مؤلف فقیر گوید: در نسخه ای که از آن استنساخ کردم عبارت حدیث را چنین یافتم و دور نیست که در آخر آن چیزی افتاده باشد و آن این جمله باشد - چنان که از بعضی از اخبار دیگر برمی آید - که برای صادق عليه السلام گفته باشد که:

إن عبد الله بن عباس مرّ بعبد الله بن الزبير، فقال ابن الزبير: أما ترون رجلاً قد أعمى الله قلبه كما أعمى عينيه، يفتي في المتعة ويقول: إنها حلال؟ فسمعه عبد الله بن العباس، فقال لقائده: قف بي على الجماعة التي فيها عبد الله بن الزبير، فوقف به، فقال: يا ابن الزبير، سل أمك أسماء بنت أبي بكر؛ فإنها تخبرك أن أباك عوسجة الأسدي استمتع بها بسردين يمانيتين، فحملت بك منه، وأنت أول مولود ولد في الإسلام من متعة، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله: ولد المتعة حرام؛

۱. در مصدر: (على ماء أوليائه المؤمنون).

۲. این سطر در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (لا ولد).

یعنی: عبدالله بن عباس گذشت به عبدالله بن زبیر. پس ابن زبیر گفت: آیا ندانسته‌اید مردی را که خدا کور کرده است دل او را همچنان که کور کرده است دو چشم او را که فتوا می‌دهد در متعه و می‌گوید که: آن حلال است؟ پس عبدالله بن عباس شنید این کلام را. به عصاکش خود گفت: مرا ببر نزد این جماعتی که عبدالله بن زبیر در آنهاست و مرا آن جا نگاهدار. پس در آن جا او را نگاه داشت. پس ابن عباس به ابن زبیر گفت: از مادرت اسماء دختر ابوبکر پرس تا خبر دهد تو را که پدرت عوسجه اسدی او را متعه کرد به دو بُرد یمانی و او به تو حامل شد از او و تو اوّل مولودی هستی که در اسلام از متعه زاییده شدی و بتحقیق که پیغمبر ﷺ فرمود که: زاییده متعه حرام است.

پس آن حضرت در جواب مفضل فرمود: لقد صدق عبد الله بن العباس في قوله لعبد الله بن الزبير؛ یعنی: هرآینه از روی تحقیق راست گفت عبدالله پسر عباس در گفته خود برای عبدالله پسر زبیر.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، لقد روى بعض شيعتكم أنكم قلت: إن ضرر المتعة أشهر من دابة^۱ البيطار، وأنكم قلت لأهل المدينة: هبوا لنا التمتع في المدينة، وتمتعوا حيث شئتم من الأرض.

قال الصادق عليه السلام: إنما قلنا ذلك لأننا خفنا عليهم من شيعة ابن الخطاب أن يضربوا جنوبهم بالسياط، فأحرزناها بأشباهاها^۲ بالمدينة؛

مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! هرآینه بتحقیق روایت کرده‌اند بعضی از شیعیان شما که شما گفته‌اید که: ضرر متعه بیشتر است و مشهورتر است از اسب شخص بیطار - یعنی: کسی که پرستار آن است که بسا می‌شود به ضرب لگد و گاز پرستار خود را بکشد - و بدرستی که شما گفته‌اید که: برای خاطر ما واگذارید متعه کردن در مدینه را و هر کجا از زمین که می‌خواهید تمتع کنید.

۱. در مصدر: (من رایة).

۲. در مصدر: (باستیانها بها منهم).

فرمود صادق علیه السلام: جز این نیست که ما این سخن را برای آن گفتیم که ترسیدیم بر ایشان از پیروان پسر خطاب از این که تازیانه به پهلوهای آنها بزنند. پس حفظ کردیم ایشان را به مانند این گفته‌ها در مدینه.

قال المفضل: وروت شيعتكم عنكم أن محمد بن سنان الأسدي تمتع بامرأة، فلما دنى لوطيها^۱، وجد في أحشائها [ترکلاً]، فرفع نفسه عنها، وقام ملقاً^۲، ودخل على جدك علي بن الحسين عليه السلام، فقال: يا مولاي وسيدي، إني تمتعت بامرأة، فكان من قصتي وقصتها كيت وكيت، وإني قلت لها: ما هذا التركل؟ فجعلت رجلها في صدري، ودفعني عنها، وقالت لي: ما أنت بأدب^۳، ولا بعالم. أما سمعت الله يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدُّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾^۴؟

مفضل گفت: و روایت کرده‌اند شیعیان شما از شما که محمد بن سنان اسدی زنی را متعه کرد. چون نزدیک شد که وطی کند او را، یافت در شکم و پهلوهای او چیزی را. پس از روی او بلند شد در حال سستی و وارد شد بر جدت علی بن الحسین علیه السلام و گفت: ای مولای من و آقای من! من زنی را متعه کردم و قصه من و قصه او چنین و چنان شد و من به او گفتم: این چه واگذاری است؟ پس پای خود را در سینه من گذارد و مرا از روی خود دور کرد و به من گفت که: با ادب و دانا نیستی. آیا نشنیده‌ای گفته خدا را که می‌گوید: ﴿ای کسانی که ایمان آوردند! نپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر شود برای شما، شما را بد آید﴾؟

قال الصادق علیه السلام: هذا الشرف من شيعتنا، ومن يكذب علينا فليس منا، والله ما أرسل الله الرسل إلا بالحق، ولا جاؤوا إلا بالصدق، ولا يحكون إلا عن الله ومن عند الله وبكتاب الله،

۱. در مصدر: (فلما تمطأها).

۲. در مصدر: (وقام قلقاً).

۳. در مصدر: (بأدیب).

۴. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

فلا تَتَّبِعُوا الهوى فتضلُّوا، ولا ترخصوا لأنفسكم فيحرم عليكم ما أحلَّ الله لكم. والله يا مفضل، ما هو إلا دين الحق، وما شرائطها إلا ما قدّمت ذكرها لك، فذر الغاوين تجرده^۱ نفسك عن هواها؛

فرمود صدق علیه السلام: این هرآینه شرفی است برای شیعیان ما، و کسی که بر ما دروغ بندد از ما نیست. به ذات خدا قسم است خدا پیغمبران خود را نفرستاده مگر به درستی و درستکاری و نیامدند مگر به صدق و راستی و راستگویی و حکم نمی‌کنند مگر از جانب خدا و از نزد خدا و به کتاب خدا. پس پیروی هوا و خواهش‌های نفس خود را نکنید که گمراه می‌شوید و رخصت ندهید نفس‌های خودتان را که حرام می‌کند بر شما آنچه را که حلال کرده است خدا برای شما. به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که نیست آن مگر آن که دین حق است و نیست شرط‌های آن - یعنی: متعه - مگر آنچه که از پیش یاد کردم برای تو. پس واگذار گمراهان را که انکار می‌کند آن نفس تو را از هوای خود. مؤلف ناچیز گوید که: این قسمت اخیر از سؤال مفضل راجع به محمد بن سنان خالی از اضطراب و تزلزل نیست و دور نیست که در عبارت سقطی باشد. چون نسخه منحصر بود، لذا عین عبارت را همچنان که نوشته شده بود نوشتم.

قال المفضل: قلت: ثم ماذا، يا سيدي؟ قال مولاي الصادق علیه السلام: ثم يقوم سيّد العابدين عليّ بن الحسين وأبي الباقر علیهما السلام، فيشكوان إلى جدّهما رسول الله صلّى الله عليه وآله ما نالهما من بني أمية وما ورد عليهما من القتل^۲، ثم أقوم أنا وأشكو إلى جدّي رسول الله صلّى الله عليه وآله ما جرى من طاغية الأمة الملقب بالمنصور حيث أفضت إليه الخلافة؛ فإتته عرضني على الموت والقتل، ولقد دخلت عليه، وقد رحلني من المدينة إلى دار ملكه بالكوفة مغسلاً مكفناً محتطاً مراراً، فأراه الله من قدرته ما روّعه^۳ عني ومنعه من قتلي.

۱. در مصدر: (فذر الغاوين وازجر).

۲. در مصدر: (وما روّعا به من القتل).

۳. در مصدر: (ما ردعه).

قال الصادق عليه السلام: ثمَّ يقوم ابني موسى عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيه من الطاغية^۱ هارون المسمّى بالرّشيد وتسييره من المدينة على طريق البصرة متنحياً طريق الكوفة؛ لأنّه قال: أهل الكوفة شيعة آل محمّد، وأهل البصرة أعداؤهم، وقد صدق - لعنه الله - حدّثني أبي الباقر عن جدّي عليّ بن الحسين عليه السلام رفعه إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: طينتي^۲ من مدينتي، وطينة شيعتنا من الكوفة، وطينة أعدائنا من البصرة، ويقصّ فعله بدو حبسه إياه^۳ في دار السنديّ بن شاهك حاجب شُرطته بالزوراء، وما يعرضه عليه من القتل.

قال عليه السلام: ويقوم عليّ بن موسى عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله [ما نزل به و] تسيير المأمون إياه من المدينة إلى طوس بخراسان من طريق البصرة والأهواز^۴، ويقصّ عليه قصّته معه إلى أن قتله بالسمّ.

قال: ويقوم محمّد بن عليّ بن موسى، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما نزل به من المأمون إلى أن قتل بالسمّ^۵.

و يقوم عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله تسيير أبي جعفر المتوكّل إياه وابنه الحسن من المدينة إلى مدينة يبنها على شاطئ دجلة تُدعى بسرّ من رأى وما جرى عليه منه إلى أن قتل المتوكّل ومات عليّ بن محمّد.

ويقوم الحسن بن عليّ الحادي عشر من الأئمّة عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيه من المعتزّ، وهو الزبير بن أبي جعفر المتوكّل، ومن أحمد بن قينان^۷، وهو المعتمد إلى أن مات الحسن عليه السلام؛

مفضّل گفت: گفتم: بعد از آن چه می شود، ای مولای من و آقای من؟ مولایم

۱. در مصدر: (من الضلّيل).

۲. در مصدر: (طينة أمتي).

۳. در مصدر: (وحسبه إياه).

۴. در مصدر: (من الأهواز).

۵. در مصدر: (قتله بالفلمان).

۶. در مصدر: (الزبير بن جعفر).

۷. در مصدر: (أحمد بن قتيان).

صادق علیه السلام فرمود: پس برمی خیزد آقای عبادت کنندگان علی بن الحسین با پدرم باقر علیه السلام و شکایت می کنند نزد جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را از ظلم و ستم که از بنی امیه به ایشان رسیده و آنچه بر آنها وارد شده از کشته شدن. پس من برمی خیزم و شکایت می کنم به جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه جاری شده است از سرکش امت که منصور لقب دارد. وقتی که خلافت به او رسید، عرضه داشت بر من مرگ و کشته شدن را و من بر او وارد شدم و مرا کوچ داد از مدینه به مرکز خلافت خود در کوفه در حالتی که غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم چندین مرتبه. پس خدا از قدرت خود به او نمود چیزی را که او را از من ترسانید و بازداشت او را از این که مرا بکشد.

فرمود صادق علیه السلام: پس برمی خیزد پسر موسی و شکایت می کند به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه دیده است آن را از گردنکش زمانش هارون که رشید نام گذارده شده و سیر دادن او از مدینه از راه بصره دور از راه کوفه؛ زیرا که او - یعنی: هارون - می گفت که: اهل کوفه پیروان آل محمدند و اهل بصره دشمنان ایشان اند و راست می گفت - خدا لعنت کند او را. حدیث کرد مرا پدرم باقر از جدّم علی بن الحسین علیه السلام مرفوعاً از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: طینت من از مدینه من است و طینت شیعیان از کوفه است و طینت دشمنان ما از بصره است، و قصّه می کند کار او را از ابتدای حبس کردن او آن حضرت را در خانه سندی بن شاهک سر لشکر او در بغداد و آنچه عرضه می داشت بر آن حضرت برای کشتن او.

فرمود صادق علیه السلام: و برمی خیزد علی بن موسی و شکایت می کند به نزد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از سیر دادن مأمون او را از مدینه به طوس به خراسان از راه بصره و اهواز و قصّه می کند بر او قصّه خود را با آن ملعون تا کشته شدن آن بزرگوار مسموماً. و برمی خیزد محمد بن علی بن موسی و شکایت می کند به سوی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که بر او وارد شده از مأمون تا این که به سم کشته شده.

و برمی خیزد علی بن محمد بن علی بن موسی و شکایت می کند به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از سیر دادن ابی جعفر متوکل او را و پسرش حسن را از مدینه به سوی

شهری که بنا می‌کند آن را در کنار دجله که سرّ من رأی خوانده شود و آنچه بر او وارد آمده از آن ملعون تا کشته شدن متوکل و مردن علی بن محمد.

و برمی‌خیزد حسن بن علی، یازدهمین از امام‌ها علیه السلام، پس شکایت می‌کند به جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه که دیده است از معتز - که زبیر بن ابی جعفر متوکل باشد - و از احمد بن قینان - که معتمد عباسی باشد - تا زمان مردن حسن علیه السلام.

و یقوم الخامس من وُلد السابع، و هو المهديّ سميّ جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله وكنيته أبو القاسم محمد بن الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى ابني وعليه قميص رسول الله مضرّجاً بدم رسول الله يوم شجّ جبينه وكسرت رباعيته، والملائكة تحفه حتى يقف بين يدي جدّه رسول الله، ويقول: يا جدّاه، نصّصت عليّ، ودللت ونسبتني وسمّيتني وكنّيتني فجددنتني الأُمَّة [أُمَّة الكفر]، وتمردت^۱ وقالت: ما وُلد، ولا كان، وأين هو، ومتى كان، وأين يكون، وقد مات أبوه ولم يعقب، ولو كان صحيحاً ما أخره^۲ الله إلى هذا الوقت، فصبرت محتسباً، وقد أذن الله لي فيها بأمره^۳، يا جدّاه.

فيقول رسول الله صلی الله علیه و آله: الحمد لله الذي صدقنا وعده، وأورثنا الأرض نتبواً من الجنّة حيث نشاء، فنعم أجر العاملين، ويقول: قد جاء نصر الله والفتح، وحقّ قول الله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۴؛ و يقرأ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۵؛

و برمی‌خیزد پنجم از فرزندان هفتم و او مهدی است که همانم جدّش رسول خداست و هم‌کنیه او ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی پسر من

۱. در مصدر: (وتمارت في).

۲. در مصدر: (واستعجلوا ما أخره).

۳. در مصدر: (في ما أمر).

۴. سورة توبه، آية ۳۳؛ سورة صف، آية ۹.

۵. سورة فتح، آية ۱-۲.

است و بر اوست پیراهن خون آلود رسول خدا که به خون رسول الله آلوده شده در روزی که پیشانی حضرت و دندان رباعیه^۱ او شکسته شد در حالتی که فرشتگان اطراف او را گرفته اند تا آن که می ایستد در مقابل جدش رسول خدا و می گوید: یا جداه! بر امامت من تنصیص کردی و دلالت نمودی و نسب مرا گفستی و نام و کنیه مرا ذکر نمودی. پس امت مرا انکار کردند و تمرد کردند و گفتند: زاییده نشده و نبوده و کجا بوده و کی بوده و چه وقت می باشد و کجا می باشد و پدرش وقتی که مرد از خود عقبی باقی نگذارد و اگر صحیح بود عقب نمی انداخت خدا او را تا این وقت. پس صبر کردم برای خدا و اکنون خدا مرا اذن داد در این وقت به امر خود، یا جداه! پس رسول خدا ﷺ می فرماید: ستایش مختص خدایی است که راست کرد و عده خود را بر ما و زمین را به ما ارث داد که مسکن سازیم از بهشت هر کجا که بخواهیم و چقدر خوب است مزد عمل کنندگان، و می گوید: یاری خدا و فتح آمد و راست شد گفته خدای تعالی که فرموده: ﴿اوست آنچه خدایی که فرستاد رسول خود را با هادی و راهنما و دین ثابت و راست تا غلبه دهد و پشتیبانی کند او را بر بلند شدن دین؛ همه احکام و آداب و علوم آن، اگرچه کراهت دارند شرک آورندگان﴾ و می خواند این آیه را که: ﴿بدرستی که ما گشایش دادیم برای تو گشایش دادن روشن و آشکاری برای این که بیمارزد خدا برای تو آنچه را که پیش داشته شده است از گناهان تو و آنچه که متأخر است و تمام می کند نعمت خود را بر تو و راهنمایی می کند و می رساند تو را به راه راست﴾.

قال المفضل: يا مولاي، فما كان ذنب رسول الله الذي تقدم وتأخر، فغفره الله له؟
قال الصادق عليه السلام: إن الله [تعالى] ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ
أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ

۱. رباعیات: چهار دندان انسان بین دندان های ثنایا و انیاب.

۲. این سطر در مصدر نیست.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۱﴾

ذلك^۲ - یا مفضل - لما أخذ [الله] من بني آدم من ظهورهم ذرّياتهم، وأشهدهم على أنفسهم: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۳. عرض تلك الذرّيات كلّها على جدّنا رسول الله وأمير المؤمنين عليه السلام وعلينا إماماً إماماً إلى مهدينا الثاني عشر من أمير المؤمنين سمّي جدّه رسول الله وكنيته أبي القاسم [محمد] بن الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى ابني، وعرض علينا أعمالهم، فرأينا لهم ذنوباً وخطايا، فبكى جدّنا رسول الله صلى الله عليه وآله وبكىنا رحمة لشيعتنا أن يدعونا ولهم ذنوب مشهودة بين الخلائق [إلى] يوم القيامة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللَّهُمَّ حَمَلْنِي^۴ ذنوب شيعة أخي وأولادي الأوصياء منه ما تقدّم [منها] وما تأخّر إلى يوم القيامة، ولا تفضحني بين النبيّين والمرسلين في شيعتنا، فحمّله الله إياها، وغفر جميعها، وهو قوله: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۵؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چه بوده است گناه پیغمبر که از پیش گذشته و متأخر بوده که می آمرزد خدا آن را برای او؟ صادق صلى الله عليه وآله فرمود: بدرستی که خدا تعالی تعلیم داد به آدم همه اسم ها را. پس نمایانید آنها را بر فرشتگان و فرمود: به من خبر دهید از اسم های این جماعت، اگر شما راستگویان هستید. گفتند: منزهی تو. هیچ علمی برای ما نیست مگر این که تو تعلیم دهی ما را. بدرستی که تویی دانای درستکار. پس فرمود: ای آدم! خبر ده ایشان را به نام های آنان. پس چون آدم خبر داد ایشان را به نام های آنها، فرمود: آیا نگفتم برای شما که من می دانم پنهان آسمان ها و زمین را و می دانم آنچه را که ظاهر می کنید و آنچه را که کتمان و روپوشی می کنید؟ این است - ای مفضل! - که چون خدا گرفت از پسران آدم از پشت های ایشان ذرّیه های ایشان را

۱. سوره بقره، آیه ۳۱-۳۳.

۲. در مصدر: (وكذلك).

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۴. در مصدر: (اللهم اغفر).

۵. سوره فتح، آیه ۱-۲.

و گواه گرفت از ایشان بر نفس هایشان که ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟﴾ تمام این ذرّیه‌ها را نمود بر جدّ ما رسول خدا و امیر مؤمنان علیه السلام و بر ما امامی بعد از امامی تا مهدی ما که از امیر مؤمنان تا او دوازده نفرند و او همانم جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست؛ ابی القاسم پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر من، و عرضه داشت بر ما عمل‌های ایشان را، پس دیدیم که برای ایشان گناهان و خطاهایی است. پس گریه کرد جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما از راه ترحم بر شیعیان ما؛ از جهت این که بخوانند ما را و بر ایشان گناهی دیده شده باشد در میان خلایق در روز قیامت. پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله: بار خدایا! بر من تحمیل کن گناهان شیعیان برادرم و اولادم را که اوصیای من اند از نسل او آنچه را که گذشته باشد از گناهانشان و آنچه که متأخر باشد تا روز قیامت و رسوا مکن مرا میان پیغمبران و فرستاده شدگان و شیعیان ما. پس تحمیل کند خدا آن گناهان را بر پیغمبر و پیامرزد جمیع آنها را. این است معنای گفته خدا که فرموده: ﴿ما گشایش دادیم برای تو گشایش دادن روشنی تا پیامرزد خدا برای تو گناهان گذشته و آینده‌ات را﴾.

قال المفضّل: فبکیت بکاءً طویلاً، وقلت: یا سیدی، هذا بفضل الله علينا وبکم^۱ [فیکم خ ل]. قال^۲: یا مفضّل، فهل علمت من شیعتنا؟ قال المفضّل: قلت: یا مولای، من هم؟ فقال: والله یا مفضّل، ما هو إلا أنت وأمّالك، ولا تحدّث بهذا الحدیث أصحاب الرخص من شیعتنا، فیتکلون علی هذا الفضل، ویتروكون العمل، فلا یغنی عنهم - والله - شیئاً؛ لا تا کما قال الله تعالی فینا: ﴿وَلَا یُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ حَشِیْبَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾^۳. مفضّل گفت: پس گریه کردم گریه‌ای طولانی و گفتم: ای آقای من! این به سبب فضل خداست بر ما و به سبب شماست. فرمود: ای مفضّل! پس آیا دانسته‌ای که

۱. در مصدر: (بفضل الله وفضلکم).

۲. در مصدر: (قال: هذا بفضل الله علينا فیکم).

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

شیعیان ما کیان اند؟ مفضل گفت: گفتیم: ای مولای من! کیان اند ایشان؟ فرمود: به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که نیست آن - یعنی: شیعه - مگر تو و امثال تو و حدیث نکن به این حدیث کسانی را که آسان می گیرند کار را و عذر تراشی ها می کنند از شیعیان ما، پس اتکال به این فضل می کنند و عمل را ترک می کنند. پس بی نیاز نمی کند از ایشان - به ذات خدا قسم - چیزی را؛ زیرا که ما همچنان که خدای تعالی در باره ما فرموده می باشیم. چنان که فرموده: ﴿شَفِيعَ نَمِي شُونَ مَگر برای کسی که قبول خشنودی کند و آنها کسانی هستند که از خشیت خدا ترسان اند﴾.

قال المفضل: يا مولاي، فقوله^۱: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ [وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ]﴾^۲ ما كان رسول الله ظهر على الدين كله؟ قال: يا مفضل، ظهر عليه علماً ولم يظهر [علمه] عليه، ولو كان ظهر عليه ما كانت مجوسية ولا يهودية ولا صابئية ولا نصرانية ولا فرقة ولا خلاف ولا شك ولا شرك ولا جاهلية ولا عبدة أصنام ولا أوثان ولا اللات ولا العزى^۳ ولا عبدة الشمس ولا القمر ولا النجوم ولا النار ولا الحجارة، وإنما قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ في هذا اليوم، وهذا المهدي، وهذه الرجعة، وهو قوله: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴.

مفضل گفت: ای مولای من! پس گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۵ رسول خدا ﷺ بر همه دین ظاهر نشد؟ فرمود: ای مفضل! ظاهر کرد بر او علمی را و ظاهر نکرد بر او و اگر ظاهر کرده بود بر او، نه مجوسی [ای] بود و نه یهودی [ای] و نه صابئی [ای] و نه نصرانی [ای] و نه جدایی در میان مردم و نه خلافتی و نه شکلی و نه شرکی و نه جاهلیت و نادانی [ای] و نه بت پرستی و نه بت هایی و نه لات و نه عزری

۱. در مصدر: (یا مولای، بقی لی).

۲. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۳. در مصدر به جای «ولا اللات ولا العزى»: (ولا أولوا العزى).

۴. سوره انفال، آیه ۳۹.

۵. سوره توبه، آیه ۳۳.

که اینها نام‌های بت‌هاست - و نه آفتاب و ماه و ستاره پرستی و نه آتش پرستی و نه سنگ پرستی و جز این نیست که گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ در این روز است و با این مهدی و این رجعت است و آن است معنای قول خدا که فرموده است: ﴿مقاتله کنید با ایشان تا نماند هیچ فتنه‌ای و همه دین برای خدا باشد﴾.

قال المفضّل: ثمّ ماذا، يا سيّدي؟ قال الصادق عليه السلام: ثمّ يقول رسول الله لأمير المؤمنين: فديتك، يا أبا الحسن. أنت ضربتهم بسيف الله عن هذا الدين بدءاً، فاضربهم عليه الآن عوداً، وامض في هذه الدنيا، فسير جبالها، وقدّر أرضها، وطأها قدماً قدماً حتى تصفى الأرض من القوم الظالمين، ويقول للمهدي: سير بالملائكة وخلصاء الجنّ ونقبائك المختارين ومن سمع وأطاع الله لنا، واحمل خيلك في الهواء؛ فإنّها تركض كما تركض في الأرض، واحملها على وجه الماء في البحار والأنهار^۱؛ فإنّها تركض بحوافرها عليه، ولا يبتل لها حافر، وإنّها ليسير مع الطيور في الهواء، وتسبق كلّ شيء، ولا يفوتها شيء^۲، فخذ بشارك [وثارنا]، وأدرِك وتَرنا^۳، واقتص بمظالمنا [منهم]، وأظهر حقنا، وأزهق الباطل؛ فإنّها دولة لا ليل فيها، ولا ظلمة فيها، ولا قتال، ومن يصفه^۴ أهل الجنّة في الجنّة.

ويقول لفاطمة والحسن والحسين وسائر الأئمة متاً: انظروا إلى ما فضلكم الله به، وجعل لكم عقبى الدار، وأكثروا من شكره، وأشفعكم^۵ لشيعتكم؛ فإنكم لاتزالون ترون هذه الأرض في هذه الرجعة منكم^۶ مقشعرة إلى أن لا يبقى عليها شاك [ولا مرتاب] ولا مشرك ولا راّد ولا مخالف ولا منكر^۷ ولا جاحد إلاّ طاهر مطهر، وتفقد الملل^۸ والشرائع، ويصير

۱. در مصدر: (والأمصار).

۲. عبارت «ولا يفوتها شيء» در مصدر نیست.

۳. عبارت «وأدرِك وتَرنا» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (تضعه).

۵. در مصدر: (واشفعوا).

۶. در مصدر: (منكرة).

۷. در مصدر: (ولا متكبر).

۸. در مصدر: (ويقعد الملك).

الدين كله لله [واصباً]. فإذا صفت، جرت أنهارها بالماء واللبن والعسل والخمر، فلا دابة^۱ ولا غائلة، وتفتح أبواب السماء [بالبرّ]^۲، وتنزل منها البركات^۳، وتمطر السماء خيرها، وتخرج الأرض كنوزها، وتعظم البرّة حتى تصير البرّة حمل بعير، ويجتمع الإنسان والسبع والطائر والحیة [وسائر من يدب] في بقعة واحدة، ولا يوحش بعضهم بعضاً، بل يونسه ويحادثه، وتشرب الشاة والذئب من مورد واحد، ويصدران منه كما يصدر الرجلان المتواحيان في الله من موردهما، وتخرج الفتاة العاتق، والعجوز العاقرة، وعلى رأسها مكمل^۴ من دقيق أو بُرّ من سويق، فتبلغ أطراف حيث شاءت من الأرض، ولا يمسهما نَصَب ولا لغوب، وترفع الأمراض والأسقام، ويستغني الرجل عن قصّ شعره، وتقلّم ظفّره، وغسل ثوبه، وعن حمّام، وعن حجّام، وعن طيبب، ويفصح كلّ ذي منطق من البشر والدوابّ والطير والهوام والديبب، وتفقد جميع اللغات، وتكون لغة واحدة كلام العربيّة بإفصاح كيبان واحد^۵، ولا يخرج المؤمن من الدنيا حتى يخرج^۵ من صلبه ألف [ولد] ذكر مؤمن موحد تقيّ؛

گفت مفضل: پس از آن چه می شود، ای آقای من؟ فرمود صادق علیه السلام: پس می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام: فدای تو شوم، ای ابوالحسن! تو بودی که شمشیر زدی ایشان را به شمشیر خدا برای دفاع از این دین در اول امر. پس بزن ایشان را برای بلند کردن دین اکنون که برگشته ای به دنیا برگشتنی و بگذر در این دنیا و سیر کن کوه های آن را و اندازه گیری کن زمین آن را و در زیر پا بگذار قدم به قدم آن را تا صاف کنی همه زمین را از گروه ستمکاران و به مهدی می گوید که: سیر کن با ملائکه و خلصای جنّ و نقبای خود که اختیار کرده شده اند و کسانی که سخن تو را شنیدند و اطاعت کردند

۱. در مصدر: (بغیر بلاء).

۲. این جمله در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (مکیال).

۴. در مصدر: (لسان واحد).

۵. در مصدر: (حتی یری).

خدا و ما را و لشکر خود را در هوا بردار؛ زیرا که آنها می رانند در هوا همچنان که در زمین می رانند و حمل کن لشکر خود را بر روی آب در دریاها و نهرها زیرا که آنها می رانند با سم های خود بالای آب و سم های ایشان تر نمی شود و بدرستی که آنها با مرغ ها در هوا پرواز می کنند و پیشی می گیرند بر هر چیزی و چیزی از آنها فوت نمی شود. پس بگیر خون خود را و دریاب خون هایی را که از ما ریخته شد و نتوانستیم خون خود را بگیریم و قصاص کن ظلم هایی را که به ما کردند و ظاهر کن حق ما را و از میان ببر باطل را؛ زیرا که دولت تو دولتی است که هیچ پوشیدگی و تیرگی ندارد و دولت کسی است که وصف می کنند او را اهل بهشت در بهشت.

و رسول خدا به فاطمه و حسن و حسین و سایر امام هایی که از ما هستند می گوید که: نظر کنید به آنچه که خدا فضیلت و برتری داده است شمارا به آن و قرار داده است خانه آخرت را برای شما و بسیار سپاس گزاری کنید او را و شفیع قرار می دهم شما را برای شیعیان؛ زیرا که شما می بینید همیشه این زمین را که در این برگشت شما به دنیا لرزان است تا این که باقی نماند بر روی آن شک کننده ای و نه شرک آورنده ای به خدا و نه مخالفی و نه انکار کننده ای و نه جاحد و اهل انکاری مگر مردمان پاک و پاکیزه شده و نابود می شود ملت ها و شریعت ها و همین دین همه آن برای خدا می شود. پس چون زمین از ناپاکان و ظلم و جور صاف شد، نهرهای آب و شیر و عسل و شراب ظهور در آن جاری می شود و دیگر جنبندگی اذیت کننده در آن نباشد و هیچ گونه بلا و سختی و کینه و بدی در آن نماند و ابواب آسمان گشوده شود و برکت ها از آن فرود آید و باران خیر خود را ببارد و زمین گنج های خود را بیرون آورد و هر دانه گندمی بزرگ شود تا این که به اندازه بار شتری گردد و جمع می شوند آدمیان و درندگان و مرغان و مارها در یک جا و بعضی از آنها از بعض دیگر وحشت نکنند و نترسند، بلکه با همدیگر انس گیرند و حدیث کنند و گوسفند و گاو در یک آبگاه با هم آب خورند و با همدیگر بگردند مانند دو برادر که در راه خدا با هم برادر باشند و دخترهای جوان و زن های نازاینده پیر همیان های آرد یا گندم غاویت شده را بر سر گذارده، در اطراف زمین

بروند و هیچ گونه سختی و مشقتی به آنها نرسد و مرض‌ها و بیماری‌ها از روی زمین برداشته شود و مردم بی‌نیاز شوند از کوتاه کردن مو و چیدن ناخن و شستن جامه خود و از حمام و حجامت کننده و از طبیب و هر صاحب نطقی فصیح زبان شود - از انسان و چهارپایان و مرغان و جانوران و جنبنندگان - و همه لغت‌ها و زبان‌ها برداشته و نابود شود و لغت همه اهل زمین یکی شود و به عربی فصیح سخن گویند همه مانند یک بیان و بیرون نرود مؤمن از دنیا تا هزار پسر مؤمن موحد پرهیزکار از صلب خود نبیند .

قال المفضل: يا مولاي، فماذا يصنع أمير المؤمنين بدواً؟ قال: يصنع - والله - ما قال

في خطبته:

أيم الله لأكرنّ إلى الدنيا شاباً عرنوناً^١، ولأقننّ في كلّ موقف كان لي وعليّ، ولأتركنّ ظالميّ وغاصبيّ^٢ للمهديّ من ولدي حتّى ليقومنّ بنشهما وعذابهما وإحراقهما، فينسفتّهما في اليمّ نسفاً، ولأركضنّ برجلي في رحبة جامع الكوفة، فأستخرج منها اثني عشر ألف درع واثني عشر ألف بيضة منها وجهان، ولأكسونّها^٣ اثني عشر ألف صدّيق من شيعتي مكتوب على تلك البيض أسماؤهم وأسماء آبائهم^٤ وقبائلهم وعشائرهم، ولأسيرنّ [من دار هجرتي الكوفة حتّى أفني العالم قدماً قدماً بسيفي ذي الفقار حتّى آتي جبل] إلى^٥ الديلم، فأصعده وأسهلّ طريقه وأقطع شجره^٦، ولأتينّ بلقاء الهند وبيضاء الصين التي كان جواريتها حور العين، ولأتينّ مصر، ولأعقدنّ على نيلها جسراً، ولأنصبنّ في مسجدها^٧ منبراً، ولأخطبنّ [عليه خطبة].

١. در مصدر: (وأيام لا تكون الدنيا إلى شاب غرنوق).

٢. در مصدر: (وناصبني شقيّ تيم وعدي).

٣. عبارت «اثني عشر ألف درع...» در مصدر نیست.

٤. در مصدر: (أسماؤهم وأنسابهم).

٥. کلمه «إلى» در مصدر وجود ندارد.

٦. در مصدر: (وأقطع خبره).

٧. در مصدر: (ولأنصبنّ على مجراها).

طوبى لمن عرفني فيها، ولم يشك فيّ، والويل والنار والعويل والثبور لمن جهل أو تجاهل، أو نسي أو تناسى، أو أنكر أو تناكر، ولآتين جابلقا وجابلسا، ولأنصبين رحا الحرب ولأطحنن العالم بها طحن رحا [لباب] البرّ، ولآتين كوراً، ولأسبكن الخلق فيها سبك خالص البرّ^١ وحرقت اللجين، ولألتقطنهم من^٢ وجه الأرض وشواحق الجبال وبسطون الأودية والمرارات^٣ وأطباق الثرى التقاط الديك سمين الحب من يابسه وأجفه^٤، ولأقتلن الروم والصقالبة والقبط والفرزان والحبش والكرد والترک والخزر والزط والكوم والسند والهند والخوارزم والأعجام والطماطم والأرمن والقلق والهيح والفيلق والأعابير والأغابير والقردة والخنازير وعبدة الطاغوت والشراة والناصبة والمرجثة والبترية والجهمية والمقصرة والمرتفعة.^٥

لغات

ایم الله: به فتح همزه و کسر آن هر دو آمده و همزه آن همزه وصل است و در اسماء همزه وصلی که مفتوح باشد نیامده مگر این لفظ و این اسمی است که برای قسم وضع شده.

أکرَن: از کَر است - به معنای برگشتن.

عرنون و عرنین: اول هر چیزی را گویند.

نَسف: ریشه کن کردن و بر باد دادن.

دِرَع: زره.

بیضة: شمشیر.

دیلم: در کتاب معجم متن اللغة گفته است که: دیلم گروهی هستند از ترک و گفته شده

١. در مصدر: (خالص التبر).

٢. در مصدر: (ولأقطنهم علی).

٣. در مصدر: (والمغارات).

٤. در مصدر: (وعجفه).

٥. اسامی چند خط اخیر در مصدر با اختلاف در تعداد و ضبط آمده‌اند.

که اصل آنها عربی است،^۱ و در معجم البلدان گفته: دیلم گروهی هستند که به نام زمینشان نام گذارده شده‌اند^۲ و کوهستانات مازندران قسمت شمالی قزوین را نیز دیلم گویند. بلقاء: زمین‌هایی که خاک آن سیاه و سفید مخلوط است. بیضاء: زمین‌هایی است که خاک آن سفید رنگ است. صین: مراد چین است.

جابلقا و جابلق: در معجم البلدان گفته: به باء موحدۀ مفتوحه و سکون لام مدینه‌ای است در اقصی بلاد مغرب و اهل آن از اولاد عاد و در آن جا بقایای اولاد موسی می‌باشند، و جابلسا و جابرسا: در معجم البلدان گفته: جابرس مدینه‌ای است در اقصی بلاد مشرق. یهود می‌گویند: بقیۀ اولاد موسی علیه السلام به آن جا فرار کردند یا در حرب طالوت یا در جنگ بخت‌نصر و دست احدی به آنها نمی‌رسد و اینها بقایای مسلمانان‌اند. زمین برای آنها پیچیده می‌شود و شب و روز آنها یکسان است و عدد آنها را غیر از خدا کسی نمی‌داند و اگر یکی از یهود قصد آنها کند او را می‌کشند و نیز گفته شده: بقایای مؤمنین‌اند از قوم ثمود و در جابلق بقایای قوم عادند از مؤمنین.^۳ صقالبه: گروهی هستند سرخ پوست از نژاد سرخ که موهای آنها سرخ و سفید است نزدیک بلاد خزر در بلندی‌های کوه‌های روم و آن شهرهایی است در میان بلغار و قسطنطنیه و نسبت خرم به آنها داده می‌شود و گفته‌اند که: از فرزندان یافث بن نوح‌اند.^۴ قبط: بلادی است در دیار مصریه.

فزان - به فتح فاء و تشدید زاء - ولایتی است با وسعت در میانه فیوم و طرابلس غربی و آن در اقلیم اول واقع است. به نام فزان بن حام بن نوح بنا شده و غالب اهالی آن سیاه‌پوست‌اند.

۱. معجم متن اللغة، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۵۴.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۰-۹۱.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۶.

حَبَش: گروهی از سیاه پوستان اند غیر از هندی‌ها.
 کَرک: کلمه‌ای است عجمی. اسم است برای قلعه محکمی در طرف شام از نواحی
 بَلقاء، میانه آیلَه و بحر قلزم و بیت المقدس است. واقع است در بالای کوه بلندی و نیز
 نام قریه‌ای است بزرگ نزدیک بعلبک که قبر درازی در آن جاست و به گمان اهل آن
 نواحی قبر نوح علیه السلام است.

تُرک: گروهی هستند از اولاد یافث بن نوح. شرح حالات آنها در جزء اول و دوم
 این کتاب گذشت.

خَزَر: گروهی هستند از مردمان که چشم‌های [آنها] خرد و کوچک باشد. از
 فرزندان قنطورا کنیز ابراهیم و یا از اولاد یافث بن نوح می‌باشند.

زط: گروهی هستند از هند و آن معرَب جتّ است و آن به ضمّ زاء و تشدید طاء
 است و جتّ به فتح جیم است و تشدید تاء.

کوم: بسیاری از قراء و نواحی مصر کوم نامیده شده.

سند: بلادی است میانه بلاد هند و کرمان و سیستان، و سند و هند دو برادر بودند
 از فرزندان بوقیر بن یقطن بن حام بن نوح که این دو منطقه به نام ایشان نامیده شده.
 خوارزم: نام ناحیه‌ای است در اواخر اقلیم پنجم که از شهرهای آن کُرکانج بوده،
 معرَب جرجانیّه.

أعجام: جمع عجم است، مقابل عرب.

طماطم: جمع طمطم. مردمان وحشی که فصیح زبان نیستند و مانند خرها صدا می‌کنند.
 ارمن: از منطقه‌های اقلیم پنجم است. یک منطقه آن را ارمینیّه کبرا و منطقه دیگر را
 ارمینیّه صغرا گویند. به کسر همزه و میم. و شرح آن در جزء اول و دوم این کتاب ذکر شد.
 قُلف: جماعتی که ختنه نمی‌کنند.

هَیج: مردمان خون‌خوار.

فَیلق - بر وزن صَیقل - لشکر و مردمان بزرگ جتّه.

أعابیر: قبیله‌های مختلف.

أغابیر: مردمان گرگ صفت.
 قرده: مردمانی که بوزینه صفت اند و طبع و خوی بوزینه دارند.
 خنازیر: مردمان بی غیرت خوگ طبیعت.
 عبدة الطاغوت: بت پرستان.
 سُراة- بر وزن قُضاة -: فرقه ای از خوارج اند.
 ناصبة: دشمنان و بدگویان در حق آل محمدند.
 مُرجئة: فرقه ای هستند که در ترجمه آنها اقوال چند گفته شده.
 اول آن که: ایشان فرقه ای هستند از فرقه های مسلمانان که اعتقادشان این است که معصیت و گناه ضرری به ایمان نمی رساند - همچنان که طاعت با کفر نفعی ندارد.
 دوم آن که: آنها را مرجئه گویند برای این که اعتقادشان این است که خدا عقب می اندازد عذاب معصیت بندگان را.
 سوم: قول ابن قتیبہ است که گفته: اعتقاد مرجئه این است که ایمان قول است بدون عمل و مقدم می دارند قول را و مؤخر می دارند عمل را.
 چهارم: قول بعضی از اهل معرفت به ملل است که: مرجئه فرقه ای هستند جبری مذهب که می گویند: بنده هیچ فعلی برای او نیست و اضافه فعل به سوی او به منزله اضافه آن [است] به سوی مجازها - از قبیل جاری شدن نهر و دور زدن آسیا و مانند اینها - و مجبره را مرجئه می گویند برای این که تأخیر می اندازند امر خدا را.
 پنجم: در مجمع از مغرب نقل کرده که: آنها را مرجئه گفتند برای تأخیر انداختن ایشان حکم صاحبان گناهان کبیره را.^۱
 و وجوه دیگری نیز برای آن گفته شده و در این جا به همین مقدار اکتفا شد.
 بُتْرِیة - به ضم باء و سکون تاء -: فرقه ای از زیدیه هستند و گفته شده است که: نسبت داده شده اند به مغیره بن سعد که ملقب به ابتر بوده، و وجوه دیگر نیز گفته شده.

۱. المغرب فی ترتیب المغرب، ج ۱، ص ۲۲۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۵.

جهمیة: فرقه‌ای هستند که تنها به معرفت خدا قائل‌اند و می‌گویند: ایمان چیزی غیر از معرفت خدا نیست و اینها تابعین جهیم بن صفوان‌اند.
مقصره: فرقه‌ای از خوارج‌اند و کسانی هستند که خدا را تشبیه به یکی از خلق کنند.
مرتفعه: کسانی هستند که از خود رفع تکلیف کنند و گویند: خدا تکلیف بر احدی قرار نداده.

معنی

مفضل گفت: ای مولای من! پس امیرالمؤمنین اول امر چه می‌کند؟ فرمود: به ذات خدا قسم است که می‌کند آنچه را که در خطبه خود فرموده، که می‌فرماید: به خدا قسم که من برمی‌گردم البته به دنیا در حالتی که به صورت جوانی باشم که اول جوانی اوست و هرآینه واقف می‌شوم در هر موقعی که بر نفع یا ضرر من باشد و وامی‌گذارم ظلم کنندگان بر من و غضب کنندگان حق خود را برای فرزند خودم مهدی، تا این که قیام می‌کند به نبش کردن قبر آن دو نفر و عذاب کردن ایشان و سوزانیدن ایشان و ریشه کن کردن ایشان. پس ریشه کن کند و در دریا ریزد خاکستر آنها را ریختنی شدید و من می‌زنم پای خود را در ساحت و جای گشاده مسجد جامع کوفه و بیرون می‌آورم دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر که بعضی از آنها دور و دارد و می‌پوشانم آنها را به دوازده هزار صدیق از شیعیان خود که نوشته شده باشد بر هر شمشیری اسم‌های ایشان و اسم‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان و عشیره‌های ایشان و می‌روم به طرف دیلم که گروهی از ترک‌اند - یا جماعتی که اصل آنها عربی باشد، یا در کوهستان‌های مازندران. پس بر آن بالا می‌روم و راه آن جا را صاف می‌کنم و درخت‌های آن را می‌برم و می‌آیم در زمینی که خاک آن سیاه و سفید است در منطقه هند و زمینی که خاک آن سفید است در منطقه چین که کنیزان و دختران آن مانند حورالعین‌اند و می‌آیم به جانب مصر و بر رود نیل مصر جبری می‌بندم و در مسجد آن منبری نصب می‌کنم و هرآینه خطبه‌ای می‌خوانم البته البته.

خوشا به حال کسی که مرا بشناسد در آن جا و در حق من شک نکند و وای و آتش و فریاد و هلاکت و عذاب بر کسی باد که مرا نشناسد یا بشناسد و تجاهل کند، یا مرا فراموش کند، یا خود را به فراموشی اندازد و هرآینه می آیم در جابلقا - که شهری است در اقصی بلاد مغرب - و جابلسا - که شهری است در اقصی بلاد مشرق - و هرآینه بر قرار می کنم آسیای جنگ را و نرم می کنم اهل عالم را به آن مانند نرم کردن آسیا گندم را و می آیم به جانب کور - که مراد سرزمین یمن باشد، یا قلعه ای در طبرستان مازندران، یا غیر اینها - و آن جا را نرم می کنم مانند نرم کردن طلای خالص و نقره گداخته شده و هرآینه بر می چینم ایشان را از روی زمین و قلّه های کوه ها و شکم های درّه ها و مرزها و طبقه های زمین مانند برچیدن خروس دانه های درشت را از میان دانه های خشک لاغر و می خشکانم آن را و هرآینه می کشم اهل روم و نژاد سرخ پوست و اهل نواحی مصر را که از قبطنی ها هستند و اهل فزان را - که در میانه فیوم و طرابلس غربی ساکن اند - و حبشی ها را و ساکنین میانه دریای قلمز و بیت المقدس را و جماعت ترک و خزر و هندوها و بعضی دیگر از نواحی مصر را و اهل سیند - که منطقه ای است میانه بلاد هند و کرمان و سیستان - و اهل هند را و اهل خوارزم و عجم ها و مردمان وحشی غیر فصیح و اهل ارمینیه و کسانی را که خسته نمی کنند و مردمان خونخوار و لشکریان و مردان بزرگ جثه قوی هیکل را و قبیله های مختلف و مردمان گرگ صفت و بوزینه خو و خرس طبیعت را و بت پرستان و خوارج و ناصبیان و مرجئه و بتریه و جهمیّه و مقصره و مرتفعه را.

قال: يا مفضل، [المقصره هم] الذين هداهم الله إلى فضل علمنا وأفضنا إليهم سرّنا، فشكّوا فينا، وأنكروا فضلنا، وقالوا: لم يكن الله ليعطيهم سلطانه وقدرته^۱، وأما المرتفعة فالذين يرتفعون بمحبّتنا وولایتنا أهل البيت، وأظهورها بغير حقيقة، فليسوا متّاء، ولا نحن أنتمهم. أولئك يعدّون بعذاب الأمم الطاغية حتى لا يبقى نوع من العذاب إلاّ عذبوا به؛

۱. در مصدر: (ومعرفته).

فرمود: ای مفضل! کسانی که راهنمایی کرد خدا ایشان را به زیادتى علم ما و افاضه کردیم به او سر خود را، پس از آن شک کردند در حق ما و منکر فضل ما شدند و گفتند: خدا سلطنت و قدرت خود را به ایشان نداده و کسانی که ما را از مرتبه و مقام خود بالا می‌برند به سبب دوست داشتن ایشان ما اهل بیت را و ولایت ما و بدون حقیقت این اظهار را می‌کنند، پس اینها از ما نیستند و ما هم امام‌های ایشان نیستیم. این گروه عذاب کرده می‌شوند به عذاب امت‌های سرکشی کننده تا آن که باقی نماند نوعی از عذاب مگر آن که به آن معذب شوند.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، أليس قد روينا عنكم أنكم قلتُم: الغالي يُردّ إلینا، والتالي نلحقه بنا؟ قال: یا مفضل، [ظننت] انّ التالی هو المقصر. قال: کذا ظننت، یا سیدی. قال: کلا، التالی هو من أخیار شیعتنا، القائلین بفضلنا، المتمسکین بحبل الله وبجلنا، الذین یزدادون بفضلنا وعلما، وإذا ورد علیه خبر عتّا قبله وعمل به ولم یشکّ فيه. فإن لم یطقه ردّه إلینا ولم یردّه علینا. فذاك هو التالی، وأما الغالی فلیس یتخذنا أرباباً من دون الله. إنّما اقتدی بقولنا: اجعلونا عبیداً لله مربوبین مرزوقین، وقولوا فی فضلنا ما شئتم، فلن تدرکوه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! آیا نه این است که ما روایت کرده شدیم از شما که گفته‌اید: غلو کننده رد کرده می‌شود به سوی ما و آن که پهلو در می‌آید ما را، ملحق می‌کنیم او را به خودمان؟ فرمود: ای مفضل! آیا تالی مقصر است؟ گفتم: همچنین گمان می‌کنم، ای آقای من! فرمود: حاشا که تالی مقصر باشد. او از نیکان شیعیان ماست که قائل اند به فضل ما و چنگ زنده‌اند به ریسمان ولایت خدا و به ریسمان ولایت ما. کسانی هستند که زیادتى می‌یابند به فضل ما و علم ما و وقتی که از ما خبری بر تالی برسد، می‌پذیرد آن را و به آن عمل می‌کند و در آن شک نمی‌کند و اگر طاقت تحمل آن را ندارد به خود مارد می‌کند. آن است تالی و اما غالی ما را ارباب خود نمی‌گیرد.

۱. در مصدر: (ردّه إلینا).

غیر از خدا. جز این نیست که اقتدا کرده است به گفته ما که گفته ایم: ما را بندگان بدانید برای خدا در حالتی که تربیت شده خداییم و روزی داده شده او - یعنی: ما خدا نیستیم و بندگان مخلوق و مرزوق خداییم - و بگویند در فضیلت ما آنچه را که می خواهید. پس هرگز درک نخواهید کرد فضیلت ما را.

قال: قلت: يا سيدي، إن الغالي عند الشيعة من ذكر أنكم أرباباً من دون الله. قال: ويحك، يا مفضل. ما قال هذا فينا إلا عبد الله بن سبا والعشر الذين أحرقتهم أمير المؤمنين بالنار بالكوفة، وموضع إحراقهم يعرف بصحراء الأحد عشر^١، وكذا عذبهم أمير المؤمنين بعذاب الله وهو النار عاجلاً، وهي لهم آجلاً.

ويحك، يا مفضل. الغالي في محبتنا نردّه إلينا، فيثبت ويستجيب ويرجع^٢، والمقصر ندعوه إلى اللحاق^٣ والإقرار بما فضلنا الله به، فلا يثبت ولا يستجيب ولا يرجع ولا يلحق بنا؛ لأنهم لما رأونا نفعل أفعال النبيين قبلنا ممن ذكرهم الله في كتابه وقصّ قصصهم وما فوّض^٤ إليهم من قدرته وسلطانه، حتى خلقوا ورزقوا وأحيوا وماتوا وأبرؤوا الأكمه والأبرص، ونبؤوا الناس بما يأكلون [ويشربون] ويدخرون في بيوتهم، ويعلمون ما كان وما يكون إلى يوم القيامة بإذن الله، وسلموا إلى النبيين أفعالهم، وما وصفهم الله به، وأقرّوا [لهم] بذلك، وجحدونا بغياً علينا وحسداً لنا على ما جعل الله لنا وفينا ممّا أعطاه سائر النبيين وسائر المرسلين والصالحين، وزادنا من فضله ما لم يعطهم إياه، وقالوا ما أعطوا النبيين من هذه القدرة، فأظهروها^٥، إنّما صدّقناها وأقرّنا بها لهم لأنّ الله أنزلها في كتابه. ولو علموا - ويحهم - أنّ الله ما أعطانا بشيء من فضل إلا نزله في سائر كتبه، ووَصِّفنا به، ولكن أعداؤنا لا يعلمون. إذا سمعوا فضلنا ينكروه (أنكروه خ)، وصدّوا عنه

١. در مصدر: (بأصحاب الأخدود).

٢. در مصدر: (ولا يرجع).

٣. در مصدر: (والمقصر تدعه إلى الإلحاق).

٤. در مصدر: (وما فرض).

٥. در مصدر: (القدرة التي أظهرها).

واستكبروا، وهم لا يتعمقون في قول آدم^۱ لما رأى أسماءنا مكتوبة بالنور على سرادق العرش، قال: إلهي وسيدي خلقت خلقاً قبلي هو أحب إليك مني؟ قال الله له: نعم، يا آدم. لولا - يا آدم - هذه الأسماء المكتوبة على سرادق عرشي ما خلقت سماءً مبنية ولا أرضاً مدحية ولا ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلأً، ولا خلقتك، يا آدم. فقال: إلهي وسيدي، فمن هؤلاء؟ قال: هؤلاء من ذريتك، يا آدم. فاستبشر وأكثر من حمد الله وشكره، وقال: بحقهم - يا رب - اغفر لي خطيئتي، وكنا - والله - الكلمات التي تلقاها آدم من ربه، فاجتباها، وتاب عليه وهداه، وإنهم يروون أن الله خلقنا نوراً واحداً قبل أن يخلق خلقاً ودنيا وآخره وجنةً وناراً بأربعة آلاف سنة، نسبح الله ونهلله ونكبره ونمجده؛

گفت مفضل: گفتم: ای آقای من! غالی در نزد شیعه کسی است که می گوید: شما پروردگاری هستید غیر از خدا. فرمود: خوشا به حال تو، ای مفضل! این سخن را درباره ما کسی نگفت مگر عبدالله بن سبا و ده نفری که سوزانید آنها را امیرالمؤمنین به آتش در کوفه و موضع سوزانیدن ایشان معروف است به صحرای احد عشر - یعنی: صحرای یازده نفری - و چنین عذاب کرد ایشان را امیرالمؤمنین علیه السلام به عذاب خدا و آن آتش نقد دنیاست و این عذاب بعد از تمام شدن مدت دنیا در قیامت هم برای ایشان هست.^۲ خوشا به حال تو. رحمت بر تو باد، ای مفضل! غلو کننده در دوستی ما را برمی گردانیم او را به سوی خودمان. پس ثابت در دین می شود و اجابت می کند ما را و برمی گردد و مقصر را می خوانیم او را به ملحق شدن ایشان به ما و اقرار کردن به آنچه که برتری داده است خدا ما را به آن. پس ثابت نمی ماند و اجابت نمی کند و برگشت نمی کند و به ما ملحق نمی شود؛ زیرا که چون می بینند ایشان ما را که کارهای پیغمبران را می کنیم که پیش از ما بودند از کسانی که خدا یاد کرده است آنها را در کتاب خود

۱. در مصدر: (وهم لا يشكون في آدم).

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ص ۲۲۴، ذیل حدیث ۱۷۴. به اعتقاد عده ای از بزرگان محققین،

مجازات سوزانیدن از تهمت هایی است که اعدای دین بر ذات بی مثال امیرالمؤمنین علیه السلام وارد آورده اند.

پرداختن به این موضوع خود مجالی دیگر می طلبد.

و حکایت کرده است حکایت‌های ایشان را و آنچه را که به آنها تفویض کرده از قدرت خود و حجّت و سلطنت خود تا این که آفریدند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند و شفا دادند کور مادرزاد و صاحب پیسی را و خبر دادند به مردم از آنچه که می‌خورند و ذخیره می‌کنند در خانه‌هاشان و می‌داند آنچه را که بوده و می‌باشد تا روز قیامت به اذن خدا و افعال پیغمبران را تسلیم شدند و آنچه را که خدا وصف کرده است ایشان را به آن پذیرفتند و اقرار کردند به آنها و انکار کردند ما را از روی گمراهی و حسدی که به ما بردند به سبب آنچه از فضیلت که خدا برای ما و در ما قرار داده از چیزهایی که به سایر پیغمبران و فرستادگان و شایستگان عطا فرموده و آنچه که زیاده بر آنچه که به آنها عطا فرموده از فضیلت که به آنها نداده به ما عطا فرموده و گفتند آنچه را که به پیغمبران عطا کرده شده از این قدرت چنین اظهار کردند که ما تصدیق کرده ایم آنها را در حق ایشان برای این که خدا در کتاب خود فرو فرستاده.

و اگر می‌دانستند - وای بر ایشان! - که خدا عطا نکرده است چیزی از فضل و برتری را به ما مگر این که نازل کرده است آن را در سایر کتاب‌های خود و ما وصف کرده شده ایم به آن، می‌پذیرفتند و اما دشمنان ما نمی‌دانند. هرگاه بشنوند فضیلت ما را، انکار می‌کنند آن را و باز می‌دارند دیگران را از اقرار کردن و تکبر و سرپیچی می‌کنند و ایشان به فکر فرو نمی‌روند در گفته آدم که چون دید نام‌های ما را که با نور در سرادق^۱ عرش نوشته شده، گفت: خدای من و آقای من! آفریده‌ای خلقی را پیش از من که محبوب‌تر است از من به سوی تو؟ فرمود خدا: آری، ای آدم! اگر نبودند - ای آدم! - این نام‌های نوشته شده بر سرادق عرش، من خلق نمی‌کردم آسمان بنا گذارده شده را و نه زمینی گسترده شده را و نه ملک مقرب را و نه پیغمبر مرسل را و نمی‌آفریدم تو را، ای آدم! پس گفت: خدای من و آقای من! کیان اند اینها؟ فرمود: اینها از ذریّه تو هستند، ای آدم! پس مژده باد تو را و شاد باش و بسیار ستایش و سپاس

۱. سرادق: سراپرده، خیمه، چادری که بالای صحن خانه بکشند.

مرا بجا آور برای این نعمت. آدم گفت: ای پروردگار من! به حق ایشان بیامرز برای من گناهان مرا. به ذات خدا قسم است که ما بودیم آن کلماتی که آدم تلقی کرد از پروردگار خود. پس برگزید او را و پذیرفت توبه او را و راهنمایی کرد او را.

و بدرستی که ایشان - یعنی: دشمنان ما - روایت می کنند که خدا ما را از یک نور آفرید پیش از آن که خلق و دنیا و آخرت و بهشت و جهنم را بیافریند به چهار هزار سال که تسبیح می کردیم خدا را و تهلل می گفتیم او را و تکبیر می گفتیم او را و تمجید می کردیم او را.

قال المفضل: يا سيدي، هل بذلك شاهد من كتاب الله؟ قال: نعم، يا مفضل. قوله - جل من قائل -: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾^۱ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿إِلَى قَوْلِهِ - عَزَّ ذَكَرَهُ -: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾^۲ سبحانه بل عباد مكرمون ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۳ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكْ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ﴾^۳.

ويحك، يا مفضل. أستم تعلمون أن ﴿مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ هم الملائكة، ومن في الأرض هم الجنّ والبشر؟ وكلّ ذي حركة فمن الذين قال [فيهم]: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ قد خرجوا من جملة الملائكة والبشر وكلّ ذي حركة.

قال المفضل: ما تقول - يا مولاي - في ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾؟ فقال: يا مفضل، ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ نحن الذين كنّا عنده، ولا كون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا ملك ولا نبي ولا رسول؛ مفضل گفت: ای آقای من! آیا بر این که فرمودی شاهی از کتاب خدا هست؟ فرمود: آری، ای مفضل! فرموده خدا که بزرگ است گوینده آن که فرموده: ﴿و برای اوست آنچه که در آسمانهاست و آنچه که در زمین است و کسانی که نزد او هستند

۱. سورة انبياء، آية ۱۹ - ۲۰.

۲. سورة مريم، آية ۸۸.

۳. سورة انبياء، آية ۲۸ - ۲۹.

که سرکشی نمی‌کنند از پرستش او و مانده نمی‌شوند. شبانه روز تسبیح می‌کنند و سست نمی‌شوند در تسبیح کردن ﴿ تا آن جایی که می‌فرماید: ﴿ و گفتند: فرا گرفته است خدای بخشنده پسری را. همیشه پاک و منزّه است خدا از داشتن فرزند، بلکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمی‌گیرند او را به گفتار و ایشان به امر او کار می‌کنند. می‌داند آنچه را که در میانه دست‌های ایشان است و آنچه در پشت ایشان است و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که راضی و خشنود باشد و ایشان از ترس او خائف و ترسان‌اند و کسی که بگوید از ایشان که: من خدایی هستم غیر از او - یعنی: غیر از خدای یکتا -، پس او را سزا می‌دهیم و سزای او آتش جهنم است و همچنین سزا می‌دهیم ستمکاران را ﴿.

رحمت بر تو باد، ای مفضل! آیا ندانسته‌اید شما که مراد از ﴿ مَن فِي السَّمَوَاتِ ﴾ در این آیه ملائکه و فرشتگان‌اند و مراد از ﴿ مَن فِي الْأَرْضِ ﴾ پریان و آدمیان‌اند و هر صاحب حرکتی. پس کیان‌اند کسانی که فرموده است: ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾ که آنها بیرون می‌روند از جمله ملائکه و جن و بشر و هر صاحب حرکتی؟

مفضل گفت: چه می‌گویی - ای آقای من! - در ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾؟ فرمود: ای مفضل! مراد از ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾ ماییم که در نزد او هستیم و بودیم در نزد او و نبود پیش از ما هیچ بوده‌ای و نه حادث شدن آسمانی و نه زمینی و نه فرشته‌ای و نه پیغمبری و نه فرستاده شده‌ای.

قال المفضل: فبکیت وقلت: یا مولای، یابن رسول الله، هذا - والله - هو الحقّ المبین. فهل تجد فی کلامکم والأخبار المرویة عنکم شاهداً كما أوجدتني من کتاب الله؟ قال: نعم، یا مفضل. فی خطبة أمير المؤمنين عليه السلام يوم ضرب سلمان بالمدينة وخروجه إلى الجبان^۱ وخروج أمير المؤمنين [إليه التسليم إليه] وقوله عليه السلام: يا سلسل، سل [سبيلك]. لاتجهل. سلني - یا سلمان - أنبئك البیان، وأمنحك البرهان^۲.

۱. در مصدر: (إلى الجبانة).

۲. در مصدر: (أوضحك البرهان).

فقال سلمان: [يا أمير المؤمنين] أودعني الحياة، وأهلني الخطوة إلى الرشاد، إذ بلغ فرج بغريبة^۱، وهذا يوم لا بعده^۲. فتتفَس أمير المؤمنين ﷺ ثلاثاً صعداء؛ مفضلٌ گفت: پس گریه کردم و گفتم: ای مولای من! ای پسر رسول خدا! این است به ذات خدا قسم آن گفته حق و راست واضح. پس آیامی یابی در کلام خودتان و اخباری که روایت شده است از شما شاهدهی را همچنان که از قرآن شاهد نشان دادی به من؟ فرمود: آری، ای مفضل! در خطبه امیرالمؤمنین ﷺ در روزی که زده شد سلمان در مدینه و روز بیرون رفتن او به سوی جَبان - و آن نام صحرا و موضعی است در خارج مدینه - و بیرون رفتن امیرالمؤمنین و گفتن او که: ای سَلْسَل (و این لقبی است که امیرالمؤمنین ﷺ سلمان را لقب داده بود - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می شود و حاجی نوری اعلی الله مقامه در مقدمه کتاب نفس الرحمن گفته که: آن حضرت سلمان را سلسل نام گذارد^۳ -) سؤال کن. نادان نباش. پیرس از من، ای سلمان! واضح می کنم و به تو خبر می دهم بیان را و به دست تو می دهم برهان را. سلمان عرض کرد: ودیعه می گذارد مرا زندگانی و ندا می کند مرا به قدم گذاردن در راه هدایت زمانی که فرج رسد به غریبی و این روز روزی است که چنین روزی بعد از این نیست. پس امیرالمؤمنین ﷺ سه مرتبه آه سردی کشید.

ثم قال: الحمد لله مدبر الدهور، وقاضي الأمور، ومالك نواصي ختم المقادير^۴، الذي كَتَبَ بكيونيته قبل الحلول في التمكين، وقبل مواقع صفات التمكين في التكوين، كائنين غير مكوتين، ناشين غير متناشين^۵ (متناسلين خ)، أزلتين، لا موجودين ولا محدودين.

۱. در مصدر: (بلغ نزع بغزیه). در نسخه نیز در کنار این عبارت نوشته شده: (كذا في النسخة).

۲. در مصدر: (وهذا اليوم مواصي ختم المقادير).

۳. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸.

۴. در مصدر: (ومالك يوم النشور).

۵. در مصدر: (ناسبين غير متناسبين).

منه بدأنا وإليه نعود؛ لأنّ الدهر فينا قسّمت حدوده، ولنا أخذت عهوده، وإلينا تردّ (برزت خل) شهوده.

فإذا استدارت [ألوف] الأدوار وتطاول الليل والنهار، فالعلامة العلامة، والشامة^١ والقامة، والوفرة والأسمر والأضخم، والعالم غير المعلم، والمحبوب بما لم يعلم^٢. قد ساقتهم الصفات^٣ واستوغلت بهم الخيرات، ولبستهم^٤ الضلالات، وتشتّت بهم الطرقات. فلات حين مناص.

أما - يا أهل حرم الله^٥ - سيؤخذ لنا بالقصاص من عرف غيبتنا، فهو مشهدنا^٦. نحن أشبه بمشابهتنا والأعلون مولينا كالصخرة من الجبال التهامية^٧. نحن القدرة، ونحن الجنب^٨، ونحن العروة الوثقى، ونحن الجانب. محمّد العرش، عرش الله على الخلائق، ونحن الكرسي، وأصول العلم.

ألا لعن الله السالف والتالف والفسقة والجرائر^٩، ومن أولها تبوعاً^{١٠}. أنا باب المقام، وحجّة الخصام، ودابة الأرض، وفاصل القضاء، وصاحب العصا، والسدرة المنتهى، وسفينة النجاة. من ركبها نجى، ومن تخلف عنها [ضلّ و] هوى. [أ]لم تقم الدعائم في تخوم أقطار الأكناف، ولا من أعمدة فساطيط السحاب إلا على كواهل أنوارنا. نحن العلم^{١١}، ومحبتنا الثواب، وولايتنا فصل الخطاب، ونحن حجة الحجاب.

١. در مصدر: (وقامت العلامة الوافرة والسامة).

٢. در مصدر: (والخبير أيضاً يعلم).

٣. در مصدر: (الفسقات).

٤. در مصدر: (ولبتهم).

٥. در مصدر: (ألا إلى حرم الله).

٦. در مصدر: (ثمّ شهدنا).

٧. عبارت «نحن أشبه...» در مصدر نیست.

٨. جملة «نحن الجنب» در مصدر نیست و به جای آن جملة «نحن الجانب» آمده است.

٩. در مصدر: (وفسقة الجزيرة).

١٠. در مصدر: (ومن أواها ينبوعاً).

١١. در مصدر: (نحن العمل).

فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك؟ بأي وإد سلك؟ فبأي إلى الله تتخذون؟ أو من نجاة متخذة؟^۱ ألا، إن المطيع هو السامع، والسامع هو السابق، والسابق هو العالم، والعالم هو العامل، والعامل هو الساتر^۲، والساتر هو الكاتم، والمولى هو الخاسر^۳. فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۴.

إن من نظر في الحبل المتين^۵، إلى قرار عين الماء المعين، إلى بسطة التمكن، إلى برصاء الصين^۶، إلى مصارع قبور الطالقان، إلى فوق أيس، وأصحاب قيس، وأصحاب ليس، الأعلى العالمين العالين، إلى كتبة^۷ أسرار طواسين، إلى بیداء العين^۸ التي حدّها الثرى التي قواعدها جوانبها إلى ثرى الأرض السابعة السفلى، إلى الخالق^۹ لما يشاء - سبحانه وتعالى عما يشركون.

لغات

مدهر الدهور: پدید آورنده و گرداننده روزگارها.

نواصي: جمع ناصیه، پیشانی و موی پیش سر که به گرفتن آن صاحبش عاجز و ذلیل و ناتوان شود.

ختم المقادير: خاتمه دادن و خاتمه شدن مقدرات.

کینونت: بود کردن.

۱. عبارت اخیر در مصدر با اختلاف و نامفهوم آمده است.

۲. در مصدر: (لأنّ المطيع هو السامع، والسامع العامل، والعامل هو العالم، والعالم هو الساتر).

۳. در مصدر: (هو الخاسر).

۴. سورة شعراء، آية ۲۲۷.

۵. در مصدر: (من طرفي الحبل المتين).

۶. در مصدر: (إلى وراء بيضاء الصين).

۷. در مصدر: (إلى مصارع قبور الطالقانيين إلى قرن ياسر وأصحاب سنين الأعلى العالمين الأعظمين إلى كتمة).

۸. در مصدر: (إلى البيداء الغبرة).

۹. در مصدر: (كذا الخالق).

حُلُول: در آمدن.

تمکین: پای بر جا کردن و توانا نمودن و قادر بر چیزی کردن.

مواقع: جمع موقع - به معنی جایگاه افتادن.

تکوین: هست کردن و از نو بیرون آوردن و آفریدن خدا موجودات را.

کائن: هست شونده.

مکُون: هست گردیده شده.

متناشی: آنچه که قبول ایجاد کند.

ناشی: اول آفرینش و نخستین پیدا.

أزلی: منسوب به ازل است - یعنی: همیشه و جاوید.

موجود: هست شده.

محدود: چیزی است که نهایت داشته باشد.

علامة: نشانه.

شامة: علامت و خال است که در اعضای شخص باشد.

قامة: بالا بلند و قد و بالا.

وفرة: موی مجتمع در سر، یا تا نرمه گوش.

أسمر: گندم گون.

أضخم: سطر و تنومند.

محبو: عطا و بخشش داده شده.

استیغال: طلب سرعت و شتاب کردن.

«فلات حین مناص» یعنی: پس نیست وقت عقب نشینی و فرار کردن.

«من عرف غیبنا، فهو محلّ شهودنا» یعنی: کسی که عارف به غیب و نورانیت ما

شد، ما محلّ شهود او می باشیم - یعنی: ما را می بیند.

«نحن أشبه بمشابهتنا» یعنی: مانند تریم به مانند بودن خودمان به یکدیگر - یعنی: دیگران

خود را مانند ما ندانند و خُلق و منطق و رفتار و گفتار خود را به ما قیاس نکنند.

«والأعلون موالینا» یعنی: دوستان ما بلند مرتبه ترند از غیر ایشان.
کواهل: جمع کاهل - یعنی: بزرگ و آقای مردمان در رفع ملمات و انجام مهمات ایشان، و سر دوش را گویند.

حجبة الحجاب: سرکرده و رئیس دربان‌ها.

الحبل المتین: لقب امیر المؤمنین علیه السلام است.

الماء المعین: از القاب امام زمان و حجت عصر - عجل الله تعالی فرجه - است.

برصاء صین: زمین‌های سفید رنگ در هم آمیخته چین است.

مصارع قبور طالقان: جای کشتگان از انصار و یاران قائم گیلانی و سید حسنی است.

ایس: قهر و غلبه.

قیس: قبیله‌ای از عرب‌اند و شهری است نزدیک مصر و جزیره‌ای است در بحر عمان.

لیس: مرد دلیر بی باک.

کتابه أسرار طواسین: عده‌ای از اصحاب خاص امام زمان‌اند.

معنای خطبه

کل ستایش مخصوص ذات خدایی است که پدید آورنده و گرداننده روزگارهاست و گذراننده کارهاست و مالک موهای پیشانی‌هاست برای تمام شدن مقدرات. آنچنان خدایی که بودیم ما به بود کردن او پیش از درآمدن ما به پابرجایی و توانایی و قدرت بر چیزی داشتن و پیش از جایگاه شدن صفات پابرجایی و توانایی و قدرت داشتن بر چیزی. در وقت هست کردن و به وجود آوردن موجودات هست شونده‌ای بودیم پیش از هست کرده شدن اولین آفرینش و نخستین پیدایی بودیم پیش از آن که قبول اولین آفرینشی و نخستین پیدایی کنیم. همیشه جاوید بودیم در حالی که هست نشده بودیم و نهایت و محدودیتی نداشتیم. ابتدا شدیم از او و بازگشت ما به سوی اوست؛ زیرا که حدود و نهایت روزگار در ما قسمت کرده شد و برای ما از روزگار عهد گرفته شد و شاهد‌های آن به سوی ما رد کرده خواهد شد.

پس چون قبول دور زدن کرد دورها و دراز شد شب و روز، دریا بید نشانه‌ها را. دریا بید نشانه را، و خال مخصوص و قد و بالای معهود که موهای سر او وافر و به نرمه‌های گوش او رسیده و گندم‌گون و سطر جثه و تنومند و دانایی است که از کسی تعلیم نگرفته و آنچه را که نمی‌دانسته به او عطا و بخشیده شده. می‌کشاند ایشان را صفت‌ها و سرعت و شتاب می‌آورد به ایشان نیکی‌ها و می‌پوشاند ایشان را گمراهی‌ها و مختلف و پراکنده شود به سبب ایشان راه‌ها. پس نیست وقت عقب‌نشینی و فرار کردن.

آگاه باشید - ای اهل حرم خدا! - که از آنچه به ماها وارد کرده و می‌کنید قصاص گرفته شود. کسی که بشناسد ما را به غیب و نورانیت، او محلّ مشاهده ما است - یعنی: خودمان را به او نشان می‌دهیم. ما شبیه‌تریم به شباهت داشتن ما به یکدیگر از دیگران - یعنی: دیگران حالات و اطوار و کردار و گفتار و رفتار خود را به ماها قیاس نکنند و ما را مانند خود بشر عادی ندانند - و دوستان ما بالاترین و بلند مرتبه‌ترین مردمان‌اند. مانند صخره‌های کوه‌های تهامه در دوستی ما و ایمان ثابت و پابرجایند. ماییم قدرت خدا. ماییم پهلو. ماییم حلقه محکم ولایت. ماییم طرف و جانب خدا. محمّد عرشی است که قوی گردانیده است او را خدا بر همه خلق. ماییم کرسی و ریشه‌های علم و دانایی.

آگاه باشید! لعنت کند خدا آنهایی را که خود را پیش انداختند و حق ما را غصب کردند و آنهایی که تلف شونده‌اند در اثر مخالفت با ما و فاسق و بدکارها و کسانی که تابع شدند اولی آن دو نفر را. منم باب مقام رسالت. منم حجّت برای خصم‌ها. منم جنبنده زمین. منم جداکننده حکم. منم صاحب عصا. منم سدره المنتهی و کشتی نجاتی که هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که مخالفت کرد از آن هلاک شد. برپا نایستاده است ستون‌ها در ته قطره‌های اطراف و جوانب و نه هیچ یک از پایه‌های خیمه‌های ابرها مگر آن که بر دوش نورهای ما است. ماییم علم و دانایی و محبت ما باعث ثواب است و ولایت و دوستی ما قطع کننده گفتگوهاست. ماییم رئیس دربانان دربار الهی.

پس چون دور زند چرخ، گفتید: مُرد یا هلاک شد و به کدام وادی رفت؟ دستگیر شما به سوی خدا کیست و از کجا نجات خود را به دست می‌گیرید؟ آگاه باشید!

اطاعت کننده کسی است که شنونده باشد و شنونده کسی است که پیشی گرفته باشد و پیشی گیرنده کسی است که عالم باشد و عالم کسی است که عامل باشد و عامل کسی است که ساتر و پوشنده عیب باشد و ساتر کسی است که کتمان کننده باشد و اعراض کننده از حق کسی است که زیانکار باشد. پس مغلوب می شوند در آن زمان و برمی گردند در حالتی که کوچک و خوار و ذلیل خواهند بود و زود باشد که بدانند ستمکاران که در چه برگشتن گاهی بر خواهند گشت.

بدرستی که نظر کند در ریسمان محکم ولایت - یعنی: امیرالمؤمنین - تا ته چشمه ماء معین - یعنی: وجود مبارک امام زمان، حجة بن الحسن العسکری - تا زمانی که بساط پابرجایی و توانایی و قدرت بر همه چیزی گسترده شود و عدالت و دادخواهی تا اقصا بلاد چین منطقه زمین های آن که خاک سفید دارد بگیرد تا جای افتادن و قبرهای طالقان و تاجاهای قهر و غلبه و یاران قبیله قیس و داخل در مصاحبت شدن مرد دلیر بی باک که از برترین و بالاترین جهانیان که از عالین که مقرب ترین خلق است در نزد خدا و تا زمان ظهور نویسندگان اسرار طاسین های قرآن تا بیابان چشمه ساری که به نهایت زمین رسد که قواعد آن جوانب و اطراف آن است تا برسد به زمین هفتم که پست تر طبقات زمین است تا برسد به جایی که بخواند خالق هر چیزی که می خواهد. منزّه و پاک است خدایی که بلند و برتر است شأن او از آنچه شریک آورند برای او.

مؤلف گوید: قسمت آخر این خطبه از لغز و اسرار است که ان شاء الله در محل خود در قسمت نقل اقوال علمای حروف که مربوط به این مقام است در جزء چهارم یا پنجم این کتاب بقدر میسور و مقتضی شرح داده خواهد شد.

قال المفضل: یا بن رسول الله، إن هذا الكلام عظیم. تبهر فيه العقول^۱، فنبئتني، ثبكت الله، وعرفني ما [معنی] قول امیر المؤمنین علیه السلام [الذي كنا بکینونیه فی التمكن].

قال الصادق علیه السلام: [نعم، یا مفضل] الذي كنا بکینونیه (بکینونته خل) فی القدم والأزل،

۱. در مصدر: (یا سیدی تحار فيه العقول).

وهو المكوّن ونحن المكان، وهو المشيّي^۱ ونحن الشيء، وهو الخالق ونحن المخلوقون، وهو الربّ ونحن المربوبون، وهو المعنى ونحن الأسماء^۲، وهو المحتجب ونحن الحجب (حجبه خل). قبل الحلول بالتمكين، قبل حلول أنوارنا وأرواحنا في الأجسام والأعراض والتمكين^۳ ممكنين. لانحول ولا نزول، وقبل مواقع صفات التمكين والتكوين. قبل أن نوصف بالبشريّة والصور والأجسام والأشخاص ممكنة مكوّنة كائنين [عنده أنواراً]، لا مكوّنين أجساماً وصوراً. ناشين^۴، لا متناسلين. محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف إلى آدم والحسن والحسين أبناء^۵ أمير المؤمنين وفاطمة بنت محمّد ﷺ وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ بن محمّد والحسن بن عليّ ومحمّد بن الحسن. بهذا النسب، لا متناسلين، ولا ذات أجسام، ولا صور ولا مثال إلا أنوار نسيح الله ربّنا، ونسمع ونطيع. يسبح نفسه فنسبحه، ويهلّلها فنهلّله، ويكبرها فنكبره، ويقدّسها فنقدّسه، ويمجّدّها فتمجّدّه. في ستّة أكوان. كلّ كون منها ما شاء الله من المدة، وقوله: «أزليّين لا موجودين» وكنا أزليّين قبل الخلق، لا موجودين بأجسام وصور؛

مفضّل گفت: ای پسر رسول خدا! این کلام بزرگی است که حیران می شود در آن عقل ها. پس ثابت بدار مرا - خدا ثابت بدار تو را! - و بشناسان مرا معنای آنچه را که امیرالمؤمنین ﷺ فرموده.

صادق ﷺ فرمود که: «الذي كنا بكيّنونته» مراد این است که: بودیم ما به بود کردن او در پیش درآمد خلق همیشه و او هست کننده است و ما هست شده و او

۱. در مصدر: (وهو المنشي).

۲. در مصدر: (ونحن أسماء المعاني).

۳. عبارت «قبل حلول أنوارنا...» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (ناسلين).

۵. کلمات «أبناء»، «بنت» و «بن» در سطور بعد همه در مصدر «من» آمده اند.

۶. در مصدر: (ولا ذوات).

چیز کننده است و ما چیز شده و او آفریننده است و ما آفریده شدگان و او پروردگار است و ما پرورده شدگان و او معناست و ماییم نام‌ها و او پوشیده شده از حواس است و ما دربان‌های اویم.

«قبل الحول بالتمکین» یعنی: پیش از درآمدن نورهای ما و روح‌های ما در جسم‌ها و عرض‌ها.

و التمکین: پابرجا و توانا و قدرت داده شده که تغییرپذیر نباشیم و همیشه پابرجا باشیم. «وقبل مواقع صفات التمکین و التکوین» یعنی: پیش از آن که وصف کرده شویم به صفت بشریت و صورت‌ها و جسم‌ها و اشخاص پابرجا شده هست شده.

«کائین، لا مکوتین» یعنی: انواری بودیم نزد خدا که به صورت جسم‌ها و صورت‌ها در نیامده بودیم.

ناشین، لامتناسلین: ایجاد شونده بودیم به همین نسبی که داریم. محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، تا سلسله نسب ما به آدم رسد، و حسن و حسین پسران امیرالمؤمنین و فاطمه دختر محمد ﷺ و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن. نه این که در اصلاّب و ارحام قرار گرفته باشیم و صاحبان جسم‌ها و مثال‌ها و صورت‌ها باشیم، مگر این که نورهایی بودیم که تسبیح می‌کردیم خدا را و می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم. خدا تسبیح می‌کرد نفس خود را پس ما تسبیح کردیم او را، و تهلیل می‌کرد نفس خود را پس ما تهلیل کردیم او را، و تکبیر می‌کرد نفس خود را پس تکبیر کردیم او را، و تقدیس می‌کرد نفس خود را [پس] ما تقدیس کردیم او را، و تمجید می‌کرد نفس خود را پس ما تمجید کردیم او را در شش کون، در هر کونی از آن تا مدتی که خدا می‌خواست.

وقوله: «أزلیین قبل الخلق، لا موجودین» یعنی: همیشه پیش از خلق بودیم، اما نه چنان که به اجسام و صورت‌ها موجود باشیم.

قال المفضل: يا سيدي، ما هذه الأكوان؟ قال: يا مفضل، أما الكون الأول فنوراني لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الثاني فجوهرِي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الثالث فهوائي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الرابع فمائي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الخامس فناري لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون السادس فأظلة وذرّ، ثمّ سماء مبنية، وأرض مدحية. فيها الجانّ، خلقه الله من مارج من نار إلى أن خلق الله آدم من تراب؛

مفضل گفت: ای آقای من! این اکوان کدام است؟ فرمود: ای مفضل! اما کون اول کون نورانی است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون دوم کون جوهری است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون سوم کون هوایی است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون چهارم کون آبی است نه غیر آن و مادر کون بوده ایم.

و اما کون پنجم کون آتشی است نه غیر آن و مادر آن کون بوده ایم.

و اما کون ششم کون اظله است و ذرّ. پس آسمان بنا گذارده شده و زمین گسترده شده ای که در آن است گروه جن که خلق کرده است خدا آنها را از آتش بی دود تا این که آفرید خدا آدم را از خاک.

قال المفضل: يا سيدي، فهل كان في هذه الأكوان خلق منها في كلّ كون؟ قال: نعم، يا مفضل؛^۲

مفضل گفت: ای آقای من! پس آیا در این اکوان آفریده شده ای از آنها هست در هر کونی؟ فرمود: آری، ای مفضل!

۱. در مصدر: (ومتی هذه).

۲. این قسمت در مصدر نیست.

قال المفضل: يا سيدي، نجد الخلق الذي كان فيها ونعرفه؟ قال: نعم، يا مفضل. ما من كون إلا وفيه خلق منه^۱ نوري وجوهري وهوائي ومائي وناري وترابي. يا مفضل، أتحب [أن] أقرب عليك وأراك أن فيك من هذه الستة الأكوان اللاتي ذكرتها، ثم خلقك^۲ وخلق هذا البشر، وكل ذي حركة من لحم ودم؟ قال المفضل: نعم، يا سيدي [أين ذلك].

قال: يا مفضل، الذي فيك من الكون النوراني نور ناظر، وناظره مقدار عدسة ترى بهما ما أدركاه من السماء والهواء والأرض وما عليها.

وفيك من الكون الجوهري قلبك، وهو جوهر تحس به، وتعقل وتنظر^۳، وهو ملك الجسد. وفيك من الكون الهوائي الهواء الذي هو أنفاسك وحركاتك المترددة في جسدك. وفيك من الكون المائي رطوبة ريقك ودموع عينيك، وما يخرج من أنفك وفيك، وماء جسدك، ومنه تفيض العروق بالمائية عرقاً تسلس به خلقك ومنطقك^۴.

وفيك من الكون الناري الحمى الذي^۵ في تركيب جسدك، وهو المنضج المعفن^۶ ما كلك ومشاركك، وما ورد إلى معدتك، وهو الذي إذا حككت بعضاً ببعض كدت أن تقدح منه ناراً، وبتلك الحرارة تمت حركاتك، ولولا الحرارة لكنت جماداً.

وفيك من الكون السادس الترابي عظمك ولحمك [و دمك] وجلدك وعروقك ومفاصلك وعصبك وتمام [كميته] جسمك؛

مفضل گفت: ای آقای من! آیا می یابیم آفریده شدگانی را که در آن اکوان می باشند و می شناسیم آن خلق را؟ فرمود: آری، ای مفضل! نیست هیچ کونی مگر این که در آن است خلقی از نوری و جوهری و هوایی و آبی و آتشی و خاکی. ای مفضل! آیا

۱. عبارت «خلق منه» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أكوان اعلم أنه خلقك).

۳. در مصدر: (الكون الجوهري يحسن ويعقل وينظر).

۴. در مصدر: (أنفك والسبيلين اللذين هما منك).

۵. در مصدر: (النار التي).

۶. در مصدر: (المنفذ).

دوست می‌داری که تقریبی بر تو بگویم و بنمایانم بر تو از این شش کونی که ذکر کردم آن را و پس از آن آفرینش تو و آفرینش این بشر را و هر صاحب حرکت از گوشت و خونی را؟ مفضل گفت: آری، ای آقای من! فرمود: ای مفضل! آنچه که در تو هست از کون نورانی آن مردمک و دیده‌بان چشم توست. دیده‌بان‌های هر کدام از آنها به اندازه دانه عدسی است که به آن می‌بینی آنچه را که درک می‌کنند آنها را از آسمان و هوا و زمین و آنچه که بالای آنهاست.

و در تو از کون جوهری دل توست و آن جوهری است که حس و تعقل می‌کنی به آن و می‌بینی به آن و آن پادشاه جسد است.

و در تو از کون هوایی آن هوایی است که عبارت از نفس‌های تو باشد و حرکت‌هایی که در جسد تو رفت و آمد دارد.

و در تو از کون آبی رطوبت و آب دهن و اشک چشم‌های توست و آن رطوبت‌هایی که از بینی و دهن و جسد تو بیرون آید و از آن رگ‌ها به سبب مائیت عرق بیرون می‌آید تا خلق و منطق تو سلیس و روان باشد.

و در تو از کون آتشی آن حرارت و گرمی است که در ترکیب جسد توست که آن طبخ دهنده و متعفن‌کننده خوراکی‌ها و مشروباتی است که می‌خوری و می‌آشامی و آنچه داخل معده تو می‌شود و او آن چیزی است که وقتی که بعضی از اعضای خود را به بعض دیگر بسایی، در اثر گرم شدن نزدیک است که آتش از آن جستن کند و به این گرمی است که حرکت‌های تو تمامیت پیدا می‌کند و الا جماد بی حرکتی بودی.

و در توست از کون ششم - که کون خاکی است - استخوان و گوشت و پوست و رگ‌ها و مفاصل و عصب‌ها و همه جسم تو.

قال المفضل: یا مولای، اِنِّیْ لِأَحَبِّ أَنْ شِيعَتَكَ لَوْ غَلَّتْ فِیْكَمُ الْغُلُوْ، لَمْ یَهْتَدُوا اِلَیْ وَصْفِ یَسِیْرِ مِمَّا فَضَّلْتُمْ اللهُ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ الْجَلِیْلِ؛

۱. در مصدر: (اِنِّیْ لِأَحَسْبُ أَنْ شِيعَتَكَ لَوْ غَلَّتْ كَلَّ الْغُلُوْ فِیْكَمُ تَهْتَدِ).

مفضّل گفت: ای مولای من! بدرستی که من دوست می دارم که شیعیان شما اگر در حقّ شما غلو می کنند، راه نیافته اند به وصف کمی از آنچه که خدا بر تری داده است شما را از این علم بزرگ.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، ما لك لاتسأل عن تفصيل خلق الستة الأکوان؟ قلت: يا مولاي بهرني - والله - عظيم ما سمعت وشغلني عن السؤال^۱. قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، نحن كنّا في الكون النوراني ولا غير، والجوهري ولا غير، وفي الهوائي، ثم خلق من الهواء وهم جند من الملائكة^۲. أما سمعت عن جدّي^۳ رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: لا يطرحن أحدكم ببول من عالي جبل، ولا سطح بيت، ولا من رأس قلعة^۴، ولا في ماء؛ فإنّ للهواء سكّاناً، وللماء سكّاناً؟!

فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! چرا نمی پرسی از تفصیل خلق شش کون؟ گفتم: ای مولای من! به حیرت انداخت مرا - والله - بزرگی آنچه که شنیدم و باز داشت مرا از پرسیدن. فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! بودیم ما در کون نورانی و غیر از ما کسی نبود و در کون جوهری و غیر از ما کسی نبود و در کون هوایی. پس آفرید خدا خلقی را که ایشان از ملائکه بودند. آیا نشنیدی این روایت را که از جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت شده که فرموده: بول نیندازد یکی از شما از بالای کوه و نه از بام خانه و نه از سر تلی بلند و نه در آب؛ زیرا که از برای هوا ساکنینی هستند و از برای آب هم ساکنینی هستند؟!

قال المفضّل: [نعم] يا مولاي، قد سمعت ذلك^۵، فمما خلق أهل الماء؟ قال: خلق أهل

۱. در مصدر: (ما سمعته من السؤال).

۲. در مصدر: (وفي الهوائي خلق، وهم جيل من الملائكة).

۳. در مصدر: (قول جدّي).

۴. در مصدر: (من رأس رابية).

۵. عبارت «قد سمعت ذلك» در مصدر نیست.

الماء بصور أجسام^۱ نطقوا بثلاثة وعشرين لغة، وقامت فيهم النُّذُرُ والرسل والأمر والنهي، وصارت عنهم ولادات ونسل، وكوّنهم من الماء الذي يقول الله - عزّ وجلّ -: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^۲.

قال: نعم، يا مولاي، فالجان؟ قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، لما خلق الله السماوات والأرض أسكن خلق الماء في الماء والبحار والأنهار والينابيع والأعين ومنايع الماء^۳ حيث كانت من الأرض، وأسكن الأرض الجان الذي خلقه الله من مارج من نار، فقامت فيهم النذرات والرسل، ونطقوا بأربعة وعشرين لغة، ثم خلق الله آدم وأمر إبليس بالسجود له، والسجود هو [الطاعة، لا] الصلاة، فأبى واستكبر، وقال: لم أكن لأسجد لبشر خلقتني من نار وخلقته من طين، فتجبر على الله، واستكبر وعصى^۴ وقايس -ويله- النار والتراب^۵، فرأى أنّ النار أفضل، ولو علم -ويله- النور الذي في آدم -وهي الروح التي نفخها الله فيه، وكان أفضل من النار التي خلق منها إبليس - لفسد قياسه؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق شنیدم این را. پس اهل آب از چه چیز آفریده شدند؟ فرمود: آفریده شدند اهل آب به صورتها و جسمهایی که سخن می گفتند به بیست و سه لغت و قیام کردند در میان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شدگانی با امر و نهی و از ایشان فرزندان به وجود آمد و نسل از ایشان پیدا شد و ایجاد کرد خدا آنها را از آب که می فرماید خدای - عزّ وجلّ -: ﴿و بود عرش او بالای آب﴾.
گفت: آری، ای مولای من! پس سلسله جن را چگونه آفرید؟ فرمود صادق عليه السلام:
ای مفضل! چون که خدا آفرید آسمانها و زمین را، ساکن گردانید خلق آبی را در آب دریاها و نهرها و چشمه سارها و محل های جوشش آب و منبع های آب در هر کجای

۱. در مصدر: (بصور وأجسام).

۲. سورة هود، آیه ۷.

۳. در مصدر: (والينابيع ومنايع الماء).

۴. در مصدر: (فافتخر على آدم وعصى الله).

۵. در مصدر: (النار بالنور).

از زمین که بود و در زمین ساکن گردانید طایفه جن را که آفرید ایشان را از آتش بی دود، پس قیام کردند در میان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شدگان و به بیست و چهار لغت سخن گفتند. پس از آن آفرید خدا آدم را و امر کرد شیطان را به سجده کردن برای آدم و سجود نماز بوده است. پس ابا کرد و تکبر نمود و گفت: من به بشر سجده نمی کنم؛ زیرا که آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل. پس سرکشی کرد از فرمان خدا و تکبر نمود و گناه کرد و قیاس کرد - عذاب بر او باد! - آتش را با خاک. پس چنین دید که آتش برتری دارد از خاک و اگر می دانست - عذاب خدا بر او باد! - که نوری که در آدم است و آن روحی است که دمید آن را خدا در او برتر می باشد از آتشی که خدا از او شیطان را آفرید، هرآینه قیاس او فاسد می شد.

قال المفضل: یا مولای، اولیس [یقال:] ابلیس کان من الملائكة؟ قال الصادق علیه السلام: بلی، یا مفضل. هو من الملائكة، لا الروحانیة ولا النورانیة، ولا سکان السماوات، ومعنی ملائكة هو اسم واحد منصرف علی معانٍ^۱. فهو مَلِكٌ ومَلَكٌ ومالکٌ ومملکٌ. هذا کله اسم واحد، وکان من ملاک الأرض^۲. أما سمعت الله - عزَّ وجلَّ - یقول: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا﴾ [إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ]؟^۳ وقال عزَّ وجلَّ: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾^۴، وقال: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا مِنَ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْقُدُوا لَا تَتَّغُدُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^۵، وقوله: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا [يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ] فَأَمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾^۶؛^۷

۱. در مصدر: (اسم واحد فیصرف).

۲. در مصدر: (املاک الأرض).

۳. سوره کهف، آیه ۵۰.

۴. سوره حجر، آیه ۲۷.

۵. سوره الرحمن، آیه ۳۳.

۶. سوره جن، آیه ۱-۲.

۷. در مصدر پس از این عبارت گفته شده: (إلی هذا الموضع تمت النسخة الكاملة التي عثرنا علیها من کتاب «الهدایة الكبرى»، والحمد لله أولاً و آخراً).

مفضل گفت: ای مولای من! آیا شیطان از ملائکه است؟ فرمود صادق علیه السلام: بلی، ای مفضل! او از ملائکه است ولیکن از ملائکه روحانیه نیست و نه از ملائکه نورانیه و نه از ساکنین آسمانهاست و معنای ملائکه آن یک اسم است که منحصر می شود بر معنی هایی. پس آن به معنای مَلِک و مَلْک و مالک و مملک است. همه اینها معنای یک اسم است و شیطان از مالکین زمین بوده. آیا نشنیده ای که خدای - عزوجل - می فرماید: ﴿مگر ابلیس که از جن بود، پس کافر شد و تجاوز کرد از امر پروردگار خود﴾؟ و فرمود خدای - عزوجل -: ﴿و ما آفریدیم جن را پیش از آدم از آتش گرم سوزنده﴾ و فرمود: ﴿ای گروه جن و انس! اگر می توانید نفوذ کنید از کلفتی های آسمانها و زمین، پس نفوذ کنید و نفوذ نخواهید کرد مگر با حجت و دلیل﴾ و فرموده اوست که: ﴿بگو - ای پیغمبر! - که: وحی فرستاده شد به سوی من که شنیدند گروهی از جنیان قرآن را، پس گفتند که: ما شنیدیم قرآنی را که شگفت آورنده است. پس ایمان آوردیم به آن و هرگز شریک قرار نمی دهیم در بندگی کردن پروردگار خود کسی را﴾.

قال المفضل: نعم، یا مولای. قد فهمت و علمت. فكيف كانت الأظلة؟ قال: قول الله - عزوجل -: ﴿ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكناً ثم جعلنا الشمس عليه دليلاً ثم قبضناه إلينا قبضاً يسيراً﴾^۱. یا مفضل، إن الله أمر الأظلة ولا ظل ولا ظلال غيرها، فأخذ بقدرته من بني آدم ومن ظهورهم ذرياتهم، وأشهدهم على أنفسهم: ﴿أأنت بر ربكم قالوا بلى﴾^۲ أقرنا؛

مفضل گفت: آری، ای آقای من! از روی تحقیق فهمیدم و دانستم. پس سایه ها چگونه بوده است؟ فرمود: گفته خدای - عزوجل - است که فرموده: ﴿آیا ندانسته ای که پروردگار تو چگونه کشیده است سایه را؟ و اگر می خواست، هرآینه آن را ساکن قرار می داد. پس قرار دادیم آفتاب را دلیل بر وجود آن. پس گرفتیم آن را گرفتن اندکی﴾.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۵-۴۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

ای مفضل! بدرستی که خدا فرمان داد سایه‌ها را در حالتی که هیچ سایه‌ای و سایه‌اندازی نبود. پس به قدرت خود گرفت آن را از بنی آدم و از پشت‌های ایشان و گواه گرفت ایشان را بر نفس‌های خودشان که: ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا﴾ اقرار کردیم.

قال المفضل: وكانوا ذوي أجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل؟ قال الصادق عليه السلام: نعم، يا مفضل. ولو لم يكن لهم سمع وأبصار وعقول، لما خاطبهم، ولا أجابوا. قال المفضل: فكانوا كذا - أو كيف كنا؟ قال: كنتم أشباحاً وأرواحاً بأبصار وسمع وعقول ونطق، ثم أخذ عليكم العهد. إن الله ربكم وحده؛

مفضل گفت: آنها صاحبان صورت و جسم‌ها و چشم‌ها و گوش و نطق و عقل بودند؟ فرمود صادق عليه السلام: آری، ای مفضل! اگر برای ایشان گوش و چشم‌ها و عقل‌ها نبود، هرآینه ایشان را مورد خطاب قرار نمی‌داد و آنها هم جواب نمی‌گفتند. گفت مفضل: پس همچنان بودند - یا گفت: چگونه بودیم ما -؟ فرمود: اشباح و ارواحی بودید با چشم‌ها و گوش و عقل‌ها و گویایی. پس بر شما عهد گرفت به یکتایی و یگانگی خدایی که پروردگار شماست.

قال المفضل: يا مولاي، فلما أخذ علينا العهد بما أقررنا به له، كيف لنا إلى أن ظهرنا؟ قال: كنتم في علم الله معدودين منسوبين معروفين شخصاً شخصاً نفساً نفساً منذ وقت الأظلة إلى يوم القيامة. فلما خلق الله آدم ونفخ فيه من روحه وخلق منه حواء، وهو قوله - عز وجل -: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾^۱. أسكنكم جميعاً صلب آدم وأخرجكم منه ومن حواء. تظهرون في أوان ظهوركم، وتبلغون إلى آجالكم، ويقبضكم الله إليه؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چون عهد گرفت خدا از ما به آنچه که اقرار کردیم به آن برای او، حال ما چگونه خواهد بود تا وقتی که ظاهر شویم؟ فرمود که:

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۹.

می‌باشید شما در علم خدا شمرده شدگان و نسبت داده شدگان و شناخته شدگان شخص به شخص و نفس به نفس تا وقت اظلمه تا روز قیامت. پس چون آفرید خدا آدم را و دمید در او از روح خود و آفرید از او حواء را و آن است گفته خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿آفرید شما را از یک نفس و قرار داد از آن جفت او را تا ساکن شود به سوی او﴾. ساکن گردانید همه شما را در صلب آدم و بیرون آورد شما را از او و از حواء که ظاهر می‌شوید در اوقات ظاهر شدنتان و می‌رسید به مدت‌های خودتان و می‌گیرد خدا شما را به سوی خود.

قال المفضل: فأین كنتم - یابن رسول الله - من العرش فی وقت الأظلمة؟ قال: كنا عن یمین العرش، وشیعتنا معنا، وأضدادنا وأندادنا عن یمین العرش. فلما نادانا ربنا: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، قلنا: ﴿بلى﴾، وقالت شیعتنا مثل قولنا، وقالت أضدادنا: «بلى» بأقواهم، وقالوا فی قلوبهم: لا، فأخذ الله العهد على جمیع الذراری بذلك الإقرار، وأسس البیت بمكة، وهو الذي قال - عزوجل -: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱، وأنزل الحجر من الجنة أبيض ناصعاً یرى ما وراءه وما قدّامه، فأودع الله فیة ذلك العهد، وفرض على الناس الحجّ إلى البیت. فإذا كان یوم القیامة، أتى الله بذلك الحجر سمیعاً بصیراً بلسان عربیّ مبین، یشهد لمن وفد إليه بذلك الإقرار الذي فی العهد، ویشهد على من تخلف عنه ممن استطاع إليه سبیلاً بخلاف الوفاء ونقض العهد.

وقد كان هذا الخبر فی الحجر مع عمر بن الخطاب، وقد استلم فی الحجّ، وأمیر المؤمنین عليه السلام حاضر، وقال له: یا حجر، إني لأشهد عليك أنك لا تسمع ولا تبصر، ولا تنفع ولا تضرّ، ولا تغني عنّا من الله شيئاً، ولكننا رأينا رسول الله صلى الله عليه وآله يستلمك، فاستلمناك تأسياً برسول الله واتباعاً له فعله، وقبض أمير المؤمنين على عضده، وهزه وقال: أخطأت - یا أبا حفص - فی خطابك للحجر، فأثنى إليه عمر، فقال له: یا أبا رسول الله، فی ما أخطأت؟ قال: یا عمر، إن الله لما أخذ من بني آدم من ظهورهم ذریّاتهم وأشهدهم على أنفسهم،

۱. سورة آل عمران، آیه ۹۶.

قال: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ أقررنا، وأخذ العهد على جميعهم، والميثاق استودعه الحجر، وفرض الله على الناس الحج. فإذا كان في يوم القيامة، أتى الله بذلك الحجر سمياً بصيراً بلسان عربي مبين، يشهد لمن وفد إليه بالوفاء، ولم يخلف عنه العهد. فبكى عمر واستلم صدر أمير المؤمنين عليه السلام، وقال: فديتك، يا أبا الحسن. لا عشت في بلدة لا كنت فيها، فرجع عنه وهو يقول: لولا عليّ لهلك عمر؛

مفضل گفت: پس کجا بودید شما - ای پسر پیغمبر! - از جاهای عرش در وقت اظله؟ فرمود: ما در طرف راست عرش بودیم و شیعیان ما با ما بودند و اصداد و دشمنان ما در طرف چپ عرش بودند. پس چون پروردگار ما ما را ندا کرد که: ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟﴾ گفتیم: چرا، و شیعیان ما هم مانند گفته ما «بلی» گفتند و اصداد ما به زبان های خود «بلی» گفتند و در دل های خود «لا» گفتند. پس خدا عهد گرفت بر جمیع ذریه ها به همان اقرار و تأسیس خانه کرد به مکه و آن است گفته خدای - عز وجل -: ﴿بدرستی که اول خانه ای بنا نهاده شد برای مردمان در مکه برکت داده شده و راهنماست برای جهانیان﴾ و فرو فرستاد سنگ را از بهشت که سفید و صاف و نورانی بود. دیده می شد آنچه در پشت او بود و آنچه در پیش روی آن بود. پس به امانت سپرد خدا در آن این عهد را و واجب کرد بر مردمان رفتن به سوی خانه را. پس چون روز قیامت شود، می آورد خدا آن سنگ را در حالتی که شنوا و بیناست و به زبان عربی واضح شهادت می دهد برای کسی که بر آن وارد شده به همان اقراری که در عهدنامه ای است که در آن است و شهادت می دهد به ضرر کسانی که مخالفت از آن عهد کرده اند از کسانی که مستطیع بوده که به سوی آن بروند و بر خلاف وفا کرده اند و عهدشکنی نموده اند.

و این در باب حجر با عمر بن الخطاب رسیده که عمر در حج استلام^۱ حجر کرد و امیر مؤمنان علیه السلام حاضر بود که عمر به حجر گفت: ای حجر! من شهادت می دهم بر

۱. استلام: دست مالیدن و بوسه زدن به چیزی به قصد تبرک.

ضرر تو که تو نمی شنوی و نمی بینی و نفع و ضرری در تو نیست و بی نیاز نمی کنی ما را از خدا چیزی را و لیکن ما چون دیدیم که رسول خدا ﷺ تو را استلام نمود، ما از باب تأسی^۱ به او تو را استلام می کنیم تا پیروی فعل او را کرده باشیم. امیر مؤمنان به بازوی او زد و او را جنبانید و فرمود: خطا کردی - ای ابا حفص! - در خطابی که با حجر کردی. پس ثنا گفت او را عمر و گفت: ای برادر رسول خدا! در چه چیز خطا کردم؟ فرمود: ای عمر! بدرستی که چون گرفت خدا از بنی آدم از پشت های ایشان ذریه های ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفس هایشان، فرمود: ﴿آیا من نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی﴾ اقرار کردیم ما و خدا عهد و پیمان گرفت از همه ایشان و به امانت به این حجر سپرد و واجب گردانید بر مردم حج را. پس چون روز قیامت شود، می آورد خدا این حجر را در حالتی که شنوا و بیناست به زبان عربی واضح شهادت می دهد برای کسی که بر او وارد شده به وفا کردن به عهد و خلف عهد نشدن از او.

پس گریه کرد عمر و استلام کرد سینه امیرالمؤمنین ﷺ را و گفت: فدایت شوم، ای ابالحسن! نمانم در شهری که تو در آن نباشی. پس بازگشت از او در حالتی که می گفت: اگر علی موجود نبود، عمر هلاک می شد.

قال المفضل: فكيف كان منقلبكم من النور حتى أتيتم آدم، ومن آدم إلى عبد الله وأبي طالب؟ قال: يا مفضل، أسكننا صلب آدم نوراً، نسبح الله ونمجده. يسمع تسبيحنا في ظهره، وفي ظهور آبائنا وجنوب أمهاتنا، أباً فاباً وأماً فأمماً طاهرين معصومين محفوظين في بالجات الرجال ووجوه النساء، ولقد نزلت الملائكة جميعاً والنون والقلم واللوح المحفوظ على آدم وحواء، فأخذ عليهما العهد والميثاق على سائر آبائنا وأمهاتنا إلى عبد الله بن عبد المطلب وأبي طالب بن عبد المطلب. فإن نورنا انقسم فيهما نصفين، فنصف في عبد الله جدِّي ونصف في جدِّي أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف أبي أمير المؤمنين، ثم زوج الله أمنا فاطمة بجدنا أمير المؤمنين ﷺ، فكنا كما قال الله تعالى:

۱. تأسی: کسی را اسوه و الگوی خود قرار دادن، به کسی اقتدا کردن.

﴿ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۱.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، لا تُلَقِ مِمَّا نَلَقِيهِ إِلَيْكَ مِنْ عِلْمٍ مَا فَضَّلَكَ اللَّهُ بِهِ إِلَّا إِلَىٰ مُسْتَحَقِّهِ؛ فَإِنَّهُ عِلْمٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهِ، وَطَهَّرَهُ مِنَ الشُّكُوكِ، وَكَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ:

مفضل گفت: پس چگونه بوده جابه جا شدن شما از نور تا وقتی که در پشت آدم آمدید و از آدم تا عبدالله و ابی طالب؟ فرمود: ای مفضل! جا داده شدیم مادر صلب آدم در حالتی که نوری بودیم تسبیح می کردیم خدا را و تمجید می کردیم او را. می شنید آدم در پشت خود تسبیح ما را و در پشت پدران خود و پهلوهای مادران خود بودیم پدر بر پدر و مادر بر مادر که همه آنها پاکیزگان و معصومها بودند در حالتی که حفظ کرده شده بودند در گشادگی های میان دو ابروهای مردان و روهای زنان بودیم و هر آینه نازل می شدند ملائکه همگی بانون و قلم و لوح محفوظ بر آدم و حواء. پس عهد گرفت خدا بر این دو و پیمان گرفت بر سایر پدران و مادران ما تا عبدالله بن عبدالمطلب و ابی طالب بن عبدالمطلب. پس نور ما دو قسم شد. نصف آن در عبدالله جد من و نصف دیگری در جد من ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف پدر امیرالمؤمنین قرار گرفت. پس تزویج کرد خدا مادر ما فاطمه را به جد ما امیرالمؤمنین علیه السلام. پس بودیم ما همچنان که خدا فرمود: ﴿ ذُرِّيَّةٌ مِنْكُمْ ﴾ که بعضی از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و داناست.

صادق عليه السلام فرمود: ای مفضل! القانکن از چیزهایی که ما تو را القا می کنیم به آن از علم آنچه را که خدا برتری داد تو را به آن مگر به کسی که مستحق به آن باشد؛ زیرا که آن علمی است که تحمل آن را نمی تواند بکند مگر کسی که انعام کرده است خدا او را به آن علم و پاک گردانیده باشد او را از انواع شکها و نوشته باشد ایمان را در دل او.

یا مفضل، لأمیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته الدرّة وعنه یقول: حدیثنا أهل البيت صعب

۱. سورة آل عمران، آیه ۳۴.

مستصعب، مستعزب، لایحتمله إلا صدور حصینه، وأخلاق رضینه، من الغی نقیة. یا عجباً کلّ العجب بین جمادی ورجب.

فقام صعصعة بن صوحان العبديّ، فقال له: یا امیر المؤمنین، ما هذا العجب الذي لاتزال تکرّره في خطبتك كأنك تحبّ أن تُسأل عنه؟ قال: ويحك، یا صعصعة. ما لي لأعجب من أموات يضربون هامات الأحياء من أعداء الله وأعدائنا، فكأني أنظر إليهم، وقد شهروا سيوفهم على عواتقهم، يقتلون المشككين والظانين بالله ظنّ السوء، والمرتابين في فضلنا أهل البيت.

قال صعصعة: یا امیر المؤمنین، ما هؤلاء الأموات؟ أموات الدين، أو أموات القبور؟ قال: لا والله، یا صعصعة، بل أموات القبور. يكرّون إلى الدنيا معنا. لكأني أنظر إليهم في سُكك الكوفة كالسباع الضارية. شعارهم الليل: یا ثارات الحسين؛

ای مفضل! کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه او که دُرّه نامیده شده و از او روایت شده که می فرماید: حدیث ما دشوار است و دشوار یافتن می شود و دور از فهم هاست و دور از فهم یافتن می شود. تحمل نمی کند آن را مگر سینه های حفظ کننده و خواهی تو بر توی ثابت در ایمان که از گمراهی پاک و پاکیزه باشد. ای عجب و شگفت او راست تمام عجب و شگفتی در میان ماه جمادی و ماه رجب!

پس به پا خاست صعصعة بن صوحان عبدي و به عرض او رسانید که: یا امیر المؤمنین! چیست این عجب و شگفتی که همیشه آن را مکرّر می کنی در خطبه خود؟ گویا دوست می داری که از تو پرسیده شود از آن. فرمود: رحمت بر تو باد، ای صعصعه! چرا عجب نکنم از مردگان که می زنند بر فرق های زندگان از دشمنان خدا و دشمنان ما. گویا می بینم ایشان را که شمشیرهای کشیده ایشان بالای شان هاشان است و می کشند صاحبان شک را و کسانی را که بدگمان اند به خدا و شک کنندگان اند در فضل و برتری ما اهل بیت رسالت.

صعصعه گفت: یا امیر المؤمنین! این جماعت مردگان کدام اند؟ آیا مردگان زمین اند، یا مردگان قبرها؟ فرمود: نه، به خدا قسم است، ای صعصعه! بلکه

مرده‌های قبرها هستند که بر می‌گردند به دنیا با ما. گویا می‌بینم ایشان را که در کوچه‌های کوفه مانند درندگان شکاری خون‌خوار در شب شعارشان گفتن «یا ثارات الحسین» است - یعنی: ای خون‌خواهان حسین!

ولأمیر المؤمنین علیه السلام في خطبته المعروفة بالمختارة: حديثنا صعب مستصعب غريب مستغرب، لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، فقام الأصيغ بن نباتة، فقال: فرج عن شيعتك بعلم هذا الصعب المستصعب الغريب المستغرب. قال: نعم، يا أصيغ. الصعب هو المواساة، والمواساة أن تواسي أخاك من كل ما رزقك الله، ولا تحرمه، ولا تمتحنه في دينه. فإن امتحنته فوجدته حقيقي الإيمان مخلص التوحيد، لزمك مواساته في كل ما تملك صغيراً وكبيراً تالداً وطارفاً، حتى - والله - في الإبرة. فهذه هي المواساة؛

کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه او که معروف است به مختاره، فرموده: حدیث ما دشوار است و دشوار یافته می‌شود و دور از فهم‌هاست و دور از فهم یافته می‌شود. تحمل نمی‌کند آن را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که دل او آزموده شده باشد برای ایمان. پس اصیغ بن نباته از جا برخاست و عرض کرد: دور کن اندوه را از شیعیان خود به سبب دانستن این دشوار دشوار یافته شده و دور از فهم دور از فهم یافته شده. فرمود: آری، ای اصیغ! دشوار به معنی مواسات کردن است و مواسات آن است که یاری کنی برادر خود را از هر چیزی که خدا روزی داده است تو را و محروم نکنی او را و امتحان نکنی او را در دینش. پس اگر امتحان کردی او را و حقیقت ایمان را در او یافتی و او را مخلص در توحید شناختی، لازم می‌شود تو را یاری کردن او در هر چه که مالک آن هستی. کوچک باشد، یا بزرگ. مال کهنه قدیمی باشد، یا تازه. حتی آن که سوزنی باشد. به ذات خدا قسم این است مواسات و یاری کردن.

ولأمیر المؤمنین علیه السلام في خطبته المرهفة: حديثنا أهل البيت صعب مستصعب وغريب مستغرب. لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا عبد امتحن الله قلبه للإيمان إلا من

شاء الله وشئنا، فقام إليه إبراهيم بن الحسن الأزدي، فقال: يا أمير المؤمنين، بالذي فضلك بما فضل به رسول الله ﷺ أن حرمت أولياءك خوفاً من أعدائك أن يسمعوها ما لا يستحقون علمه منك، فقال أمير المؤمنين: يا إبراهيم، فقد بلغ الرسول، وأقام الشاهد والدليل والحجة، وبقيت المجازاة، فاسأل يا إبراهيم، فقال: يا أمير المؤمنين، أسألك من الملك المقرب والنبى المرسل والعبد الذي امتحن الله قلبه. لم لا يحتملون، ومن هم؟

قال: يا إبراهيم، أما الملك المقرب الذي لم يحتمل ذلك فملك كان من المؤمنين، يقال له صلصائيل. نظر إلى بعض ما فضلنا الله به، فلم يطق حمله وشك فيه، فأهبطه الله من جواره، ورد جناحه، وأسكنه في جزيرة من جزائر البحر، وهو عند الناس أنه سهى وغفل عن تسبيحه.

فعاقبه الله بهذه العقوبة إلى الليلة التي ولد فيها الحسين ﷺ ابني، وإن الملائكة استأذنت الله في تهنيته جدّه رسول الله وتهنية أمير المؤمنين وفاطمة ﷺ، فأذن الله لهم، فنزلوا أفواجا من العرش ومن سماء إلى سماء، فمروا بصلصائيل، وهو ملقى بالجزيرة. فلما نظروا إليه، توقفوا (وقفوا خ ل)، فقال لهم: يا ملائكة ربّي، إلى أين تريدون، وفيه هبطتم؟ قالت الملائكة: يا صلصائيل، قد وُلد في هذه الليلة أكرم مولود وُلد في الدنيا بعد جدّه رسول الله وأبيه عليّ وأمه فاطمة وأخيه الحسن، وهو الحسين ﷺ، وقد استأذنا الله في تهنية حبيبه محمد به، فأذن لنا، فقال صلصائيل: يا ملائكة ربّي، إني أسألكم بالله ربنا وربكم وبحبيبه محمد ﷺ وهذا المولود أن تحملوني معكم إلى حبيب الله محمد ﷺ وتسالونه وأسأله أن يسأل الله بحق هذا المولود الذي وهبه الله أن يغفر لي خطيئتي، ويجبر كسر جناحي، ويردّني إلى مقامي مع الملائكة المقربين.

فحملوه، فجاؤوا إلى رسول الله ﷺ يهنئونه بابنه الحسين ﷺ، وقصوا عليه قصة الملك، وسألوه مسألة الله والقسم عليه بحق الحسين ﷺ أن يغفر له خطيئته، ويجبر كسر جناحه، ويردّه إلى مقامه مع الملائكة، فقام رسول الله ﷺ، فدخل على فاطمة، فقال لها: يا موقفة، ناوليني ابني الحسين، فأخرجته إليه في تقريبه مقمطاً يناغي جدّه رسول الله ﷺ، فخرج به إلى الملائكة، يحمله على باطن كفه، فهلّلوا وكبروا وحمدوا الله وأثنوا عليه، فزادوا في

تهنیه رسول الله، فتوجّه به إلى القبلة، ورفعہ نحو السماء، وقال: اللّٰهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ابْنِي الْحُسَيْنِ أَنْ تَغْفِرَ لصلصائل الملك خطيئته، وتجبر جناحه، وتردّه إلى مقامه مع الملائكة المقربين.

فهبط جبرئيل وقال: يا رسول الله، ربك يقرئ عليك السلام ويقول لك: ما كانت خطيئة هذا الملك إلا شك في ما أعطيتكم من فضلي عليكم، فعاقبته، وقد غفرت خطيئته، وجبرت جناحه، ورددته إلى مقامه مع الملائكة، وجعلته من موالى الحسين بن علي ابنك - يا محمّد - كرامة لك، وعرجت الملائكة و صلصائل معهم إلى مقامه، فهو يعرف في السماوات بصلصائل مولى الحسين بن علي عليه السلام؛

و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در خطبه آن حضرت که مرهفه نامیده شده که فرمود: حدیث ما دشوار و دشوار یافته می شود و دور از فهم و دور از فهم یافته است. تحمل آن را نمی کند ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه بنده ای که آزموده باشد خدا دل او را برای ایمان مگر کسی که خدا می خواهد و ما می خواهیم. پس از جای خود برخاست ابراهیم پسر حسن از دی و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به حق آن کسی که فضیلت داد تو را به آنچه که فضیلت داد به آن رسول خدا صلی الله علیه و آله را اگر محروم کنی دوستان خود را از ترس دشمنانت که بشنوند آنچه را که مستحق دانستن آن نیستند از تو. پس فرمود امیرالمؤمنین: ای ابراهیم! از روی تحقیق پیغمبر رسانید و شاهد اقامه کرد و دلیل و حجت آورد و مجازات باقی ماند. پس پرس، ای ابراهیم! پس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! می پرسم از تو از ملک مقرب و نبی مرسل و بنده ای که خدا دل او را امتحان کرد که برای چه تحمل نکردند حدیث شما را و کیستند ایشان؟

فرمود: ای ابراهیم! اما ملک مقرب و نبی مرسل که تحمل نکرد آن را ملکی بود از مؤمنین که او را صلصائل می گفتند. چون دید بعضی از فضیلت های ما را که خدا به ما داده بود، طاقت آن را نداشت و شک کرد در آن. پس خدا او را از جوار خود فرو فرستاد و بال های او را گرفت و او را در جزیره ای از جزیره های دریا ساکن گردانید و عامه مردمان - یعنی: اهل سنت - می گویند: سهو کرد و از تسبیح خدا غافل شد.

پس معاقب گردانید خدا او را به این عقوبت، تا شبی که حسین علیه السلام در آن تولد یافت و آن پسر من است و ملائکه از خدا اذن گرفتند که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او تهنیت گویند با پدرش امیر مؤمنان و مادرش فاطمه علیها السلام. پس خدا ایشان را اذن داد و فرود آمدند گروه‌هایی از ملائکه از عرش از آسمانی به آسمانی، تا این که گذشتند به صلصائیل که در جزیره‌ای افتاده بود. چون او را دیدند، توقف کردند، یا آن که چون بر حال او واقف شدند، به ایشان گفت: ای ملائکه پروردگار من! کجا می‌روید و برای چه فرود آمدید؟ ملائکه گفتند: ای صلصائیل! در این شب گرامی‌ترین مولودی در دنیا متولد شده بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن و او حسین علیه السلام است و ما اذن گرفتیم از خدا در تهنیت او حبیبش محمد را به ولادت او تهنیت گوئیم و خدا به ما اذن داد. پس صلصائیل گفت: ای ملائکه پروردگار من! مرا هم با خود ببرید. شما را به خدا قسم می‌دهم و به حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و به این مولود. مرا با خود ببرید به سوی حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و از او خواهش کنید و من هم از او خواهش کنم که از خدا بخواهد به حق این مولودی که خدا به او بخشیده که مرا بیامرزد از گناه و جبران شکستگی بال مرا بکند و به مقام خودم با ملائکه مقربین برگرداند.

پس او را با خود آوردند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت گویند او را به فرزندش حسین علیه السلام و قصه کردند بر آن حضرت قصه ملک را و خواهش کردند که از خدا بخواهد و او را قسم دادند به پسرش حسین علیه السلام که بیامرزد برای او گناهش را و جبران کند شکستگی بال او را و برگرداند او را به مقام خود با ملائکه. پس برخاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر فاطمه درآمد. پس به او فرمود: ای توفیق داده شده! بیاور به نزد من فرزندم حسین را. پس فاطمه او را به نزد آن حضرت آورد در نزدیکی او در حالتی که در قناده بود و با او به شادی و شیرینی سخن می‌گفت. جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بیرون آورد به نزد ملائکه در حالی که او را روی دست خود گرفته بود. پس ملائکه تهلیل و تکبیر و حمد گفتند خدا را و ثنا گفتند بر او و زیاد تهنیت گفتند رسول خدا را. پس حضرت با او رو به قبله نمود و بلند کرد فرزند خود را به جانب آسمان و عرض کرد:

بار خدایا! از تو می خواهم به حق پسر حسین که بیامری گناه صلصائیل ملک را و جبران کنی شکستگی بال او را و برگردانی او را به مقام خودش با ملائکه مقربین. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: یا رسول الله! پروردگار تو تو را سلام می رساند و می فرماید برای تو که: این ملک گناهی نداشته مگر این که شک کرد در آنچه که به شما عطا کردم از فضل خودم بر شما. پس عقوبت کردم او را و اکنون آمرزیدم گناه او را و جبران کردم شکستگی بال او را و او را برگردانیدم به مقام خودش با ملائکه و قرار دادم او را از غلامان حسین بن علی پسر تو - یا محمد! - برای کرامت تو و بالا رفتند ملائکه و بالا رفت صلصائیل با ایشان تا به مقام خود و او در آسمانها معروف شد به صلصائیل غلام حسین بن علی علیه السلام.

و أما النبي المرسل فهو يونس بن متى، وكان من قصته أنه نُبئ في نبوته أن ولاءنا معقود بتوحيد الله - جلّ ذكره. لا يقبل الله من موحد توحيدة إلا بولائنا، وولاؤنا لا ينقذ إلا بتوحيد الله - جلّ ذكره -، فشكّ فينا ولم يقدر أن بذلك الشكّ يلحقه سخط من الله - عزّ وجلّ ذكره -، فكان كما قال - جلّ ذكره -: ﴿ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ﴾؛ و اما پیغمبر مرسل پس او یونس بن متی است و از قصه او این است که به او خبر داده شد در زمان نبوتش که دوستی ما بسته به توحید خدایی است که بزرگ است ذکر او و نمی پذیرد خدا از موحدی توحید او را مگر به دوستی ما و دوستی ما هم منعقد نمی شود مگر به توحید خدایی که بزرگ است ذکر او. پس در ما شک کرد و اندازه گیری نکرد که به سبب این شک ملحق می شود به او خشم از خدایی که عزیز و جلیل است ذکر او. پس بود آنچنانی که خدای - جلّ ذکره - فرموده که: ﴿ یاد کن صاحب ماهی - یعنی: یونس - را زمانی که رفت در حالتی که خشمگین بود و چنین پنداشت که ما هرگز بر او سخت نمی گیریم ﴾.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، إنما ظنَّ أنه لا يقدر عليه بشكِّه في ما فضلنا الله به، فسخط الله عليه وعاقبه، فكان في قصته ما قصه الله في كتابه؛

فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! جز این نیست که گمان کرد یونس که خدا به سبب این شکِّی که در فضیلت ما کرده بر او تنگ نمی‌گیرد. پس خشم گرفت خدا بر او و معاقب ساخت او را. پس بود در قصه او آنچه که قصه کرده است خدا در کتاب خود.

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: وأما العبد الذي امتحن الله قلبه للإيمان أنه سلمان الفارسي. قال الصادق عليه السلام: وروى عنه الشيعة أنه لما رأى أمير المؤمنين عليه السلام وهو مكتفٍ ليساق إلى سقيفة بني ساعدة، قال في نفسه: ما هذا الذلَّ العظيم؟! لو شئت لانتصرت؛ فرمود: فرمود امیر مؤمنان عليه السلام: و اما بنده‌ای که امتحان کرد خدا دل او را برای ایمان سلمان فارسی است. فرمود صادق عليه السلام: و روایت کرده‌اند شیعیان از آن حضرت که چون سلمان دید که امیر مؤمنان عليه السلام را کتف بسته کشیده می‌شود به سوی سقیفه بنی ساعده، در پیش خود گفت: این چه ذلت بزرگی است؟! اگر می‌خواستی، یاری کرده می‌شدی.

قال المفضل: يا سيدي، فانا أسألك أن تسأل الله أن يثبتني ويثبت سائر شيعتكم المخلصين لكم على ما فضلكم الله به، ولا يجعلنا فيه شاكين، ولا مرتابين. قال: يا مفضل، لولا دعاؤنا ما ثبتتم؛

مفضل گفت: ای آقای من! پس من می‌خواهم از تو که از خدا بخواهی که ثابت بدارد مرا و سایر شیعیان با اخلاص شمارا بر آنچه که فضیلت داده است خدا شمارا به آن و قرار ندهد ما را در آن شک و ریب کننده. فرمود: ای مفضل! اگر دعای ما نبود، ثابت نمی‌ماندید.

قال المفضل: يا مولاي، إنني لأحبُّ أن تفيدني بشاهد من كتاب الله تعالى على ما فوضه الله إليكم من سلطانه. قال الصادق عليه السلام: القرآن وسائر الكتب تنطق به لو كنتم تعلمون، وإنني لأبين لكم من سورة الذاريات إلى آخرها يجزيك. اقرأ - يا مفضل - في قصة قوم لوط:

﴿ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿ فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ ﴿ وَفِي نَمُودٍ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿ فَيَرَوْا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿ ۱

والله لا يقول: ففروا إلى الله، إني لكم نذير مبين، وإنما هذا حكاية لقول الرسول المفوض إليه، وهو المفوض إلينا ذلك العلم، والقول لله - تبارك وتعالى -، ونحن نفعل منه ما أمرنا بفعله، وهذا القول هو من إشارة إليه، وسفارة بينه وبين عباده؛

مفضل گفت: ای مولای من! من هر آینه دوست می دارم افاده کنی مرا به شاهی از کتاب خدای تعالی بر آنچه که خدا آن را به شما تفویض کرده است از حجت و سلطنت خود. صادق علیه السلام فرمود: قرآن و سایر کتابها ناطق به آن است اگر شما بدانید و من هر آینه بیان می کنم برای شما از سوره ذاریات تا آخر آن، کفایت می کند تو را. بخوان - ای مفضل! - در قصه قوم لوط که فرموده: ﴿ پس بیرون کردیم ما کسانی را که در آن شهر از اهل ایمان بودند. پس نیافتیم در آن شهر مگر یک خانواده مسلمان و واگذاریم در آن نشانه ای برای آن کسانی که می ترسند از عذاب دردناک ﴾ و در داستان موسی فرموده: ﴿ یاد کن هنگامی را که فرستادیم او را به سوی فرعون با حجتی واضح. پس روی خود را برگردانید و گفت: موسی جادوگر است، یا دیوانه. پس گرفتیم او را بالشکرهایش و افکندیم آنها را در دریا و او ملامت آورنده شد ﴾ و در داستان عاد فرموده: ﴿ یاد کن زمانی را که فرستادیم بر ایشان باد بی نفعی را که نگذارد چیزی را

کہ بر آن می‌گذرد مگر آن که او را مانند پوسیده ریز ریز کند ﴿ و یاد کن داستان قوم ثمود را زمانی که به ایشان گفته شد که: ﴿برخوردار شوید تا مدتی. پس سرکشی کردند از فرمان پروردگارشان. پس گرفت ایشان را صاعقه در حالتی که نگاه می‌کردند و به هیچ گونه نمی‌توانستند برخیزند و نمی‌توانستند یار و یآوری برای نجات خود تهیه کنند و یاد کن داستان قوم نوح را پیش از ایشان که گروه نافرمانی‌کنندگان بودند و تأمل کن در خلقت آسمان که چگونه آن را به قدرت خود بنا کردیم و زمین را که چگونه گسترده‌ایم، پس نیکو گستراننده‌ایم و از هر چیزی جفت آفریدیم. شاید که شما متذکر شوید. پس بگریزید به سوی خدا. بدرستی که من برای شما از جانب او بیم‌دهنده آشکارم ﴿ و خدا نمی‌فرماید: پس فرار کنید به سوی خدا که من برای شما بیم‌دهنده آشکارم و جز این نیست که این حکایتی است برای گفته پیغمبر که تفویض به او شده و اوست تفویض کننده به سوی ما این علم را و گفته مخصوص خدای -تبارک و تعالی- است و ما می‌کنیم از جانب او آنچه را که به ما فرمان داده است که بکنیم آن را و این قول از ماست که اشاره به آن شده و ما مصلح و میانجی و برگزیده میان او و بندگان او هستیم.

قال المفضل: يا سيدي، مثل هذا في القرآن كثير؟ قال: نعم، يا مفضل، ما كان من ﴿إنا أنزلنا﴾ و ﴿إنا جعلنا﴾ و ﴿إنا لنحن الوارثون﴾^۱ [و] ﴿أم يحسبون أننا لا نسمع سرهم ونجواهم بل ورسلنا لديهم يكتبون﴾^۲ و ﴿نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا﴾^۳ و ﴿نحن قذرتنا بينكم الموت﴾^۴ فكل ما كان في القرآن من جمع «نحن فعلنا» و «إنا صنعنا» فنحن -والله- أولئك الرسل الذين نكتب ونقسم بأمره تعالى وإرادته ومشيئته.

۱. اشاره به آیه ۲۳ سوره حجر.

۲. سوره زخرف، آیه ۸۰.

۳. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۴. سوره واقعه، آیه ۶۰.

وما كان من أحد فرد، فهو الله ربنا - سبحانه وتعالى -؛ مثل قوله: ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ *
 اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴾^١، ومثل قوله: ﴿ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ
 رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾^٢، ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ﴾^٣،
 وقوله: ﴿ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ ﴾^٤، وقوله: ﴿ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً
 انتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ ﴾، وقوله: ﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ ﴾^٥، وقوله: ﴿ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ
 وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ ﴾^٦، فذلك هو الله خالقنا ومصوّرنا، ومصطفينا لنفسه، ومتخذنا حجباً على
 خلقه، وجاعلنا خزائناً لعلمه، وجامعين لأمره ونهيه، وما نفعل وما نشاء إلا بأمره كما قال الله
 - سبحانه وتعالى -: ﴿ فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ *
 وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾^٧، وما هذا الوصف والتنزيل إلا في جدي
 رسول الله وفينا وعندكم.

يا مفضل، إن القرآن أنزل في ثلاثة وعشرين سنة، والله يقول - عزّ من قائل -: ﴿ شَهْرُ
 رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾^٨، وقوله: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ *
 فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴾^٩، وقوله: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي
 لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾^{١٠}، وقوله: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
 بِهِ فُؤَادَكَ ﴾^{١١}؛

١. سورة اخلاص، آية ١-٤.

٢. سورة قصص، آية ٣٠.

٣. سورة طه، آية ١٤-١٥.

٤. سورة نحل، آية ٥١.

٥. سورة آل عمران، آية ٢٦.

٦. سورة زخرف، آية ٨٤.

٧. سورة تكوير، آية ٢٦-٢٩.

٨. سورة بقره، آية ١٨٥.

٩. سورة دخان، آية ٣-٥.

١٠. سورة قدر، آية ١.

١١. سورة فرقان، آية ٣٢.

مفضل گفت: ای آقای من! مانند این در قرآن بسیار است؟ فرمود: آری، ای مفضل! آنچه از آیات که از قبیل ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا﴾ - یعنی: ما فرو فرستادیم - و ﴿إِنَّا جَعَلْنَا﴾ و ﴿مَا قَرَّرَ دَادِيمٌ﴾ و «ماییم وارثها»، ﴿یا گمان می کنند که ما نمی شنویم در دل سخن گفتن و به پنهانی راز گفتن ایشان را. بلی و فرستاده های ما نزد ایشان می نویسند﴾ و ﴿ما قسمت کردیم در میان ایشان مدّت ماندن ایشان را در زندگانی دنیا﴾ و ﴿ما اندازه گیری کردیم میان ایشان مردن را﴾، پس هرچه از این قبیل در قرآن است از جمع آوردن کلمه - مانند «نحن فعلنا» و «أنا صنعنا»؛ یعنی: ما کردیم و ما ساختیم - پس ماییم آن فرستاده ها که می نویسیم و قسمت می کنیم به فرمان خدای تعالی و اراده و مشیت او و هر کجا که مرجع ضمیر مفرد باشد - یعنی: نسبت به یک نفر است -، پس آن یکی خدایی است پاک و منزّه که پروردگار ما است - مانند ضمیرهای سوره «قل هو الله أحد» تا آخر سوره و مانند فرموده او به موسی که: ﴿ای موسی! منم خدایی که پروردگار جهانیان است﴾ و مانند فرموده او: ﴿نیست خدایی مگر من. پس بندگی کنید او را و به پا دار نماز را برای یاد کردن من. بدرستی که قیامت آینده است. نزدیک است که پنهان کنم آن را﴾ و فرموده او که: ﴿نگوید: دو خدا هست. جز این نیست که او خدای یگانه است﴾ و فرموده او که: ﴿نگوید: خدا سه است. خود را باز دارید از گفتن این سخن. نیکوست برای شما﴾ و فرموده او: ﴿بگو - ای پیغمبر! - خدای مالک ملک﴾ و فرموده او که: ﴿اوست آن کسی که در آسمان خداست و در زمین هم خداست﴾، پس در این آیات مرجع ضمیر خدایی است که آفریننده و صورت بندی کننده و اختیار کننده ما است برای نفس خود و گیرنده است ما را حجت بر خلق خود و قرار دهنده است ما را خزینه دارهای علم خود و جمع کنندگان امر و نهی خود و ما نمی کنیم کاری را و نمی خواهیم چیزی را مگر به فرمان او - چنان که فرموده است خدایی که پاک و منزّه است او و بلند است شأن او: ﴿پس کجا می روید؟ نیست آن - یعنی: قرآن، یا پیغمبر و یا حجت - مگر این که یادآوری کننده است برای جهانیان. برای کسانی از شما که می خواهد مستقیم در ایمان باشد و نمی خواهید

مگر این که خدا بنخواهد که پروردگار جهانیان است ﴿ و نیست این وصف و تنزیل مگر در حقّ جدّ من رسول خدا و در حقّ ما و نزد شما. ای مفضل! بدرستی که قرآن فرو فرستاده شد در مدّت بیست و سه سال و خدا می فرماید و غالب است کسی که گوینده است: ﴿ ماه رمضان آنچنان ماهی است که قرآن در آن ماه فرو فرستاده شده ﴿ و فرموده اوست که: ﴿ ما فرو فرستادیم آن را در یک شب با برکتی. بدرستی که بودیم ما فرو فرستنده آن. در آن شب جدا کرده می شود هر امری که در آن حکمت است. امری است از نزد ما. بدرستی که ما فرستندگانیم ﴿ و فرموده او: ﴿ بدرستی که ما فرو فرستادیم آن را - یعنی: قرآن را - در شب قدر ﴿ و فرموده او که فرموده است: ﴿ گفتند آن کسانی که کافر شدند: چرا فرستاده نشد بر او قرآن یکدفعه؟ همچنان تا ثابت بداریم به آن دل تو را ﴿.

قال المفضل: يا مولاي، فهذا تنزيله الذي ذكره الله في الكتاب، فكيف ظهر الوحي في ثلاثة وعشرين سنة؟ قال: نعم، يا مفضل. أعطاه القرآن كله مجملاً، وكان لا يبلغه إلا في وقت الاستحقاق للخطاب في أوقاته وحينه، ولا يؤدّيه إلا بأمر ونهي يهبط عليه الوحي والروح الأمين، ويمرّ له مرّة على قلبه، ومرّة على سمعه، فبلغ ما يؤمر به وقتاً وقتاً. فمن أجل ذلك قال الله - عزّ وجلّ - : ﴿ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ ﴾^۱ و ﴿ لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴾^۲

مفضل گفت: ای مولای من! پس این است تنزیل آن که یاد کرده است آن را خدا در قرآن. پس چگونه ظاهر شد وحی در بیست و سه سال؟ فرمود: آری، ای مفضل! عطا فرمود به او همه قرآن را بطور اجمال و نمی رسانید آن را مگر در وقت استحقاق برای خطاب کردن در اوقات آن و زمان آن و نمی رساند آن را مگر به امر و نهی ای که فرود آید بر او وحی و جبرئیل و بگذرد برای او یک مرتبه بر قلب او و یک مرتبه بر گوش او. پس می رساند آنچه را که به آن امر کرده شده وقت به وقت. پس از این جهت

۱. سورة طه، آیه ۱۱۴.

۲. سورة قیامت، آیه ۱۶.

است که خدای - عزوجل - می فرماید: ﴿و تعجیل نکن به خواندن قرآن پیش از آن که بگذرد به سوی تو وحی آن و حرکت نده زبان خود را که شتاب کنی به خواندن آن﴾.

قال المفضل: صدقت - یا مولای - بلسان الله الصادق فی خلقه. أشهد أنکم من علم الله علمتم، وبسلطانہ و قدرته قدرتم، وعنه نطقتم، وبأمره تعملون. فارجع - یا مولای - إلى ذکر المقصرة، لا يلحقون بكم، والفرق بينهم وبين أعدائكم الناصبة.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، الناصبة أعداؤكم، والمقصرة أعداؤنا؛ لأن الناصبة تطالبكم أن تقدّموا علينا أبا بكر وعمر وعثمان، ولا يعرفون من فضلنا شيئاً، والمقصرة قد واقفوكم على البراءة ممن ذكرنا، وعرفوا حقنا وفضلنا، فأنكروه وجحدوه، وقالوا: هذا ليس لهم؛ لأنهم بشر مثلنا، وقد صدقوا. إنا بشر مثلهم إلا أن الله - عزوجل - بما يفوضه إلينا من أمره ونهيه فنحن نفعل بإذنه. كل ما شرحته وبيّنته لك، قد اصطفانا به؛

گفت مفضل: راست گفتمی - ای مولای من! - به زبان خدا که راستگوست در میان خلق او. گواهی می دهم که شما از علم خدا دانا شده اید و به سلطنت و قدرت او قادر شده اید و از او نطق می کنید و به امر او عمل می کنید. پس برگرد - ای مولای من! - به ذکر حالات مقصره که ملحق به شما نمی شوند و فرق میان ایشان و میان دشمن های شما که ناصبیان هستند. فرمود صادق عليه السلام که: ای مفضل! ناصبی ها دشمنان شما هستند و مقصره دشمنان ما هستند؛ زیرا که ناصبی ها از شما می خواهند که مقدم بدارید بر ما ابوبکر و عمر و عثمان را و چیزی از فضل ما را نمی شناسند و مقصره کسانی هستند که وادار می کنند شما را بر بیزاری جستن از ذکر ما و حال آن که می شناسند حق ما را و فضل ما را و آن را باز می دارند و انکار می کنند و می گویند: این امر در حق ایشان و این فضیلت ها برای ایشان نیست؛ زیرا که ایشان بشری هستند مانند ما، و بتحقیق که راست گفتند. ما هم بشری هستیم مانند آنها مگر این که خدای - عزوجل - به سبب آن چیزی که به ما واگذار کرده از امر و نهی خود، ما آن را می کنیم به اذن او و هر آنچه را که برای تو شرح دادم و بیان کردم آن را، خدا ما را اختیار کرده است به آن.

قال المفضل: يا مولاي، ثمّ ماذا يكون من أمير المؤمنين والمهديّ في الرجعة؟ قال ﷺ: يا مفضل، ثمّ إنّ أمير المؤمنين ﷺ لا يبقى موضع من الدنيا ممّا بلغه إسكندر - وهو ذو القرنين - ولا في الظلمات ولا في قعر البحار ولا من وراء قاف إلاّ محضه محضاً، وطهر الأرض تطهيراً، وليعودنّ أمير المؤمنين إلى الكوفة، وليمطرنّ السماء به جراداً من ذهب كما أمطره الله على نبيّه أيوب، ويقسم على أصحابه من كنوز الأرض من تبرها ولجّينها وجوهرها بالتواصي؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چه چیز واقع می شود از امیرالمؤمنین و مهدی در وقت رجعت؟ فرمود - بر او باد درود - : ای مفضل! پس امیرالمؤمنین ﷺ باقی نمی گذارد در دنیا جایی را از آن جایی که اسکندر ذوالقرنین در آن جاها رسیده و نه در ظلمات و نه در ته دریاها و نه در پشت کوه قاف مگر آن که خالص می کند آن جا را خالص کردنی و پاک می کند آن زمین را پاک کردنی و هرآینه بر می گردد امیرالمؤمنین به سوی کوفه و می بارد آسمان به سبب او ملخهایی از طلا همچنان که بارانید خدا بر پیغمبر خود ایوب و قسمت می کند بر یاران خود از گنجهای زمین که از طلا و نقره و جواهر است به تساوی.

قال المفضل: فمن مات من شيعتكم وعليه دين لإخوانه ولأضداده، كيف يكون في قضائه؟ قال: يا مفضل، ما - والله - إلاّ الحقّ والصدق والعدل. ما يبتدئ إلاّ أن ينادي مناديه في العالم: ألا، من كان له عند أحد من شيعتنا دين فليذكره، فيذكر حتى يذكر الثومة والخردلة فضلاً عن القناطير المقنطرة من الذهب والفضّة والأملك والصلوات والعدّات، فيأمر المهديّ ﷺ بقضائها عنهم، حتى لا يبقى دين على مؤمن ومؤمنة؛

مفضل گفت: پس کسی که بمیرد از شیعیان شما و بر او دینی باشد برای برادران خود و دشمنان خود، ادا کردن آن چگونه می شود؟ فرمود: ای مفضل! نیست مگر درستی و راستی و عدالت. ابتدا نمی کند مگر این که منادی او در عالم ندا می کند که: آگاه باشید کسی که برای او نزد یکی از شیعیان ما حقی و دینی است، پس ذکر کند آن را.

پس ذکر کرده می شود تا این که یاد کرده می شود یک دانه سیر و یک دانه خردل تا چه رسد به هزارها دینار از طلا یا نقره و املاک و صلّه و جایزه ها و وعده ها و نویدها. پس امر می کند مهدی علیه السلام به دادن آنها از جانب ایشان تا این که باقی نماند هیچ دینی برای مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای.

قال المفضّل: یا سیدی، ثمّ ماذا یكون من المهديّ؟ قال: یا مفضّل، یثبت به إلی أن یطأ شرق الأرض وغربها، ولا یبقى کافر قد أخفی نفسه فی مغارب الأرض ومشارقها، ولا فی باطنها إلاّ قذفته له وتقول: أیها المهديّ، هذا عدوّ الله وعدوّک، فخذّه ومثّل به، فیأخذ بجميع حقوق الله، ویحقّ الحقّ، ویزهد الباطل، ثمّ یعود إلی الکوفة، وفیها مصلاه فی مسجده، ومجلس قضائه وأحكامه فی مسجد السهلة، وبیت ماله فی خطّة السبیع، ویهدم المسجد الذی بناه یزید بن معاویة - لعنه الله - لما قتل جدّی الحسین علیه السلام، وکتب إلی أهل الکوفة: أنا قد قتلنا لکم سیداً، وبنینا لکم مسجداً کفّارة لقتله، وكان کلّ ما حول إلی المسجد السراجین والخوانین إلی داخل المسجد فاقصّ منه لعظیم إنفاق المال علیه، وبنیه المهديّ علی بنائه الأوّل وهضاً، والوهض لجین بعضه علی بعض مثل الکوفة، ویهدم القصر العتیق. ملعون ملعون من بناه، ولا یدع أثراً علی وجه الأرض لسائر الفراعنة والجبابرة والطواغیت إلاّ ردمه، وأباده وعفاه؛

مفضّل گفت: ای آقای من! پس چه کاری از مهدی رو می دهد؟ فرمود: ای مفضّل! ثابت می ماند به امر تا این که پابزند مشرق و مغرب زمین را و باقی نمی ماند کافری که مخفی کرده باشد نفس خود را در مغرب های زمین و مشرق های آن و نه در باطن زمین مگر این که زمین او را بالا می اندازد برای آن حضرت و می گوید: ای مهدی! این است دشمن خدا و دشمن تو. بگیر او را و پاره پاره کن او را. پس می گیرد مهدی جمیع حقوق خدا را و ثابت و پابرجا می نماید حق را و می برد باطل را. پس بر می گردد به سوی کوفه و در آن جا نمازگاه او در مسجد کوفه است و مجلس قضا و حکومت های او در مسجد سهله است و بیت المال او در خطّة السبیع است - و آن محله ای است از

محلات کوفه که حجّاج بن یوسف ثقفی در آن جا بوده - و خراب می کند مسجدی را که یزید بن معاویه - لعنه الله - در آن جا بنا کرده پس از آن که جدّ من حسین کشته شد و نوشت به اهل کوفه که: ما آقای شما را برای شما کشتیم و مسجدی برای شما بنا کردیم که کفاره کشتن او باشد و هر چه که در اطراف مسجد سراج ها و خیانت کنندگان است تا داخل مسجد همه را خراب می کند، پس قصاص می کند از او برای انفاق مال بزرگی که بر آن شده و بنا می کند آن را مهدی علیه السلام بر بنیان بنای اول با خشت های نقره که بعضی از آنها بالای بعض دیگر باشد مانند کوفه و خراب می کند قصر کهنه لعنت شده را که ملعون است کسی که آن را بنا کرده و نمی گذارد اثری را بر روی زمین که از سایر فرعون صفت ها و گردنکشان و بت ها باقی مانده مگر این که خراب و نابود و خاک می کند آن را.

فقال المفضل: يا مولاي، فكم تكون مدة ملكه ومن يملك بعده؟ قال: والله - يا مفضل - ما يملك عاصينا من الدنيا عاماً ولا شهراً ولا يوماً ولا ساعة ولا لحظة. لا، ولا يملك مثله ملك واحد إلا ملك منا لمكانه؛

مفضل گفت: ای مولای من! مدت سلطنت او چقدر است و کی بعد از او سلطنت می کند؟ فرمود: به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که مالک نمی شود نافرمانی کننده ما از دنیا سالی و نه ماهی و نه روزی و نه ساعتی و نه لحظه ای. نه، مالک نمی شود و مالک نمی شود مانند او احدی مگر این که مالک می شود از ما پادشاهی به جای او.

قال المفضل: يا مولاي، قد سألت عن كل شيء وبلغته، وبقي ما يغلي به صدري من حال أهل الجنة في الجنة وأهل النار في النار. إلى ماذا يؤول أمرهم؟ قال مولاي: يا مفضل، إلى قول الله: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ فِي النَّارِ لَهَا فِيهَا زَفِيرٌ * وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ *

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَنِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ ﴿۱﴾. قال: غير منقطع عنهم، بل هو دائم أبداً لا نفاذ له.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ماذا الاستثناء لهم - يا سيدي - بالمشيئة؟ قال: دلّ بذلك على انتقضائهما إذا شاء.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ثمّ ماذا بعد ذلك؟ قال: ملك لا ينفذ، و حكم لا يبطل، وأمر لا يردّ إلاّ باختياره ومشيتّه وإرادته التي لا يعلمها إلاّ هو، ثمّ القيامة وما وصفه الله في كتابه - عزّ ذكره؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق پرسیدم از هر چیزی و آن را به من رسانیدی و باقی ماند آنچه در سینه من جوش می‌زند از حال اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش که به کجا می‌کشد امر ایشان؟ مولای من فرمود: ای مفضل! به سوی خدای - عزّوجل - که فرموده: ﴿پس بعضی از ایشان بدبخت و بعضی از ایشان نیک‌بخت‌اند. اما آن کسانی که بدبخت‌اند، پس در آتش خواهند بود که در آن آتش است فریادی سخت و ناله‌ای زار. اینها همیشه جاویدان در آن آتش خواهند ماند مادامی که زمین و آسمان‌ها برقرار است مگر آنچه را که پروردگار تو می‌خواهد. بدرستی که پروردگار تو کننده است آنچه را که می‌خواهد و اما آنهایی که نیک‌بخت‌اند پس همیشه در بهشت جاویدان خواهند ماند تا زمانی که زمین و آسمان‌ها برقرارند مگر آنچه را که پروردگار تو بخواهد و این بخششی است که بریده نمی‌شود﴾ - یعنی: غیر منقطع است از ایشان، بلکه دائم و همیشگی است که تمام شدن برای آن نیست. مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! این استثنا برای ایشان چیست - که فرموده: ﴿إلا ما شاء ربك﴾ -، ای آقای من؟ فرمود: دلالت کرده است خدا به آن بر منقضي شدن این هر دو، اگر خدا بخواهد.

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: مُلکی است که

تمام نمی شود و حکمی است که باطل نمی شود و فرمانی است که رد کرده نمی شود مگر به اختیار و خواستن او و اراده او که نمی داند آن را کسی مگر خودش. پس از آن قیامت خواهد بود و آنچه که وصف کرده است خدا آن را در کتاب خود که غلبه دارد ذکر او.

مؤلف فقیر گوید: تا این جا خبر مفضل از حضرت صادق علیه السلام پایان یافت و در حاشیه همان کتاب که این خبر را از آن نقل کردم در ذیل خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که مفضل از معنای قول امیرالمؤمنین سؤال کرده و حضرت در جواب او فرموده در معنای «الذي كنا بکینوته في القدم والأزل» تا آخر در مقابل این جمله در هامش این حدیث را مرسلأ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود که عین عبارت آن بدون کم و زیاد این بود:

قال الإمام الناطق جعفر الصادق: إنَّ الله أخبرني عني من ذاته وأنا غير منفصل عنه إذ نور الشمس غير منفصل عنها، ثم ناداني بي، وخطبني مني، ثم قال لي: من أنا منك؟ ومن أنت مني؟ فأجبتہ بلطافتي: أنت كلِّي وأصلي. منك ظهرت، وفي أشرفت. أنا كلمتك الأزلية. فطرتك الذاتية. كياني قديم، وعياني حادث. من عرفني وصفك. من اتصلني عرفك. لا من شيء خلقتني، فيكون معادي إلى ما سواك. كنت قبل رتقاً، وفي ذاتك حقاً، فأطلعتني، ولم تفصلني. فأنت مني بلا تبعض، وأنا منك بلا حول. أنت مني باطن، وأنا منك ناطق. فبي تُحمد، وبي تُعبد، وأنا البعض، وأنت الكل؛

ترجمه این حدیث را به عهده دانشمندان گذاردم و بر فرض صحت صدور آن از آن حضرت قابل استفاده کامل است. و ذلك ذكری لمن كان له قلب. رجای واثق آن که خداوند متعال ما را از مستضیین^۱ از انوار علوم آل محمد علیهم السلام قرار دهد. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۲.

۱. مستضی: طلب کننده روشنایی، روشنایی طلب.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۳.

بخش هشتم

از کتاب نوائب الدهور [در اخبار کاظمیہ]

و آن مشتمل بر سه قسمت است. قسمت اول در احادیث و اخباری است که از عالم آل محمد حضرت ابی الحسن اول، امام هفتم، موسای کاظم علیه السلام روایت شده.

۴۵۰ / حدیث اول

ارشاد شیخ مفید، صفحه ۳۳۸، در باب علامات قیام قائم به سند خود از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای - عزوجل -: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱. قال: الفتن في الآفاق والمسوخ في أعداء الحق؛^۲

یعنی: فرمود مراد از آیات در آفاق ظهور فتنه‌هاست در آفاق جهان و مراد [از] آیات در نفس‌ها واقع شدن مسوخ است در دشمنان حق.

۴۵۱ / حدیث دوم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، از فضل بن شاذان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: کائنی برایات من مصر، مقبلات خضر مصبغات، حتی تأتي الشامات، فتهدی إلى ابن صاحب الوصیّات (العصیّات خل)؛^۳

یعنی: گویا می‌بینم پرچم‌هایی را که از مصر رو می‌آورد که آن پرچم‌ها سبز است و رنگ آمیزی شده تا این که می‌آید به شامات. پس آن پرچم‌ها راهنمایی می‌کند به

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۸.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ إلزام

الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

سوی پسر کسی که صاحب وصیت هاست - یا بنا بر نسخه دیگر «صاحب العصیات»؛ یعنی: صاحب عصاهاست.

مؤلف گوید: شامات در آن زمان که حضرت فرموده عبارت بوده از سوریا بر وجه عموم که مملکت آن منقسم به هفت قسمت بوده: فلسطین و اردن و حمص و دمشق - که در عصر ما به شام معروف است - و عواصم و ثغور که آنها حصارها و مرزهایی بوده که خلفای اسلامی تحدید و بنا کرده بودند میان بلاد مسلمانان و بریتانیا که در شمال سوریا واقع است و تحدید و بنای آنها برای جلوگیری از هجوم دشمن بوده که از جمله آنهاست طرسوس و اُدنه و مرعش و ملطیه، و صاحب وصیات - چنان که در بعضی از نسخ است - یا مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است که وارث و صایای پیغمبران سلف و حضرت خاتم الانبیاء بوده و یا آن که مراد حضرت عسکری پدر بزرگوار حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - است که یازدهمین وصی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است و بنا بر بعضی از نسخ که «صاحب عصیات» نقل کرده شده نیز مراد یکی از این دو بزرگوارانند و مراد از عصیات عصاهای انبیاست که به وراثت به ایشان رسیده - از قبیل عصای آدم و شیث و موسی و سلیمان و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - و تعبیر حضرت به ابن صاحب وصیات - یا عصیات - از باب تقیه بوده است که حضرتش را به این وصف معرفی فرموده. پس به مقتضای این حدیث شریف و بعضی از احادیث دیگر یکی از علامات ظهور آن حضرت رو آوردن پرچم های مصری است در شامات و به همین زودی ها انتظار می رود - إن شاء الله تعالی .

۴۵۲ / حدیث سوم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، به سند خود از ابی الحسن بن جهم روایت کرده که گفت:

سأل رجل أبا الحسن عليه السلام، فقال: تريد الإكثار، أم أجمل لك؟ فقال: بل تُجَمِّل لي، فقال:

إذا ركزت رايات قيس بمصر ورايات كندة بخراسان؛^۱

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶-۳۷۷، و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴: الخرائج والجرائح،

یعنی: مردی از حضرت موسی بن جعفر از فرج سؤال کرد. پس آن حضرت فرمود: جواب را بسیار بگویم، یا بطور اجمال برایت بگویم؟ عرض کرد: به اجمال بفرما. پس فرمود: وقتی است که پرچم‌های قیس به مصر کوبیده شود و پرچم‌های کنده به خراسان.

مؤلف گوید: قیس عشیره‌ای هستند از امهات قبایل عربیّه و آنها را قیس عیلان گویند که در زمان جاهلیت خیمه می‌زدند در مسافت‌های وسیع میانه جزیره العرب و شمال آن. بعد از آن وارد شدند در شامات و از موطن اصلی خود دور شدند و در شامات و عراق و بین‌النهرین و مصر ساکن شدند و نیز قیس جزیره‌ای است کوچک واقع در خلیج فارس و نیز نام قریه‌ای است در مصر به نام اَلْمینا که مرکز کشیش‌های نصارا است و مصر مملکتی است جمهوری که در شمال شرقی آفریقا واقع است که حدّ شمالی آن به دریای متوسط و حدّ شرقی آن فلسطین و دریای سرخ و حدّ جنوبی آن به سودان و حدّ غربی آن به لیبیا است و مرکز آن قاهره است و از شهرهای آن است اسکندریّه و پورت سعید و سویس^۱ و طنطاو و دمنهور و المینا و اسیوط و أسوان و الفیوم.

کِنْدَة: قبیله‌ای هستند از عرب که آنها را بنو کِنْدَة گویند که در قسمت جنوبی جزیره العرب ساکن اند و دور نیست گنده معرّب کانادا باشد که دولتی است در امریکای شمالی میان ولایات متّحده و اسکا.

خراسان: در زمان صدور این حدیث توسعه زیادی داشته و از بلاد قدیمه آسیا به شمار می‌رود. شمالاً و شرقاً حدّ آن به نهر آموداریا و جنوباً به کوه‌های هندوکوش و حدّ غربی آن به مناطق فارس بوده و امتداد داشته تا بلاد سعد ماوراء النهر تا سیستان از طرف جنوب نیز و غربیین از آن تعبیر به ایران شرقی شمالی می‌کنند و از شهرهای آن است طوس - که مشهد الرضا باشد - و نیشابور و افغانستان شمالی - که هرات و بلخ باشد -

← ج ۳، ص ۱۱۶۵، ذیل حدیث ۶۴: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴، ح ۶۸: إلزام

الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. منظور «سوتز» است.

که مقاطعة ترکمان‌های سوفیاتیّه بوده - یعنی: شوروی‌ها - و از شهرهای مشهور آن نیز مرو بوده است.

پس ممکن است گفته شود که: مراد حضرت ﷺ در جواب سائلی که سؤال از فرج کرده این باشد که: وقتی که پرچم‌های قیس - یعنی: عرب‌های سوریا و شامات و عراق - در مصر کوبیده شود و پرچم‌های عرب‌هایی که در قسمت جنوبی جزیره العرب‌اند که از قبیلۀ کنده باشند و یا پرچم‌های امریکایی‌های شمالی در خراسان کوبیده شود آن وقت فرج خواهد شد، والله العالم.

۴۵۲ / حدیث چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، مسنداً از علی بن ابی حمزه روایت کرده که گفت:
 رافقت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام بين مكة والمدینه، فقال لي يوماً: يا عليّ، لو أنّ أهل السماوات والأرض خرجوا على بني العباس لسقيت الأرض دماءهم حتى يخرج السفينائيّ. قلت له: يا سيّدي، أمره من المحتوم؟ قال: نعم، ثمّ أطرق هنيهة، ثمّ رفع رأسه وقال: ملك بني العباس مكر وخدع. يذهب حتى يقال: لم يبق منه شيء، ثمّ يتجدّد حتى يقال: ما مرّ منه شيء؛^۲

یعنی: رفاقت کردم با ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام در میان مکّه و مدینه. پس روزی به من فرمود: ای علی، اگر اهل آسمان‌ها و زمین بیرون بیایند بر ضرر بنی عبّاس، هرآینه زمین سیراب کرده می‌شود از خون‌های ایشان تا وقتی که بیرون بیاید سفینائی. به آن حضرت گفتم که: ای آقای من! امر سفینائی حتم کرده شده است؟ فرمود: آری. پس کمی سر خود را به زیر انداخت. پس سر را بلند کرد و فرمود: مُلک بنی عبّاس مکر و خدعه است. می‌رود تا گفته شود که: از آن چیزی باقی نمانده است. پس از آن باز تازه می‌شود تا این که گفته می‌شود که: از آن چیزی نگذشته است.

۱. در مصدر: (ثمّ أطرف).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، ح ۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، ح ۱۲۷.

مؤلف گوید کہ: این حدیث شریف ظہور و دلالت دارد کہ دولت و مُلک بنی عباس بعد از منقرض شدن دو مرتبہ تجدید می شود و انقراض ثانوی آن بہ خروج سفیانی خواهد بود و از اخبار دیگر نیز چنین استفاد می شود۔ چنان کہ بعضی از آن در جزء اول و دوم این کتاب سبق ذکر یافت۔

۴۵۴ / حدیث پنجم

غیبت نعمانی، صفحہ ۷۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده کہ فرمود:

إذا فقد الخامس من ولد السابع، فالله الله في أديانكم. لايزيلنكم عنها؛ فإنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به. إنما هي محنة من الله يمتحن الله بها خلقه، ولو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا الدين لا تبعوه.

قال: قلت: يا سيدي، من الخامس من ولد السابع؟ قال: فقال: يا بُني، عقولكم تضعف^۱ عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه؛^۲

یعنی: وقتی کہ ناپیدا شد پنجمین از فرزند ہفتمین، پس خدا را فراموش نکنید، خدا را فراموش نکنید در حفظ دین های خود. زایل نکند البتہ شما را از دین های تان؛ زیرا کہ ناچار است برای صاحب این امر از پنهان شدنی تا این کہ برگردد از این امر کسی کہ قائل بہ اوست. جز این نیست کہ این آزمایشی است از جانب خدا کہ می آزماید بہ آن خلق خود را و اگر پدران و اجداد شما می دانستند کہ دینی صحیح تر از این دین هست ہر آیینہ تابع آن دین می شدند.

۱. در مصدر: (تضعف).

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۱۱، و نیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲: الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۳، ح ۱۰۰: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۴: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۰-۳۶۱، ح ۱: الهدایة الکبری، ص ۳۶۱: کفایة الأثر، ص ۲۶۸-۲۶۹: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۶۶-۱۶۷، ح ۱۲۸ و ص ۳۳۷، ح ۲۸۴: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۹: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۲۹: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰، ح ۱ و ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۶: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۸: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵.

راوی - که علی بن جعفر برادر آن حضرت است - گفت: گفتم: ای آقای من! پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمود: ای پسرک من! عقول شما ضعیف است و تنگ است از تحمل کردن آن، ولیکن اگر بمانید زود باشد که او را درک کنید.

۴۵۵ / حدیث ششم

وافی، کتاب الحجّة بالتمحیص، صفحه ۱۰۴، از کافی از معمر بن خُلالد روایت کرده که گفت:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱، ثم قال لي: ما الفتنة؟ قلت: جُعِلت فداك، الذي عندنا الفتنة في الدين، فقال: يُفْتَنُونَ كما يُفْتَنَ الذهب، ثم قال: يخلصون كما يخلص الذهب؛^۲

یعنی: شنیدم از ابی الحسن عليه السلام که در آیه ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ که تلاوت فرمود و پس از آن فرمود برای من که: فتنه چیست؟ گفتم: فدایت شوم! آنچه که در نزد ما است مراد فتنه در دین است. پس فرمود: آزمایش کرده می شوند همچنان که طلا آزموده می شود. پس فرمود: خالص می شوند همچنان که طلا خالص می شود.

۴۵۶ / حدیث هفتم

کافی، جزء سوم، باب «کراهیة التوقیت»، مسنداً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت: قال لي أبو الحسن عليه السلام: الشيعة تربي بالأمانى منذ ما تتي سنة. قال: وقال يقطين

۱. سورة عنكبوت، آية ۱-۲.

۲. کتاب وافی، ج ۲، باب التمحیص والامتحان، ص ۴۲۳، ح ۹۴۷؛ و نیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۴؛

غیبت نعمانی، ص ۲۰۹-۲۱۰، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۹، ح ۱۴ و ج ۵۲، ص ۱۱۵، ح ۳۵ و ج ۶۴،

ص ۴۲؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، شماره ۵؛ إلزام الناصب، ج ۱،

ص ۲۳۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

لابنہ علی: ما بالنا؛ قيل لنا فكان، وقيل لكم فلم يكن؟ فقال له علي: إن الذي قيل لنا ولكم كان من مخرج واحد، غير أن أمركم حضر فأعطيتم محضه، فكان كما قيل لكم، وأن أمرنا لم يحضر، فعللنا بالأمانی.

فإن قيل لنا: هذا الأمر لا يكون إلا [إلى] مائتي سنة وثلاثمائة^۱ سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الإسلام، ولكن قالوا: ما أسرع، وما أقرب؛ تألفاً لقلوب الناس، وتقريباً للفرج^۲؛

یعنی: فرمود برای من ابوالحسن - یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام - کہ: شیعه تربیت می شود به آرزوها زمان دو بیست سال است. گفت: و گفت یقطین به پسر خود علی: چه جهت دارد برای ما که وقتی برای ما گفته می شود چیزی، می شود و چون برای شما گفته می شود، نمی شود؟ پس علی به او گفت: آنچه برای ما و شما هر دو گفته می شود همه از یک جا بیرون می آید، غیر این که امر شما و قتش می رسد، پس عطا کرده می شوید خالص آن را، پس همچنان که گفته شد می باشد و امر ما چون و قتش نرسیده، علت آورده می شویم ما به آرزوها. پس اگر به ما گفته شود که: این امر نمی باشد مگر بعد از دو بیست و سیصد سال، هر آینه دل ها سخت می شود و عموماً از اسلام بر می گردند، ولیکن می گویند: چقدر بشتاب می آید و نزدیک است برای تألیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج.

۴۵۷ / حدیث هشتم

وانی، در باب «کراهیة التوقیت»، صفحه ۱۰۳، از صدوق به اسناد خود مرفوعاً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت:

قلت: لأبي الحسن موسى عليه السلام: ما بال ما روي فيكم من الملاحم ليس كما روي، وما

۱. در مصدر: (أو ثلاثمائة).

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۶، و نیز ر. ک: غیبت نعمانی، ص ۲۰۵-۳۰۶، ح ۱۴: غیبت شیخ طوسی،

ص ۳۴۱-۳۴۳، ح ۲۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۱۰۲، ح ۴؛ مکمال المکارم، ج ۲،

ص ۲۷۳-۲۷۴ و ۳۱۶-۳۱۷.

روي في أعاديكم قد صح؟ فقال ﷺ: إن الذي خرج في أعدائنا كان من الحق، فكان كما قيل، وأنتم علّتم بالأمانني، فخرج إليكم كما خرج؛^۱

یعنی: گفتم به ابی الحسن موسی ﷺ: چه جهت دارد که آنچه روایت می شود درباره شما از وقایع بزرگ نیست همچنان که روایت شده و آنچه که روایت می شود درباره دشمنان شما صحیح در می آید؟ پس آن حضرت ﷺ فرمود: بدرستی که آنچه که در حق دشمنان ما بیرون می آید از جانب حق است. پس همچنان که گفته شد می باشد و شما علّت آورده می شوید به آرزوها، پس بیرون می آید به سوی شما همچنان که بیرون آمده است.

۴۵۸ / حدیث نهم

السماء والعالم، در باب بلدان ممدوحه و مذمومه، صفحه ۳۳۹، مسنداً از ابوالحسن
اول - یعنی: حضرت کاظم ﷺ - روایت کرده که فرمود:

رجل من أهل قم يدعو الناس إلى الحق. يجتمع معه قوم كزبر الحديد. لاتزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ولا يجبنون، وعلى الله يتوكلون، والعاقبة للمتقين؛^۲
یعنی: مردی از اهل قم می خواند مردم را به سوی حق. جمع می شوند با او گروهی که مانند پاره های آهن اند در ثبات در دین و محکمی که نمی لغزاند آنها را بادهای سخت فتنه و فساد و از جنگ کردن ملول و خسته نمی شوند و دوری از جنگ نمی کنند و بر خدا توکل می کنند و عاقبت به خیری مخصوص پرهیزکاران است.

۴۵۹ / حدیث دهم

السماء و العالم، در همان باب، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت نموده

۱. کتاب وافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ذیل حدیث ۹۳۹، و نیز رک: علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۱۶؛

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۱۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۷.

کہ فرمود: قُمْ عَشَّ آلِ مُحَمَّدٍ، وَمَأْوَىٰ شِيعَتِهِمْ، وَلَكِنْ سَيَهْلِكُ [جماعة من] شبابهم بمعصية (بعقوبة غل) آبائهم، والاستخفاف والسخرية بكبرائهم ومشايخهم، ومع ذلك يدفع الله عنهم شرَّ الأعداء وكلَّ سوء؛^۱

یعنی: قم زیستن گاہ آل محمد و مأوی شیعیان ایشان است ولیکن زود باشد کہ ہلاک شوند جوانان ایشان بہ گناہ کردن۔ یا عقوبت کردن۔ پدرانشان و سبک شمردن و سخریہ کردن بہ بزرگانشان و پیرانشان و با این حالت دفع می کند خدا از ایشان بدی دشمنان را و ہر گونہ بدی کہ باشد۔

غیبت طوسی، صفحہ ۲۹۱، از ابن اسباط از حسن بن جہم روایت کردہ:

قال: سألت أبا الحسن عن شيء من الفرج، فقال: أولست تعلم أن انتظار الفرج من الفرج؟ قلت: لا أدري إلا أن تعلمني، فقال: نعم، انتظار الفرج من الفرج؛^۲
گفت: پرسیدم از ابی الحسن علیه السلام از چیزی از فرج. پس فرمود: آیا نمی دانی کہ انتظار فرج داشتن از فرج است. گفتم: نمی دانم مگر این کہ تعلیم دهی مرا. پس فرمود: آری، انتظار فرج داشتن از فرج است.

۴۶۰ / حدیث یازدهم

إكمال الدين صدوق، صفحہ ۲۰۵، مسنداً از یونس بن عبدالرحمن روایت کردہ

کہ گفت:

دخلت على موسى بن جعفر (عليه السلام)، فقلت له: يا بن رسول الله، أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله - عز وجل - ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من وُلدي. له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه. يرتد فيها أقوام، ويثبت فيها آخرون.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳۱.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۹، ح ۴۷۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰-۱۳۱، ح ۲۹؛ مکیال

المکارم، ج ۲، ص ۲۷۳.

ثم قال ﷺ: طوبى لشيعةنا، المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا، الثابتين على موالاتنا والبراءة من أعدائنا. أولئك منا، ونحن منهم. رضوا بنا أئمة، ورضينا بهم شيعة. فطوبى لهم، ثم طوبى لهم. هم - والله - معنا في درجاتنا يوم القيامة!^۱

يعنى: داخل شدم بر موسى بن جعفر عليه السلام، پس گفتم: ای پسر رسول خدا! توبی قائم به حق؟ فرمود: منم قائم به حق ولیکن قائمی که پاک می کند زمین را از دشمنان خدای - عز وجل - و پر می کند آن را از عدل همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، آن پنجمین از فرزندان من است. برای او غیبتی است که طول می کشد مدت آن از ترس نفس او. مرتد می شوند درباره او گروه هایی و ثابت می مانند در امامت او گروه های دیگر. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: خوشا به حال شیعیان ما! آنهایی که چنگ می زنند به ریسمان ولایت ما در زمان غیبت قائم ما. آن کسانی که ثابت اند در دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما. این گروه از ما هستند و ما هم از ایشانیم. خشنود شده اند به این که ما امام های ایشان باشیم و ما هم خشنودیم که آنها شیعیان ما باشند. پس خوشا به حال ایشان! باز خوشا به حال ایشان! به ذات خدا قسم است که در درجه های ما هستند در روز قیامت.

۴۶۱ / حدیث دوازدهم

إكمال الدين، صفحة ۲۰۹، مسنداً از زیاد از دی روایت کرده که گفت:

سألت سيدي موسى بن جعفر عن قول الله - عز وجل -: ﴿ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ﴾^۲، فقال ﷺ: النعمة الظاهرة الإمام الظاهر، والباطنة الإمام الغائب. فقلت له: ويكون في الأئمة من يغيب؟ قال: نعم، يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، وهو الثاني عشر [منا]. يسهل الله له كل عسير، ويذل له كل صعب،

۱. كمال الدين وتمام النعمة، ص ۲۶۱، ح ۵، ونيز ر.ك: كفاية الأثر، ص ۲۶۹ - ۲۷۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدى، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱، ح ۶؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹؛ مكیال المكارم، ج ۱، ص ۳۳.

۲. سورة لقمان، آية ۲۰.

ویظہر له کنوز الأرض، ویقرّب له کلّ بعید، ویفنی^۱ به کلّ جبار عنید، ویہلک علی یدیه کلّ شیطان مرید. ذلك ابن سیدة الإمام الذي تخفی علی الناس ولادته؛^۲

یعنی: پرسیدم از آقایم موسی بن جعفر علیه السلام از گفته خدای - عزوجل - از معنای آیه ای که می فرماید: ﴿و تمام گردانیده است خدا بر شما نعمت های ظاهره و باطنه را﴾، پس امام علیه السلام فرمود: نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است. پس گفتم به آن حضرت که: در میان ائمه کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری شخص او از نظرهای مردم غایب می شود، اما ذکر او از دل های مؤمنین غایب نمی شود و آن امام دوازدهم است که آسان می گرداند خدا برای او هر مشکلی را و خوار می کند برای او هر دشواری ای را و ظاهر می کند برای او گنج های زمین را و نزدیک می کند برای او هر دوری را و نابود می کند به سبب او هر سرکش ستمکاری را و هلاک کند به دو دست او هر شیطان تمرّدکننده ای را و او پسر سیده و بزرگ کنیزان است که ولادت او بر مردم مخفی می شود.

۴۶۲ / حدیث سیزدهم

اختصاص شیخ مفید، صفحه ۲۶۱، علی بن ابراهیم جعفری از مسلم، غلام ابی الحسن علیه السلام، روایت کرده که گفت:

سأله رجل فقال له: الترتك خير، أم هؤلاء؟ قال: فقال: [إذا صرتم إلى الترتك يخلون بينكم وبين دينكم؟ قال: قلت: نعم، جعلت فداك، قال: فقال: [هؤلاء يخلون بينكم وبين دينكم؟ قال: قلت: لا، بل يجهدون على قتلنا. قال: فإن غزوهم أولئك فاغزوهم

۱. در مصدر: (ویبیر).

۲. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۳۶۸-۳۶۹، ح ۶، ونیز ر.ک: کفایة الأثر، ص ۲۷۰-۲۷۱: الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۶۵، ح ۶۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۳، ح ۸ و ج ۵۱، ص ۶۴ و ص ۱۵۰-۱۵۱، ح ۲؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۸۱؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۸ و ۴۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۹.

معهم - أو أعينوهم عليهم (الشك من أبي الحسن عليه السلام) :-^۱

یعنی: پرسید از آن حضرت - یعنی: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام - مردی که: آیا ترک بهتر است، یا این جماعت - یعنی: بنی عباس -؟ گفت: پس آن حضرت فرمود: این جماعت خالی می کنند - یا حایل می شود - میان شما و میان دین شما - یعنی: دین شما را از شما می گیرند -؟ گفت: نه، بلکه کوشش می کنند بر کشتن ما. فرمود: پس اگر جنگ کنند این جماعت - یعنی: ترک ها - با ایشان، پس شما هم با آنها بجنگید - یا کمک کنید ایشان را بر جنگیدن با آنها.

مؤلف گوید: کلمه «أو» در فرمایش آن حضرت: «أو أعينوهم» به معنای تردید متعارف نیست، بلکه برای تخییر است - یعنی: در جنگ کردن با ایشان یا کمک کردن به ایشان هر کدام که بخواهید مخیر می باشید - و ممکن است که کلمه «مولى» در میان کلمه «الشك» و کلمه «أبي الحسن» سقط شده باشد و تردید از راوی باشد، والله العالم.

۴۶۳ / حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۵۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا قُتِدَ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِي، سَلَبَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا، حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ. اللَّهُ، اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ. لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ؛ فَإِنَّهُ لَا بَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةِ يَرْجِعُ فِيهَا كَثِيرُونَ مِمَّنْ يَقُولُونَ بِهَذَا الْأَمْرِ؛^۲

یعنی: زمانی که ناپدید شد - یعنی: غیبت کرد - پنجم از فرزندان من، کنده می شود رحمت از دل های شیعیان ما تا این که قائم ظاهر شود. خدا را فراموش نکنید. خدا را فراموش نکنید در نگاهداشتن دین های خود. زایل نکند کسی دین های شما را؛ زیرا که ناچار است از این که صاحب این امر غیبت کند و برگردند در زمان غیبت او مردمانی بسیار از دین خود از کسانی که قائل به این امر می باشند.

۱. اختصاص، ص ۲۶۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۷-۲۸، ح ۳۵.

۲. ملاحم و فتن، ص ۲۵۴، ح ۵۲۱.

۴۶۴ / حدیث پانزدہم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۱۲، مسنداً از ابراہیم بن ہلیل روایت کردہ کہ گفت:
 قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك، مات أبي علي هذا الأمر، وقد بلغت من السنين ما
 قد ترى. أموت ولا تخبرني بشيء. فقال: يا أبا إسحاق، أنت تعجل. فقلت: إي والله،
 أعجل، وما لي لا أعجل، وقد بلغت أنا من السن ما قد ترى؟ فقال: أما والله - يا أبا
 إسحاق - ما يكون ذلك حتى تميزوا وتمحصوا، وحتى لا يبقى منكم إلا الأقل، ثم صفر كفه؛
 یعنی: گفتم بہ ابی الحسن - یعنی: موسی بن جعفر عليه السلام :- فدایت شوم! پدر من مرد
 در انتظار این امر - یعنی: فرج آل محمد عليه السلام - و من ہم بہ سالہایی رسیدہ ام کہ
 می بینی. می میرم و بہ من خبر ندادی چیزی را. پس فرمود: ای اباسحاق! تو تعجیل
 می کنی. گفتم: بلی، واللہ تعجیل می کنم و چرا تعجیل نکنم و حال آن کہ بہ پایہ ای از
 سن رسیدہ ام کہ می بینی؟ پس فرمود: آگاہ باش. بہ ذات خدا قسم است - ای ابواسحاق! -
 کہ نمی باشد این امر تا این کہ مردم خوب و بد از ہم تمیز دادہ شوند و امتحان کردہ شوند
 و تا این کہ باقی نماند از ایشان مگر کمتر کسی. پس خالی نمود کف خود را.

قسمت دوم

از بخش هشتم در اخبار رضویہ

۴۶۵ / حدیث اول

ارشاد مفید، صفحہ ۳۳۹، بہ سند خود از حضرت رضا عليه السلام روایت کردہ کہ فرمود:
 لا يكون ما تمدون إليه أعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا، فلا يبقى منكم إلا القليل، ثم
 قرأ: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱، ثم قال: إنَّ

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۶، ح ۱۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳-۱۱۴، ح ۲۹؛ إلیزام الناصب،

ج ۱، ص ۲۳۹؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. سورة عنكبوت، آية ۱-۲.

من علامات الفرج حدثاً يكون بين المسجدين، ويقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العرب؛^۱

یعنی: نمی باشد آنچه که گردن برای آن می کشید - یعنی: فرج آل محمد - تا این که تمیز داده شوید و امتحان کرده شوید. پس باقی نمی ماند از شما مگر اندکی. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ یعنی: منم خدای داناتر. آیا گمان می کنند مردم این که واگذارده شوند به این که می گویند: ایمان آوردیم، و ایشان امتحان کرده نمی شوند؟ پس از آن فرمود: بدرستی که از علامات فرج حادثه ای است که واقع می شود در میان دو مسجد - یعنی: مسجد الحرام و مسجد مدینه - و می کشد فلان پسر فلان پانزده نفر شجاع از عرب را.

۴۶۶ / حدیث دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۳، سعد بن عبدالله به سند خود از حسن بن محبوب از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده از حدیث طویلی که موضع حاجت از آن را مختصر کرده که آن حضرت فرمود:

لابدٌ من فتنة صماء صيلم، يسقط فيها كل بطانة ووليعة، وذلك عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي. يبكي عليه أهل السماء وأهل الأرض، وكم من مؤمن متأسف حران حزين عند فقد الماء المعين. كأنني بهم أسراً ما يكونون، وقد نودوا نداءً يسمعه من بعد كما يسمعه من قرُب. يكون رحمة للمؤمنين، وعذاباً للكافرين.

فقلت: وأي نداء هو؟ قال: ينادون في رجب ثلاثة أصوات من السماء. صوتاً منها: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾،^۲ والصوت الثاني: ﴿أَزَقَّتِ الْأَرْزَقَةُ﴾^۳ [يا معشر المؤمنين]،

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۱۶-۲۱۷، ح ۱۶: الخرائج والجرائح، ج ۳.

ص ۱۱۶۹-۱۱۷۰: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۹: تفسير نور الثقلين، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۱۲: إلزام الناصب،

ج ۱، ص ۷۷ و ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۲۹: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲. سورة هود، آية ۱۸. ۳. سورة نجم، آية ۵۷.

والصوت الثالث يرون بدنأ بارزأ نحو عين الشمس: هذا أمير المؤمنين قد كَرَّ في هلاك الظالمين.

وفي خبر الحميري: والصوت بدن يُرى في قرن الشمس، يقول: إنَّ الله بعث فلاناً، فاسمعوا له وأطيعوا.

وقالا جميعاً: فعند ذلك يأتي الناس الفرح، وتودّوا الناس لو كانوا أحياء، ويشفي الله صدور قوم مؤمنين؛^۱

یعنی: ناچار است از فتنه بسیار شدید سختی که ساقط شود در آن هر داخل شونده و اهل سرّی که مورد وثوق باشد و این فتنه وقتی روی می دهد که فرقه شیعه دوازده امامی گم کرده باشند سومین حجّت و امامی را که از پسر من به وجود می آید که گریه کند بر او اهل آسمان و اهل زمین و چه بسیار از مؤمنی که اندوهناک و دلسوخته و محزون شود نزد نایافت شدن آب گوارا - یعنی: آن امام مفقود. گویا می بینم ایشان را داخل در شادی و سرور شوند زمانی که بوده باشند که ندا کرده شوند به ندایی که شنیده شود از مسافت دور همچنان که از نزدیک شنیده شود که آن ندای رحمت است برای کسانی که اهل ایمان اند و عذاب است برای کسانی که کافرند. پس عرض کردم: چه ندایی است آن ندا؟

فرمود: ندا کرده می شوند در ماه رجب به سه صدا از آسمان که یکی از آنها این جمله را گوید که: آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران است. ندای دوم گوید: نزدیک شد قیامت. ندای سوم دیده می شود بدنی آشکارا مقابل چشمه آفتاب که: این است امیرالمؤمنین که برگشته است به دنیا برای هلاک کردن ستمکاران.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۹ - ۴۴۰، ح ۴۳۱، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۱۸۶، ح ۲۸: الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۴، ح ۱۰۲؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۹ - ۱۰، ح ۱۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۰ - ۳۷۱، ح ۳ و ۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹، ح ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲، ح ۲ و ص ۱۵۵، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰، ح ۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۸۶، ح ۳۹؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۹.

و در خبر حمیری است که: صوت بدنی است که دیده می شود در شاخ آفتاب که می گوید: خدا برانگیخت فلان را - یعنی: مهدی آل محمد را -، پس بشنوید فرمان او را و اطاعت کنید.

(و در هر دو خبر است که: گفتند هر دو راوی:) پس همه مردمان در آن وقت به فرح و شادی درآیند و مردگان از مردمان دوست دارند که زنده باشند و شفا دهد خدا سینه های ایشان را و سینه های گروه اهل ایمان را.

۴۶۷ / حدیث سوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ. قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ الْحَدَثُ؟ فَقَالَ:
 عَصِيْبَةٌ تَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ، وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبِشًا^۱؛
 یعنی: بدرستی که از نشانه های فرج حادثه ای است که در میان دو حرم مکه و مدینه می باشد. گفتم: آن حادثه چه چیز است؟ فرمود: عصبیتی است که در میان دو حرم واقع شود و می کشد فلان که از پسران فلان است پانزده نفر شجاعی را که سر لشکر جنگی باشند.

۴۶۸ / حدیث چهارم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور به سند خود از ابی صلت هروی روایت کرده که گفت:

قُلْتُ لِلرَّضَاءِ علیه السلام: مَا عِلَامَةُ الْقَائِمِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مِنْكُمْ، إِذَا خَرَجَ؟ فَقَالَ: عِلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السَّنِّ، شَابَّ الْمَنْظَرَ، حَتَّىٰ إِنَّ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لِيَحْسِبَهُ ابْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا، وَإِنَّ مِنْ عِلَامَاتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمَرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ^۲؛

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۵۶.
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲، ح ۱۲، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۵: الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۷۰-۱۱۷۱، ذیل حدیث ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ح ۱۶.

یعنی: گفتیم به حضرت رضا - صلوات الله علیه - کہ: چیست علامت قائم - صلوات الله علیه - کہ از شما می باشد زمانی کہ بیرون آید؟ پس فرمود: نشانه آن این است کہ از حیث سن پیر سالخورده است ولیکن در نظر جوان است کہ بیننده گمان کند کہ چهل سال یا کمتر دارد و از نشانه های اوست کہ به مرور زمان پیر نمی شود، هر چند روزها و شبها بر او بگذرد، تا وقتی کہ مدت او بیاید.

۴۶۹ / حدیث پنجم

إثبات الهداة شیخ حرّ عاملی، جزء هفتم، باب علامات المهديّ، صفحه ۳۹۴، مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده در حدیث قائم علیه السلام کہ فرمود:

فإذا خرج أشرقَت الأرض بنور ربّها، ووضع ميزان العدل، فلا يظلم أحد أحدًا، وتطوى له الأرض، ولا يكون له ظلّ، وهو الذي ينادى من السماء باسمه. يسمعه جميع أهل الأرض بالدعاء إليه. يقول: ألا، إنّ حجّة الله قد ظهر!

یعنی: پس چون بیرون آید، روشن می کند زمین را به نور تربیت کننده زمین و بنا می گذارد ترازوی عدل را. پس ستم نمی کند احدی احدی را و پیچیده می شود برای او زمین و از برای او سایه ای نباشد و اوست آن کسی کہ ندا کرده می شود از آسمان به نام او کہ می شنود آن ندا را همه اهل زمین به دعوت کردن به سوی او. می گوید: آگاه باشید کہ حجّت خدا از روی تحقیق ظاهر شد.

۴۷۰ / حدیث ششم

إثبات الهداة، در همان جزء و همان باب، صفحه ۴۱۴، مسنداً از احمد بن محمد بن

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۱۹، ح ۱۷، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۵: کفایة الأثر، ص ۲۷۵: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۱: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۲: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۲۹: غایة المرام، ج ۷، ص ۹۰: تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷، ذیل حدیث ۱۳: ینابيع المودّة، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۳۸۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۵۳: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵.

ابی نصر روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام که گفت:

قلت له: إنَّ ثعلبة بن ميمون حدثني عن علي بن المغيرة، عن زيد العمي، عن علي بن الحسين عليه السلام، قال: يقوم قائمنا لموافاة الناس منه. قال: يقوم القائم بلا سفیانی؟ إنَّ أمر القائم حتم من الله، وأمر السفیانی حتم من الله، ولا يكون قائم إلا بسفیانی، الحديث؛^۱
یعنی: گفتم به آن حضرت که: ثعلبه پسر میمون حدیث کرد مرا از علی بن مغیره از زید العمی از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: قیام می کند قائم ما برای گرفتن مردم حق را از او. فرمود: قیام می کند بدون سفیانی؟ - یعنی: بدون قیام سفیانی قائم قیام نخواهد کرد. بدرستی که امر قائم حتم است از جانب خدا و امر سفیانی هم حتم است از جانب خدا و قائم نمی باشد مگر به سفیانی.

۴۷۱ / حدیث هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۴، مسنداً از محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قبل هذا الأمر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح، وكفّ يقول هذا وهذا؛^۲
یعنی: پیش از این امر - یعنی: قیام قائم - خروج سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کفی است که می گوید این را و این را.

۴۷۲ / حدیث هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از احمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت:
سمعت الرضا علیه السلام يقول: قبل هذا الأمر يبوح، فلم أدر ما اليبوح، فحججت فسمعت

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۰، ح ۷۲، ونیز ر.ک: قرب الإسناد، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۱۸۲، ح ۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. در مصدر: (فکیف يقول).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲، ح ۱۲، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، ح ۹۹.

أعربياً يقول: هذا يوم يبوح، فقلت له: ما اليبوح؟ فقال: الشديد الحر؛^۱
 یعنی: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام کہ می فرمود: پیش از ظهور این امر - یعنی:
 قائم علیه السلام - یبوح است و من ندانستم کہ یبوح چیست، تا این کہ حج گزاردم. شنیدم کہ
 مردی اعرابی گفت: این روز روز یبوح است. به او گفتم کہ: یبوح چیست؟ پس
 گفت: روزی کہ سخت است گرمی آن.

۴۷۳ / حدیث نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، مسنداً از حسن بن جهم روایت کرده کہ گفت:
 قلت للرضا علیه السلام: أصلحك الله، إنهم يتحدثون أن السفیانی یقوم وقد ذهب سلطان بني
 العباس، فقال: كذبوا. إنه لیقوم وإن سلطانهم لقائم؛^۲
 یعنی: گفتم به حضرت رضا علیه السلام: أصلحك الله! بدرستی کہ ایشان - یعنی: عامه -
 حدیث می کنند کہ سفیانی قیام می کند در حالی کہ سلطنت بنی عباس رفته باشد
 - یعنی: منقرض شده باشد. پس فرمود: دروغ می گویند. بدرستی کہ او قیام می کند در
 وقتی کہ سلطنت آنها برپا باشد.

۴۷۴ / حدیث دهم

قرب الإسناد، صفحه ۱۷۰، به سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از آن
 حضرت روایت کرده کہ فرمود:
 قدّام هذا الأمر قتل بیوح. قلت: وما الیبوح؟ قال: دائم لا یفتّر؛^۳
 یعنی: پیش از این امر - یعنی: پیش از قیام قائم - قتل بیوح است. گفتم: بیوح
 چیست؟ فرمود: یعنی: همیشه کہ بین آن فتور نباشد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۹، ح ۴۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۲، ح ۱۱۳.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۵، ح ۱۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۳۹.

۳. قرب الإسناد، ص ۳۸۴، ح ۱۳۵۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۲، ح ۶.

مؤلف گوید: لغت «بیوح» در بعضی از نسخه‌ها به باء یک نقطه در زیر و بعد از آن باء دو نقطه در زیر نوشته شده و در بعضی به عکس آن اول باء دو نقطه دار و بعد باء یک نقطه دار است و در بعضی از نسخه‌ها بیوح - به باء و واو - است بدون باء. بنا بر اول و سوم به معنای اختلاف و اختلاط در امر است و اگر «بیوح» باشد به معنی مستأصل است از «استباح القوم، أي: استأصلهم» - یعنی: قتلی که مستأصل و بیچاره کند قوم را - و در متن خبر به دائم که فتره‌ای در آن نباشد - چنان که در بعضی از اخبار دیگر نیز وارد شده که قبل از ظهور از ماه صفر تا ماه صفر بعد مدت یک سال جنگ ادامه دارد و به معنای روز بسیار گرم هم از قول مرد اعرابی در حدیث چهار صد و هفتاد و یک گذشت و مراد از استیصال که قبلاً ذکر شد ریشه کن کردن است.

۴۷۵ / حدیث یازدهم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۸۶، از کمال الدین صدوق مسنداً از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت:

قلت للرضا عليه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا صاحب هذا الأمر، ولكنني لست بالذي أملاها عدلاً كما ملئت جوراً، وكيف أكون ذاك على ما ترى من ضعف بدني؟ وإن القائم هو الذي إذا خرج كان في سنّ الشيوخ، ومنظر الشباب، قوياً في بدنه، حتى لو مدّ يده إلى أعظم شجرة على وجه الأرض لقلعها، ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها. يكون معه عصا موسى وخاتم سليمان. ذاك الرابع من ولدي. يغيبه الله في ستره ما شاء الله، ثم يظهره، فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۱

یعنی: گفتم به حضرت رضا عليه السلام که: تویی صاحب این امر؟ فرمود: منم صاحب این امر و لیکن من نیستم آن کسی که پر می‌کند زمین را از عدل همچنان که پر شده

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ح ۳۰، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۶، ج ۷: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۱: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۱۹: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۴.

باشد از ستمگری و چگونگی من او باشم با این ناتوانی که در بدن من می بینی؟ و بدرستی که قائم آنچنان کسی است که چون ظاهر شود در سن پیری است، ولی در نظر جوان می نماید به زنی جوانان. قوه ای در بدن او باشد که اگر دست خود را دراز کند به بزرگترین درختی که بر روی زمین باشد هرآینه از جا می کند آن را، و اگر صیحه زند در میان کوه ها هرآینه ریز ریز شود سنگ های سخت آن. با او می باشد عصای موسی و انگشتر سلیمان. این است چهارمین از فرزندان من که پنهان می کند خدا او را در پرده غیب خود آنچه که می خواهد. پس ظاهر می گرداند او را. پس پر می کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور.

۴۷۶ / حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۵۵، مسنداً از حسین بن خالد روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام:

قال: قلت: جعلت فداك، حدیث كان يرويه عبد الله بن بكير عن عبيد بن زرارة، قال: فقال لي: وما هو؟ قال: قلت له: روى عن عبيد بن زرارة أنه لقي أبا عبد الله في السنة التي خرج فيها إبراهيم بن عبد الله بن الحسن، فقال له: جعلت فداك، إن هذا قد أَلَفَ الكلام وسارع الناس إليه، فما الذي تأمر به؟ فقال: اتقوا الله، واسكنوا ما سكنت السماء والأرض. قال: وكان عبد الله بن بكير يقول: والله، لئن كان عبيد بن زرارة صادقاً فما من خروج وما من قائم.

قال: فقال لي أبو الحسن عليه السلام: الحدیث على ما رواه عبيد، وليس على ما تأوله عبد الله بن بكير. إنما عنى أبو عبد الله بقوله: «ما سكنت السماء» من النداء باسم صاحبك، و«ما سكنت الأرض» من الخسف بالجيش؛^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۹، ح ۱۷، ونیز ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۷۵: معانی الأخبار، ص ۲۶۶-۲۶۷، ح ۱، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴، ح ۱۳.

یعنی: گفت: گفتم: فدایت شوم! حدیثی بود که روایت می کرد آن را عبدالله بن بکیر از عبید بن زرارہ. گفت: پس فرمود: چیست آن حدیث؟ گفتم به آن حضرت که: روایت می کرد از عبید بن زرارہ که او ملاقات کرده اباعبدالله علیه السلام را در سالی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد. پس به آن حضرت عرض کرده که: فدایت شوم! بدرستی که این - یعنی: ابراهیم بن عبدالله بن الحسن - تألیف کلام کرده و مردم بشتاب به سوی او می روند. پس شما چه می فرمایید به این امر؟ فرمود: پرهیزید از خدا و ساکن باشید تا زمانی که آسمان و زمین ساکن است. گفت راوی - یعنی: حسین بن خالد - که: عبدالله بن بکیر می گفت: اگر عبید بن زرارہ راست بگوید، هیچ خروجی و هیچ قائمی نیست.

راوی گفت: پس حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: حدیث همچنان است که عبید روایت کرده ولیکن تأویلی که عبدالله بن بکیر کرده صحیح نیست و جز این نیست که ابو عبدالله که فرموده: «ما سکنت السماء» مراد آن حضرت صیحه آسمانی به نام صاحب تو می باشد و مراد از «ما سکنت الأرض» فرو رفتن لشکر سفیانی است به زمین.

۴۷۷ / حدیث سیزدهم

السماء و العالم، صفحه ۳۳۹، از محمد بن یعقوب کلینی به اسناد خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ، فَعَلَيْكُمْ بِقَمِّ وَحَوَالِيهَا وَنَوَاحِيهَا؛ فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَرْفُوعٌ عَنْهَا؛^۱

یعنی: وقتی که عمومیت پیدا کرد فتنه ها در همه شهرها، بر شما باد به ساکن شدن در قم و اطراف و جوانب آن؛ زیرا که بلا از آن جاها برداشته شده است.

۱. در مصدر: (مدفوع عنها).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۶ و ص ۲۱۷، ح ۴۴ و ص ۲۲۸، ح ۶۱.

قسم سوم

از بخش هشتم در اخبار تقویّه

۴۷۸ / حدیث اول

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۷۰، از غیبت نعمانی مسنداً از داود بن ابی القاسم روایت کرده:

قال: کتّا عند أبي جعفر محمد بن عليّ الرضا (عليه السلام)، فجرى ذكر السفينيّ وما جاء في الرواية من أنّ أمره من المحتوم، فقلت لأبي جعفر (عليه السلام): هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قال^۱ له: فيجاز^۲ أن يبدو لله في القائم؟ قال: القائم من الميعاد؛^۳

یعنی: گفت: بودیم نزد ابی جعفر محمد بن علی الرضا (علیه السلام). پس ذکر سفیانی در میان آمد و آنچه که در روایت وارد شده - که: امر خروج او از حتم شده هاست. پس به ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم که: آیا در چیزی که حتم شده است بدا برای خدا در آن رو می دهد؟ فرمود: آری. پس به آن حضرت گفت که: پس جایز است که بدا برای خدا حاصل شود در امر قائم (علیه السلام)؟ فرمود: قیام قائم از وعده داده شده هاست - یعنی: بدا در آن حاصل نمی شود.

در ذیل این حدیث علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - بیانی دارد که مفاد آن این است که: شاید برای محتوم معنی هایی باشد که در بعض از آنها ممکن باشد که بدا در آن حاصل شود و فرمایش حضرت که فرموده: «من الميعاد» اشاره به آن است که ممکن نیست بدا در آن به دلیل قول خدای تعالی که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيْعَادَ﴾^۴ و قیام قائم از

۱. این کلمه - چنان که در مصدر آمده - باید «قلنا» باشد.

۲. در مصادر: (فَنخَاف).

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰ - ۲۵۱، ح ۱۲۸، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۱۴ - ۳۱۵، ح ۱۰؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴. سورة آل عمران، آیه ۹.

چیزهایی است که خدا به آن وعده داده است به پیغمبر خود و اهل بیت او برای صبر کردن ایشان در مکاره و آزارهایی که از مخالفین به ایشان رسیده است و خدا خلف نمی کند وعده خود را و پس از آن محتمل است که مراد از بدا در محتوم بدا در خصوصیات آن باشد، نه در اصل وقوع - مانند خروج سفیانی پیش از رفتن بنی عباس و امثال اینها.

٤٧٩ / حدیث دوم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ١٧٧، از کمال الدین صدوق به سند خود از عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت:

قلت لمحمد بن علي بن موسى عليه السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، فقال عليه السلام: يا أبا القاسم، ما منّا إلا قائم بأمر الله - عزّ وجلّ - وهاج إلى دينه، ولكنّ القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاها عدلاً وقسطاً هو الذي يخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمّي رسول الله وكنيته، وهو الذي تطوى له الأرض، ويذلّ له كلّ صعب. يجتمع إليه أصحابه عدّة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصي الأرض، وذلك قول الله - عزّ وجلّ -: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^١.

فإذا اجتمعت له هذه العدة من أهل الإخلاص، أظهر أمره. فإذا أكمل له العقد - وهو عشرة آلاف رجل - خرج بإذن الله - عزّ وجلّ -، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله - عزّ وجلّ -.

قال عبد العظيم: فقلت له: يا سيدي، وكيف يعلم أنّ الله قد رضي؟ قال: يلقي في قلبه الرحمة. فإذا دخل المدينة، أخرج اللات والعزى [فأحرقهما]^٢؛

١. سورة بقره، آية ١٤٨.

٢. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٨٣ - ٢٨٤، ح ١٠، ونيز ر. ك: كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٧٧ - ٣٧٨، ح ٢ - ٤.

یعنی: گفتم برای محمد بن علی بن موسی علیه السلام که: من هر آینه امیدوارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد که پر می کند زمین را از عدل و داد پس از آن که پر شده باشد از ظلم و جور. پس فرمود آن حضرت علیه السلام: ای ابوالقاسم! نیست از ما مگر آن که همه ما قائم به امر خدای - عزوجل - می باشیم و راه نماینده دین اویم ولیکن آن قائمی که پاک می گرداند خدا به او زمین را از اهل کفر و جحود و الحاد و پر می کند آن را از عدل و داد اوست آن کسی که مخفی می باشد ولادت او بر مردم و پنهان می شود شخص او از مردم و حرام می شود نام بردن او بر ایشان و اوست هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوست آن کسی که زمین برای او پیچیده می شود و ذلیل می شود برای او هر دشواری. جمع می شوند در نزد او یاران او که مطابق شماره اهل بدرند - که سیصد و سیزده نفر مرد باشند - از دور تر نقطه های زمین و این است معنای گفته خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿هر کجا باشید، خدا همه شماها را می آورد. بدرستی که خدا بر هر چیزی تواناست﴾.

پس چون این عده در نزد او جمع شدند که همه از اهل اخلاص اند ظاهر می کند خدا امر او را. پس چون عدد عقد در نزد آن حضرت کامل شدند که ده هزار مرد باشند، بیرون می آیند به اذن خدای - عزوجل -، پس همیشه می کشد دشمنان خدا را تا این که خدای - عزوجل - خشنود شود.

حضرت عبدالعظیم گفت: پس گفتم به آن حضرت: ای آقای من! چگونه می داند که خدا خشنود شده؟ فرمود خدا رحم را در دل او می اندازد. پس چون داخل مدینه شود، لات و عزری را - که دو بت بزرگ قریش اند؛ یعنی: اول و دوم - بیرون می آورد.

← کفایة الأثر، ص ۲۸۱ - ۲۸۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۳؛ مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹ - ۴۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۷، ح ۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹، ح ۴۲۳؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۴۸۰ / حدیث سوم

سيزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۸۳، از عيون أخبار الرضا مسنداً روايت کرده از ابی جعفر ثانی از پدرانش [که] فرمود:

قال النبي ﷺ لأبي بن كعب في وصف القائم ﷺ: إن الله - تعالى - ركب في صلب الحسين^۱ نطفة مباركة زكية طيبة طاهرة مطهرة، يرضى بها كل مؤمن ممن قد أخذ الله ميثاقه في الولاية، ويكفر بها كل جاحد. فهو إمام تقي نقي صابر^۲ مرضي هادي مهدي. يحكم بالعدل ويأمر به. يصدق الله - عز وجل - ويصدق الله في قوله. يخرج من تهامة حين تظهر الدلائل والعلامات، وله كنوز، لا ذهب ولا فضة إلا خيول مطهمة ورجال مسومة. يجمع الله له من أقاصي البلاد على عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً. معه صحيفة مختومة فيها عدد أصحابه بأسمائهم وبلدانهم وطبائعهم وحلاهم وكناهم، كدادون مجدون في طاعته. فقال له أبي: وما دلائله وعلاماته، يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه، وأنطقه الله - عز وجل -، فناداه العلم: اخرج - يا ولي الله -، فاقتل أعداء الله، وهما رايتان وعلامتان، وله سيف مغمّد. فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده، وأنطقه الله - عز وجل -، فناداه السيف: اخرج - يا ولي الله -، فلا يحل لك أن تقعد عن أعداء الله، فيخرج ويقتل أعداء الله حيث ثقفهم، ويقيم حدود الله، ويحكم بحكم الله. يخرج وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يسرته، وسوف يذكرون ما أقول لكم، ولو بعد حين، وأفوض أمري إلى الله - عز وجل -.

يا أبي، طوبى لمن لقيه، وطوبى لمن أحبه، وطوبى لمن مال به^۳. ينجيهم من الهلكة وبالإقرار بالله وبرسوله وبجميع الأئمة. يفتح الله لهم الجنة. مثلهم في الأرض كمثل المسك

۱. در مصدر نوشته شده: (في صلب الحسن) و در پاورقی گفته شده: (يعنى الحسن بن عليّ العسكري)، ولی به نظر می رسد چون مخاطب پیامبر ﷺ ابی بن کعب بوده، مناسب همان «صلب الحسين» می باشد، که با ذهن ابی مانوس بوده است.

۲. در مصدر: (سار).

۳. در مصدر: (قال به).

الذي يسطع ريحه، فلا يتغير أبداً، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفأ نوره أبداً.

قال أبي: يا رسول الله، كيف حال هؤلاء الأئمة عن الله - عز وجل -؟ قال: إن الله - تعالى - أنزل عليّ اثنتي عشرة صحيفة اسم كلِّ إمام على خاتمه، وصفته في صحيفته؛

يعنى: فرمود پیغمبر ﷺ به ابی بن کعب در وصف قائم ﷺ: بدرستی که خدای تعالی ترکیب کرد در صُلب حسین نطفه با برکت پاک پاکیزه طاهره مطهره ای را که خشنود شود به آن هر مؤمنی از کسانی که پیمان گرفته است خدا از ایشان در ولایت و کافر می شود به آن هر انکار کننده ای. پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه صبر کننده خشنود شده راهنمای راهنمایی شده. حکم به عدل و امر به آن می کند. تصدیق می کند خدای - عز وجل - را و تصدیق می کند خدا او را در گفتارش. از مکه بیرون می آید تا این که ظاهر کند دلیل ها و نشانه ها را و برای اوست گنج هایی که نه طلاست و نه نقره مگر این که اسب های چاق فربه و مردهای با نشان که جمع می کند خدا آنها را برای او از دورترین شهرها به عدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مردان اند و با اوست نامه ای مهر زده که در آن نامه است شماره یاران او به نام های ایشان و شهرهای ایشان و طبع و خوهای ایشان و زیورهای ایشان و کنیه های ایشان. خود را به مشقت اندازنده و کوشش کننده اند در فرمانبرداری او.

پس ابی به آن حضرت عرض کرد: دلیل ها و علامت های او چیست، یا رسول الله؟ فرمود: برای او پرچمی است که چون وقت خروج او برسد پرده آن به خودی خود باز می شود و خدا او را به نطق درآورد. پس پرچم او را ندا می کند که: بیرون آی - ای ولی خدا! - و بکش دشمنان خدا را و آن پرچم دو پرچم است و دو علامت و برای

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹-۳۱۱، ح ۴، و نیز ر.ک: عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۴-۶۵، ضمن حدیث ۲۹: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۷-۲۶۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۲۰۶ و ج ۲، ص ۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۷-۲۰۹، ذیل حدیث ۸ و ج ۹۱، ص ۱۸۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵.

او شمشیری است در غلاف خود. پس چون وقت خروج او شود، به خودی خود از غلاف بیرون آید و خدا او را به سخن درآورد. پس ندا کند آن حضرت را که: بیرون آی، ای ولیّ خدا! دیگر حلال نیست برای تو نشستن از دفع دشمنان خدا. پس بیرون می آید و می کشد دشمنان خدا را هر کجا که برخورد کند به آنها و برپا می دارد حدود خدا را و حکم می کند به حکم خدا. بیرون می آید در حالی که جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ او و بسیار زود باشد که یاد کنند آنچه را که برای شما می گویم و هر چند بعد از مدّت ها باشد و واگذار می کنم امر خود را به سوی خدای - عزّوجلّ - .

ای اُبی، خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و خوشا به حال کسی که مایل به او باشد. نجات می دهد ایشان را از هلاکت و به اقرار به خدا و به رسول او و به همه امام ها. می گشاید خدا برای ایشان بهشت را. مثل ایشان در روی زمین مانند مشکی است که بوی آن ساطع باشد و هرگز تغییر نکند و مثل ایشان در آسمان مانند ماه نور دهنده است که نور آن هرگز خاموش نشود.

اُبی عرض کرد: یا رسول الله! چگونه است حال واضح شدن این امام ها از جانب خدای - عزّوجلّ - ؟ فرمود که: خدای تعالی بر من فرستاد دوازده نامه که نام هر امامی با مُهر او و صفت او در آن نامه نوشته شده است.

۴۸۱ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت کرده:

قال: دخلت علی سیدی محمد بن علی علیه السلام وأنا أريد أن أسأله عن القائم، أهو المهديّ أو غيره؟ فابتدأني، فقال: يا أبا القاسم، إن القائم متّاهو المهديّ الذي يجب أن ينتظر في غيبته، ويطاع في ظهوره، وهو الثالث من ولدي.

والذي بعث محمّداً بالنبوة وخصّنا بالإمامة، إنّه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل

الله ذلك اليوم حتى يخرج، فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وإن الله -تبارك وتعالى- يصلح أمره في ليلة كما أصلح من كلمه موسى ليقتبس لأهله ناراً، فرجع وهو رسول نبوي، ثم قال: أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج؛^۱

یعنی: گفت: داخل شدم بر آقایم محمد بن علی علیه السلام و من می خواستم که بیرسم از آن حضرت از قائم که: آیا مهدی آن بزرگوار است، یا غیر اوست؟ پس پیش از این که من سؤال کنم، ابتداءً به من فرمود: ای ابوالقاسم! بدرستی که مهدی آن کسی است که از ما است و قیام کننده است. آنچنان کسی است که واجب است در زمان غیبت او انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود و او سوم از فرزندان من است. قسم به آن خدایی که برانگیخت محمد را به پیغمبری و مخصوص گردانید ما را به امامت که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هرآینه دراز می گرداند خدا آن روز را تا این که بیرون آید و پر کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بدرستی که خدای تعالی اصلاح می کند کار او را در یک شب همچنان که اصلاح کرد کار کلیم خود موسی را تا این که بگیرد برای اهل خود شراره آتشی را. پس برگشت در حالی که پیغمبر بود. پس از آن فرمود: برترین کارهای شیعیان ما در انتظار فرج بودن است.

۴۸۲ / حدیث پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از نصوص المعجزات مسنداً از صقر بن ابی ذلف روایت کرده که گفت:

سمعت أبا جعفر محمد بن عليّ الرضا عليه السلام يقول: الإمام بعدي ابني عليّ. أمره أمري،

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶، ح ۱، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۷، ح ۱؛ كفاية الأثر، ص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۷ - ۴۰۸، ح ۲۴۱۵؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۱۹۲؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۳۶.

وقوله قولي، وطاعته طاعتي، والإمام بعده ابنه الحسن^۱. أمره أمر أبيه، وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة أبيه، ثم سكت.

فقلت: يابن رسول الله، فمن الإمام بعد الحسن؟ فبكي بكاءً شديداً، ثم قال: من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: يابن رسول الله، ولم سمي اتقائم؟ قال: لأنه يقوم بعد موت ذكره، وارتداد أكثر القائلين بإمامته. فقلت له: ولم سمي المنتظر؟ قال: إن له غيبة تكثر أيامها، ويطول أمدها، فينتظر خروجه المخلصون، ويسنكره المرتابون، ويستهزئ به^۲ الجاحدون، ويكذب^۳ فيها الوقتون، ويهلك فيها المستعجلون وينجو فيها المسلمون^۴؛

يعنى: شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام که می فرمود: امام بعد از من پسر من علی است که امر او امر من است و گفته او گفته من است و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او پسر او حسن است که امر او امر پدر اوست و گفتار او گفتار پدر اوست و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدر اوست. پس سکوت کرد آن حضرت.

من گفتم: یابن رسول الله! امام بعد از حسن کیست؟ پس گریست گریستن شدید و فرمود: بعد از حسن پسر او قائم علیه السلام است که قیام کننده به حق است و انتظار کشیده شده است قیام او. پس گفتم: یابن رسول الله! چرا قائم نام گذارده شده است؟ فرمود: برای این که قیام می کند بعد از مردن ذکر او و مرتد شدن بیشتر از قائلین به امامت او. پس گفتم که: چرا منتظر نامیده شده؟ فرمود: برای این است که او را پنهان

۱. در مصدر: (والإمامة بعده في ابنه الحسن).

۲. در مصدر: (بذکره).

۳. در مصدر: (ویکثر).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۴ و ص ۱۵۷ - ۱۵۸، ح ۵، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۸.

ح ۳: کفایة الأثر، ص ۲۸۳ - ۲۸۴: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴: الخرائج والجرائح.

ج ۲، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۱: مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۱۰ - ۴۱۱.

ح ۲۴۱۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ح ۱۸۰.

شدنی است که روزهای پنهانی او بسیار می شود و مدّت غیبت او طول می کشد، پس مخلصین انتظار خروج او را می کشند و کسانی که اهل شکّ اند انکار می کنند و خود او را و انکار کنندگان استهزا می کنند و وقت قرار دهندگان برای ظهور او دروغ می گویند و آنهایی که شتاب کنندگان اند هلاک می شوند و مسلمانان در آن مدّت نجات می یابند.

۴۸۲ / حدیث ششم

دلایل براهین الفرقان، تألیف شیخ ابوالحسن مرندی، طبع تهران در سال هزار و سیصد و چهل و یک هجری قمری، صفحه ۸، از کتاب تحفة التحف فاضل سلماسی از جرائد ابن عقده به سند معتبر از حضرت جواد، محمد بن علی بن موسی علیه السلام، روایت کرده که فرمود:

کأنتی بجراند شتی، تدعی بأسماء شتی. لا أری لهم رشداً، ولا لدینهم صیانة. کَلَّمَا مالوا
إلی جانب انهدر منهم الآخر. يعارضهم رجل طبري؛^۱

یعنی: گویا می بینم روزنامه های پراکنده ای را که خوانده می شود به نام های پراکنده مختلف که نمی بینم برای صاحبان آنها رشد و هدایتی و حفظ نمی کنند صاحبان آنها دین خود را. از هر طرفی که میل کنند، طرف دیگر از ایشان باطل و ناچیز شود. معارضه می کند با آنها مردی از اهل طبرستان.

و نیز در همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

الناس یصیرون حیاری و سُکاری، لا مسلماً ولا نصاری؛

یعنی: مردمان متحیر و سرگردان می شوند مانند اشخاص مست. نه مسلمان اند و نه مسیحی.

کنایه از شدّت ابتلا و فساد آن زمان و بی پروا شدن اهل آن زمان است.

۱. دلایل براهین الفرقان، ص ۱۰۸.

بخش نهم

کتاب نوائب الدهور [در اخبار نقویہ]

در بیان اخبار و احادیثی است که از حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت بقیة الله - صلوات الله علیهم - روایت شده و آن مشتمل بر سه قسمت است:

۴۸۴ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً از علی بن مهزیار روایت کرده: قال: کتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله الفرج، فكتب: إذا غاب صاحبكم عن دار الفاسقين (الظالمين غل)، فتوقعوا الفرج؛^۱

(یعنی:) گفت علی بن مهزیار که: نوشتم به حضرت ابی الحسن علی بن محمد و سؤال کردم از او فرج را. پس در جواب نوشت که: وقتی که پنهان شد صاحب شما از خانه فساق یا ستمکاران - که مراد سامراً باشد -، آن وقت انتظار بکشید فرج را.

۴۸۵ / حدیث دوم

کمال الدین و تمام النعمة، در باب «ماروي عن أبي الحسن علي بن محمد العسكري» مسنداً از محمد بن فارس روایت کرده:

قال: كنت أنا وأيوب بن نوح في طريق مكة، ونزلنا على وادي زباله، فجعلنا نتحدث، فجرى ذكر ما نحن فيه ويُعد الأمر علينا، فقال أيوب بن نوح: كتبت في هذه السنة أذكر شيئاً من هذا، فكتب إلي: إذا رفع علمكم من بين أظهركم، فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم؛^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۹، ح ۲ و ج ۵۲، ص ۱۵۰، ح ۷۷، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۹۳، ح ۸۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۰ - ۲۸۱، ح ۲ و ۳؛ الخراج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۲، ح ۶۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۶ و ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۱، ح ۴، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۳۱، ح ۱۳۷؛ الهدایة الکبری، ص ۲۶۴؛

یعنی: گفت: من و ایوب بن نوح در راه مکہ با ہم بودیم. در وادی زبالہ فرود آمدیم و نشستیم و با ہمدیگر حدیث می گفتیم. پس سخن ما رسید بہ ذکر آنچه کہ در آن بودیم - یعنی: قیام قائم آل محمد. پس ایوب بن نوح گفت: من در این سال در موضوع این مسئلہ چیزی نوشتم - یعنی: بہ حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیہ السلام. پس در جواب بہ من نوشت کہ: ہر وقت علم از میان شما برداشته شد، پس انتظار بکشید فرج او را از زیر پاہای خود.

قسمت دوم

از بخش نہم [در اخبار عسکرینہ]

در بیان احادیث مأثورہ از حضرت ابی محمد الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرج ولده علیہما السلام -

۴۸۶ / حدیث اول

کمال الدین و تمام النعمۃ، در باب «ماروی عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیہ السلام» مسنداً از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری روایت کردہ کہ گفت: دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی - صلوات اللہ علیہما - وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق، إن الله - تبارك وتعالى - لم يخل الأرض منذ خلق آدم علیہ السلام ولا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه. به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض.

قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض - صلوات الله عليه - مُسرِعاً، فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر من أبناء

← کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۲۴؛ غیبت نعمانی، ص ۱۹۲، ح ۳۹؛ ملاحم وفتن، ص ۲۵۲، ح ۵۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۵، ح ۸ و ص ۱۵۹، ح ۴؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۴۵.

[ال] ثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لولا كرامتك على الله - عز وجل - وعلى حججه، ما عرضت عليك ابني هذا. إنه سمي رسول الله ﷺ وكنيته الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذي القرنين. والله ليغيبن غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلا من ثبته الله - عز وجل - على القول بإمامته، ووقفه للدعاء بتعجيل فرجه.

قال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي، فهل من علامة يطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام - صلوات الله وسلامه عليه - بلسان عربي فصيح، فقال: أنا بقية الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، ولا تطلب أثراً بعد عين، يا أحمد بن إسحاق.

قال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً. فلما كان من الغد، عدت إليه، فقلت: يا ابن رسول الله، لقد عظم سروري بما مننت علي، فما السنة الجارية فيه من الخضر وذي القرنين؟ قال: طول الغيبة، يا أحمد.

قلت: يا ابن رسول الله، فإن غيبته لتطول؟ قال: إي وربّي حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، فلا يبقى إلا من أخذ الله - عز وجل - عهده لولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان، وأيده بروح منه. يا أحمد بن إسحاق، هذا أمر من أمر الله، وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما أتيتك، واكتمه، وكن من الشاكرين، تكن معنا غداً في عليين!

يعنى: داخل شدم بر ابي محمد حسن بن علي - صلوات الله عليهما - و من می خواستم که از او سؤال کنم از امامی که بعد از اوست. پس پیش از این که من سؤال کنم فرمود: ای احمد بن اسحاق! بدرستی که خدای - تبارک و تعالی - خالی نگذارده است زمین را از حجت از وقتی که آدم ﷺ را آفریده و بعد از این هم خالی نمی گذارد تا قیام قیامت

١. کمال الدین و تمام النعمة، ص ٢٨٤-٢٨٥، ح ١، و نیز رک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ٢٤٨-٢٤٩؛
کشف الغمة، ج ٣، ص ٢٢٣-٢٢٤؛ مدينة المعاجز، ج ٧، ص ٦٠٦-٦٠٧، ح ٢٥٩٥ و ج ٨، ص ٦٨-٧٠،
ح ٢٦٨٢؛ ينابيع المعاجز، ص ١٧٤-١٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣-٢٤، ح ١٦؛ تفسير نور الثقلين،
ج ٢، ص ٣٩٢، ح ١٩٣؛ إلزام الناصب، ج ١، ص ٢٠٢ و ٣١٦؛ مکیال المکارم، ج ١، ص ١١٦-١١٧.

از حجّتی که برای خدا باشد به جهت خلق او. به آن حجّت دفع می شود بلا از اهل زمین و به سبب آن حجّت باران می باراند و بواسطه آن برکات زمین را بیرون می آورد.

گفت: پس گفتم به آن حضرت که: ای پسر رسول خدا! امام بعد از تو کیست؟ آن حضرت - صلوات الله علیه - بشتاب از جا بلند شد و در داخل خانه رفت. پس بیرون آمد در حالتی که پسری را بر دوش خود گرفته بود که روی آن چون ماه شب چهاردهم می درخشید و از پسران سه ساله به نظر می آمد. پس فرمود: ای احمد بن اسحاق! برای کرامت تو بر خدای - عزوجل - و بر حجّت های او این فرزند را به تو نمودم که پسر من است و هم نام و هم کنیه است با پیغمبر خدا ﷺ و این پسر آنچنان کسی است که زمین را پر از داد و عدل می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مانند خضر علیه السلام است و مثل او مانند ذوالقرنین است. به ذات خدا قسم است که هرآینه پنهان می شود از دیده ها پنهان شدنی که نجات نمی یابد در زمان غیبت و پنهان شدن او از هلاکت مگر کسی که ثابت بدارد خدای تعالی او را بر قائل شدن به امامت او و توفیق دهد خدای - عزوجل - او را برای دعا کردن برای تعجیل در فرج او.

احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من! آیا نشانه ای هست که سبب اطمینان قلب من شود به آن نشانه؟ پس آن پسر بچه به تکلم درآمد و به زبان عربی فصیح فرمود: منم بقیه خدا در زمین او و انتقام کشنده از دشمنان او. بعد از دیدن من اثر و نشانه مخواه، ای احمد بن اسحاق!

احمد بن اسحاق گفت: پس بیرون آمدم در حالتی که خوشحال و شادان بودم. پس چون فردای آن روز شد، برگشتم خدمت آن حضرت و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! این شادی بزرگی شد برای من بواسطه آنچه که منت گذاردی بر من. پس سنت جاریه ای که از خضر و ذوالقرنین در وجود اوست چیست؟ فرمود: طول زمان غیبت اوست، ای احمد!

گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا غیبت او هرآینه طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری،

قسم به پروردگار من، این قدر غیبتش طول می کشد که بیشتر از کسانی که قائل به امامت او هستند برمی گردند از اعتقاد خود به امامت آن حضرت. پس باقی نمی ماند به این اعتقاد مگر کسی که خدای - عزوجل - از او عهد ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل او ثابت داشته و او را به روحی از جانب خود تأیید فرموده. ای احمد بن اسحاق! این امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ خدا و غیبی است از غیب خدا. بگیر آنچه را که به تو دادم و کتمان کن آن را و از شکرگزاران باش تا فردای قیامت با ما در علّین باشی.

۴۸۷ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً روایت نموده از موسی بن جعفر بغدادی:

قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علي عليه السلام يقول: كَأَنِّي بكم وقد اختلفتم بعدي في الخلف منّي. أما إنَّ المقرَّ بالأئمة بعد رسول الله المنكر لولدي كمن أقرَّ بجميع أنبياء الله ورسوله، ثمَّ أنكر نبوة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، والمنكر لرسول الله كمن أنكر جميع الأنبياء؛ لأنَّ طاعة آخِرنا كطاعة أولنا، والمنكر لآخِرنا كالمنكر لأولنا. أما إنَّ لولدي غيبة يرتاب فيها الناس إلا من عصمه الله - عزَّ وجلَّ -!

یعنی: گفتم: شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام که می فرمود: گویا می بینم شما را که اختلاف پیدا می کنید بعد از من در فرزند من که جانشین من است. آگاه باشید که اقرار کننده به امامت امام هایی که بعد از رسول خدا بوده اند و انکار کننده فرزند من - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - مانند کسی است که اقرار به رسالت و نبوت همه پیغمبران و فرستادگان خدا داشته باشد و منکر نبوت محمد رسول خدا صلى الله عليه وآله باشد [و کسی که منکر رسول خدا صلى الله عليه وآله باشد] مانند کسی است که جمیع پیغمبران را انکار کرده باشد؛

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰، ح ۶، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹، ح ۸؛ كفاية الأثر، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۵.

زیرا که فرمانبرداری کردن از آخر مائمه مانند فرمانبرداری کردن از اول ما است و انکار کننده آخر از مائمه مانند انکار کننده اول ما است. آگاه باش که از برای پسر من غیبتی است که در دوره غیبت او مردمان به شک می افتند مگر کسی که حفظ کند او را خدای - عزوجل .

۴۸۸ / حدیث سوم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۳، نیز از کمال الدین مسنداً روایت کرده از عثمان بن سعید عمری که یکی از نواب اربعه است که گفته: سؤال کرده شد از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام و من حاضر بودم در نزد او از خبری که روایت کرده شده از پدران او که: **أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛**

یعنی: بدرستی که زمین خالی نمی ماند از حجت خدا بر خلق او تا روز قیامت و کسی که بمیرد در حالتی که نشناخته باشد امام زمان خود را، مرده شود مانند مردن در زمان جاهلیت - یعنی: بمیرد بر غیر دین اسلام.

أما إنَّه له غيبة يحار فيها الجاهلون، ويهلك فيها المبطلون، ويكذب فيها الوقتون، ثم يخرج. فكأنِّي أنظر إلى الأعلام البيض، تخفق فوق رأسه بنجف الكوفة؛^۱

یعنی: آگاه باشید که از برای او پنهان شدنی است از چشم ها که سرگردان شوند در زمان غیبت او نادان ها و هلاک شوند در آن زمان باطل کنندگان حق و دروغ گویند در آن زمان وقت قرار دهندگان برای ظهور او. پس بیرون می آید و گویا می بینم پرچم های سفیدی را که در نجف کوفه بالای سر او در جنبش است.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰، ح ۷، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹، ح ۹: كفاية الأثر، ص ۲۹۶؛

إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۳: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۵ - ۲۳۶: صراط مستقیم، ج ۲،

ص ۲۳۲: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵.

۴۸۹ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۸۶، از کتاب دعوات راوندی مسنداً از حسن بن طریف روایت کرده که گفت:

کتبت إلى أبي محمد العسكري عليه السلام أسأله عن القائم: إذا قام بم يقضي بين الناس؟ وأردت أن أسأله عن شيء لحمى الربع، فأغفلت ذكر الحمى، فجاء الجواب: سألت عن الإمام. فإذا قام يقضي بين الناس بعلمه كقضاء داود. لا يسأل البيّنة، الخبر؛^۱

یعنی: نوشتم به سوی ابی محمد عسکری که از او بپرسم از قائم که: چون قیام کند، به چه چیز حکم می کند در میان مردم؟ و می خواستم که از او بپرسم از چیزی از تبی که سه روز پی در پی عارض می شود و یک روز نیست. پس غفلت کردم از ذکر آن. پس جواب آمد که: پرسیدی از امام که: چون قیام کند، حکم می کند در میان مردم به علم خود مانند حکم کردن داود و شاهد نمی خواهد (تا آخر خبر).

۴۹۰ / حدیث پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۸۷، از کتاب مواعظ مسنداً از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت: بودم در نزد ابی محمد عليه السلام که فرمود:

إذا قام القائم، أمر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد. فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟ فأقبل إليّ، فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم بينها نبي ولا حجة؛^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۵ و ج ۹۲، ص ۳۱، ذیل حدیث ۱۵، ونیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۳؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۳۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۲، ح ۱۰؛ مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۵۳۱؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۵۵۰؛ ح ۲۵۳۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۸.
۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۲۲ و ج ۸۰، ص ۲۷۶، ح ۴۴، ونیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶-۲۰۷، ح ۱۷۵؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۳۹؛ مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۵۳۶؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۵۶۹، ح ۲۵۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۳.

یعنی: چون قائم قیام کند، فرمان می دهد به خراب کردن مناره ها و قصرهایی که در مسجد هاست. پس من در پیش خود گفتم که: به چه معنایی می فرماید؟ پس رو آورد به سوی من و فرمود: معنای این این است که اینها از چیزهایی است که احداث کرده شده و بدعت است. بنا نکرده است آن را پیغمبری و نه حجّتی.

۴۹۱ / حدیث ششم

هفدهم بحار الأنوار، در مواعظ حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده از کتاب [ال] دُرّة الباهرة من [ال] أصداف الطاهرة از تألیفات قطب الدین کیدری یا شهید ثانی که گفته است: وجد بخط الإمام أبي محمد الحسن العسكري علي ظهر الكتاب: قد صدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، وذرأنا سبع طرائق^۱ بأعلام الفتوة والهداية، ونحن ليوث الوغى، وغيوث الندى، وفينا السيف والقلم في العاجل، ولواء الحمد [والعلم] في الآجل. أسباطنا خلفاء الدين، وحلفاء اليقين، ومصايح الأمم، ومفاتيح الكرم. فالكليم أليس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء. روح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة. شيعتنا الفئة الناجية، والفرقة الزاكية. صاروا لنا ردةً وصوناً، وعلى الظلمة إلباً وعوناً. سينفجر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى مجتمع النيران لتمام آثر، وطه^۲، والطواسين من السنين^۳؛

یعنی: یافت شد به خط امام ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتابی که نوشته بود که: بالا رفتیم بر بلندی های حقایق و معارف با قدم های پیغمبری و ولایت و بالا رفتیم بر هفت آسمان معرفت و علم و حکمت با نشانه های جوانمردی و هدایت و ماییم شیرهای بیشه معرفت و دانایی و باران های نافع علم و عمل و در ما است

۱. در مصدر: (ونورنا السبع الطرائق).

۲. در مصدر: (لتمام الطواويه).

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸، ح ۳، ونیز ر.ک: المحتضر، ص ۵۰۶، ح ۴۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۴.

ح ۵۰ و ج ۵۲، ص ۱۲۱، ح ۵۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۴.

شمشیر و قلم در این جهان و پرچم حمد در جهان دیگر - که عالم آخرت باشد. سبط‌های^۱ ما خلیفه‌های دین‌اند و هم عهد‌های یقین‌اند و چراغ‌های نور دهنده‌اند برای امت‌ها و کلیدهای کرم و بخشش‌اند. پس موسای کلیم حُلّه صفوت^۲ را پوشید به سبب وفا کردن به عهدی که از او گرفتیم و روح القدس در باغ‌های کوچک معارف و ولایت ما صبحانه‌ای در روز ازل خورد، به مقام روح القدسی رسید. شیعیان ما گروهی هستند که از اهل نجات‌اند و فرقه‌ای هستند پاک و پاکیزه که گردیده‌اند یاوران و حفظ‌کنندگان ما و بر ضرر ستمکاران بر ما جمع شونده و کمک‌های ما هستند. زود باشد که شکافته شود برای ایشان چشمه‌های زندگانی بعد از مشتعل شدن آتش‌های جنگ جهانی که اشتعال آن وقتی است که تمام شود بقدر عدد الف لام را و طه و طاسین‌های قرآن از سال‌ها.

مؤلف ناچیز گوید: شبهه‌ای نیست که در کلیّه اخبار و آثار صادره از مصادر وحی و تنزیل تعیین وقتی برای ظهور حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - نشده و بعلاوه نهی صریح هم از وقت قرار دادن رسیده. حتی آن که در بعضی از اخبار و آثار تکذیب فرموده‌اند کسانی را که وقت برای ظهور قرار می‌دهند؛ زیرا وقت ظهور را خدا می‌داند و بس و علم به آن از مختصات حق - جلّت عظمته - است، ولیکن علامت‌های بسیاری برای ظهور آن حضرت از رسول مختار و اهل بیت اطهار او - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - رسیده که نزدیک بودن ظهور را به وقوع آن علامت‌ها می‌توان استفاده کرد و ممکن است سال‌های نزدیک به ظهور را از آن استنباط نمود و همچنین از رمزها و حساب‌ها و قواعد نجومیه و جفریه و حروفیه و زبری و بینه‌ای^۳ که از روی مبانی صحیحه علمیه و عملیه است و به تجربه بزرگان از اهل این فنون رسیده و به معرض آزمایش گذارده شده و آثار صحت از آن واضح است

۱. سبط: فرزندزاده، نوه، بیشتر به فرزندان و نوادگان دختری اطلاق می‌شود.

۲. صفوت: خالص و بی‌آمیغ، پاکیزه و برگزیده.

۳. کلمات اخیر از اصطلاحات علوم غریبه و غیر آن‌اند که توضیح آنها مجال دیگر می‌طلبد.

نه به گفته هر شیاد دروغگویی، یا دیدن در هر اوراق پاره‌ای - فی الجمله می‌توان زمینه‌ای به دست آورد و علم به قرب زمان ظهور را به دست آورد و تقریباً امیدوار به نزدیک بودن زمان فرج شد. بخصوص در صورتی که علامات خبر داده شده از خانواده وحی و تنزیل بر طبق آنچه که خبر داده‌اند صورت وقوع پیدا کرده باشد.

به هر تقدیر این حدیث شریف از احادیث مرموزه مربوطه به وقوع بعضی از علائم قبل از ظهور است که عبارت از وقوع جنگی شدید است که تقریباً یک سال قبل از ظهور صورت خواهد گرفت با توافق مشیت الهیه و در پنج کلمه «الر» و «طه» و سه کلمه «طسم، طسم، طس» طبق قواعد ممهده^۱ اشاره به وقوع این جنگ است - چنان که در جزء چهارم این کتاب در بخش مخصوص به آن شرح داده می‌شود با کشف بعض از رموز و اسرار دیگری -، والله ولی التوفیق.

قسمت سوم

اخبار قائمیه

۴۹۲ / حدیث اول

کمال الدین و تمام النعمه در باب «ذکر من شاهد القائم علیه السلام» مسنداً از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت: شنیدم از جدت علی بن مهزیار:

يقول: كنت نائماً في مرقدی إذا رأيت في ما يرى النائم قائلاً يقول لي: حج؛ فإنك تلقى صاحب زمانك. قال علي بن إبراهيم: فانتبهت، وأنا فرح مسرور. فما زلت في الصلاة حتى انفجر عمود الصبح، وفرغت من صلاتي، وخرجت أسأل عن الحاج، فوجدت فرقة تريد الخروج، فبادرت مع أول من خرج. فما زلت كذلك حتى خرجوا وخرجت بخروجهم، أريد

۱. ممهده: گسترده شده، آماده، هموار.

الكوفة. فلما وافيتها، نزلت عن راحلتي، وسلّمت متاعي إلى ثقات إخواني، وخرجت أسأل عن آل أبي محمّد - صلوات الله عليهم. فما زلت كذلك، فلم أجد أثراً، فلا سمعت خبراً، وخرجت في أوّل من خرج، أريد المدينة. فلما دخلتها، لم أتمالك أن نزلت عن راحلتي، وسلّمت رحلي إلى ثقات إخواني، وخرجت أسأل عن الخبر وأقفو الأثر، فلا خبراً سمعت، ولا أثراً وجدت. فلم أزل كذلك إلى أن نفر الناس إلى مكّة، وخرجت مع من خرج حتّى وافيت مكّة، ونزلت واستوثقت من رحلي، وخرجت أسأل عن آل أبي محمّد - صلوات الله عليه -، فلم أسمع خبراً، ولا وجدت أثراً.

فما زلت بين الإياس والرجاء متفكراً في أمري وعاتباً على نفسي، وقد جنّ الليل، [فقلت:] أرقب أن يخلو لي وجه الكعبة لأطوف بها، وأسأل الله - عزّ وجلّ - أن يعرفني أملي فيها. فبينما أنا كذلك وقد خلى لي وجه الكعبة إذ قمت إلى الطواف. فإذا أنا بفتى مليح الوجه، طيب الرائحة، متّزر بيّردة، متّشح بأخرى، وقد عطف بردائه على عاتقه. فرعته، فالتفت إليّ، فقال: ممّن الرجل؟ فقلت: من الأهواز. فقال: أتعرف بها ابن الخصيب؟ فقلت: رحمه الله. دعي فأجاب. فقال: رحمه الله. لقد كان بالنهار صائماً، وبالليل قائماً، وللقرآن تالياً، ولنا موالياً. [فقال:] أتعرف بها عليّ بن إبراهيم بن مهزيار؟ فقلت: أنا عليّ. فقال: أهلاً وسهلاً بك، يا أبا الحسن. أتعرف الضريحين؟ قلت: نعم. قال: ومن هما؟ قلت: محمّد وموسى، ثمّ قال: ما فعلت العلامة التي بينك وبين أبي محمّد - صلوات الله عليه -؟ فقلت: معي. فقال: أخرجها إليّ، فأخرجتها إليه خاتماً حسناً على فصّه «محمّد» و«عليّ». فلما رأى ذلك، بكى ملياً، ورنّ شجياً. فأقبل يبكي بكاءً طويلاً، وهو يقول: رحمك الله، أبا محمّد. فلقد كنت إماماً عادلاً ابن أئمة وأبا إمام. أسكنك الله الفردوس الأعلى مع آبائك - صلوات الله عليهم -، ثمّ قال لي: يا أبا الحسن، صر إلى رحلك، وكن على أهبة السفر حتّى إذا ذهب الثلث من الليل وبقي الثلثان، فالحق بنا؛ فإنك ترى مُنّاك [إن شاء الله].

قال ابن مهزيار: فانصرفت إلى رحلي أطيل الفكر، حتّى أهجم الوقت، فقمت إلى رحلي، فأصلحته، وقدمت راحلتي، وصرت في متنها حتّى لحقت الشعب. فإذا أنا بالفتى هناك يقول: أهلاً وسهلاً [بك]، يا أبا الحسن. طوبى لك؛ فقد أذن لك. فسار، وسرتُ بسيره

حتی حاز بی عرفات و منی. فصرت فی أسفل ذروة [جبل] الطائف، فقال لی: یا أبا الحسن، انزل وخذ فی أهبة الصلاة، فنزل ونزلت حتی إذا فرغ من صلاته، ففرغت، ثم قال لی: خذ فی صلاة الفجر وأوجز، فأوجزت فیها، وسلم وعقر وجهه فی التراب، ثم ركب وأمرنی بالركوب، ثم سار وسرتُ بسیره حتی علا الذروة، فقال: المح، هل ترى شيئاً؟ فلمحت، فرأيت بقعة نزهة كثيرة العشب والكلأ، فقلت: یا سیدی، أرى بقعة كثيرة العشب والكلأ، فقال لی: هل [ترى] فی أعلاها شيء^۱؟ فلمحت، فإذا أنا بكثيب رمل فوقه بيت من شعر يتوقد نوراً، فقال لی: هل رأيت شيئاً؟ فقلت: أرى كذا وكذا، فقال [لی]: یابن مهزیار، طب نفساً، وقرّ عیناً؛ فإنّ هناك أمل كل مؤمل.

ثم قال لی: انطلق بنا، فسار وسرتُ حتی صار فی أسفل الذروة، ثم قال لی: انزل، فهنا يذلّ [لك] كلّ صعب. فنزل ونزلتُ حتی قال لی: یابن مهزیار، خلّ عن زمام الراحلة. فقلت: علی من أخلفها، وليس ههنا أحد؟ فقال: إنّ هذا حرم، لا يدخله إلاّ ولیّ، ولا يخرج منها إلاّ ولیّ. فخلّیت عن الراحلة، وسار وسرت معه. فلما دنا من الخباء، سبقني وقال لی: هناك إلى أن يؤذن لك. فما كان إلاّ هنيئاً، فخرج إليّ وهو يقول: طوبى لك؛ فقد أعطيت سؤالك. قال: فدخلت علیه - صلوات الله علیه -، وهو جالس علی نمط علیه نطع آدم^۲ أحمر متكى [علی] مسورة أديم. فسلمت [علیه]، فردّ عليّ السلام، ولمحته فرأيت وجهاً مثل فلقة قمر، لا بالخرق ولا بالنزق^۳ ولا بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللاصق، ممدود القامة، صلت الجبين، أزجّ الحاجبين، أذعج العينين، أقتى الأنف، سهل الخدين. علی خده الأيمن خال كأنها فتاة مسك علی رضاضة عنبر^۴. فلما أن بصرتُ به، حار عقلي في نعته وصفته. فقال لی: یابن مهزیار، كيف خلفت إخوانك بالعراق؟ قلت: فی صنك عيش وهناة، قد تواترت عليهم سيوف بني الشيبان. فقال: قاتلهم الله، أنى يؤفكون؟ كأتى بالقوم وقد

۱. در مصدر: (شيئاً).

۲. در مصدر: (أديم).

۳. در مصدر: (ولا بالنزق).

۴. جملة «كأنها فتاة...» در مصدر موجود نیست.

قتلوا في ديارهم، وأخذهم أمر ربهم ليلاً ونهاراً. فقلت: متى يكون ذلك، يا ابن رسول الله؟ فقال: إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة بأقوام لا خلاق لهم، والله ورسوله منهم براء، وظهرت الحمرة في السماء ثلاثاً، فيها أعمدة كأعمدة اللجين. تتلأؤ نوراً، ويخرج الشروسي^۱ من إرمنية وآذربيجان. يريد وراء الريّ الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر لزيق جبال طالقان. فتكون بينه وبين المروزيّ وقعة صيلمانيّة، يشيب فيها الصغير، ويهرم منها الكبير، ويظهر القتل بينهما. فعندها توقّعا خروجهم إلى الزوراء. فلا يلبث بها حتّى يوافي ماهان^۲، ثمّ يوافي واسط العراق، فيقيم بها سنة أو دونها، ثمّ يخرج إلى كوفان. فتكون بينهم وقعة من النجف إلى الحيرة إلى الغريّ، وقعة شديدة تذهل منها العقول. فعندها يكون بوار الفشتين، وعلى الله حصاد الباقيين.

ثمّ تلا: بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّم تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾^۳. فقلت: سيّدي، يا ابن رسول الله، ما الأمر؟ قال: نحن أمر الله - عزّ وجلّ - وجنوده. قلت: سيّدي، يا ابن رسول الله، حان الوقت؟ قال: ﴿وَأَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۴.^۵

لغات

اتّزار و انتزار: بستن لُنگ و امثال آن و پوشیدن شلوار.

اتّشاح: حمايل به گردن افكندن.

ابن الخصيب: جعفر بن حمدان خصیبي است، و در بعضی از نسخ حصیني - به حاء بی نقطه و صاد بی نقطه - است و در بعضی به خاء نقطه دار و ضاد نقطه دار ضبط شده.

ضریح: در این جا به معنای دور مانده و دور افتاده است.

مَلِيّ: به معنای طویل و ساعت دراز از روز یا شب.

۱. در مصدر: (الشروسيّ).

۲. در مصدر: (باهات).

۳. سورة يونس، آية ۲۴.

۴. سورة قمر، آية ۱.

۵. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۶۵ - ۴۷۰، ش ۲۳، و نیز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۴۲ - ۴۶، ح ۳۲.

رَنَّة: ناله زدن.

شَجِي: اندوهگین.

أَسْكَنكَ اللهُ: یا دعاست، یا اخبار.

رَحْل: اثاثیه و ستور مسافر.

أُهْبَة: ساز و ساختگی و آماده شدن در کار.

شُعْب: راه در کوه و گشادگی میان دو کوه.

أَهْلًا و سَهْلًا: سزاوار اکرام و ملاطفت بودن.

«حاز بی عرفات» یعنی: رسانید مرا به عرفات.

ذُرُوة: بلندی.

لَمْحَة: نگاه کردن.

كَثِيب: توده ریگ.

خِباء: خیمه.

نَمَط: فرش مخصوصی است که در زیر می اندازند و آن معرَب نمد لغت فارسی است.

نَطع: فرش گستردنی است از پوست.

مَسُورَة: متکای چرمی.

«لا بالخرق ولا بالنزق» یعنی: نه تندخو و خشن بود و نه سبک وضع.

صَلت الجبین: گشاده پیشانی.

أزج الحاجبین: دو ابروی کمانی.

أذعج: سیاه چشم و به کسی گویند که سیاهی چشم او در وسط سفیدی چشم

شدید باشد.

أقنى الأنف: کشیده بینی.

سهل الخدین: به کسی گویند که دو گونه او برآمدگی نداشته باشد.

«فتاة مسك» یعنی: ریزه مشک.

رضاضة عنبر: کوبیده شده عنبر.

ضنك عيش: تنگی زندگانی.

هناة: شرور و فساد و سختی های بزرگ.

شیصبان: نام شیطان است و مراد از بنی شیصبان بنی عباس اند که آنها شرک^۱ شیطان اند.
شروسّی: در کتب لغت نیافتم محلی را که شروس نام داشته باشد و در کتاب معجم البلدان چنین نام را برای محلی ذکر نکرده. ممکن است که گفته شود که: این کلمه شروسن یا اشروسنه باشد و اگر شروسین باشد مخفف اشروسنه است؛ زیرا که در بعضی از اسامی مصدر به همزه در زبان فارسی همزه آن را می اندازند - مانند شتر که اشتر بوده و اسپاهان که سپاهان گفته شده و امثال اینها - و اشروسنه چنان که در معجم البلدان ضبط کرده گفته است که: اشروسنه - به ضم همزه و سکون شین و ضم راء و واو ساکنه و سین بی نقطه مفتوحه و نون و هاء - شهری است بزرگ در ماوراء النهر. از شهرهای هیاطله است. واقع در میان سیحون و سمرقند و فاصله و مسافت آن تا سمرقند شانزده فرسخ است و از مناطق اقلیم چهارم است و طول آن نود و یک درجه و سدس درجه است و عرض آن سی و شش درجه و دو ثلث است و اصطخری گفته که: اشروسنه نام اقلیم است همچنان که صغد اسم اقلیم است و در آن جا مکان و شهری به این نام نیست و غالب آن جاکوه است و قسمتی از آن دور زده می شود به آن اقلیم های ماوراء النهر از سمت شرقی آن از فرغانه و از غربی آن حدود سمرقند و از طرف شمال آن شاش و قسمتی از فرغانه و از طرف جنوب آن بعضی از حدود کش و صغانیان که مملکت ژاپن باشد و شومان و واشجرد و زاشت^۲ و شهر بزرگ آن نامیده شده است به بلسان اشروسنه و از شهرهای آن است بُنجیکت که نسبت به اسروشنه داده شده و آنها طوایفی هستند.^۳

۱. شرک: به معنی انباز، و شرک: به معنی صیاد.

۲. در مصدر: (راشت).

۳. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۹۷.

مروزی: کسی است که از مرو و خراسان که فعلاً در تصرف غیر مسلمین است قیام می‌کند و به مقتضای بعضی از اخبار بعید نیست که از نژاد بنی عباس باشد.

«صیلمانیة» یعنی: ریشه کن کننده.

زوراء: در این جا مراد بغداد است.

ماهان: مراد دینور و نهاوند است و دینور شهری است کوهستانی نزدیک کرمانشاه و فاصله میان دینور و همدان تقریباً بیست و دو سه فرسخ است و نهاوند شهری است در جهت قبلی همدان و مسافت میان همدان و نهاوند چهارده فرسخ است.

واسط: شهری است از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی که در میان بصره و کوفه واقع است و فاصله بین آن و هر یک از بصره و کوفه پنجاه فرسخ است.

حیره: در معجم گفته است که: در یک فرسخی کوفه واقع است از سمت بالای نجف که در نزدیکی جعاره است.^۱

غری: نجف است و دو طرف آن را غرین گویند.

و حصاد: به معنای درویدن است از باب «حَصَدَ الزرع».

معنای حدیث

علی بن مهزیار می‌گوید: در خوابگاه خود خوابیده بودم. در عالم خواب دیدم گوینده‌ای را که به من گفت: حج بگزار برای این که ملاقات کنی صاحب زمان خود را. علی بن ابراهیم می‌گوید: پس من از خواب بیدار شدم در حالتی که شادان و خوشحال بودم. پس همیشه مشغول نماز بودم تا سفیده صبح ظاهر شد و از نماز خود فراغت حاصل کردم و بیرون آمدم که پیرسم از حاجیان. پس یافتم جمعی را که اراده بیرون رفتن به حج داشتند. پس من شتاب کردم، با اول کسی که بیرون رفت بیرون رفتم و همیشه در بین راه به همین حال بودم. تا بیرون می‌رفتند من هم بیرون می‌رفتم با ایشان. اراده کوفه را داشتم. چون در آن جا رسیدم، از مرکب خود فرود آمدم و سپردم

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۸ با اختلاف.

متاع سفر خود را به برادرهایی که محلّ وثوق من بودند و بیرون آمدم که پرسم از آل ابی محمد - یعنی: حضرت عسکری - صلوات الله علیهم. پس همیشه در پرسش بودم و خبری از ایشان نیافتم و اثری از ایشان نشنیدم و با اوّل کسی که از قافله حاجیان بیرون رفت برای مدینه بیرون رفتم. وقتی که داخل مدینه شدم، مالک خود نبودم، تا آن که از مرکب خود پیاده شدم و سپردم مرکب و راحله خود را به برادران محلّ وثوق خود و بیرون رفتم که خبری بگیرم و دنبال اثری بروم. نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم. پس همیشه در این فکر بودم تا این که کوچ کردند مردم به طرف مکه. من هم با ایشان بیرون رفتم تا به مکه رسیدم و فرود آمدم و مرکب خود را محکم بستم و جای راحله خود را استوار کردم و بیرون رفتم که پرسم از آل ابی محمد - صلوات الله علیه. پس خبری نشنیدم و اثری نیافتم.

پس همیشه در میانه ناامیدی و امیدواری به سر می بردم و در کار خود فکر می کردم و به نفس خود عتاب می نمودم، تا این که شب فرو گرفت. انتظار می کشیدم که رو به روی کعبه برای من خلوت شود که آن را طواف کنم و از خدا بخواهم که آرزوی مرا - یعنی: آن که دیدن روی او آرزوی من است - در آن جا به من بشناساند. در آن میانه که به این فکر بودم، رو به روی کعبه خلوت شد. در آن حال قیام به طواف کردم. ناگاه جوانی که صورت نمکین داشت و خوشبو بود، بُردی را اِزار خود کرده بود و بُرد دیگری را حمایل افکنده بود و یک طرف آن را به روی دوش خود برگردانیده بود رو به جانب من کرد و گفت: ای مرد! اهل کجایی؟ گفتم: اهوازی هستم. گفت: پسر خَصب - یعنی: جعفر بن حمدان خصیبی - را می شناسی؟ گفتم: به رحمت خدا رفت. به سوی خدا خوانده شد و اجابت کرد. پس گفت: خدا او را رحمت کند که روزها را روزه بود و شبها را نماز می گزارد و تلاوت قرآن می کرد و از دوستان ما بود. آیا علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: منم علی. گفت: سزاوار اکرام و ملاطفت هستی. خوش آمدی، ای ابوالحسن! (ابوالحسن کنیه علی بن مهزیار است). گفت: آیا دو نفر دور ماندگان را می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: کیان اند؟ گفتم: محمد و موسی.

پس گفت: آن نشانه‌ای که میانه تو و ابی محمد است کجاست؟ گفتم: با من است. گفت: برای من آن را بیرون بیاور. پس بیرون آوردم به سوی او انگشتری نیکویی را که بر نگین آن «محمد» و «علی» نقش بود. چون آن انگشتر را دید، ساعتی دراز گریه کرد و ناله اندوهگینی زد. پس گریه کرد گریه کردنی طولانی و می گفت: رحمت کند خدا تو را، ای ابامحمد! هرآینه تو امام عادل بودی، پسر امام‌ها و پدر امام که ساکن گردانید تو را خدا در فردوس اعلا با پدرانت - صلوات الله علیهم. پس به من فرمود: ای ابوالحسن! برو نزد راحله خود و آماده سفر باش تا ثلث از شب که بگذرد. چون ثلث از شب گذشت و دو ثلث از آن باقی ماند، به ما ملحق شو که آنچه آرزوی توست می بینی.

ابن مهزیار گفت: من رفتم نزد راحله خود و فکر درازی کردم تا آن که وقت رسید. برخاستم و مرکب و راحله خود را اصلاح کردم و آن را پیش آوردم و سوار شدم در پشت آن و خود را در میان دو کوهی که وعده گاه بود رسانیدم. دیدم آن جوان در آن جاست. به من گفت: اهلاً و سهلاً - یعنی: سزاوار اکرامی. خوش آمدی، ای ابوالحسن! خوشا به حال تو. اذن داخل شدن به تو داده شد. پس می رفت و من هم با او می رفتم، تا مرا به محاذی^۱ عرفات و منی رسانید. پس رفتم در پایین کوه بلند طائف. پس به من گفت: ای ابوالحسن! فرود آی و آماده نماز شو. پس فرود آمد و من هم فرود آمدم و من از نماز فراغت حاصل کردم و او هم فراغت حاصل کرد از نماز خود. پس گفت: نماز صبح را بخوان، اما مختصر کن. پس بطور اختصار نماز صبح را خواندم و او هم سلام داد و صورتش را بر خاک مالید. پس سوار شد و به من گفت: سوار شو. او می رفت و من هم با او می رفتم، تا آن که آمد در بالای کوه. پس گفت: چشم بینداز ببین چیزی را می بینی؟ چشم انداختم. بیابان پاک و پاکیزه پرسبزه و گیاهی را دیدم. گفتم: ای آقای من! بیابان پرسبزه و گیاهی می بینم. پس به من گفت که: آیا در بالای آن چیزی هست؟ نگاه کردم، تل ریگی را دیدم که بالای آن خانه‌ای است از مو - یعنی: خیمه‌ای -

۱. محاذی: مقابل، روبه رو، برابر.

که نور از آن بالا می‌رود. پس به من گفت: آیا چیزی را می‌بینی؟ گفتم: چنین و چنان می‌بینم. پس گفت: ای پسر مهزیار! خاطر و نفس تو پاکیزه و چشم تو روشن و با آرام و سکون باد. بدرستی که در آن جاست آرزوی هر آرزومندی.

پس گفت: با ما بیا. پس او می‌رفت و من هم با او می‌رفتم، تا آن که رسیدیم به پای آن کوه بلند - یا تپه بلند. پس به من گفت: فرود آی که این جا هر دشواری که باشد آسان می‌شود. پس فرود آمد و من هم فرود آمدم، تا این که گفت: ای پسر مهزیار! رها کن زمام مرکب خود را. گفتم: به که و اگذارم آن را؟ این جا کسی نیست. گفت: این جا حرمی است که کسی در این جا وارد نمی‌شود مگر دوست باشد و کسی از این جا بیرون نمی‌رود مگر این که دوست باشد. پس راحله را رها کردم و او می‌رفت و من هم می‌رفتم با او تا این که نزدیک خیمه رسید. پس به من گفت: این جا توقف کن و او بر من سبقت گرفت و داخل خیمه شد که برای دخول من اذن بگیرد. کمی طول کشید که بیرون آمد و گفت: خوشی برای تو باد که عطا کرده شدی آنچه را که می‌خواستی. علی بن مهزیار گفت: داخل شدم بر آن حضرت - صلوات الله علیه - در حالتی که بالای نمدی بر روی فرش از پوست سرخ تکیه داده بود بر متکایی از چرم. پس سلام کردم. جواب سلام مراراً فرمود و نگاه من بر او بود. دیدم رویش مانند پاره ماه بود. نه تندخو و خشن بود و نه سبک وضع بود. نه بلند بی‌اندام بود و نه کوتاه قد چسبیده بود. ابروهای او کمانی و کشیده و سیاه چشم و باریک بینی بود و گونه‌های او نرم و هموار بود و برآمدگی نداشت و پیشانی او گشاده و در گونه راست او خالی بود مانند ریزه مشکی که بر سوده عنبر باشد.

چون آن جمال مبارک را دیدم، در بیان نعت و وصف او عقلم متحیر شد. پس به من فرمود: ای پسر مهزیار! برادرانت در عراق به چه حالت بودند که گذاردی ایشان را و آمدی؟ عرض کردم: در تنگی زندگانی و بدی‌ها و شدت فساد و سختی‌های بزرگ بودند و شمشیرهای پسران شیطان - یعنی: بنی عباس - بر ایشان پی در پی بود. پس فرمود: خدا بکشد ایشان را که دروغگویان‌اند. گویا می‌بینم این گروه را که کشته شده باشند

در خانه‌های خودشان و عذاب پروردگار ایشان در شب و روز آنها را بگیرد. پس عرض کردم: چه وقت می‌باشد، ای پسر رسول خدا؟ فرمود: وقتی که حایل شود میان شما و میان راه کعبه گروهی که هیچ بهره‌ای از دین برای ایشان نیست و خدا و رسول خدا از ایشان بیزارند و وقتی که آشکار شود سرخی‌ای در آسمان سه روز که در آن آتش ستون‌هایی باشد مانند ستون‌های نقره که نور از آن متأللی باشد و وقتی که بیرون آید شروسی - یا اُشروسنی - از ارمینیه و آذربایجان و اراده کند و بیاید در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است به کوه سرخ چسبیده به کوه‌های طالقان. پس میانه او و میانه مروزی که از مرو خراسان قیام می‌کند جنگ بزرگ ریشه کن کننده‌ای روی می‌دهد که در آن جنگ خردسال پیر شود و کهن سال از پای درآید و قتلی در میان ایشان آشکار شود. در آن وقت منتظر باشید بیرون آمدن او را و روانه شدنش را به طرف بغداد. پس درنگ نمی‌کند در آن جا تا این که فرود می‌آید در ماهان - که دینور و نهاوند باشد. پس از آن جا می‌رود بواسط - که از شهرهای عراق است و به هر یک از بصره و کوفه و مدائن و اهواز چهل فرسخ فاصله دارد - و در آن جا یک سال می‌ماند یا کمتر. پس می‌رود به کوفه و میانه ایشان از نجف تا حیره و تا غری جنگ سختی واقع می‌شود که عقل‌ها از سختی آن جنگ از سر بیرون می‌رود. در آن وقت هر دو طرف هلاک و نابود می‌شوند و برخداست که باقی ماندگان آنها را هم نابود می‌کند و می‌درود مانند درویدن زارع زرع خود را.

پس تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾^۱؛ به نام خدای بخشنده مهربان. آمد عذاب ما در زمین در شب یا روز، پس قرار دادیم آن را درویده شده بنحوی که گویا از پیش نرویده بود. پس عرض کردم که: ای آقای من! ای پسر رسول خدا! مراد از امر چیست؟ فرمود: ماییم امر خدای - عزوجل - و لشکرهای او. گفتم: آقای من! ای پسر پیغمبر! وقت آن نزدیک است؟ فرمود: ﴿و نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه﴾.

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

مؤلف فقیر گوید: از این حدیث شریف چند علامت از علامات ظهور حضرت مستفاد می شود:

اول: ممنوع شدن رفتن حج بیت الله الحرام نزدیک زمان ظهور و علت آن حایل و مانع شدن اخوان - یعنی: برادران - ترک است که هیچ بهره ای از دین ندارند و بعید نیست شرقی ها باشند - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می شود -، یا کسانی که از حیث عقیده و مرام تابع ایشان باشند.

دوم: ظاهر شدن سرخی در آسمان که سه روز ادامه داشته باشد و در آن ستون های مانند ستون های نقره نورانی و درخشنده باشد.

سوم: قیام سُروسی - یا اُشروسی - است از ارمینیه و آذربایجان.

چهارم: قیام مروزی است از خراسان و جنگیدن این دو دسته با هم و آمدن ایشان در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است به کوه سرخی که نزدیک کوه های طالقان است و این جنگ جنگ بسیار سختی است که خردسال از شدت آن پیر شود و کهن سال از پا درآید و کشته شدن بسیاری در این جنگ.

پنجم: رفتن آنها برای گرفتن بغداد از راه ماهان - که دینور و نهاوند باشد که دو شهر کوهستانی میان همدان و کرمانشاه است - و رفتن ایشان از آن جا به واسط - و آن شهری است که حجاج بن یوسف ثقفی ملعون آن را بنا کرده که تا هر یک از مدائن و بصره و کوفه و اهواز و به هر یک از آنها چهل فرسخ راه مسافت دارد - و اینها یک سال پیش از ظهور می باشد که یک سال در واسط می مانند یا کمتر و بعد از آن به طرف کوفه می آیند و در میان ایشان و میان عراقی ها جنگ شدید واقع می شود از نجف تا حیره و غری که از شدت این جنگ عقل ها زایل می شود و هر دو دسته هلاک می شوند و باقی ماندگان از ایشان هم نابود خواهند شد.

نکته دیگری که از این حدیث شریف استنباط می شود این است که: اگر کسی ارتباط ولایتی او نسبت به اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم أجمعین - کامل شد و به افتخار شیعه خالص بودن نایل گردید، حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - او را

به خود راهنمایی می‌کند و به دربار عظمت و جلال خود دعوت می‌فرماید و در حالی که در پس پرده غیب و مخفی از انظار است او را می‌پذیرد و به فیض شرفیابی حضور باهرالنور^۱ خود راهنمایی می‌فرماید و تشنه دیدار خود را از زلال وصال جرعه‌ای - بلکه جرعه‌ها - می‌چشانند و تا اشاره‌ای از حضرتش نشود، احدی مخلع^۲ به خلعت تشرّف به محضر شریفش نخواهد شد.

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

راه رسیدن به این مقام مجاهده با نفس است و تصفیه کردن آن از رذایل و مُحَلّا^۳ شدن به حلیه تقوا و ورع و خلوص و توجّه کامل.

لمؤلفه الحقیق:

خوش است - ای دل! - اگر نغمه جان‌گداز کنی به روی خویش در انتظار باز کنی
 نهی به گردن جان با خیال شه زنجیر به یاد گیسوی او قصه را دراز کنی
 دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید رخس بسینی و بر ابرویش نماز کنی

۴۹۲ / حدیث دوم

دلایل الامامة، تألیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، طبع نجف اشرف، ص ۲۹۶. این حدیث نیز مسنداً از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده، ولی چون در عبارات و مندرجات با حدیث اول تفاوت بسیار داشت نیز نقل آن را در این کتاب و در این قسمت از این بخش سزاوار دیدم و صاحب کتاب دلایل از اکابر و اعظام علمای امامیه مائه چهارم هجری بوده.

قال: روی أبو عبد الله محمد بن سهل الجلودی، قال: حدّثنا أبو الخیر أحمد بن محمد

۱. باهر: روشن، درخشان، ظاهر، آشکار، فائق.

۲. مخلع: خلعت داده شده.

۳. مُحَلّا: زیور کرده شده، به زیور آراسته شده.

جعفر الطائي الكوفي في مسجد أبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام، قال: حدّثنا محمد بن الحسن بن يحيى الحارثي، قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن مهزيار الأهوازي، قال: خرجت في بعض السنين حاجاً إذ دخلت المدينة، وأقمت بها أياماً، أسأل وأستبحث عن صاحب الزمان، فما عرفت له خبراً، ولا وقعت لي عليه عين، فاغتمت غمّاً شديداً، وخشيت أن يفوتني ما أمّلته من طلب صاحب الزمان عليه السلام، فخرجت حتّى أتيت مكّة، فقضيت حجّتي، واعتمرت بها أسبوعاً. كلّ ذلك أطلب.

فبينما أنا أفكر إذ انكشف لي باب الكعبة، فإذا أنا بإنسان كأنه غصن بانٍ، متّزر ببردة، متّشح بأخرى، قد كشف عطف برده على عاتقه. فارتاح قلبي، وبادرت لقصده، فأنشني إليّ وقال: من أين الرجل؟ قلت: من العراق. قال: من أيّ العراق؟ قلت: من الأهواز. فقال: أتعرف الخصيني؟^١ قلت: نعم. فقال: رحمه الله. فما كان أطول ليله، وأكثر نيله، وأغزر دمه! قال: فابن المهزيار؟ قلت: أنا هو. قال: حيّك الله بالسلام، أبا الحسن، ثمّ صافحني وعانقني، وقال: يا أبا الحسن، ما فعلت العلامة التي بينك وبين الماضي أبي محمد - نضر الله وجهه -؟ قلت: معي، وأدخلت يدي إلى جيبتي، وأخرجت خاتماً عليه «محمد» و«علي».

فلما قرأه استعبر حتّى بلّ طمره الذي كان على يده، وقال: يرحمك الله، يا أبا محمد؛ فإنك زين الأمة. شرفك الله بالإمامة، وتوجك بتاج العلم والمعرفة، فإنّا إليكم صائرون، ثمّ صافحني وعانقني، ثمّ قال: ما الذي تريد، يا أبا الحسن؟ قلت: الإمام المحجوب عن العالم. قال: ما محجوب عنكم، ولكن جنّه^٢ سوء أعمالكم. قم، سر إلى رحلك، وكن على أهبة من لقائه. إذا انحطّت الجوزاء وأزهرت نجوم السماء، فما أنا لك بين الركن والصفاء. فطابت نفسي، وتيقنت أنّ الله فضّلني. فما زلت أرقب الوقت حتّى حان، وخرجت إلى مطيّتي، واستويت على ظهرها. فإذا أنا بصاحبي ينادي [إليّ]: يا أبا الحسن. فخرجت ولحقت به، فحيّاني بالسلام وقال: سر بنا، يا أخ.

١. در مصدر: (الخصيبي).

٢. در مصدر: (حجبه).

فما زال يهبط وادياً، ويرقى ذروة جبل إلى أن علقنا على الطائف، فقال: يا أبا الحسن، انزل بنا. فصلّى باقي صلاة الليل. فزلت، فصلّى بنا الفجر ركعتين. قلت: فالركعتين الأوليين؟ قال: هما من صلاة الليل، وأوتر فيهما، والقنوت في كل صلاة جائز، وقال: سر بنا، يا أخ. فلم يزل يهبط وادياً ويرقى [بني] ذروة جبل، حتّى أشرفنا على وادٍ عظيم مثل الكافور، فأمدّ عيني، فإذا ببيت من الشعر، يتوقّد نوراً. قال: [المح] هل ترى شيئاً؟ قلت: أرى بيتاً من الشعر. فقال: الأمل، وانحطّ في الوادي، وأتبع الأثر حتّى إذا صرنا بوسط الوادي نزل من راحلته وخلّاه، ونزلت عن مطيّي، وقال لي: دعها. قلت: فإن تاهت؟ قال: هذا وادٍ لا يدخله إلّا مؤمن، ولا يخرج منه إلّا مؤمن، ثمّ سبقني ودخل الخباء، وخرج إليّ مُسرِعاً، وقال: ابشر؛ فقد أُذِنَ لك بالدخول.

فدخلت، فإذا البيت يسطع من جانبه النور. فسلمت عليه بالإمامة، فقال لي: يا أبا الحسن، قد كنّا نتوقّعك ليلاً ونهاراً، فما الذي أبطأ بك علينا؟ قلت: يا سيدي، لم أجد من يدلّني إلى الآن. قال لي: لم تجد أحداً يدلك؟ ثمّ نكت بإصبعه في الأرض، ثمّ قال: ولكنكم كثرتم الأموال، وتجرّتم على ضعفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذي بينكم. فأبيّ عذر لكم [الآن]؟ فقلت: التوبة، التوبة. الإقالة، الإقالة.

ثمّ قال: يابن المهزيار، لولا استغفار بعضكم لبعض، لهلك من عليها إلّا خواصّ الشيعة الذين تشبه أقوالهم أفعالهم، ثمّ قال: يابن المهزيار - ومدّ يده -: ألا أنبئك الخبر؟ [إنه] إذا قعد الصبيّ، وتحرك المغربيّ، وسار العُمانيّ، وبويح السفينانيّ، يؤذن لوليّ الله، فأخرج بين الصفا والمروة في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً [سواء]، فأجىء إلى الكوفة، وأهدم مسجدها، وأبنيه على بنائه الأوّل، وأهدم ما حوله من بناء الجبابرة، وأحجّ بالناس حجة الإسلام، وأجىء إلى يثرب، فأهدم الحجرة، وأخرج من بها، وهما طريتان. فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتيّن يُصلبان عليهما، فتورق من تحتها، فيفتن الناس بهما أشدّ من الفتنة الأولى، فينادي منادٍ من السماء: يا سماء أبيدي، ويا أرض خذي، فيومئذٍ لا يبقى على وجه الأرض إلّا مؤمن قد أخلص قلبه للإيمان.

قلت: يا سيدي، ما يكون بعد ذلك؟ قال: الكرة، الكرة. الرجعة، الرجعة، ثمّ تلا

هذه الآية: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ ۱؛
 یعنی: گفت: روایت کرد ابو عبدالله محمد بن سهل جلودی که گفت: حدیث کرد
 مارا ابو الخیر احمد بن محمد جعفر الطائی الکوفی در مسجد ابی ابراهیم موسی بن
 جعفر [ع] . گفت: حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن یحییای حارثی. گفت:
 حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی. گفت: بیرون آمدم در بعضی از
 سالها در حالی که حج گزارنده بودم زمانی که وارد مدینه شدم و چند روزی در آن جا
 اقامت کردم که پیرسم و کاوش کنم از صاحب الزمان. پس نه خبری از او دانستم و نه
 چشمم بر او افتاد. پس غمناک شدم غمناک شدن سختی و ترسیدم که از من فوت شود
 آنچه که آرزوی آن را داشتم از طلب کردن صاحب الزمان. پس بیرون رفتم تا این که به
 مکه رفتم و حج و عمره خود را در آن جا بجا آوردم و تا یک هفته هر روز در طلب آن
 حضرت بودم.

پس در حالتی که به این فکر بودم، ناگاه در کعبه برای من باز شد. آدمی را دیدم
 مانند شاخه درخت بان - که آن درختی است بسیار سبز و خوش منظره. بُردی را ازار
 کرده و بُرد دیگری را حمایل کرده و طرف آن را بر شانه خود برگردانیده. دل من به
 دیدن او شاد شد. قصد او را کردم. ثنای مرا جواب گفت و گفت: ای مرد! از کجایی؟
 گفتم: از عراق. گفت: کدام عراق؟ گفتم: از اهوازم. گفت: حضینی را می شناسی؟
 گفتم: آری. گفت: خدا رحمت کند او را! چقدر شب های او دراز و عطا و بخشش او
 بسیار و اشک چشم او زیاد بود. گفت: ابن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من همانم.
 گفت: تحیت گوید تو را خدا به درود گفتن، ای ابوالحسن! پس با من مصافحه و
 معانقه کرد و گفت: ای ابوالحسن! علامت و نشانه ای که میان تو و ابو محمد گذشته
 - یعنی: حضرت عسکری [ع] - بود چه کردی؟ گفتم: همراه من است، و دست در

۱. سورة اسراء، آیه ۶.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۳۹-۵۴۲، ح ۵۲۲، ونیز ر. ک: مدینه المعجز، ج ۸، ص ۱۱۵-۱۱۸، ح ۲۷۳۲.

جیب خود کردم و بیرون آوردم انگشتری را که بر نگین آن محمد و علی نقش بود. چون نقش آن را خواند، گریه کرد تا جامه‌ای که روی دست او بود تر شد و گفت: رحمت کند خدا تو را - ای ابا محمد! - که تو زینت امت بودی و خدا تو را به شرف امامت مشرف داشت و به تاج علم و معرفت متوج^۱ گردانید. پس ما هم به سوی تو خواهیم آمد. بعد از آن با من مصافحه و معانقه کرد و گفت: چه می خواهی، ای ابوالحسن؟ گفتم: امام محجوب از عالم - یعنی: امام غایب - را می خواهم. گفت: آن امام از شما پوشیده و محجوب نیست و لکن بدی اعمال شما او را مخفی نموده. برخیز برو به سوی راحله خود و مهیا و آماده برای ملاقات و دیدن آن حضرت شو. چون ستاره جوزا دمید و سر زد و ستاره‌های آسمان نورانی و درخشنده شد، من حاضر می شوم برای تو در میان رکن و کوه صفا - یعنی: من حاضر می شوم برای بردن تو در خدمت آن حضرت.

پس نفس من پاکیزه و آرام شد و یقین کردم که خدا فضیلت و برتری داد مرا. پس همیشه در انتظار رسیدن وقت رفتن بودم و بیرون آمدم به طرف مرکب و راحله خود. چون وقت رسید، بر آن سوار شدم و روانه گردیدم. ناگاه رفیق من صدا زد که: ای ابوالحسن! پس بیرون رفته و به او ملحق شدم. به من سلام کرد و گفت: ای برادر! با من بیا. پس پیوسته فرود می آمد و می رفت بالای کوه تا این که سرازیر شدیم به طرف طائف. پس گفت: ای ابوالحسن! فرود بیا تا نماز شب را بجا بیاوریم. فرود آمدم و با ما نماز فجر را بجا آورد دو رکعت. بعد از آن نیز دو رکعت بجا آورد. گفتم: دو رکعت اول چه نماز بود؟ گفت آنها از نماز شب بود، و نماز وتر را در میان آنها خواند با قنوتی که در هر نمازی جایز است و گفت: با ما بیا، ای برادر!

پس پیوسته بر کوه‌ها بالا می رفت و فرود می آمد در درّه‌ها و بالا می رفت بر بلندی کوه‌ها، تا این که رسیدیم در دامنه بزرگی که هوای آن در سردی مانند کافور بود. پس

۱. متوج: تاج بر سر نهاده، تاجدار.

چشم خود را در آن وادی انداختم. ناگاه خانه‌ای از مو - یعنی : خیمه‌ای از مو - دیدم که نور از آن بالا می‌رفت. گفت : آیا چیزی می‌بینی ؟ گفتم : می‌بینم خانه‌ای را از مو. گفت : آن که آرزوی دیدن او را داری در همان جاست. پس سرازیر در وادی شد و من هم در دنبال او می‌رفتم ، تا رسیدیم در میان وادی. چون آن جا رسیدیم ، از مرکب خود فرود آمد و مرکبش را در آن جا گذارد و من هم از مرکب خود فرود آمدم. به من گفت : واگذار مرکب خود را. گفتم : اگر گم شد ؟ گفت : این جا وادی‌ای است که در آن داخل نمی‌شود مگر مؤمن و از آن بیرون نمی‌رود مگر مؤمن. پس بر من پیشی گرفت و داخل خیمه شد و بیرون آمد بشتاب به سوی من و گفت : مژده باد تو را که اذن دخول برای تو داده شد.

پس داخل خیمه شدم. دیدم از یک طرف خیمه نور بالا می‌رود. پس به آن حضرت به امامت سلام کردم. به من فرمود : ای ابوالحسن ! شب و روز ما انتظار تو را داشتیم. پس چه چیز باعث شد که در آمدن کندی کردی که به نزد ما بیایی ؟ عرض کردم : ای آقای من ! تا به حال کسی را نیافتم که مرا راهنمایی کند. فرمود به من که : نیافتی کسی را که راهنمایی کند تو را ؟ پس با انگشت مبارک خطی بر روی زمین کشید و فرمود : ولیکن شما زیاد کردید مال‌های خودتان را و به مال و ثروت رسیدید و بر ضعیفان و ناتوانان از اهل ایمان تکبر کردید و رجم‌هایی که در میان شما بود قطع کردید. پس چه عذری است برای شما ؟ عرض کردم : توبه مرا بپذیر. توبه مرا بپذیر. لغزش مرا گذشت کن. لغزش مرا گذشت کن.

پس فرمود : ای پسر مهزیار ! اگر نبود طلب آمرزش کردن بعضی از شما بر بعض دیگر ، هرآینه هلاک می‌شد هر که بر روی زمین بود مگر خواص از شیعیان که کارهاشان مشابه است با گفتارهاشان. پس فرمود : ای پسر مهزیار ! - و کشید دست خود را - آیا خبر ندهم تو را به این خبر زمانی که نشستت کودک و حرکت کرد مغربی و روانه شد عثمانی و بیعت کرده شد با سفیانی ، به ولی خدا اذن داده می‌شود. پس من بیرون می‌آیم در میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر مرد و می‌آیم به کوفه و خراب

می‌کنم مسجد آن را و بنا می‌کنم آن را بر بنای اول که بنا گذارده شده و خراب می‌کنم بناهای گردن‌کشانی را که در اطراف آن بنا کرده‌اند و حج می‌گذارم با مردم حِجَّة الاسلام را و می‌آیم به سوی مدینه و خراب می‌کنم حجره پیغمبر را و بیرون می‌آورم کسانی را که در آن جا دفن شده‌اند در حالتی که بدن‌های هر دو نفر ایشان تر و تازه باشد. پس می‌برم آنها را رو به روی بقیع و امر می‌کنم که دو چوب را نصب کنند و هر یک از ایشان را بر چوبی بر دار زنند. پس آن چوب‌ها از زیر ایشان سبز می‌شود و برگ می‌آورد و مردم به این دو نفر امتحان کرده می‌شوند به امتحانی که سخت‌تر از امتحان اول باشد. پس منادی ای از آسمان ندا می‌کند که: ای آسمان! هلاک کن، و ای زمین! بگیر. پس در آن روز باقی نماند در روی زمین مگر مؤمنی که خالص باشد قلب او برای ایمان.

گفتم: ای آقای من! بعد از آن چه می‌باشد؟ فرمود: بازگشت به دنیا، بازگشت به دنیا. رجعت، رجعت. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱. یعنی: پس رد کردیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد کردیم شما را به مال‌ها و فرزندان و گردانیدیم نفرهای شما را بیشتر از بیشتر.

مؤلف گوید: مستفاد از این حدیث شریف چند چیز است:

اول آن که: در زمان غیبت کبرا شیعیان خالص کامل درک فیض حضور حضرتش را می‌کنند.

دوم آن که: اعمال زشت و معصیت‌ها و گناهان دوستان و شیعیان سبب محجوب و مستور بودن آن حضرت است.

سوم آن که: استغفار بعضی از شیعیان برای بعض دیگر جلوگیری از هلاکت است برای شیعیان و دوستان گناهکار ضعیف‌الایمان.

۱. سوره اسراء، آیه ۶.

چهارم آن که: زیاد کردن مال و تکبر کردن بر ضعفای از مؤمنین و قطع رحم کردن مانع از نایل شدن به فیض ملاقات حضرت است.

پنجم: اخبار آن حضرت به چند علامت از علامت های ظهور آن بزرگوار. یکی نشستن کودک به سلطنت - چنان که از بعضی از اخبار دیگر هم مستفاد می شود. دیگر قیام و حرکت مغربی که از طرف مغرب بر ضرر عرب قیام کند که دور نیست امریکایی ها باشند.

دیگر خروج خروج کننده ای از عمان.

دیگر بیعت گرفتن سفیانی از مردم.

ششم: اخبار آن حضرت از ظهور خود پس از ظاهر شدن این علامات.

هفتم: بعضی از کارهای حضرت پس از ظهور که از آن جمله است خراب کردن آن حضرت مسجد کوفه را و بنا گذاردن آن بنحوی که در اول بنا شده و از آن جمله است خراب کردن آن حضرت بناهایی را که ستمکاران و گردنکشان در اطراف مسجد کوفه بنا کرده اند و از آن جمله است حج گزاردن آن حضرت با مردم و از آن جمله است رفتن آن حضرت به مدینه و خراب کردن او حجره پیغمبر را و بیرون آوردن او جسد دو خلیفه را و بر دار آویختن آنها را بر دو چوب در رو به روی بقیع و به زمین فرو رفتن و هلاک شدن دوستان و هواخواهان آنها و باقی نماندن در روی زمین مگر مؤمن خالص العقیده و پس از آن رجعت آل محمد علیهم السلام و کسانی که با آنها رجعت می کنند.

۴۹۴ / حدیث سوم

کمال الدین و تمام النعمه در باب (ذکر من شاهد القائم - صلوات الله علیه - و کلمه) این حدیث را مسنداً به طریق دیگری با اختلاف زیاد روایت کرده و چون محتوی نکات چندی بود نقل آن را در این کتاب برای مزید آگاهی سزاوار دیدم. روایت کرده است از محمد بن موسی بن متوکل که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری

از ابراهیم بن مهزیار که گفت :

قدمت مدینه الرسول ﷺ، فبحثت عن أخبار آل أبي محمد الحسن بن عليّ الأخير - صلوات الله عليهما -، فلم أقع على شيءٍ منها، فرحلت منها إلى مكة مستباحاً عن ذلك. فبينما أنا في الطواف إذ ترآآ لي فتى أسمر اللون، رائع الحُسن، جميل المخيلة، يطيل التوسّم فيّ. فعدلت^۱ إليه مؤملاً عنه عرفان ما قصدت له. فلما قربت منه، سلّمت، فأحسن الإجابة، ثمّ قال: من أيّ البلاد أنت؟ قلت: رجل من أهل العراق. قال: من أيّ العراق؟ قلت: من الأهواز. قال: مرحباً بلقائك. هل تعرف بها جعفر بن حمدان الخصيّبيّ (الخصيّنيّ خ ل)؟ قلت: دعني فأجاب. قال: رحمة الله عليه. ما كان أطول ليّله، وأجزل نيّله. فهل تعرف إبراهيم بن مهزيار؟ قلت: أنا إبراهيم بن مهزيار. فعانقني مليّاً، ثمّ قال: مرحباً بك، يا أبا إسحاق. ما فعلت بالعلامة التي وشجت بينك وبين أبي محمد - صلوات الله عليه -؟ فقلت: لعلك تريد الخاتم الذي آثرني الله به من الطيّب أبي محمد الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهما -؟ فقال: ما أردتُ سواه، فأخرجته إليه. فلما نظر إليه، استعبر وقبّله، ثمّ قرأ كتابته، وكانت: يا الله، يا محمّد، يا عليّ، ثمّ قال: بأبي بنانٍ (يدٍ خ ل) طال ما جلّت فيهما. وتراخى بنا فنون الأحاديث، إلى أن قال لي: يا أبا إسحاق، أخبرني عن عظيم ما توخّيت بعد الحجّ. قلت: وأبيك، ما توخّيت إلا بعد ما سأستعلمك مكنونه. قال: سلّ عمّا تريد؛ فإنّي شارح لك - إن شاء الله. قلت: هل تعرف من أخبار آل أبي محمد الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهما - شيئاً؟ قال: أيّ خبر التمسّت؟ قلت: هل تعرف من نسله أحداً؟^۲ قال: وأيم الله، إنّي لأعرف الصويحبيين (الصويحبين خ ل) محمّد وموسى ابني الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهم -، ثمّ إنّي لرسولهما إليك قاصداً لإتيانك^۳ أمرهما. فإن أحببت لقاءهما والاكتحال بالتبرّك بهما، فارتحل معي إلى الطائف، وليكن ذاك في خفية من رجالك واكتتام.

۱. در مصدر: (فعدت).

۲. عبارت «قال: أيّ خبر...» در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (لإتيانك).

قال إبراهيم: فشخصت معه إلى الطائف، أتجلَّل^١ رملة فرملة، حتَّى أخذ في بعض مخارج الفلاة، فبدت لنا خيمة شعر قد أشرقت^٢ على أكمة رملٍ تتلألأ تلك البقاع منها تلألؤاً، فبدرني إلى الإذن، ودخل مسلماً عليهما، وأعلمهما بمكاني، فخرج عليّ أحدهما وهو الأكبر سنّاً م ح م د بن الحسن - صلوات الله عليهما - وهو غلام أمرد، ناصع اللون، واضح السن^٣، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، أقرنى الأنف، أشمّ أروع، كأنه غصن بانٍ، وكان صفحة غرّته كوكب دري، بخدّه الأيمن خال كأنه فتاة مسك على بياض الفضة، وإذا برأسه وفرة شحماء^٤ سبطة تطالع شحمة أذنه. له سمت ما رأت العيون أقصد منه، ولا أعرف حسناً وسكينة وحياءً.

فلما مثل لي أسرع لي إلى تلقّيه، فأكبيت عليه أثم كلّ جارحةٍ منه، فقال [لي]: مرحباً بك، يا أبا إسحاق. لقد كانت الأيام تعدني وشك لقائك، والمعاتب بيني وبينك على تشاحط الدار وتراخي المزار يتخيّل لي صورتك، حتّى كأنّا لم نخل طرفة عين من طيب المحادثة، وخيال المشاهدة، وأنا أحمد الله ربّي وليّ الحمد على ما فيض^٥ من التلاقي، ورقّه من كربة^٦ التنازع والاستشراف، ثمّ سألتني عن أحوالي^٧ متقدّمها ومتأخّرها، فقلت: بأبي أنت وأمي، ما زلت أفحص عن أمرك بلداً فبلداً منذ استأثر الله بسيدي أبي محمّد - صلوات الله عليه -، فاستغلق عليّ ذلك حتّى منّ الله عليّ بمنّ أرشدني إليك، ودلّني عليك، والشكر لله على ما أوزعني فيك من كريم اليد والطول، ثمّ نسب نفسه وأخاه موسى واعتزل [بي] ناحية.

ثمّ قال: إنّ أبي - صلوات الله عليه - عهد إليّ أن لا أوطّن من الأرض إلاّ أخفاها

١. در مصدر: (أتخلّل).

٢. در مصدر: (قد أشرفت).

٣. در مصدر: (واضح الجبين).

٤. در مصدر: (شحماء).

٥. در مصدر: (ما قيض).

٦. در مصدر: (من وكربة).

٧. در مصدر: (والاستشراف عن أحوالها).

وأقصاها؛ إسراراً لأمرى وتحصيناً لمحلي من مكائد أهل الضلال والمردة من أحداث الأمم الضوال، فبذني إلى عالية الرمال، وخبث صرائم الأرض ينظرني الغاية التي عندها. يحل الأمر، وينجلي الهلع، وكان - صلوات الله عليه - أنبط لي من خزائن الحكم وكوامن العلوم ما إن أشعث إليك منه جزءاً أغناك عن الجملة.

اعلم - يا أبا إسحاق - أنه قال - صلوات الله عليه -: يا بني، إن الله - جل ثناؤه - لم يكن ليخلي أطباق أرضه وأهل الجد في طاعته وعبادته بلا حجة يستعلى بها، وإمام يؤتم به، ويقتدى بسبل سنته (بسبيل سنته خ ل)، ومنهاج قصده، وأرجو - يا بني - أن تكون أحد من عدّه الله^١ لنشر الحقّ وطّيّ الباطل^٢ وإعلاء الدين وإطفاء الضلال. فعليك - يا بني - بلزوم خوافي الأرض وتتبع أقاصيها؛ فإن لكلّ وليّ من أولياء الله [عزّ وجلّ] عدوّاً مقارعاً، وضدّاً منازعاً، افتراضاً لثواب مجاهدة أهل نفاقه وخلافة أولي الإلحاد والعناد.

فلا يوحشتك ذلك، واعلم أن قلوب أهل الطاعة والإخلاص نزع إليك مثل الطير إلى أوكارها، وهم معشر يطلعون بمخايل الذلّة والاستكانة، وهم عند الله بررة أعزّاء، يبرزون بأنفس مختلة محتاجة، وهم أهل القناعة والاعتصام. استنبطوا الدين، فوازره على مجاهدة الأضداد. خصّهم الله باحتمال الضيم [في الدنيا] ليشملهم باتساع العزّ في دار القرار، وجعلهم^٣ على خلائق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة حُسن العقبى.

فاتبسبب - يا بني - نور الصبر على موارد أمورك، تفزّ بدرك الصنع في مصادرها. واستشعر العزّ في ما ينوبك، تحفظ بما تحمد عليه^٤، إن شاء الله. فكأنك - يا بني - بتأييد نصر الله قد آن، وتيسير الفلج وعلو الكعب قد حان، وكأنك بالرايات الصفر والأعلام البيض، تخفق على أثناء أعطافك ما بين الحطيم وزمزم، وكأنك بترادف البيعة وتصافي الولاء، يتناظم عليك تناظم الدرّ في مثاني العقود، وتصافق الأقف على جنبات الحجر

١. در مصدر: (أحد من أعدّ الله).

٢. در مصدر: (ووطي الباطل).

٣. در مصدر: (وجباهم).

٤. در مصدر: (تحمد غبه).

الأسود. تلوذ بفنائك من ملأ براهيم الله من طهارة الولاء^١ ونفاسة التربة. مقدسة قلوبهم من دنس النفاق، مهذبة أفئدتهم من رجس الشقاق، لينة عرائكهم للدين، خشنة ضرائبهم عند العدوان، واضحة بالقبول أوجههم، نضرة بالفضل عيدانهم، يدينون بدين الحق وأهله.

فإذا اشتدت أركانهم، وتقومت أعمادهم، قدت بمكانتهم^٢ طبقات الأمم [إلى إمام]، إذ تبعتك في ظلال شجرة دوحة بسقت^٣ أفنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية. فعندها يتلأأ صبح الحق، وينجلي ظلام الباطل، ويقصم الله بك الطغيان، ويعيد معالم الإيمان. يظهر بك أسقام الآفاق وسلام الرقاق^٤. يودّ الطفل في المهد لو اسطاع إليك نهوضاً، وتواسط^٥ الوحش لو يجد نحوك مجازاً. تهتزّ بك أطراف الدنيا بهجة، وتهزّ بك^٦ أغصان العزّ نضرة، وتستقرّ بواني العزّ^٧ في قرارها، وتؤوب شوارد الدين إلى أوكارها. يتهاطل عليك سحائب الظفر، فتخنق كلّ عدوّ، ويُنصر كلّ وليّ، فلا يبقى على وجه الأرض جبار قاسط، ولا جاحد غامط، ولا شانٍ مبغض، ولا معاند كاشح. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ [قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا]﴾^٨.

ثمّ قال: يا أبا إسحاق، ليكن مجلسي هذا عندك مكتوماً إلا عن أهل الصدق^٩ والأخوة الصادقة في الدين. إذا بدت لك أمارات الظهور والتمكين، فلا تبطنى بإخوانك عنا وبأهل^{١٠} المسارعة إلى منار اليقين وضياء مصابيح الدين تلق رشداً - إن شاء الله.

١. در مصدر: (طهارة الولادة).

٢. در مصدر: (بمكانتهم).

٣. در مصدر: (تشعبت).

٤. در مصدر: (استقامة الآفاق وسلام الرقاق).

٥. در مصدر: (ونواشط).

٦. در مصدر: (وتنشر عليك).

٧. در مصدر: (بواني الحق).

٨. سورة طلاق، آية ٣.

٩. در مصدر: (أهل التصديق).

١٠. در مصدر: (وباهر).

قال إبراهيم بن مهزيار: فكنت^١ عنده حيناً أقتبس ما أوري^٢ من موضحات الأعلام ونيرات الأحكام، وأروي نبات الصدور من نضارة ما ذخره الله في طبائعه من لطائف الحكيم وطرائف فواضل القسم، حتى خفت إضاعة مخلفي بالأهواز لتراخي اللقاء عنهم، فاستأذنته في القبول، وأعلمته عظيم ما أصدر به عنه من التوحش لفرقتة، والتجرع للظعن عن محالّه، فأذن لي وأردفني من صالح دعائه ما يكون ذخراً عند الله لي ولعقبى وقرابتي، إن شاء الله.

فلما أرف ارتحالي وتهياً اغترام نفسي^٣ غدوت عليه مودعاً ومجدداً للعهد، وعرضت عليه مالاً كان معي يزيد على خمسين ألف درهم، وسألته أن يتفضل بالأمر بقبوله مني، فابتسم وقال: يا أبا الحسن، استعن به على منصرفك؛ فإن الشقة قذفة، وفلوات الأرض أمامك جمّة، ولا تحزن لإعراضنا عنه؛ فإننا قد أحدثنا لك شكره ونشره، وريضناه عندنا بالتذكرة وقبول المنّة، فتبارك الله لك في ما خوّلك، وأدام لك ما نوّلك، وكتب لك أحسن ثواب المحسنين، وأكرم آثار الطائعين، فإن الفضل له ومنه، وأسأل الله أن يردك إلى أصحابك بأوفر الحظ من سلامة الأوبة وأكناف الغبطة بلين المنصرف، ولا أوعث الله لك سيلاً، ولا حير لك دليلاً، واستودعه نفسك وديعة لاتضيع ولا تزول - بمنّه ولطفه، إن شاء الله.

يا أبا إسحاق، إن الله قنعنا بعوائد إحسانه، وفوائد امتنانه، وصان أنفسنا عن معاونة الأولياء إلا عن الإخلاص في النيّة، وإمحاض النصيحة، والمحافظة على ما هو أتقى وأبقى^٤ وأرفع ذكراً.

قال: فأقلت عنه حامداً لله - عزّ وجلّ - على ما هداني وأرشدني عالماً بأنّ الله لم يكن ليعطل أرضه، ولا يخليها من حجة واضحة وإمام قائم، وألقيت هذا الخبر المأثور والنسب

١. در مصدر: (فمكثت).

٢. در مصدر: (ما أودّي إليهم).

٣. در مصدر: (اعتزام نفسي).

٤. در مصدر: (أتقى وأتقى).

المشهور توخيًّا للزيادة في بصائر أهل اليقين، وتعريفاً لهم ما من الله - عزَّ وجلَّ - به من إنشاء الذرِّيَّة الطيِّبة والتربة الزكيَّة، وقصدت أداء الأمانة والتسليم لما استبان ليضاعف الله - عزَّ وجلَّ - الملة الهادية والطريقة [المستقيمة] المرضية قوَّة عزم وتأيد نيَّة وشدة أزرٍ واعتقاد عصمة، والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.^۱

لغات

بحث: به معنای فحص و کاوش کردن.

أبي محمد الحسن بن عليّ الأخير: مراد حضرت عسکری علیه السلام است.

مَلِيّ: مدّت و ساعت دراز.

وشیج: در هم پیوستگی.

و وشجت: از باب تفعیل از توشیج است - یعنی: به هم پیوستن و وسیله ارتباط

ایجاد شدن بین دو نفر و یا دو چیز.

طال ما جلت فیها: از جولان است. گرد برآمدن و [به] دقت نظر کردن؛ یعنی: طال

ما کنت أجول فی ما یصدر عنها من أجوبة مسائلي، کنایة عن کثرتها.

وترأ: أي کنت متفرّداً بذلك؛ لاختصاصي به علیه السلام، فکنت أخزن منها فنون العلم لیوم

أحتاج إليه - كما قال المجلسي علیه السلام فی البحار فی المجلّد الثالث عشر،^۲ و گفته است: در

بعضی از نسخه‌ها به جای «جلت» «أجبت» نوشته شده. پس لفظ «فی» برای تعلیل است.

توخي: قصد داشتن.

أکمة: تلّ بلند.

ناضع: به معنای خالص.

البلجة: النقاوة بین الحاجبین، و ابلج کسی را گویند که گشاده ابرو باشد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۵-۴۵۳، ح ۱۹، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۱.

ح ۲۲: مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۹۲-۲۰۱، ح ۲۷۸۷: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲-۳۷، ح ۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸، ذیل حدیث ۲۸.

مسنون: کشیده صورت و کشیده بینی.

شمم: بلندی در قصبه بینی که به طرف بالای آن مساوی باشد.

وَفرة: کسی است که موهای او به بناگوش او رسیده باشد.

سحماء: به معنی سیاه مو.

«شعر سَبَطُ» - به کسر سین و فتح باء - یعنی: موی ریخته غیر مجعد.

سِمَت: هیئت اهل خیر.

وَشك - به فتح و ضم -: به معنای سرعت و شتاب.

معاتب: به معنای مُراضی. استعبتبه فأعتبني، أي: استرضیته فأرضاني.

تشاخط: به معنای تباعد.

قوله: «قیض» أي: یسر.

«تنازع» یعنی: تشاوق.

عالية الرمال: از بالای نجد است تا زمین مدینه و تا پشت مکه که حجاز باشد - کما

نقل العلامة عن الصحاح.^۱

«وجبت صرائم الأرض» أي: قطعتها ودورت فيها، والصریمة: ما انصرم من معظم

الرمل، و زمینی را گویند که زراعت آن چیده شده باشد و در بعضی از نسخه‌ها

«خبث» - به خاء نقطه دار - نوشته شده و آن زمین رمل زار است که مطمئن باشد.

هَلَع: به معنای جزع.

و «نبط الماء» أي: نَبَعه.

«نُزَع» - بر وزن زُكِع - یعنی: صاحبان اشتیاق.

«یظلعون بمخایل الذلّة» یعنی: رفت و آمد می‌کنند در میان مردم به حالتی که در

مظان^۲ ذلت واقع شوند.

۱. الصحاح، ۶، ص ۲۴۳۶: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸-۳۹، ذیل حدیث ۲۸.

۲. مظان: جمع مظنه، جای گمان بردن، جایی که گمان وجود چیزی در آن برود.

ضيم: ظلم و ستم.

«بدرک الصنع» یعنی: به وصول و رسیدن به صنع خدا به سوی تو؛ یعنی: اصبر في ما یرد عليك من المکاره و البلیا حتی تفوز بالوصول إلى صنع الله إليك و معروفه لديك في إرجاعها و صرفها عنك.

قوله: «و استشعر العزَّ» یعنی: در خاطر بگیر در نفس خود که آنچه از بلاها که به تو می رسد سبب عزت توست.

قوله: «تخطَّ» از خطوه - به معنای قرب و منزلت - است و در بعضی از نسخه ها تحطَّ - به حاء حطی - است که از احاطه باشد.

قوله: «تیسر الفلج» یعنی: آسان شدن فیروزی و رستگاری و در بعضی از نسخ فلح نوشته شده و آن نیز به همان معنی است.

عُلُو الكعب: کنایه است از عزت و غلبه و در قاموس است که: الكعب: الشرف و المجد.^۱
قوله ﷺ: «على أثناء أعطافك» قال الفيروزآبادي: ثنى الشيء: ردّ بعضه على بعض،
و أثناء الشيء: قواه و طاقاته، واحدها ثني - بالكسر.^۲

و العِطاف - بالكسر - : الرداء، والمراد بالأعطاف جوانبها.

قوله: «في مثاني العقود» أي: العقود المثنية المعقودة التي لا يتطرق إليها التبدد، أو في موضع ثنيها؛ فإنها في تلك المواضع أجمع وأكثف.

عرائك: جمع عريكة. در این جا به معنای نفس و طبیعت و خوی است.

ضرائب: جمع ضريبة - به معنای سرشت و خوی.

نضرة: تازه رویی.

قَدَّ: به معنای قطع و تفرّق.

مکائفة: اجتماع.

۱. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۰۹.

«إذ تبعتك» یعنی: بايعك و تابعتك هؤلاء المؤمنون.
ذو حة: درخت بزرگ.

«بَسَق النخل» یعنی: طال.

«أسقام الآفاق» یعنی: يظهر بك أن أهل الآفاق كانوا ذوي أسقام روحانية.

و «سلام الرفاق» یعنی: أن رفقاءك كانوا سالمين منها، فلذا آمنوا بك.

قوله: «بواني العز» أي: أساسها مجازاً؛ فإن البواني قوائم الناقة والخصال التي تبني العز وتؤسسها.

شوارد: جمع شارد. يقال: شرد البعير، أي: نفر.

غامط: ناسپاس گو و کسی که حق و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد.

شان: دشمنی کننده و اهل کینه.

کاشح: دشمنی پنهان کننده.

أروى: استخراج النار بالزند.

بنات الصدور: الأفكار والمسائل والمعارف التي تنشأ فيها.

القُفول: الرجوع من السفر.

تجرع: اظهار جزع کردن، و اگر تجرع - به راء مهمله - باشد، یعنی: فرو خوردن خشم.

ظعن: سیر کردن.

اعتزام: عزم کردن یا قصد رفتن کردن، و ممکن است اغترام - به غین و راء - باشد

از غرامت که کاشف از غرامت او باشد مفارقت از ایشان.

شقة - به ضم شین -: سفر دور دست.

فلاة قذف: بیابان دور و دراز. به ضم و فتح، هر دو، ضبط شده.

إکناف: یا مصدر «أکنفه» است به معنای حفظ کردن و اعانت کردن و احاطه کردن،

یا جمع کنف است و آن به معنای حفظ و ستر و جانب و سایه و ناحیه است.

و وعت الطریق: به معنای «تَعَسَّر سلوکه» و وعتاء: به معنی مشقت و سختی است.



معنای حدیث :

ابراهیم بن مهزیار گفت: به مدینه رسول خدا ﷺ رفتم و تفحص و کاوش کردم از خبر دهنده‌ای برای خبر دادن از آل ابی محمد حسن بن علی عسکری - صلوات الله علیهما. پس برنخوردم به چیزی از اخبار ایشان. پس رفتم به مکه در حالتی که کاوش کننده از اخبار ایشان بودم. در حالی که مشغول طواف بودم، جوان گندم‌گون خوش منظر نیکورویی را که آثار خیر و خوبی در او دیده می‌شد دیدم. مدتی دراز به چشم نیکی به من نگاه می‌کرد. پس به طرف او رفتم به امید شناختن آنچه که قصد آن را داشتم - یعنی: آل ابی محمد حسن عسکری. چون نزدیک او رسیدم، سلام کردم. بنیکویی مرا جواب داد، پس گفت: از کدام شهرها هستی؟ گفتم: مردی هستم از اهل عراق. گفت: کدام عراق؟ گفتم: از اهل اهواز. گفت: خشنودم به دیدن تو. آیا در آن جا جعفر بن حمدان خصیبی - یا حصینی - را می‌شناسی؟ گفتم: دعوت حق را لبتیک گفت - یعنی: از دنیا رفت. گفت: رحمت خدا بر او باد! چقدر شب‌ها طول کشید شب زنده‌داری و بیداری او و چه بسیار از اهل عطا و جود و بخشش بود. پس آیا می‌شناسی ابراهیم بن مهزیار را؟ گفتم: من ابراهیم بن مهزیارم. پس مدتی دراز با من معانقه کرد و گفت: خوش آمدی تو، ای اباسحاق! آن نشانه‌ای که در میانه تو و میانه ابو محمد پیوسته بود چه کردی؟ گفتم: شاید انگشتی را اراده کرده‌ای که خدا آن را به من عطا کرده از ناحیه شخص پاکیزه ابی محمد حسن بن علی - صلوات الله علیهما -؟ گفت: غیر آن را اراده نکرده‌ام. پس بیرون آوردم آن را برای او. چون بر آن نظر کرد، گریه کرد و آن را بوسید و نوشته‌ای که بر روی آن نقش بود خواند و نقش آن «یا الله، یا محمد، یا علی» بود. پس گفت: پدرم به قربان آن سر انگشت - یا آن دست - که این نقش را نوشته، و طول کشید نگاه کردن او در آن نقش با دقت نظر من در آنچه که از او صادر می‌شد در جواب مسائلی که از او می‌پرسیدم از جهت زیادتی سؤال‌هایی که از او می‌کردم بنحوی که مرا متفرد می‌دید در اختصاص داشتن من به آن بر آن حضرت ﷺ.

پس من از او فنونی از علم را یاد گرفتم برای روزی که به آن محتاج شوم و یا آن که دوست می‌داشتم که از او بپرسم؛ به علت آنچه که از او صادر می‌شد از جواب گفتن از فنون احادیث، تا این که گفت برای من که: ای اباسحاق! به من خبر ده از مقصدی که بعد از حج گزاردن داری. گفتم: به حق پدرت قصدی ندارم بعد از آن مگر این که زود باشد که می‌خواهم امر پوشیده‌ای را که مرا دانا کنی به آن. گفت: بپرس از آنچه که می‌خواهی که من شرح دهنده‌ام برای تو آن را اگر خدا بخواهد. گفتم: آیا از آل ابی محمد حسن بن علی علیه السلام خبر داری چیزی را؟ گفت: چه خبری می‌خواهی؟ گفتم: آیا از نسل او کسی را می‌شناسی - یعنی: از فرزندان او اطلاع داری -؟ گفت: به خدا قسم است که می‌شناسم هر آینه دو پسر دور افتاده او را محمد و موسی که دو پسران حسن بن علی - صلوات الله علیهم - می‌باشند و من فرستاده شدم از طرف آنها به سوی تو که به امر ایشان اتیان کنی. پس اگر دوست داری ملاقات ایشان را و سرمه دیدار ایشان را به دیده کشی و به دیدن ایشان تبرک جویی، با من روانه شو تا به جانب طائف برویم و باید این مسافرت را از مردانی که با تو هستند پنهان بداری و از ایشان کتمان کنی.

ابراهیم گفت که: با او روانه شدم به طرف طائف و با او قطعات زمینی‌های رمل‌زار را هر کدام بعد از دیگری وارد می‌شدم تا این که به بعضی از مخارج بیابان که می‌رفتیم خیمه‌ای از مو برای ما ظاهر شد که بالای تلی از رمل نورانی و تابنده بود و از نور آن قطعات آن بیابان روشن بود. پس بر من سبقت گرفت و مبادرت کرد تا اذن دخول برای من بگیرد. داخل خیمه شد و سلام کرد بر ایشان و ایشان را به مکان من دانا کرد. پس یکی از ایشان که بزرگ‌تر از دیگری بود از حیث سن - یعنی: محمد بن الحسن - صلوات الله علیهما - از خیمه بیرون آمد و او پسری بود که هنوز در صورتش مو نرویده بود و روی صاف خالصی داشت و میان دو ابروی او گشاده و بی‌مو بود و دندان او ظاهر بود و صورت و بینی کشیده داشت و قصبه بینی او به طرف بالای آن مساوی بود. مانند شاخه شمشاد بود در طراوت و زیبایی. موهایش به بناگوشش رسیده و دراز و ریخته بود. مجعد و پیچیده نبود. صفحه پیشانی او مانند ستاره‌ای درخشنده می‌درخشید. برگونه راست او

خال مشکینی بود که گویا ریزه مشکى بود بالای صفحه نقره و سر او پر مو بود و موهای آن سیاه و ریخته بود بر بناگوش. بر هیئت اهل خیر بود. چشمی از چشم‌ها میانه بالاتر از او و خوش صورت تر و باوقار و حیاطر از او ندیده.

پس چون در مقابل من آمد، با شتاب تمام خود را به او رسانیدم و بر روی او انداختم و هر عضوی از اعضای او را بوسیدم. پس فرمود: مرحبا به تو، ای ابواسحاق! روزها به من وعده می داد نزدیک بودن ملاقات تو را و خشنودی بود در میان من و میان تو با این که خانه تو با من دور بود و زیارت به تأخیر افتاده بود. صورت تو در خاطر من بود که گویا بقدر یک چشم به هم زدن از یکدیگر دور نبودیم از پاکیزگی و خوبی حدیث کردن با یکدیگر و خیال دیدن همدیگر و من ستایش می‌کنم پروردگار خودم را که سزاوار ستایش کردن است بر فیض ملاقاتی که حاصل شد و شاد شدن از دیدار تو و نیکی و احسان او از جهت اشتیاقی که به دیدن تو داشتم و به شرف دیدار تو رسیدم. پس از آن از حالات گذشته و متأخر من پرسید. پس عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد! همیشه در جستجوی امر تو بودم شهر به شهر. از زمانی که آقای من ابی محمد - صلوات الله علیه - از دنیا رحلت کرده در بر روی من بسته شده بود، تا این که خدا بر من منت گذارد به کسی که مرا راهنمایی کرد به سوی تو و دلالت کرد مرا بر رسیدن به خدمت تو و سپاس‌گزاری مختصّ خدایی است که الهام کرد مرا در ملاقات تو از کرم و احسان و عطای خود. پس آن حضرت نسب خود و برادرش موسی را بیان فرمود و به گوشه‌ای رفت.

پس فرمود که: پدرم - صلوات و رحمت خدا بر او باد - از من عهد گرفت که در روی زمین جایی را وطن نگیرم مگر در آن جایی که پنهان تر و دورتر و مستورتر باشد برای پوشیده و پنهان ماندن امر من و در حصار بودن محلّ من از کیده‌های اهل گمراهی و شیطان‌های متمرد و حادثه‌های امت‌هایی که راه حق را گم کرده‌اند. پس انداخت مرا در رمل‌زارهای بالای زمین نجد تا زمین مدینه تا پشت مکه - که زمین حجاز باشد - و قطع می‌کنم رملستان‌های بزرگ را و دور می‌زنم در آن زمین‌هایی که زراعت آن چیده شده باشد

و آن زمین‌هایی که محل اطمینان است و کسی در آنها راه ندارد، تا مدتی که باید انتظار آن را بکشم به سر رسد و زمان حلول امر برسد و جزع رو به انجلا^۱ نهد و آن حضرت -صلوات الله علیه- جاری کرد برای من از خزینه‌های حکمت‌ها و حقایق علوم چیزی را که اگر شعاع بیندازد به سوی تو جزئی از آن، بی‌نیاز کند تو را از هر جمله‌ای.

بدان -ای ابو اسحاق!- که آن حضرت صلوات الله علیه -یعنی: پدر بزرگوارش، حضرت عسکری- فرمود: ای پسرک من! بدرستی که خدایی که بزرگ است ثنای او چنین نبوده است که خالی گذارد طبقه‌های زمین خود و اهل کوشش در طاعت و عبادت خود را بدون حجّتی که بلندی جوید بسبب آن و بدون امامی که پذیرد امامت او را و به او اقتدا کند و به راه‌های سنت او راه رود و روش اقتصاد او را پیش گیرد و امیدوارم -ای پسرک من!- که تو یکی از آنهایی باشی که خدا او را در شماره آورده است برای باز کردن راه حق و پیچیدن راه باطل و بلند کردن و فرونشاندن گمراهی. پس بر تو باد -ای پسرک من!- که در جاهای پنهان زمین ملازم باشی و در دوردست‌ترین جاهای زمین جای‌گیری؛ زیرا که از برای هر ولی‌ای از اولیای خدا دشمن سرکوب‌کننده‌ای و ضدّی نزاع‌کننده است و واجب است مخفی بودن تو برای درک ثواب مجاهده اهل نفاق با خدا و مخالفت صاحبان الحاد و عناد.

پس به وحشت نیندازد تو را آنها و بدان که دل‌های اهل طاعت و اخلاص مشتاق است به سوی تو مانند مشتاق بودن مرغ به آشیانه خود و ایشان گروهی هستند که رفت و آمد می‌کنند در میانه مردم به حالتی که در مظان ذلت و خواری واقع شوند و ایشان در نزد خدا نیکان‌اند و عزیزانی هستند که با نفس‌های مشتاق درویش و محتاج‌اند و ایشان اهل قناعت و عصمت‌اند. استنباط کرده‌اند دین را، پس پشتیبانی کنند آن را به مجاهده کردن با اضداد دین. مخصوص گردانیده است خدا ایشان را به تحمل ظلم و ستم کردن تا شامل شود ایشان را قبول گشایش در عزّت و غلبه در خانه

۱. انجلاء: روشن شدن، هویدا شدن، آشکار شدن.

آخرت که قرارگاه ایشان است و گردانید ایشان را بر قلّه‌های صبر و شکیبایی ثابت تا بوده باشد برای ایشان عاقبتی نیکو و کرامت حسن عاقبت.

پس اقتباس کن - ای پسرک من! - از نور صبر در موردهای کارهای خود تارستگار شوی به سبب صبر کردن در مکاره و بلاها به احسان و نیکی کردن خدا با تو از برگردانیدن و تغییر دادن آن مکاره و بلاها از تو از محل‌های صدور آن و در خاطر بگیر در پیش خود که آنچه از بلاها به تو می‌رسد و به آن صبر می‌کنی سبب عزت و غلبه توست و دارای قرب و منزلت می‌شوی و بهره‌مند خواهی شد به آنچه که بر آن ستوده خواهی شد، اگر بخواهد خدا. پس گویا می‌بینم تو را - ای پسرک من! - که به نیرو و قوت یاری کردن خدا وقت آن رسیده باشد و به آسان شدن فیروزی و رستگاری وقت عزت و بزرگی و بزرگواری تو برسد و گویا می‌بینم که برای تو پرچم‌ها و علم‌های زرد و سفید به جنبش درآید در اطراف و جوانب تو در میانه حطیم و زمزم و گویا می‌بینم پی در پی بیعت گرفتن تو را و صف بستن دوستداران تو را که با تو پیوسته می‌شوند مانند پیوسته شدن دُر در دو رشته‌های گردن بندها و کف بر کف رسانیدن آنها را در اطراف حجرالاسود که پناهنده می‌شوند در پیشگاه تو. ایشان بزرگانی هستند که آفریده است خدا ایشان را از پاک‌ی، دوستی و نیکویی. طینت دل‌های ایشان از چرک نفاق پاک و پاکیزه است و سویداهای ایشان از دشمنی کردن و ضرر رسانیدن و به مشقت انداختن و بر خلاف رفتن پاکیزه خوست. طبیعت و سرشت و خوی ایشان نرم است برای دین و در هنگام دشمنی کردن با دشمنان دین تندخویان‌اند. در وقت پذیرایی از اهل ایمان گشاده رویان‌اند. تر و تازه است به فضل و بخشش طعام‌های ایشان. متدین به دین حق و اهل حق‌اند.

چون رکن‌های ایشان محکم شد و شمشیرهای ایشان در غلاف رفت، به جمعیت خود متفرق می‌کنند طبقه‌هایی از امت‌ها را و این زمانی است که تابع و پیرو می‌شوند تو را در سایه‌های آن درخت بزرگی که دراز شود زیادتی‌های شاخه‌های آن در کناره‌های دریاچه طبریّه. در آن وقت صبح حق روشن و نورانی می‌شود و تاریکی‌های

باطل برطرف می شود و می شکنند خدا به تو ستمکاری و سرکشی و نادانی و از خدا دوری را و برمی گرداند معالم ایمان را و به تو آشکار می کند بیماری های کرانه های جهان را و سلامتی بندگان فرمانبردار را. در آن وقت طفلی که در گهواره است دوست می دارد که اگر بتواند از جای خود برخیزد و به سوی تو آید و وحشیان بیابان هم دوست می دارند که اگر راه یابند در نزد تو باشند. به سبب تو به جنبش آید بهجت و خوشی در اطراف دنیا و شاخه های عزت به وجود تو به تر و تازگی در حرکت آید و بناهای عزت به وجود تو برقرار گردد در محل خود و دور افتاده های دین به جاهای خود برگردد. باران های ریزان ظفر بر تو می بارد. پس گلوی هر دشمنی گرفته می شود و هر دوستی یاری کرده می شود. پس باقی نمی ماند بر روی زمین سرکش عدول کننده از حقی و نه انکار کننده ناسپاس گو و کسی که حق و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد و نه دشمنی کننده در آشکارا و اهل کینه و نه اهل عناد و دشمنی کننده در پنهانی. ﴿و کسی که توکل بر خدا کند، پس او کفایت می کند آن کس را. بدرستی که خدا رساننده است امر خود را﴾.

پس از آن فرمود: ای ابواسحاق! هرآینه این مجلس من باید در نزد تو مکتوم [باشد] و برای کسی نگوئی مگر برای کسی که اهل راستی باشد و برای برادران راستگوی خودت در دین. وقتی که نشانه های ظهور برای تو ظاهر شد و آثار تمکین پدیدار گردید، کندی مکن و برادرهای دینی خودت از آمدن به سوی ما و به سوی کسانی که شتاب دارند که خود را به نور یقین و روشنی چراغ های دین برسانند، تا درک کنی هدایت را، اگر بخواهد خدا.

ابراهیم بن مهزیار گفت: پس زمانی را در نزد آن حضرت ماندم و از جرقه های چخماق نشانه های روشن و احکام نورانی و افکار و مسائل و معارف و زلال علوم آن حضرت سیراب می شدم و استضائه و استفاده می کردم از تر و تازگی آنچه که ذخیره کرده بود خدا در طبع های او از لطایف حکمت و چیزهای تازه و شگفت آور و قسمت هایی از نعمت های بزرگ، تا این که ماندن من در خدمت آن حضرت این قدر طول کشید که

ترسیدم باز ماندگان من در اهواز ضایع شوند و از پا در آیند به علت دوری من و عقب افتادن ملاقات کردن من ایشان را. پس، از آن حضرت اذن خواستم برای برگشتن به اهواز و بزرگی و حشت خود را از مفارقت از حضور آن حضرت به او اعلام کردم و جزع خود را از الم جدایی اظهار داشتم برای سیر کردن و دور شدن از محل های او. پس مرا اذن داد و ردیف من قرار داد از دعا های شایسته خود آنچه را که ذخیره باشد نزد خدا برای من و برای اولاد و خویشان من، اگر بخواهد خدا.

پس چون حرکت و کوچ کردن من نزدیک شد و مهیا شد عزم من، صبح کردم در حالی که بر او وارد شدم برای وداع کردن و تجدید عهد و عرضه داشتم بر او مالی را که با من بود و آن زیاده از پنجاه هزار درهم بود و خواهش کردم که آن حضرت تفضل کند بر من و امر دهد به پذیرفتن آن از من. پس تبسم فرمود و فرمود: ای ابواسحاق! یاری جوی به آن برای برگشتن خود؛ زیرا که سفر تو دور است و بیابان دور و دراز در پیش داری و اندوهگین مباش از روگردان شدن ما از آن - یعنی: از قبول نکردن ما؛ زیرا که ما سپاس گذاری خود را برای تو تازه کردیم از جهت این مالی که می خواهی به ما بدهی و نشر دادن آن و خبردار شدن ما از آن به یادآوری کردن و قبول منت نمودن. پس برکت دهد خدا برای تو آنچه را که تو را مالک آن گردانید و ادامه دهد برای تو آنچه را که به تو عطا کرده و بنویسد برای تو نیکوترین ثواب نیکی کنندگان را و گرامی ترین آثار فرمان برندگان را؛ زیرا زیادتی برای اوست و از اوست و می خواهم از خدا که تو را برگرداند به سوی یارانت به تمام ترین بهره دادن از سلامت برگشتن به حفظ کردن و اعانت کردن و یا نگاه داشتن و زیر سایه خود جا دادن و به نرمی و خوشی و آرامش رسیدن به محل خود و مشکل نگرداند بر تو راه و سرگردان نکند برای تو راهنما را و خودت را به او بسپار سپردنی که ضایع نشوی و همیشه باقی باشی به سبب احسان و لطف او، اگر بخواهد خدا.

ای ابواسحاق! خدا قانع گردانیده است ما را به نیکی ها و عطاها و بخشش ها

و نیکی کردن‌ها و فایده‌های منت گذاردن خود و نگاهداری کرده است نفس‌های ما را از معاونت دوستان، مگر آن دوستانی که در نیت خود اخلاص دارند و مگر آنهایی که یاری کردنشان محض نصیحت کردن و محافظت کردن باشد بر آنچه که پرهیزکاری آن زیادتر و پایدارتر و بلند مرتبه‌تر باشد از حیث یاد کردن.

گفت: پس مسافرت کردم از آن جا و از نزد آن حضرت در حالتی که ستایش‌کننده بودم خدایی را که غالب و بزرگ است بر آنچه که هدایت و راهنمایی کرد مرا در حالی که عالم شد به این که خدا زمین خود را معطل و بدون حجّت روشنی و امام قائمی نمی‌گذارد و القا کردم این خبر مأثور و نسب مشهور را به قصد زیاد شدن بینایی در چشم‌های دل‌های اهل یقین و برای شناساندن به ایشان آنچه را که خدای - عزّوجل - منت بر آن گذارده از ایجاد ذریّه طیبه و تربت زکیّه و قصد کردم ادا کردن امانت را و سپردن آن به کسی که طلب ظهور و وضوح آن را می‌کند تا زیاده گرداند خدای - عزّوجل - ملت راه یابنده و راه خشنود شده را به قوت عزم و نیرویی که از اوست و به پشتیبانی خدا و معتقد بودن به حفظ و نگاهداری او و خدا راهنمایی می‌کند هر که را می‌خواهد به سوی راه راست.

مؤلف حقیر گوید: علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در سیزدهم بحار الانوار فرموده که: خبر ابراهیم بن مهزیار با خبر علی بن مهزیار احتمال دارد که یکی باشد و احتمال دارد که دو خبر باشد و اظهر یکی بودن است و اختلاف اسم محمول بر اشتباه از نسّاخ و راوی‌هاست و عجب این است که محمد بن ابی عبدالله از کسانی که مشرف به حضور مبارک حضرت بقیّه الله - ارواحنا فداء - شده‌اند محمد بن ابراهیم بن مهزیار را شمرده و هیچ یک از این دو نفر را - که علی بن مهزیار و ابراهیم بن مهزیار باشد - در شماره نیاورده و پس از آن فرموده است که: اشتمال این اخبار بر این که از برای آن حضرت برادری است که موسی نامیده شده غرابت دارد.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۷، ذیل حدیث ۳۲.

۴۹۵ / حدیث چهارم

احتجاج طبرسی، طبع مطبوعه مرتضویه در نجف اشرف، صفحه ۲۷۸، قسمتی از توفیق صادره از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان - رضوان الله علیه - راجعه به بعضی از علامات ظهور آن حضرت:

(من توفیعه علیه السلام): ستظهر لكم من السماء آية جلیة، ومن الأرض مثلها بالسویة، ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق، ويغلب من بعد على العراق طوائف من الإسلام مرقا. تضيق بسوء فعالهم على أهله الأرزاق، ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الأشرار، ثم يسير^۱ بهلاكه المتقون الأخيار، ويتفق لمريدي الحجج من الآفاق ما يؤملونه منه على توفير غلبة منهم^۲ واتفاق، ولنا في تيسير حجهم على الاختبار^۳ منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساق.

فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من محبينا، ويتجنب ما يدينه من كراحتنا وسخطنا؛ فإن أمرنا بغتة، فجاءه حين لا تنفعه توبة، ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة، والله يلهمكم الرشد، ويلطف لكم في التوفيق برحمته^۴؛

یعنی: زود باشد که ظاهر شود برای شما آیت و نشانه‌ای از آسمان روشن و پیدا و از زمین هم آیتی ظاهر شود مانند آن و برابر با آن و حادث شود در زمین مشرق چیزی که به حزن و اندوه و قلق و اضطراب بیندازد و غالب می‌شود بعد از آن بر عراق طایفه‌هایی از اسلام که از دین خارج شده باشند که به سبب بدی کارهایشان روزی‌ها بر اهل آن تنگ شود. پس دور می‌شود آنچه که موجب اندوه است بعد از هلاکت سرکشی. پس سیر داده شوند پس از هلاکت او پرهیزکاران از نیکان و کسانی که اراده‌ی مرا دارند.

۱. در مصدر: (ثم یستر).

۲. در مصدر: (علیه منهم).

۳. در مصدر: (على الاختيار).

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۴، و نیز ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۸-۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵-۱۷۶، ذیل شماره ۶؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۸.

اتفاق می افتد برای ایشان حج گزاردن از آفاق برای رسیدن به آرزوی خود جهت تمام کردن غلبه از ایشان به تجمع و اتفاقی که می کنند و برای ما است در آسان کردن قصد ایشان امتحان و آزمایش و موافق شدن که کاری است ظاهر شدنی بر روی نظام و ترتیب دادن و راست و تمام شدن و فراهم آمدن کار. پس باید عمل کند هر مردی از سما که از دوستان ما می باشد به چیزی که به آن به ما نزدیک می شود و دوری کند از چیزی که نزدیک می کند او را به کراهت داشتن ما و خشم ما؛ زیرا که امر ما بی خبر و بناگاه رخ می دهد، زمانی که توبه کردن هیچ نفعی ندهد او را و نجات ندهد او را از شکنجه دادن و عذاب کردن ما به توبه کردن از گناهان و عُقوقی^۱ که از او سر زده و خدا الهام کند شما را به هدایت شدن و لطف کند برای شما به توفیق یافتن به رحمت خودش.

۴۹۶ / حدیث پنجم

احتجاج شیخ طبرسی رحمته الله، صفحه ۲۷۸، در توقیعی که از ناحیه مقدسه به او نوشته شده از آن حضرت رحمته الله از جمله آن است که:

آیه حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم^۲ المعظم، من رجس منافق مذمم، مستحلّ للدم المحرم. يعمل بكيدة أهل الإيمان، ولا يبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم والعدوان؛ لأننا من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الأرض والسماء. فليطمئن بذلك من أوليائنا القلوب، وليتقوا بالكفاية منه، وإن راعتهم به الخطوب، والعاقبة بجميل صنع الله - سبحانه - تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب.

و نحن نعهده إليك، أيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين. أيّدك الله بنصره الذي أيّده به السلف من أوليائنا الصالحين. إنه من اتقى ربّه من إخوانك في الدين، وأخرج ممّا عليه إلى مستحقّيه، كان آمناً من الفتنة المبطلّة ومحنها المظلمة المضلّة، ومن بخل منهم بما أعاده الله من نعمته على من أمره بصلته، فإنّه يكون خاسراً بذلك لأولاه وآخرته.

۱. عُقوق: نافرمانی کردن.

۲. در مصدر: (بالجرم).

ولو أن أشياعنا - وققهم الله لطاعته - على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد [عليهم]، لما تأخر عنهم العمى^۱ بلقائنا، ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة وصدقها منهم بنا. فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا ممّا نكره، ولا نؤثره منهم، والله المستعان، وهو حسبنا ونعم الوكيل؛^۲

یعنی: نشانه حرکت ما از این سستی و درنگ کردن حادثه‌ای است که در حرم معظم رو می‌دهد از مرد نجس منافق مذمت کرده شده‌ای که حلال داننده است ریختن خون حرام را که عمل می‌کند به مکر و فریب و حيله‌وری خود با اهل ایمان، و به ستمکاری و دشمنی‌ای که با ایشان می‌کند به هدف خود نخواهد رسید؛ زیرا که مادر عقب ایشان حفظ می‌کنیم ایشان را به دعا کردن در حق ایشان به دعایی که پوشیده نشود از پادشاه زمین و آسمان. پس باید دل‌های دوستان ما به سبب دعا کردن ما مطمئن باشد و باید که بپرهیزند به باز داشتن خود را از او و اگر در نظر بگیرد ایشان را کارهای بزرگ، عاقبت ایشان به پاکیزگی صنع خدا ستوده خواهد شد، اگر اجتناب کنند از بجا آوردن آنچه که نهی کرده شدند از آن گناهان و ما عهد می‌کنیم با تو - ای دوست با اخلاص کوشش کننده در ولایت و اطاعت ما با ستمکاران! - نیرو و قوت دهد تو را خدا به نیروی یاری کردن خود آنچنان یاری کردنی که نیرو داد به آن پیشینیان از دوستان شایستگان ما را، که هر که بپرهیزد از پروردگار خود از برادران دینی تو و بیرون کند آنچه را که بر اوست از مال او به مستحقین آن، ایمن می‌شود از فتنه‌های ناچیز و نابود کننده و محنت‌های تاریک کننده و گمراه کننده و هر که از نعمتی که خدا به او عطا فرموده و به او امر نموده که صله کند و بدهد به کسی که خدا امر به صله و احسان نموده، دست بردارد و ندهد، آن کس به این جهت - یعنی: به جهت احسان و صله نکردن در دنیا و آخرت خود - زیانکار خواهد بود.

۱. در مصدر: (عنهم الیمن).

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۴-۳۲۵، و نیز ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۱۰-۱۱: بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

ذیل شماره ۸: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹.

و اگر شیعیان ما - خدا توفیق بدهد ایشان را برای فرمانبرداری او با یکدیگر! - دل‌های ایشان با هم جمع و یکی بود در وفا کردن به عهد، عقب نمی‌افتاد ایشان را دیدن ما و کور نمی‌ماندند از ملاقات ما و خوشبختی بر ایشان می‌شتابید به سبب دیدن ایشان ما را و شناختن ایشان ما را حق شناختن و به راستی شناختن بعضی از ایشان ما را. پس حبس و مخفی نکرده است ما را از ایشان مگر آن کارهایی که می‌کنند و به ما می‌رسد و ما از آن کراهت داریم و میل به بجا آوردن آن نداریم و خداست که طلب یاری از او خواسته شده و او کفایت می‌کند ما را و نیکو و کیلی است.

پایان بخش نهم

از دوازده بخش کتاب نواب الدهور

که مشتمل است بر اخبار و احادیث وارده از حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و ائمه اثنا عشر - صلوات الله علیهم اجمعین.

پس از بیان اجمالی علامات ظهور و بعضی از آیات قرآنیّه مؤوله راجع به آن علامات و از آن جایی که انسان محلّ سهو و نسیان و ملازم با غفلت است، از درج بعضی از احادیثی که بر آن ظفر یافته بودم از درج در محلّ مناسب خود غفلت شده. لذا رجحان در آن دیدم که هر چند غیر مرتّب هم باشد، از درج آن خودداری نکنم؛ زیرا که درج در غیر محلّ خود سزاوارتر است از ترک کردن آن، خصوصاً در صورتی که تذکر دادن به آن دارای فایده یا فواید مهمه‌ای باشد و رجای واثق از خداوند متعال - جلّت عظمته - چنان است که پس از فراغت از همه اجزای این کتاب موفق شوم به جمع و تألیف مستدرکی^۱ برای این کتاب تا فایده آن عام و عایده آن تام باشد، والله ولیّ التوفیق. إنه خیر موفق و ناصر و معین.

۱. مستدرک: کتابی است برای جمع کردن آنچه از یک کتاب جا مانده و از نویسنده آن فوت شده است تألیف می‌گردد.

بخش دهم

در اخبار صحابیه و تابعیه

۴۹۷ / خبر اول

ملاحم و فتن سید ابن طاوس رضی اللہ عنہ، صفحه ۲۵، به سند خود از زهری روایت کرده که گفت:

بلغني أنّ الرايات السود تخرج من خراسان. فإذا هبطت من عقبه خراسان، هبطت بنعي الإسلام. فلا تردّها إلاّ رايات الأعاجم من أهل المغرب؛^۱
یعنی: به من رسیده است که پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می‌آید. پس چون از گردنه خراسان فرود آید، فرود می‌آید به خبر دادن از مرگ اسلام. پس رد نمی‌کند آن را مگر پرچم‌های عجم‌های اهل مغرب.

۴۹۸ / خبر دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۸، مسنداً از جذیفة [بن] الیمان روایت کرده که گفت:
يخرج رجل من قِبَل المشرق يدعو إلى آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم، و هو أبعد الناس منهم. ينصب علامة سوداء^۲ أولها نصر وآخرها كفر. يتبعه خشالة^۳ العرب، وسفلة الموالي والعبید الإباق. رقوا من الآفاق^۴. سيماهم السود، ودينهم الشرك، وأكثرهم الخدع^۵. قلت: وما الخدع؟ قال: القلف.

۱. ملاحم و فتن، ص ۸۴، ش ۳۳، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۵؛ کتر العمال، ج ۱۱، ص ۲۶۱، ش ۳۱۴۶۱.

۲. در مصادر: (علامات سوداء).

۳. در مصدر: (خشارة).

۴. در مصدر: (ومراق الآفاق).

۵. در مصادر: (الخدع).

۶. همان.

ثم قال حذيفة لابن عمر: لست تدركه، يا أبا عبد الرحمن. فقال عبد الله: ولكن أحدث به من بعدي. [قال:] فتنة تدعى الحالقة. تحلق الدين. يهلك فيها صريح العرب وصالح الموالى وأصحاب الكفر^۱ والفقهاء، وتنجلي عن أقل من القليل؛^۲

یعنی: بیرون می آید مردی از طرف مشرق که به آل محمد ﷺ دعوت کند و او دورترین مردم است از آل محمد. نصب می کند پرچم سیاهی را که اول آن پرچم یاری کردن دین است و آخر آن پرچم کفر است - یعنی: اول دعوت به دین می کند و در آخر دعوت به کفر می کند. تابع او می شود مردمان فرومایه ای از عرب و مردمان پستی از دوستان و غلامان گریز پا از کرانه های جهان. سیمای ایشان سیاه است و دین آنها شرک است و اکثر از ایشان خدع اند. گفتم: خدع یعنی چه؟ گفت: یعنی: ختنه نکرده.

پس حذیفه به عبدالله بن عمر گفت: ای ابا عبد الرحمن! تو درک نمی کنی او را. پس عبدالله گفت: ولیکن حدیث می کنم آن را که پس از من فتنه ای است که آن را حالقه گویند - یعنی: تراشنده و ریشه کن کننده دین که هلاک می شود در آن عرب خالص و شایستگان از موالی و اصحاب کفر و فقها. بعد از آن به مدت خیلی کمی غبار ظلم و کفر مرتفع می شود - یعنی: فرج شود.

۴۹۹ / خبر سوم

ملاحم و فتن مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:

الغريبة^۳ هي العمياء، وإن أهلها الحفاة العراة. لا يدنون الله ديناً. يدسون الأرض كما تدوس البقرة البيدر. فتعوذوا بالله، إن تدركوها؛^۴

۱. در مصادر: (وأصحاب الكنوز).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۱، ش ۵۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۹ - ۲۲۰، ش ۳۱۲۹۹.

۳. در مصدر: (الغريبة).

۴. ملاحم و فتن، ص ۹۳، ش ۵۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۶.

یعنی: غُریبه عمیاء را گویند و آن نام محلی است که اهل آن پابرهنگان و برهنگان اند. از برای خدا دینی را قبول نکرده اند. نرم می کنند زمین را همچنان که گاو ماده نرم می کند خرمن را. پس پناه ببرید به خدا، اگر آنها را بیابید.

۵۰۰ / خبر چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰، مسنداً از حَسَاف یا غیر او روایت کرده که گفت:
 يقال: إذا بلغت الرايات الصفر مصر فاهرب في الأرض جهداً هرباً، وإذا بلغك أنهم نزلوا الشام - وهي السرة - فإن استطعت أن تلمس سُلماً في السماء أو تفتقاً^۱ في الأرض، فافعل؛^۲
 یعنی: گفته می شود که: وقتی که پرچم های زرد - یا زرد پوست ها - به مصر رسید، پس فرار کن در زمین به کوشش خودت فرار کردنی و چون به تو خبر رسید که آنها در شام فرود آمدند - که آن محلی است که سرّه نام دارد -، پس اگر می توانی دست خود را به نردبانی برسانی و به آسمان بالا روی یا زمین را گود کنی و پنهان شوی، بکن این کار را. این کنایه از شدت بلا و فتنه است که در آن زمان رو می دهد.

۵۰۱ / خبر پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰، از عمر روایت کرده که وقتی به در کعبه رسید گفت:
 إذا أقبلت الرايات السود من المشرق والرايات الصفر من المغرب حتى يلتقوا في سرة الشام - یعنی: دمشق -، فهناك البلاء؛^۳
 یعنی: وقتی که رو آورد پرچم های سیاه از مشرق و پرچم های زرد از مغرب و با هم دیگر تلاقی کردند در سرّه شام - یعنی: دمشق -، در آن وقت بلا شدت می کند.

۱. در مصدر: (أو تفتقاً).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۴، ش ۵۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۰.

۳. در مصدر عنوانی شبیه به این در باب ۴۸ آمده، اما خبری در این باب به چشم نمی خورد. ر.ک: ملاحم و فتن، ص ۹۵؛ کتاب الفتن، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۲، ش ۳۱۴۲۲.

۵۰۲ / خبر ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 ينزلون أمد، ويشربون من الدجلة والفرات. يسعون في الجزيرة وأهل الإسلام في تلك
 الجزيرة، لا يستطيعون لهم شيئاً. فبيعت الله عليهم ثلجاً فيه صرّ وريح وجليد، فإذا هم
 خامدون. فيرجع المسلمون إلى أصحابهم، فيقولون: إن الله قد أهلكهم وكفاهم العدو،
 ولم يبق منهم أحد. قد أهلكوا عن آخرهم؛^۱

یعنی: فرود می آیند - یعنی: ترک - در آمد و می آشامند از دجله و فرات. پس
 می روند در جزیره و مسلمانان در آن جزیره اند و نمی توانند که از آنها دفاع کنند. پس
 برمی انگیزاند بر ضرر ایشان برفی را که در آن است سرمای سخت و باد و تگرگ - یا
 یخ. در آن وقت هلاک می شوند. پس مسلمانان برمی گردند به سوی یاران خود و
 می گویند که: خدا هلاک کرد ایشان را و کفایت کرد آنها را از دشمن و احدی از ایشان
 باقی نماند. همه هلاک شدند.

۵۰۳ / خبر هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 ترد الترك الجزيرة حتى يسقوا خيلهم من الفرات. فبيعت الله عليهم الطاعون، فيقتلهم،
 فلا يفلت منهم إلا رجل واحد؛^۲

یعنی: ترک وارد جزیره می شود تا این که اسب های ایشان از فرات آب می آشامند.
 پس برمی انگیزاند خدا بر ایشان مرض طاعون را و می کشد ایشان را که باقی نماند از
 ایشان مگر یک مرد.

۱. در مصدر: (وکفاهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۸، ش ۶۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸.

۳. ملاحم و فتن، ص ۹۸، ش ۶۶ و ص ۱۹۰، ش ۲۶۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸ و ۴۱۲.

۵۰۴ / خبر هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳، مسنداً از ارطاة روایت کرده که گفت:
 یقاتل السفیانی التُّرك، ثمَّ یكون استیصالهم علی ید المهدي^۱؛
 یعنی: سفیانی با ترک مقاتله می‌کند، پس ریشه کن شدن ایشان به دست مهدی
 خواهد بود.

۵۰۵ / خبر نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳، مسنداً از حذیفة بن الیمان روایت کرده که گفت:
 إذا رأیتم أوّل التُّرك بالجزیره، فقاتلوهم حتّی تهزموهم، أو یکفیکم الله مؤونتهم؛
 فإنّهم یفضحون الحُرْم، وهو علامة خروج أهل المغرب وانتفاض مُلکهم [یومئذ]؛^۲
 یعنی: وقتی که دیدید اوّل ترک را که در جزیره وارد شد، با آنها جنگ کنید تا فرار
 دهید ایشان را، یا خدا کفایت شرّ ایشان را از شما بکند؛ زیرا که ایشان رسوا می‌کنند
 زن‌ها را و آن علامت بیرون آمدن اهل مغرب و رخنه پیدا شدن در ملک ایشان است
 -یعنی: قدرت آنها از آنها گرفته می‌شود.

۵۰۶ / خبر دهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۴، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 علامة انقطاع مُلک وُلد العباس حمرة تظهر فی جوّ السماء^۳، ونجم یطلع من المشرق
 یضیء كالقمر^۴ لیلۃ البدر، ثمَّ ینعقد^۵.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰، ش ۷۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰، ش ۷۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۹؛ کتر العمال، ج ۱۱، ص ۲۲۰، ش ۳۱۲۹۸.

۳. در مصدر: (فی جوّ السماء).

۴. در مصدر: (کما یضیء القمر).

۵. در مصدر: (ثمَّ ینعقد).

قال الوليد: بلغني عن كعب أنه قال: قحط في المشرق، وداهية في المغرب، وحمرة في الجوّ، وموت فاشٍ في جهة القبلة؛^۱

يعنى: علامت منقطع شدن دولت بنی عباس سرخی ای است که در جوّ آسمان ظاهر می شود و ستاره ای است که در آید از مشرق که نور دهد مانند ماه شب چهارده، پس بسته شود. ولید گفت: از کعب به من رسیده است که گفته: قحطی ای در مشرق واقع شود و بلای سختی در مغرب و سرخی ای در جوّ و مرگ آشکار در سمت قبله.

۵۰۷ / خبر یازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، مسنداً از خالد بن معدان روایت کرده که گفت: ستبدو آية عمود من نار تطلع من قِبَل المشرق، يراها أهل الأرض [كلهم]. فمن أدرك ذلك، فليعدّ لأهله طعام سنة؛^۲

يعنى: زود باشد که ظاهر شود نشانه ای که عمودی باشد از آتش که همه اهل زمین آن را ببینند و آن از جانب مشرق خواهد بود. پس کسی که بباید آن را، باید برای اهل خود طعام و خوردنی تا یک سال را تهیه کند (کنایه از سختی و شدت فتنه آن سال خواهد بود).

۵۰۸ / خبر دوازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، مسنداً از کثیر بن مرّه حضر می روایت کرده که گفت: نشانه ای در ماه رمضان حادث می شود و آن علامتی است آسمانی که بعد از آن اختلاف در میان مردم واقع می شود. پس هرگاه درک کنی آن علامت را، هر چند می توانی تهیه طعام کن. آية الحدثان في رمضان علامة في السماء، يكون بعدها اختلاف الناس. فإن أدركتها، فأكثر من الطعام ما استطعت.^۳

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۲-۱۰۳، ش ۷۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۶، ش ۸۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۶-۱۰۷، ش ۸۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲.

۵۰۹ / خبر سیزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، از ولید روایت کرده که گفت:
بلغني أنه قال: يطلع نجم من المشرق قبل خروج المهدي، له ذنب^۱، يضيء لأهل
الأرض كإضاءة القمر ليلة البدر.

قال الوليد: والحمرة والنجوم التي رأيناها ليست بالآيات. إنما نجم الآيات نجم يتقلب
في الآفاق في صفر أو في ربيعين، أو في رجب، وعند ذلك يسير خاقان بالأترک. يتبعه روم
الظواهر بالرايات والصليب^۲؛

یعنی: به من رسیده است که او گفت: بیرون می آید ستاره‌ای از طرف مشرق پیش
از خروج مهدی که برای آن دنباله‌ای است که نور می دهد برای اهل زمین مانند نور
دادن ماه شب چهارده.

ولید گفت که: سرخی و ستاره‌هایی که دیده‌ایم آن آیات نیست. جز این نیست که
آیات خروج ستاره‌ای است که می‌گردد در آفاق در ماه صفر، یا در دو ماه ربیع، یا در
ماه رجب. در آن وقت سیر می‌کند پادشاه چین - یا ترک - یا ترک‌ها و تابع آنها می‌شوند
رومی‌ها در ظاهر با پرچم‌ها و صلیب.

۵۱۰ / خبر چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷، از شریک روایت کرده که گفت:
بلغني أنه تنكسف الشمس قبل خروج المهدي في شهر رمضان مرتين^۳؛
یعنی: به من رسیده که آفتاب پیش از خروج مهدی در ماه رمضان دو مرتبه
گرفته می‌شود.

۱. در هر دو مصدر: (له ذناب).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۷، ش ۸۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۸، ش ۸۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۵۱۱ / خبر پانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 هلاك بني العباس عندكم^۱ يظهر في الخوف والداهية^۲ ما بين العشرين إلى أربع وعشرين.
 نجم يُرمى به شهاب ينقض من السماء، معه صوت شديد حتى يقع في المشرق، ثم يلتوي
 كما تلتوي الحية، حتى يكاد رأسها يلتقيان، والرجفتان في ليلة النحسين^۳، والنجم الذي
 يرمى به شهاب ينقض من السماء، معه صوت شديد حتى يقع في المشرق، ثم يصيب الناس
 معه بلاء شديد^۴؛

یعنی: هلاکت بنی عباس نزد شما ظاهر می شود در حالت ترس و بلائی سخت در
 میانه بیستم تا بیست و چهارم. ستاره‌ای که به سبب آن شهاب و نیازک انداخته شود و
 شکسته و برگردانیده شود از آسمان که با آن صدای سختی باشد تا این که بیفتد در
 سمت مشرق، پس پیچیده شود همچنان که مار پیچیده می شود تا این که نزدیک شود
 که دو طرف آن به هم برسد و دو زمین لرزه‌ای در دو شب نحس واقع شود و آن
 ستاره‌ای که به سبب آن شهاب و نیازک انداخته می شود و شکسته و برگردانیده
 می شود از آسمان که با او صدای سختی است تا این که می افتد در سمت مشرق. پس از
 آن مردم را بلائی سخت اصابت می کند.

۵۱۲ / خبر شانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۸، از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت:
 تكون بالشام فتنة، كلما سكنت من جانب ضجّت^۵ من جانب. فلا تتناهي، حتى ينادي

۱. در مصدر: (عند نجم).

۲. در مصدر: (في الجوف وهذه وواهية يكون ذلك أجمع في شهر رمضان).

۳. در مصدر: (ليلة الفسحين).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۰۸، ش ۸۷ با اختلاف، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۵. در مصدر: (طمت).

[مناد] من السماء : إن أميركم فلان ؛^۱

یعنی : فتنه‌ای در شام واقع می‌شود که هرچه آرام شود از طرفی از طرف دیگری صدا بلند می‌شود، تا این که از آسمان ندا کرده شود که : امیر شما فلان - یعنی : مهدی آل محمد علیه السلام - است .

۵۱۳ / خبر هفدهم

ملاحم و فتن، از مهاجر و صالحی در صفحه ۳۸ روایت کرده که گفت :
إذا كانت فتنة المغرب، فشدوا قبل نعالكم إلى اليمن؛ فإنه لا تنجيكم أرض غيرها؛^۲
یعنی : وقتی فتنه مغرب رو داد، بندهای کفش خود را ببندید محکم به طرف یمن؛
زیرا که نجات نمی‌دهد شما را از آن فتنه زمینی غیر از آن جا - یعنی : در آن زمان یمن محل امن و ایمن بودن است. به آن جا بروید .

۵۱۴ / خبر هجدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۹، مسنداً از محمد حنفیه روایت کرده که گفت :
بين خروج الراية السوداء من خراسان وسعيد بن صالح وخروج المهدي وبين أن يسلم
الأمر إلى المهدي اثنان وسبعون يوماً؛^۳
یعنی : فاصله میان بیرون آمدن پرچم سیاه از خراسان و سعید بن صالح و خروج
مهدی و میان آن که امر به مهدی تسلیم شود هفتاد و دو روز خواهد بود .
مؤلف گوید که : مراد از سعید بن صالح ممکن است که سعید سوسی باشد که از

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۱۰، ش ۹۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۸، ش ۳۱۴۴۴.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۰، ش ۹۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۴.

۳. در مصادر: (اثنان وسبعون شهراً).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۱۳، ش ۹۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۵.

اهل شوش يا شوشتر است - چنان كه از بعض از اخبار مستفاد مي شود - و ممكن است مراد شعيب بن صالح باشد و تصحيف از ناسخ و يا حروف چين باشد و احتمال دوم اقوا به نظر مي آيد .

۵۱۵ / خبر نوزدهم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۰ ، مسنداً از حذيفه روايت کرده كه گفت :
 اذا دخل السفيناني أرض مصر ، أقام فيها أربعة أشهر ، يقتل ويسبي أهلها . فيومئذ تقوم النائحات : باكية تبكي على استحلال فروجها ، وبأكية تبكي على قتل أولادها ، وبأكية تبكي على ذلها بعد عزها ، وبأكية تبكي شوقاً إلى قبورها ؛
 يعنى : وقتى كه سفينانى داخل زمين مصر شد ، چهار ماه در آن جا اقامت مى كند . مى كشد و اسير مى كند اهل آن را . پس در آن روز زن هاى نوحه كننده قيام مى كنند . يك دسته براى حلال شدن فرج هاشان گريه مى كنند و يك دسته براى كشته شدن فرزند هاشان گريه مى كنند و يك دسته براى ذليل شدن ايشان پس از عزتى كه داشتند گريه مى كنند و يك دسته براى اشتياقى كه به قبرها دارند گريه مى كنند .

۵۱۶ / خبر بيستم

ملاحم و فتن ، صفحه ۴۰ ، مسنداً از عبید بن عمير روايت کرده كه : پرسیده شد از حذيفه از معنای ﴿ حَمَّ عَسَقٌ ﴾ و عمر و على و ابن مسعود و ابن عباس - رضي الله عنهم - و عده اى از اصحاب رسول خدا ﷺ حاضر بودند . پس حذيفه گفت :
 العين : عذاب ، والسين : السنة والجماعة ، والقاف : قوم يكونون^۲ في آخر الزمان . فقال عمر : ممن هم ؟ قال : من ولد العباس في مدينة يقال لها الزوراء . يقتل فيها مقتلة عظيمة ،

۱ . ملاحم و فتن ، ص ۱۱۵ ، ش ۱۰۴ ، و نیز ر . ك : كتاب الفتن ، ص ۱۷۳ .

۲ . در مصدر : (يقذفون) .

وعليهم تقوم الساعة. فقال ابن عباس: ليس ذلك، ولكن القاف: قذف وخسف يكون. قال عمر لحذيفة: أما أنت فقد أصبت التفسير، وأصاب ابن عباس المعنى؛^۱

يعنى: عين عذاب است و سين سنّت و جماعت و قاف گروهی می باشند در آخر الزمان. پس عمر گفت: این گروه از چه کسانی هستند؟ گفت: از فرزندان عباس اند در شهری که آن را زوراء گویند - یعنی: بغداد - که در آن جا کشتار بزرگی واقع می شود و قتال عظیمی رخ خواهد داد و پس از آن بلافاصله قیام ساعت - یعنی: ظهور مهدی - خواهد بود. پس ابن عباس گفت: این طور نیست و لکن مراد از قاف باریدن سنگ و فرورفتن به زمین می باشد. عمر به حذیفه گفت: اما تو قول صواب گفتی در تفسیر و ابن عباس صواب گفت در معنی.

۵۱۷ / خبر بیست و یکم

تفسیر ابی الفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی متوفای سال ۷۷۴ هجری، سوره شوری، در تفسیر کلمه «حَمَّ عَسَقَ» به سند خود روایت کرده از ارطاة بن منذر که گفت:

جاء رجل إلى ابن عباس - رضي الله عنهما -، فقال له وعنده حذيفة [بن] اليمان رضي الله عنه: أخبرني عن تفسير قول الله تعالى: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾. قال: فأطرق، ثم أعرض عنه، ثم كرّر مقالته، فأعرض عنه، فلم يجبه بشيء، وكرّره مقالته، ثم كرّرها الثالثة، فلم يجر إليه شيئاً، فقال له حذيفة رضي الله عنه: أنا أنبئك بها. قد عرفت لِمَ كرّرها. نزلت في رجل من أهل بيته يقال له عبد الإله وعبد الله. ينزل على نهر من أنهار المشرق، تبني عليه مدينتان. يشقّ النهر بينهما شقّاً. فإذا أذن الله - تبارك وتعالى - في زوال ملكهم وانقطاع دولتهم ومدّتهم، بعث الله - عزّ وجلّ - على إحداهما ناراً ليلاً، فتصبح سوداء مظلمة، وقد احترقت كأنها لم تكن مكانها، وتصبح صاحبها متعجّبة؛ كيف أفلتت؟ فما هو إلا بياض يومها ذلك، حتّى يجتمع فيها كلّ جبار عنيد منهم، ثمّ يخسف الله بها وبهم جميعاً، فذلك قوله تعالى: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾؛

۱. ملاحم وفتن، ص ۱۱۵-۱۱۶، ش ۱۰۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۵.

یعنی: عزیمه من الله تعالی، وفتنه، وقضاء. «حم عین» یعنی: عدلاً منه. «سین» یعنی: سیکون. «قاف» یعنی: واقع بهاتین المدینتین؛^۱

یعنی: مردی آمد نزد ابن عباس رضی الله عنهما و به او گفت در حالتی که حذیفه یمانی در نزد او حاضر بود که: خبر ده مرا از تفسیر خدای تعالی: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾. گفت راوی که: ابن عباس سر خود را به زیر انداخت، پس از او روی خود را گردانید. آن مرد تکرار کرد گفته خود را. باز روگردانید از او و چیزی در جواب او نگفت. باز تکرار کرد گفته خود را. در دفعه سوم این مرتبه هم جواب او را نگفت به چیزی. پس حذیفه رضی الله عنه گفت: من خبر می دهم تو را به آن. می دانی چرا کراهت دارد از گفتن جواب از آن؟ این کلمه نازل شده است در حق مردی از خانواده او که نام او عبدالاله و عبدالله گفته می شود که فرود می آید بالای نهري از نهريهای مشرق که بنا کرده می شود دو شهر بر آن که می شکافد نهر میان آن دو شهر را شکافتنی - یعنی: نهر در میان دو شهر واقع و جاری است. پس چون اذن دهد خدای تعالی در زوال ملک ایشان و بریده شدن دولت ایشان و مدت خلافت و سلطنت ایشان، برمی انگیزاند خدا بر یکی از آن دو شهر آتشی را در شب. پس صبح می کند در حالتی که سیاه و تاریک شده باشد و سوخته شده باشد که گویا هرگز در آن مکان شهری نبوده و صبح می کند شهر دیگر که قرینه اوست در حالتی که اهل آن تعجب کننده باشند که چگونه این شهر فرو رفته و نابود شده و واقع نمی شود آن مگر در اول سفیده روز آن تا این که جمع می شود در آن جا هر سرکش ستمکاری که اهل عناد باشد از ایشان. پس فرو می برد خدا آن شهر را با ایشان همه. آن است تفسیر فرموده خدا: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾؛ یعنی: عزیمتی است از خدای تعالی و فتنه و قضایی است. «حم عین» یعنی: حکمی است حتم از روی عدالت که از خدا جاری می شود و «سین» یعنی: زود باشد که واقع شود و «قاف» واقع شونده است این واقعه در این دو شهر.

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۰، ش ۲۳۶۳۵.

۵۱۸ / خبر بیست و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً روایت کرده از ابن عباس که گفته:
 ثم یرج السفیانی والفلانی، فیققتلان^۱ حتی یبقر بطون النساء، ویغلی الأطفال
 فی المراحل؛^۲

یعنی: بیرون می آید سفیانی با فلان - یعنی: بنی عباس -، پس با یکدیگر قتال
 می کنند تا این که می شکافد سفیانی شکم های زنان را و می جوشاند بچه ها را در دیگ ها.

۵۱۹ / خبر بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً از کعب روایت کرده که گفته:
 لیسبی نساء بنی العباس، حتی یوردهنّ قری دمشق؛^۳
 یعنی: هر آینه اسیر کرده شوند زنان بنی عباس تا آنها را وارد دهات دمشق کنند.

۵۲۰ / خبر بیست و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً روایت کرده که:
 إن السفیانی یدخل الکوفة، فیسببها ثلاثة أيام، ویقتل من أهلها ستین ألفاً، ویقیم فیها
 ثمانی عشرة لیلة، یقسّم أموالها، ثم ذکر تمام الحدیث إلى أن یبعث الرايات السود بالبیعة
 إلى المهدي؛^۴

یعنی: بدرستی که سفیانی داخل کوفه می شود و اسیر می کند اهل آن را در مدت
 سه روز و می کشد از اهل آن شصت هزار نفر را و در آن جا هجده روز می ماند و قسمت

۱. در مصادر: (ثم یرج السفیانی فیقتل).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۶، ش ۱۰۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۵.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷، ش ۱۰۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۶.

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷، ش ۱۰۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۷.

می کند مال های آن را. پس یاد کرد راوی تمام حدیث را تا این که گفت: برمی انگیزاند پرچم های سیاه را به بیعت کردن - یا بیعت گرفتن - به سوی مهدی.

۵۲۱ / خبر بیست و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از محمد حنفیه روایت کرده که گفت: تخرج رایة سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء، قلانسهم سود، وثيابهم بيض، على مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح - أو صالح بن شعيب - من تميم. يهزمون أصحاب السفينائي حتى ينزل بيت المقدس. يوطئ للمهدي سلطانه. يمد إليه ثلاثمائة من الشام. يكون بين خروجه وبين أن يسلم لأمر المهدي^۱ اثنان وسبعون شهراً^۲؛ یعنی: بیرون می آید پرچم سیاهی برای بنی عباس. پس از آن بیرون آید از خراسان پرچم سیاه دیگری که عده آن کلاه های سیاه و لباس هایشان سفید است و پیشرو لشکر ایشان مردی است که او را شعیب بن صالح - یا صالح بن شعیب - گویند از قبیله تمیم. فرار می دهند اصحاب سفینانی را تا این که فرود می آیند در بیت المقدس. پاکوبی می کند برای مهدی در دوره سلطنت خود. کشیده می شود به سوی او سیصد نفر از اهل شام. میان بیرون آمدن او و میان تسلیم مهدی شدن او به امر مهدی هفتاد و دو ماه طول خواهد کشید.

۵۲۲ / خبر بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از ثوبان روایت کرده که گفت: إذا رأيتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان، فأتوها ولو حبواً على الثلج؛ فإن فيها خليفة الله المهدي^۳؛

۱. در مصدر: (يسلم الأمر للمهدي).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷-۱۱۸، ش ۱۱۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۱۹، ش ۱۱۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۴؛ تاریخ

یعنی: وقتی که دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون آمد، بیابید به سوی آنها، هرچند نتوانید ایستاده بروید مانند بچه‌ها نشسته خود را به زمین بکشید بالای برف؛ زیرا که خلیفه خدا، مهدی، در میان ایشان است.

۵۲۳ / خبر بیست و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از حسن روایت کرده که گفت:

یخرج بالری رجل ربعة أسمر، مولی لبني تمیم، کوسج، یقال له شعیب بن صالح، فی أربعة آلاف. ثیابهم بیض، وریاتهم سود. یكون مقدّمة للمهدی. لایلقاه أحد إلا قتله^۱؛^۲
یعنی: بیرون می‌آید در ری مردی چهارشانه، گندم‌گون، از غلامان بنی تمیم، کوسج است. شعیب بن صالح گفته می‌شود. با اوست چهار هزار نفر که جامه‌های آنها سفید و پرچم‌هایشان سیاه است. پیش مقدّمه خروج مهدی می‌باشد. ملاقات نکند او را احدی مگر آن که او را می‌کشد.

۵۲۴ / خبر بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، مسنداً از سفیان کلبی روایت کرده که گفت:

یخرج علی لواء المهدی غلام حدث السنّ، خفیف اللّمة^۳، أصفر (ولم یذکر الولید أصفر). لو قاتل الجبال لهذّها^۴ (وقال الولید: لهذّها حتّی ینزل إلیها)؛^۵
یعنی: بیرون می‌آید بر پرچم مهدی جوان تازه سنّ سبک موی زرد رنگ (و ولید

← مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۲۸۱؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۷۲؛ الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۱۱۱۱؛ کنز العمال،

ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۲ و ۸۴؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۳۲.

۱. در مصدر: (إلا فله).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۹، ش ۱۱۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۳. در مصدر: (خفیف اللحیة).

۴. در مصدر: (لهزّها).

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۲۰-۱۲۱، ش ۱۱۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹ و ۲۲۶.

لفظ اصفر را در روایت خود ذکر نکرده). اگر با کوه مقاتله کند، آن را خراب کند و از جا بکند (و بنا بر خبر ولید: از جا بکند آن را تا آن که فرود آید در ایلیا - یعنی: بیت المقدس).

۵۲۵ / خبر بیست و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
إذا ملك رجل الشام و آخر مصر، فاقتل الشامي والمصري، وسبي أهل الشام قبائل من مصر، وأقبل رجل من المشرق برايات سود صغار قبل صاحب الشام، فهو الذي يؤدي الطاعة إلى المهدي.
قال أبو قبيل: ثم يملك رجل أسمر، يملؤها عدلاً، ثم يسير إلى المهدي، فيؤدي إليه الطاعة ويقا تل عنه؛^۱

یعنی: وقتی که مالک شد مردی شام را و مرد دیگری مصر را، پس مقاتله می کند شامی با مصری و اهل شام اسیر می کنند قبیله هایی را از مصر و رو می آورد مردی از مشرق با پرچم های کوچک طرف صاحب شام. پس اوست آن کسی که تحت طاعت مهدی بیرون می آید.
ابو قبیل گفت: پس مالک می شود مردی گندم گون که پر می کند زمین را از عدل. پس می رود به سوی مهدی و مطیع او می شود و از طرف او قتال می کند.

۵۲۶ / خبر سی ام

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
إذا دارت رحاء بني العباس، وربط أصحاب الرايات السود خيولهم بزيتون الشام، ويهلك الله لهم الأصهب^۲، ويقتله وعامة أهل بيته على أيديهم، حتى لا يبقى أموي منهم

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۱، ش ۱۱۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹.

۲. در مصدر: (الأصعب).

إلا هارب ومختفٍ، ويسقط السفينائي^۱ بنو جعفر وبنو العباس^۲، ويجلس ابن آكلة الأكباد على منبر دمشق، ويخرج البربر إلى صرة الشام^۳، فهو علامة خروج المهدي^۴؛
 [يعنى:] وقتى که دور زد آسیای بنی عباس و بستند صاحبان پرچم‌های سیاه اسب‌های خود را به درخت‌های زیتون شام و هلاک کرد خدا اصهب را و کشت او را با عموم خانواده او بر دست ایشان تا این که باقی نماند از ایشان یک نفر از بنی امیه مگر این که فرار کرد و پنهان شد و ساقط کرد سفینانی پسران جعفر و پسران عباس را و نشست پسر خورنده جگرها - یعنی: سفینانی - بر منبر دمشق و بیرون آمد لشکر بربری‌ها به سوی دمشق، پس آن نشانه خروج مهدی خواهد بود.

۵۲۷ / خبر سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵، از ابن شوذب به سند خود روایت کرده که گفت:
 كنت عند الحسن فذكرنا حمص، فقال: هم أسعد الناس بالمسودة الأولى، وأشقى الناس بالمسودة الثانية. قال: قلت: وما المسودة الثانية، يا أبا سعيد؟ قال: أول الظهور يخرج من قِبل المشرق ثمانون ألفاً محشوة قلوبهم التثاماً^۵ حشو الرمانة من الحب، وبوار المسودة الأولى على أيديهم^۶؛

یعنی: بودم نزد حسن، پس یاد کردیم شهر حمص را - که از شهرهای شامات است -، پس به ایشان گفت که: ایشان - یعنی: اهل حمص - خوش‌بخت‌ترین مردم‌اند به سبب پرچم‌های سیاه اولی و بدبخت‌ترین مردم‌اند به سبب پرچم‌های سیاه دومی.

۱. در مصادر: (ويسقط السعفتان).

۲. با توجه به متن و ترجمه آن، صحیح «بنی جعفر و بنی العباس» است.

۳. در مصدر: (سرة الشام).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۲۴، ش ۱۲۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۰.

۵. در مصدر: (ایماناً).

۶. ملاحم و فتن، ص ۱۲۴، ش ۱۲۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۱.

گفتم: پرچم‌های سیاه دومی چیست، ای ابا سعید؟ گفت: اول ظهور بیرون می‌آیند از سمت مشرق هشتاد هزار نفر که دل‌های ایشان پر است از سرزنش کردن و نکوهیده شدن مانند پر بودن داخل انار از دانه و هلاکت صاحبان پرچم‌های سیاه اول به دست ایشان است.

۵۲۸ / خبر سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از عمّار بن یاسر روایت کرده که گفت:
 علامة المهدي إذا انساب عليكم الترك، ومات خليفتم التي يجمع الأموال، ويستخلف صغير، فيخلع بعد سنتين من بيعته، ويخسف بغربي مسجد دمشق وخروج ثلاثة نفر بالشام، وخروج أهل المغرب إلى مصر، فتلك أمانة السفيناني؛^۱
 یعنی: علامت خروج مهدی وقتی است که سخت هجوم بیاورند بر شما ترک‌ها و بمیرد خلیفه شما که جمع می‌کند مال‌ها را و جانشین او شود کودک خردسالی، پس بعد از دو سال خلع شود از بیعتی که با او کردند و فرورد طرف غربی مسجد دمشق - یعنی: جامع اموی - و بیرون آمدن سه نفر در شام و بیرون آمدن اهل مغرب و فرود آمدن ایشان در مصر، پس این علامات امارت سفینانی است.

۵۲۹ / خبر سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، رسلاً روایت کرده از مردی از اهل مغرب که گفت:
 لا يخرج المهدي حتى يخرج الرجل بالجارية الحسنة الجميلة ويقول: من يشتري هذه بوزنها طعاماً؟ ثم يخرج المهدي؛^۲
 یعنی: بیرون نمی‌آید مهدی تا این که بیرون بیاید مردی با دختری خوش صورت و زیبا و بگوید: کی می‌خرد این دختر را به هم‌وزن او خوردنی؟ پس بیرون می‌آید مهدی.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۸، ش ۱۲۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۲۸-۱۲۹، ش ۱۲۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۵۳۰ / خبر سی و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از ابن شوذب از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت:

لا يخرج المهديّ حتى لا يبقى قَيْلٌ ولا ابن قَيْلٍ إلا هلك، والقَيْلُ: الرأس؛^۱
یعنی: بیرون نمی آید مهدی تا این که باقی نماند پادشاه و رئیس بزرگ و بزرگ زاده ای.
و قَيْلُ: به معنای رأس - یعنی: شاه بزرگ و بزرگ زاده - است و آن بر وزن سید است.

۵۳۱ / خبر سی و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از ابی قبیل روایت کرده که گفت:
يملك رجل من بني هاشم، فيقتل بني أمية حتى لا يبقى منهم إلا اليسير. لا يقتل غيرهم،
ثم يخرج رجل من بني أمية يقتل بكل رجل اثنين، حتى لا يبقى إلا النساء، ثم يخرج
المهديّ - عليه أفضل الصلاة والسلام، وعجل الله فرجه -؛^۲
یعنی: مالک می شود مردی از بنی هاشم، پس می کشد بنی امیه را تا این که باقی
نماند از ایشان مگر اندکی. نمی کشد غیر بنی امیه را. پس بیرون می آید مردی از بنی امیه
و می کشد به هر مردی دو نفر را تا این که باقی نمانند مگر زن ها. پس بیرون می آید
مهدی - بر او باد بالاترین درود متصل و شتاب کند خدا فرج او را.

۵۳۲ / خبر سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
علامة خروج المهديّ ألوية تُقبِل من المغرب، عليها رجل أعرج من كندة؛^۳

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۹، ش ۱۲۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۷.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۳، ش ۹۹ و ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ش ۱۳۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۸ و ۲۰۷.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۶۲، ش ۲۱۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۵.

يعنى: نشانه بيرون آمدن مهدي پرچم هاى است كه رو مى آورد از مغرب كه سر لشكر آنها مردى است لنگ از قبيله كنده.

۵۲۳ / خبر سى و هفتم

ملاحم و فتن صفحه ۶۲، مسنداً از مطر و زاق روايت کرده كه گفت:

لايخرج المهدي حتى يكفر بالله جهرة؛^۱

يعنى: بيرون نمى آيد مهدي تا اين كه آشكارا خدا ناسپاس گفته شود - يعنى: مردمان به خدا كافر شوند.

۵۲۴ / خبر سى و هشتم

ملاحم و فتن، مسنداً از ابن سيرين روايت کرده كه گفت:

لايخرج المهدي حتى يقتل من كل تسعة سبعة؛^۲

يعنى: بيرون نمى آيد مهدي تا اين كه از هر نه نفر هفت نفر آن كشته شوند.

۵۲۵ / خبر سى و نهم

غيث نعماني، صفحه ۱۵۷، مسنداً از محمد بن بشير^۳ روايت کرده كه گفت:

سمعت محمد بن الحنفية رضي الله عنه يقول: إن قبل راياتنا^۴ راية آل جعفر، وأخرى لآل مرداس (العباس خل). فأما راية آل جعفر فليست بشيء ولا إلى شيء، فغضبت وكنت أقرب الناس إليه، فقلت: جعلت فداك، إن قبل راياتكم رايات؟ قال: إي والله. إن لبني مرداس ملكاً موطداً لا يعرفون في سلطانهم شيئاً من الخير. سلطانهم عسر، ليس فيه يسر. يدنون فيه

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۶۳، ش ۲۱۵، و نیز ر.ك: كتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۶۳ - ۱۶۴، ش ۲۱۶، و نیز ر.ك: كتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۳. در مصدر: (محمد بن بشر).

۴. در مصدر: (قبل رايتنا).

البعيد، ويقصون فيه القريب. حتى إذا أمنوا مكر الله وعقابه، واطمأنوا أن ملكهم لا يزول، صبح بهم صيحة لم يبق لهم راع يجمعهم، ولا داع يسمعهم، ولا جماعة يجتمعون إليها، وقد ضرب الله مثلهم في كتابه: ﴿ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ﴾، الآية ١.

ثم حلف محمد بن الحنفية بالله أن هذه الآية نزلت فيهم. فقلت: جعلت فداك، لقد حدثني عن هؤلاء بأمر عظيم، فمتى يهلكون؟ فقال: ويحك، يا محمد. إن الله خالف علمه وقت الموقنين. إن موسى عليه السلام وعد قومه ثلاثين يوماً وكان في علم الله - عز وجل - زيادة عشرة أيام لم يخبر بها موسى، فكفر قومه واتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت، وإن يونس وعد قومه العذاب وكان في علم الله أن يعفو عنهم، وكان من أمره ما قد علمت، ولكن إذا رأيت الحاجة قد ظهرت وقال الرجل - أو يقول -: بت الليلة بغير عشاء وحتى يلقاك الرجل بوجه ثم يلقاك بوجه آخر. قلت: هذه الحاجة قد عرفتها، فما الأخرى؟ وأي شيء هو؟ قال: يلقاك بوجه تطلق. فإذا جئت تستقرضه قرضاً لقيك بغير ذلك الوجه، فعند ذلك تقع الصيحة من قريب؛^٢

يعنى: شنيدم از محمد بن حنفيه عليه السلام كه مى فرمود: پيش از پرچم هاى ما پرچمى است براى آل جعفر و پرچم ديگرى است براى آل مرداس - يا عباس. پس اما پرچم آل جعفر چيزى نيست و به جايى نمى رسد. پس خشمناك شدم و من نزديك ترين مردم بودم به آن حضرت. پس گفتم: فدائيت شوم! پيش از پرچم هاى شما پرچم هاىي هست؟ فرمود: آرى، به ذات خدا قسم است براى پسران مرداس ملك پابرجا و استوارى است كه در دوره سلطنت ايشان چيزى شناخته نمى شود از خير و نيكي. در سلطنت ايشان سختى است، نه آسانى. در آن هيچ آسانى نيست. دور را نزديك مى كنند و نزديك را دور مى كنند تا اين كه ايمن مى شوند از سخط و غضب خدا و اطمينان حاصل مى كنند

١. سورة يونس، آية ٢٤.

٢. غيبية نعمانى، ص ٣٠٢-٣٠٣، ش ٧، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٦-٢٤٧، ش ١٢٧؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ٩٩.

که ملک ایشان زایل نمی شود. در آن حال صیحه ای به ایشان زده می شود صیحه زدنی سخت که باقی نمی ماند برای ایشان رئیسی که ایشان را جمع آوری کند و نه خواننده ای که به ایشان بشنواند و نه جمعیتی که به سوی ایشان جمع شوند و هرآینه خدا مثل ایشان را در کتاب خود بیان فرموده در آن جایی که فرموده است: ﴿ تا زمانی که زمین زینت خود را ظاهر کند و قبول زینت کند و گمان کنند اهل آن که ایشان توانایند بر روی آن. می آید امر ما ایشان را در شب یا روز ﴿ تا آخر آیه.

پس محمد حنفیه قسم یاد کرد به ذات خدا که این آیه درباره ایشان نازل شده. پس گفتم: فدایت شوم! هرآینه حدیث کردی مرا از این جماعت به امر بزرگی. پس چه وقت هلاک می شوند؟ پس فرمود: رحمت خدا بر تو باد، ای محمد! بدرستی که خدا مخالف است علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان؛ زیرا که موسی بن عمران علیه السلام وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم خدا ده روز زیادتر بود که موسی را به آن خبر نداده بود. پس کافر شدند قوم او و گوساله را به خدایی گرفتند پس از گذشتن مدت وعده. بدرستی که یونس وعده عذاب به قوم خود داد و در علم خدا گذشته بود که آنها را عفو کند و از امر او بود آنچه را که دانستی ولیکن وقتی که احتیاج و فقر و فاقه در میان مردم ظاهر شد بنحوی که مرد گفت - یا بگوید -: شب را شام نخورده خوابیدم و وقتی که مرد تو را ملاقات کند به رویی و پس از آن ملاقات کند به روی دیگری. گفتم: این احتیاج را دانستم و این که مرد ملاقات کند مرا به رویی و پس از آن به روی دیگر، آن چه چیز است؟ فرمود: تو را ملاقات کند به روی گشاده و باز و اما وقتی که آمدی از او قرض بگیری قرضی را، تو را به غیر آن رویی که ملاقات کرده بود ملاقات کند. پس در آن وقت صیحه از نزدیکی واقع خواهد شد - یعنی: هر کسی از نزدیک خود آن صدا را خواهد شنید.

مؤلف گوید: شاید مراد از بنی مرداس بنی عباس باشند بنا بر اظهر - چنان که در بعضی از نسخ و بعضی از روایات دیگر تصریح به آن شده - و دور نیست که مراد از

ایشان پسران عباس بن مرداس سلیمی باشد که او مرد شاعری بوده که با قبیلۀ خود در سال ششصد و سی میلادی اسلام آوردند و او از مؤلفۀ قلوبهم بوده و در جنگ حنین مقاتله نموده - چنان که در کتاب المنجد^۱ گفته - و این عباس بن مرداس از قبیلۀ بنی سلیم بوده که اسلام آوردند و با رسول خدا ﷺ در غزوة حنین حاضر بودند و او رئیس قوم خود بوده و ایشان هزار نفر بودند که پیشرو لشکر رسول خدا ﷺ بودند و هنگامی که رسول خدا ﷺ غنیمت‌ها را قسمت می‌کرد به عباس بن مرداس چهار شتر قوی داد که آنها او را به خشم درآورد و این اشعار را انشا کرد:

أتجعل نهبي و نهب العبيد	بين العيينة و الأقرع
فما كان حصن ولا حابس	يفوقان شيخي في المجمع
وما كنت دون امرئ منهما	ومن تضع اليوم لم يرفع

پس گفته او به پیغمبر ﷺ رسید. او را استحضار فرمود و فرمود: تویی گوینده این شعر؟

أتجعل نهبي ونهب العبيد	بين العيينة و الأقرع
------------------------	----------------------

پس ابوبکر به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو! تو شاعر نیستی. فرمود: چگونه؟ گفت: گفته است در میان عیینه - یعنی: چشم‌ها - و أقرع - یعنی: قسمت‌ها. پس رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود: برخیز - یا علی! - و زبان او را قطع کن.

راوی گفت: عباس بن مرداس گفت: به ذات خدا قسم است هرآینه این کلمه بر من سخت‌تر است از روز خشم زمانی که آوردند ما را در خانه‌های خودمان. گفت: پس علی ﷺ دست مرا گرفت و مرا روانه کرد و اگر می‌دانستم که کسی می‌تواند مرا از دست او خلاص کند، هرآینه او را می‌خواندم. پس گفتم: یا علی! آیا زبان مرا قطع می‌کنی؟

۱. المنجد، بخش أعلام، ص ۴۲۷.

فرمود: به آنچه که مأمورم عمل می‌کنم. پس روانه شد و مرا آورد تا داخل حظیره‌هایی^۱ که شترها در آن جا بود کرد و فرمود: از چهار نفر شتر تا صد نفر هرچه می‌خواهی از شتران عقال^۲ کن. پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! چقدر اهل کرامت و بردباری و دانایی هستی شما! پس فرمود: رسول خدا ﷺ عطا کرد به تو چهار شتر را و تو را از جمله مهاجرین قرار داد. پس اگر می‌خواهی چهار شتر را بگیر و از مهاجرین باش و اگر می‌خواهی صد شتر را بگیر و جزء کسانی که صد شتر گرفتند باش. گفتم: گفتم که: با تو مشورت می‌کنم. کدام یک را اختیار کنم؟ فرمود: بگیر همان چهار شتر را که به تو عطا کرد و خوشنود باش. گفتم: می‌کنم این کار را.^۳

۵۳۶ / خبر چهارم

غیب طوسی، صفحه ۲۸۴، مسنداً از عمّار بن یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: دعوة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان، فالزموا الأرض، وکفوا حتی تروا قاداتها. فإذا خالف الترك الروم، وکثرت الحروب فی الأرض، ینادی منادی علی سور دمشق: ویل لازم من شرّ قد اقترب، ویخرّ (یخرّب خل) حائط مسجدها؛^۴

یعنی: دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان خواهد بود. پس ملازم زمین باشید و خود را بازدارید از حرکت کردن و داخل فتنه‌ها شدن تا این که ببینید پیشرو زمین را. پس چون مخالفت کند ترک با روم و بسیار شود جنگ‌ها در روی زمین، ندا کننده‌ای ندا می‌کند بر بالای حصار دمشق که: ملازم عذاب باشید از شری که نزدیک شده، و خراب می‌شود دیوار مسجد دمشق.

۱. حظیره: محوطه، چهار دیواری، جایی که برای حفظ چهارپایان از باد و سرما درست کنند.

۲. عقال: زانوبند شتر، ریسمانی که با آن زانوی شتر را می‌بندند.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۴. غیب شیخ طوسی، ص ۴۴۱، ش ۴۳۲، و نیز ر.ک: الإیقاظ من الهجعة، ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۱۲، ش ۶۰.

۵۳۷ / خبر چهل و یکم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: السنة التي يقوم فيها المهديّ تمطر أربعاً وعشرين مطرة يرى أثرها وبركتها؛^۱
یعنی: سالی که قیام می کند در آن مهدی، بیست و چهار باران می بارد که اثر آن و برکت آن در زمین دیده شود.

۵۳۸ / خبر چهل و دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده که گفت:
إذا ملك رجل من بني العباس يقال له عبدالله وهو ذو العين. بها افتتحوا، وبها يختمون، وهو مفتاح البلاء وسيف الفناء. فإذا قرئ له كتاب بالشام من عبدالله أمير المؤمنين لم تلبثوا أن يبلغكم أن كتاباً قرئ على منبر مصر من عبدالله عبد الرحمن أمير المؤمنين؛^۲
یعنی: وقتی که مالک شد مردی از بنی عباس که عبدالله گفته می شود و او صاحب عین است - یعنی: اول نام او عین است - که به این نام افتتاح ایشان شده و به این نام هم خلافت و سلطنت ایشان ختم می شود و آن عبدالله کلید هر بلایی است و شمشیر فناست. پس چون خوانده شد برای او کتابی در شام که از عبدالله امیرالمؤمنین است، درنگ نکنند که به ایشان نامه ای می رسد که بالای منبر مصر قرائت شده از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین.

مؤلف گوید: این خبر اشاره است به انقراض دولت بنی عباس به عبدالله نامی که آخر سلطان آنهاست و پس از انقراض او ظهور قائم علیه السلام خواهد بود و این عبدالله غیر از خلفای مشهوره است که در سال قبل از قیام قائم سلطنت خواهد کرد - چنان که در

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ش ۴۳۵، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲-۲۱۳، ش ۶۳؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۸.
۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ش ۴۳۶، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ش ۶۴.

جزء دوم این کتاب در ضمن احادیث علویہ از پیش گذشت و در همین جزء هم در احادیث صادقہ حدیث آن یاد کرده شد۔ و این در وقتی خواهد بود که مالک مصر عبدالرحمن نام باشد و عبدالرحمن بر او غالب شود و در همان اوقات سفیانی در شام قیام کند.

۵۳۹ / خبر چهل و سوم

غیب طوسی، صفحه ۲۸۵، از کعب روایت کرده که گفت:
 الملك لبني العباس حتى يبلغكم كتاب قرئ بمصر من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين، وإذا كان ذلك فهو زوال ملكهم وانقطاع مدتهم. فإذا قرئ عليكم أول النهار لبني العباس من عبد الله عبد الله أمير المؤمنين فانتظروا كتاباً يقرأ عليكم آخر النهار من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين، وويل لعبد الله من عبد الرحمن؛
 یعنی: مُلک برای بنی عباس است تا وقتی که برسد شما را کتابی که در مصر خوانده شده باشد از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین و وقتی که این نامه خوانده شد آن وقت هنگام زوال ملک است از ایشان و مدت سلطنت ایشان بریده خواهد شد. پس چون در اول روز این نامه بر شما خوانده شود برای بنی عباس که از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین است، انتظار بکشید در آخر همان روز نامه ای را که بر شما خوانده شود از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین و وای بر عبدالله از عبدالرحمن.

۵۴۰ / خبر چهل و چهارم

غیب طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از عبدالله بن هذیل روایت کرده که گفت:
 لا يقوم الساعة حتى يجتمع كل مؤمن بالكوفة؛
 یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که جمع شود هر مؤمنی در کوفه.

۱. غیب شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ذیل شماره ۴۳۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۱۳، ذیل شماره ۶۴.

۲. غیب شیخ طوسی، ص ۴۵۱، ش ۴۵۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰، ش ۵۰.

۵۴۱ / خبر چهل و پنجم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:
 ینادی منادی من السماء باسم القائم علیه السلام، فیسمع ما بین المشرق إلى المغرب، فلا یبقی
 راقداً إلا قام، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام علی رجلیه، وذلك الصوت هو صوت
 جبرئیل روح الامین؛^۱

یعنی: ندا می‌کند از آسمان نداکننده‌ای به نام قائم و می‌شنوند آن ندا را در میان
 مشرق تا مغرب. پس باقی نمی‌ماند خوابیده‌ای مگر این که به پای می‌خیزد و نه
 ایستاده‌ای مگر آن که می‌نشیند و نه نشسته‌ای مگر آن که می‌ایستد بر دو پای خود و آن
 صدا صدای جبرئیل روح الامین است.

۵۴۲ / خبر چهل و ششم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۳، مسنداً از بشر بن غالب روایت کرده که گفت:
 یقبیل السفیانی من بلاد الروم متنصراً فی عنقه صلیب، وهو صاحب القوم؛^۲
 یعنی: رومی آورد سفیانی از شهرهای روم در حالتی که نصرانی شده و صلیب به
 گردن دارد و او رئیس قوم است.

۵۴۳ / خبر چهل و هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۳، مسنداً از عمّار یاسر روایت کرده که گفت:
 إن دولة [أهل بیت] نبیکم فی آخر الزمان، ولها أمارات. فإذا رأیتم، فالزموا الأرض،
 وکفوا حتی تجيء أماراتها. فإذا استثارت علیکم الروم والترك، وجّهزت الجیوش، ومات

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۴، ش ۴۶۲، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ الخرائج والجرائح،
 ج ۳، ص ۱۱۶۵-۱۱۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰، ذیل شماره ۹۶ و ص ۲۹۰، ش ۳۲؛ مکیال المکارم،
 ج ۱، ص ۲۵۶ و ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۲-۴۶۳، ش ۴۷۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷-۲۱۸، ش ۷۵.

خليفتم الذي يجمع الاموال، واستخلف بعده رجل صحيح، فيخلع بعد سنين من بيعته، ويأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ، ويتخالف الترك والروم، ويكثر الحروب في الأرض، وينادي منادي عن سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شرّ قد اقترّب، ويخسف بعربي مسجدها حتى يخرّ حائطها، ويظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك: رجل أبقع، ورجل أصيب، ورجل من أهل بيت أبي سفيان، يخرج في كلب، ويحضر الناس بدمشق، ويخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا، فتلك أمانة السفيناني.

ويخرج قبل ذلك من يدعو آل محمّد ﷺ، وينزل الترك الحيرة، وتنزل الروم فلسطين، ويسبق عبد الله عبد الله حتى يلتقي جنودهما بقرقيسا على النهر، ويكون قتال عظيم، ويسير صاحب المغرب، فيقتل الرجال ويسبي النساء، ثم يرجع في قيس حتى ينزل الجزيرة السفيناني، فيسبق اليماني، ويحرز السفيناني ما جمعوا، ثم يسير إلى الكوفة، فيقتل أعوان آل محمّد ﷺ، ويقتل رجلاً من مستيهم، ثم يخرج المهديّ ﷺ على لوائه شعيب بن صالح، وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان، فألحقوا بمكة. فعند ذلك يقتل النفس الزكية وأخوه بمكة ضيعة، فينادي منادي من السماء: أيها الناس، إن أميركم فلان، وذلك هو المهديّ الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۱

يعنى: بدرستی که دولت پیغمبر شما در آخر زمان است و برای آن نشانه‌هایی است. پس چون دیدید آن نشانه‌ها را، ملازم زمین باشید و باز دارید خود را از حرکت و قیام کردن تا این که بیاید آن نشانه‌ها. پس چون هیجان کردند بر شما رومی‌ها و ترک‌ها و مجهّز شدند لشکرها و خلیفه‌ای که جمع مال می‌کند بمیرد و خلیفه شود پس از او مرد صحیحی و خلع شود پس از سال‌ها - یا پس از دو سال - از بیعت کردن با او و بیاید زمان نابود شدن ملک ایشان از آن جایی که ابتدای ملک ایشان از آن جا شده - یعنی: از طرف خراسان - و وقتی که روم با ترک مخالفت کنند و جنگ‌ها زیاد شود در

۱. در مصدر: (ویحوز).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۳-۴۶۴، ش ۴۷۹، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۴، ذیل شماره

۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷-۲۰۸، ش ۴۵.

روی زمین و نداکننده‌ای ندا کند از حصار و پایگاه دمشق که: وای بر اهل زمین از شری که از روی تحقیق نزدیک شد! و سمت غربی مسجد اموی دمشق به زمین فرو رود و دیوار آن خراب شود و سه نفر در شام ظاهر شوند که هر کدام از ایشان طلب مُلک کنند: مرد ابلقی که سیاه و سفید باشد و مرد سرخ رنگ موزردی و مردی از خانواده ابی سفیان که بیرون می‌آید در زمان قحطی شدید - بنا بر این که عبارت کَلْب باشد بر وزن کُتَب و بنا بر این که کَلْب باشد یعنی: بیرون می‌آید در حالت غضبناکی و سفاهت و دیوانگی که مانند سگ دیوانه باشد - و بیرون آیند اهل مغرب تا داخل مصر شوند و چون آنها داخل مصر شوند، این علامت خروج سفیانی خواهد بود.

و پیش از آن بیرون آید کسی که مردم را به آل محمد ﷺ دعوت کند و لشکر ترک در حیره - که نزدیک کوفه است - فرود آید و لشکر روم - که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها باشند - در فلسطین فرود آیند و سبقت گیرد عبدالله - که مراد عبدالرحمن مصری باشد - بر عبدالله بنی عباسی تا این که لشکر هر دو در قرقیسا - که شهری است در کنار فرات - تلافی کنند و جنگ بزرگی واقع شود و سرلشکر و صاحب سپاه مغرب به آن طرف آید و بکشد مردان او را و اسیر کند زنان را، پس برگردد در قبیله قیس تا این که در جزیره فرود آید که سفیانی در آن جاست، پس پیشی می‌گیرد لشکر یمانی را - یعنی: سفیانی بر لشکر یمانی پیش روی می‌کند - و آنچه را که یمانی جمع کرده حیازت می‌کند و متصرف می‌شود. پس می‌رود به سوی کوفه و می‌کشد یاران آل محمد ﷺ را و می‌کشد هر مردی را که همنام با آل محمد است. پس بیرون می‌آید مهدی ﷺ و پرچمدار او شعیب بن صالح خواهد بود و چون اهل شام دیدند که امر آنها مجتمع شد بر پسر ابی سفیان، از آن جا به مکه می‌روند و در آن وقت نفس زکیه - که محمد بن الحسن باشد - با برادرش در مکه بی‌گناه کشته خواهند شد. پس ندا کننده‌ای از آسمان ندا کند که: ای گروه مردمان! بدرستی که امیر شما فلان است و او مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

۵۴۴ / خبر چهل و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، مسنداً از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت:

النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن. یقتل بلا جرم ولا ذنب. فإذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر، ولا فی الأرض ناصر. فعند ذلك یبعث الله قائم آل محمد فی عصبه لهم أدق فی أعین الناس من الکحل. فإذا خرجوا، بکی لهم الناس. لا یرون إلا أنهم یختطفون. یفتح الله لهم مشارق الأرض ومغاربها. ألا، وهم المؤمنون حقاً. ألا، إن خیر الجهاد فی آخر الزمان؛^۱

یعنی: نفس زکیه پسری است از آل محمد که نام او محمد پسر حسن است که بی جرم و گناه کشته می‌شود. پس چون او را کشتند، باقی نمی‌ماند برای ایشان در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یاری کننده‌ای. پس در آن وقت برمی‌انگیزاند خدا قائم آل محمد را در جمعیتی که برای ایشان نرم‌تر است در چشم‌های مردم از سرمه‌ای که در چشم کشند. پس چون بیرون آیند، گریه کنند مردم برای ایشان. نمی‌بینند ایشان را مگر این که می‌ربایند. می‌گشاید خدا برای ایشان مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را. آگاه باشید که ایشان مؤمن‌های حقیقی هستند. آگاه باشید که بهترین جهاد در آخر زمان است.

۵۴۵ / خبر چهل و نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، مسنداً از علی بن عبدالله بن عباس روایت کرده که گفت:

لا یرج المهدی حتی یطلع مع الشمس آیه؛^۲

یعنی: بیرون نمی‌آید مهدی تا با آفتاب نشانه‌ای در آید.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۴-۴۶۵، ش ۴۸۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ش ۷۸؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۶، ش ۴۸۲، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۷۳، ش ۲۰۷۷۵؛ کتاب

الفتن، ص ۲۰۵؛ الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۵۴، ش ۶۰؛ ملاحم وفتن، ص ۱۶۱، ش ۲۱۱ و ص ۳۲۶،

ش ۴۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ش ۷۹.

۵۴۶ / خبر پنجاهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۸، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده در حدیثی که شیخ طوسی آن را مختصر کرده که گفته است:

إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها، ويصيرها عريشاً كعريش موسى، وتكون المساجد كلها جمماً لا شرف لها كما كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، ويوسع الطريق الأعظم، فيصير ستين ذراعاً، ويهدم كل مسجد على الطريق، ويسد كل كوة إلى الطريق، وكل جناح وكنيف وميزاب إلى الطريق، ويأمر الله الفلك في زمانه، فيبطن في دوره حتى يكون اليوم في أيامه عشرة من أيامكم، والشهر عشرة أشهر، والسنة عشرة سنين من سنينكم.

ثم لا يلبث إلا قليلاً حتى يخرج عليه مارقة الموالي برميلة الدسكرة عشرة آلاف، شعارهم: يا عثمان، يا عثمان. فيدعو رجلاً من الموالي، فيقلده سيفه، فيخرج إليهم، فيقتلهم حتى لا يبقى منهم أحد، ثم يتوجه إلى كابلشاه، وهي مدينة لم يفتحها أحد قط غيره، فيفتحها، ثم يتوجه إلى الكوفة، فينزلها وتكون داره، ويُبهرج سبعين قبيلة من قبائل العرب، تمام الخبر.

وفي خبر آخر: يفتح قسطنطينية والرومية وبلاد الصين؛^۱

یعنی: چون قیام کند قائم عليه السلام، داخل کوفه می شود و فرمان می دهد به خراب کردن چهار مسجد ملعونه را تا این که برسد به پایه و اساس آن و می گرداند آن را خانه ای از چوب مانند عریش موسی و کنگره های همه مسجدها را خراب می کند و آنها را مانند مسجدهایی که در عهد رسول خدا بوده بنا می کند و راه بزرگ تر را که محل عبور عموم است گشایش می دهد بقدر شصت ذراع و خراب می کند هر مسجدی را که در راه بنا شده و سد می کند هر روزنه ای را که در راه باز می شود و هر جناحی و هر کنیف

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، ش ۴۹۸ و ۴۹۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، ش ۶۱ و ج ۸۰، ص ۲۵۳، ش ۶: إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

- یعنی: نهانخانه و مستراح - و ناودانی که در راه واقع شده باشد و امر می فرماید خدا فلک را که به کندی دور زند در زمان او تا این که هر روزی بقدر ده روز از روزهای شما و هر ماهی بقدر ده ماه و هر سالی بقدر ده سال از سالهای شما شود.

پس درنگ نمی کند مگر اندکی تا این که خروج می کنند بر او بیرون رفتگان از دین که از غلامان و موالی باشند در رُمیله - که منزلی است در میان بصره و مکه، یا موضعی است در بحرین و موضعی است در سمت غربی بغداد در نواحی نهر مَلِک - و آنها ده هزار نفرند که شعارشان «یا عثمان، یا عثمان» است. پس حضرت می خواند مردی از موالی را و شمشیری بر او حمایل می کند از شمشیرهای خود. پس بیرون می رود به جانب آن جماعت و همه ایشان را می کشد بنحوی که یکی از آنها باقی نمی ماند. پس حضرت می رود به جانب کابلشاه و آن شهری است که هرگز احدی آن را فتح نکرده. پس آن را فتح می کند. پس از آن متوجه کوفه می شود و در آن جا فرود می آید و خانه او در آن جا خواهد بود و خونهای هفتاد قبیله از قبایل عرب را هدر می کند، تا پایان خبر.

و در خبر دیگر است که: فتح می کند قسطنطنیه را و رومیه و شهرهای چین را.

۵۴۷ / خبر پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۴، مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده خبری را که از جمله آن این است:

إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ، أَشْبَهَ النَّاسَ بَعِيسِيَّ بْنَ مَرْيَمَ ۖ خُلِقَ وَخُلِقَ وَسَمَةٌ وَسِيمَاءٌ وَهَيْبَةٌ. يُعْطِيهِ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ، وَيَزِيدُهُ وَيُفَضِّلُهُ. إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ ۖ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ، وَرُجْعَةٌ كَرُجْعَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النُّجُومِ الْأَحْمَرِ، وَخَرَابِ الزُّورَاءِ - وَهِيَ الرِّيَّ -، وَخَسْفِ الْمَزُورَةِ - وَهِيَ بَغْدَادُ -، وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ، وَحَرْبِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فُتَيَانَ إِرْمَنِيَّةَ وَأَذْرَبِيجَانَ. تَلِكُ حَرْبٌ يَقْتُلُ فِيهَا الْأُوفَ وَالْأُوفَ. كُلُّ يَقْبُضُ عَلَى سَيْفِهِ مَحَلِّيٌّ، تَخْفُقُ عَلَيْهِ رَايَاتُ سُودٍ. تَلِكُ حَرْبٌ يَسْتَبْشِرُ

فيها^۱ الموت الأحمر، والطاعون الأكبر^۲؛

یعنی: قائم مهدی از نسل علی است. شبیه ترین مردم است به عیسی بن مریم از حیث خلق و خلق و علامت و سیما و هیبتی که عطا می کند او را خدایی که بزرگ و غالب است آنچه که به پیغمبران عطا فرموده و زیادت می دهد او را و برتری می دهد او را. بدرستی که قائم از اولاد علی برای او پنهان شدنی است مانند پنهان شدن یوسف و برگشتنی است مانند برگشتن عیسی پسر مریم. پس ظاهر می شود بعد از پنهان شدن او با آمدن ستاره سرخ مخصوصی و هنگام خراب شدن زوراء - که آن شهر ری است - و فرورفتن مزوره - که آن بغداد است - به زمین و بیرون آمدن سفیانی و جنگ کردن فرزندان عباس - که مراد مروزی یعنی: عدّه خراسانی - باشند که با پرچم های سیاه بزرگ از خراسان می آیند و بر حق نیستند با جوانان ارمینیه و آذربایجان و آن جنگی است که کشته می شود در آن هزارها و هزارها که هر یک از ایشان قبضه می کند شمشیر خود را در حالتی که آن شمشیر زیور کرده و آراسته و پیراسته باشد. می جنبد بالای سرهای ایشان پرچم های سیاه و آن جنگی است که بشارت می دهد مرگ سرخ و مرض طاعون بزرگ تری را. (مضمون این خبر در اخبار دیگر از احادیث اهل بیت رسیده است).

۵۴۸ / خبر پنجاه و دوم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۶۰، از کتاب مواعظ مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

یخرج قبل السفیانیّ مصريّ ویمانیّ؛^۴

یعنی: مصری و یمانی پیش از سفیانی بیرون می آیند.

۱. در مصدر: (یشوبها).

۲. در مصدر: (والطاعون الأغیر).

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۴۹، ذیل شماره ۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶، ذیل شماره ۸۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ش ۵۳، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷، ش ۴۴۴.

۵۴۹ / خبر پنجاه و سوم

سيزدهم بحار، صفحه ۱۶۱، از مواعظ مسنداً از ابی لبید روايت کرده که گفت:
تغیّر الحبشة البيت، فيكسرونه، ويؤخذ الحجر، فينصب في مسجد الكوفة؛^۱
يعنى: حبشى ها خانه كعبه را تغيير مى دهند. پس مى شكند آن را و گرفته مى شود
حجر الاسود و نصب کرده مى شود در مسجد كوفه.
(این از علامات واقع شده است).

۵۵۰ / خبر پنجاه و چهارم

مختصر تذكرة قرطبي، تأليف شعرانى، صفحه ۲۱۰، روايت کرده از عبدالله بن
مسعود که گفت:

ليأتين على الناس زمان يأتي الرجل القبر، فيقول: يا ليتني مكان هذا. ليس به حبّ الله
تعالى، ولكن من شدة ما يرى من البلاء؛^۲ - أي: من شدة الأكداد والمشاقّ والمحن الواقعة
للإنسان في نفسه وولده وماله، حتى يذهب أكثر دينه؛

يعنى: هر آينه مى آيد بر مردم زمانى که بيايد مرد کنار قبر و بگويد: اى كاش من به
جای مرده در اين قبر بودم! و اين آرزو نه از باب دوستى او با خداست وليکن از
سختى بلاهاىى است که مى بيند از شدت آنچه که زندگانی برای او دشوار شود و
سختى هاىى که به او رو مى دهد و اندوه و محنت هاىى [که] بر انسان واقع مى شود در
جان او و اولاد او و مال او تا اين که بيشتر از دين او از دستش برود (و اين از جهت
فشار و سختى هاى آن زمان است).

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ش ۷۰، و نیز ر.ک: غيبت شيخ طوسی، ص ۴۴۹، ش ۴۵۱.

۲. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۱، و نیز ر.ک: مسند ابن راهويه، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۴۷۴؛ صحيح مسلم،
ج ۸، ص ۱۸۳؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۳۴۰، ح ۴۰۳۷؛ معجم كبير طبرانی، ج ۹، ص ۳۵۲؛ مستدرک حاکم،
ج ۴، ص ۴۵۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۵؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ كنز العمال، ج ۱۱،
ص ۲۵۵، ح ۳۱۴۳۴ و ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۵؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۹۴۵.

۵۵۱ / خبر پنجاه و پنجم

عقد الدرر از کعب و اوزاعی روایت کرده که گفته‌اند:
 إذا دخل أصحاب الرايات الصفر مصر - یعنی: المغاربة -، فليحفر أهل الشام أسراباً
 تحت الأرض.^۱

أخرجه الإمام أبو عمرو المقرئ في سننه؛

یعنی: وقتی که داخل شد پرچم‌های زرد در مصر - یعنی: مغربی‌ها، که شاید مراد
 آمریکایی‌ها باشند -، باید بکنند اهل شام برای خود - یعنی: برای حفظ خود - کندال‌ها
 در زیر زمین.

بیرون آورده است این خبر را امام ابو عمرو مقرئ در کتاب سنن خود.

۵۵۲ / خبر پنجاه و ششم

عقد الدرر از کعب روایت کرده که گفت:

تكون فتن ثلاث مستكم الداهية^۲: فتنة تكون بالشام، ثم الشرقية هلاك الملوك، ثم
 يتبعها الغربية، وذكر الرايات الصفر، [قال:] والعربية^۳ هي العمياء^۴.
 أخرجه الإمام أبو عبد الله مقيم^۵ بن حماد.

یعنی: سه فتنه است که چون ظاهر شود مس می‌کند شما را حادثه بزرگی: فتنه‌ای
 که در شام ظاهر شود. بعد از آن فتنه شرقی‌ها و در دنباله آن است فتنه غربی‌ها، و یاد

۱. عقد الدرر، ص ۸۲، ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث
 متفرقة»، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۲۳؛ ملاحظه و فتن، ص ۱۸۵، ش ۲۵۷.

۲. در عقد الدرر: (کأمسکم الذاهب).

۳. در مصدر و عقد الدرر: (والغربية).

۴. عقد الدرر، ص ۸۲، ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث
 متفرقة»، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۰.

۵. در عقد الدرر: (نعيم).

کرد پرچم‌های زرد را و پرچم‌های عربی کور کننده [است].
بیرون آورد این خبر را امام ابو عبدالله مقیم پسر حماد.

۵۵۳ / خبر پنجاه و هفتم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۳، از علی بن عقبه از پدرش روایت کرده که گفت:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ، وَأَمِنَتْ بِهِ السَّبِيلُ، وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا، وَرَدَّ كُلَّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ دِينٍ حَتَّى يَظْهَرَ الْإِسْلَامَ، وَيُعْتَرَفُوا بِالْإِيمَانِ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - يَقُولُ: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱؟ وَحَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَحِينَئِذٍ تَظْهَرُ الْأَرْضُ كَنُوزِهَا، وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لَصَدَقَتِهِ، وَلَا لِبَرِّهِ؛ لَشَمُولِ الْغَنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا؛ لَثَلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سَرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛^۳ یعنی: زمانی که قیام کند قائم ﷺ، حکم به عدل می‌کند و در ایام او جور و ستم مرتفع می‌شود و به وجود او راه‌ها امن می‌شود و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد و هر حقی را به اهلش رد می‌کند و باقی نمی‌گذارد اهل دینی را، تا این که ظاهر کند اسلام را و اعتراف کنند به ایمان. آیا نشنیده‌ای گفته‌ی خدایی را که منزّه و پاک و پاکیزه است از هر عیب و نقصی که فرموده است: ﴿و برای او اسلام می‌آورند کسانی که در آسمان‌ها و زمین می‌باشند از روی میل و کراهت و به سوی او بازگشت کرده خواهید شد﴾^۴؟ و حکم می‌کند در میان مردم به حکم داود و حکم محمد ﷺ. پس

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۵، و نیز ر.ک: روضة الواعظین، ص ۲۶۵: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۰: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۴-۲۶۵: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸-۳۲۹، ش ۸۳: إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۶.

در آن هنگام ظاهر می‌کند زمین گنج‌های خود را و نمی‌یابد مرد جایی را برای صدقه خود و برای گندم خود؛ به جهت این که در آن زمان جمیع اهل ایمان غنی و بی‌نیازند. پس فرمود که: دولت ما در آخر دولت‌ها خواهد بود و باقی نمی‌ماند برای اهل خانه‌ای دولتی الا این که پیش از آن - یعنی: پیش از دولت ما - مالک شوند تا وقتی که سیره و روش ما را می‌بینند نگویند: اگر ما مالک می‌شدیم، به همین روش و سیره رفتار می‌کردیم، و این است معنای قول خدای تعالی که فرموده است: ﴿و پایان امر برای پرهیزکاران است﴾.

۵۵۴ / خبر پنجاه و هشتم

إلزام الناصب، صفحه ۲۲۶، في كتاب الفتن^۱ وفي الدعوة عن عقد الدرر عن كعب الأخبار: أن أمة تدعى النصرانية في بعض جزائر البحر تجهز ألف مركب في كل عام، فيقولون: اركبوا إن شاء الله وإن لم يشأ. فإذا وقعوا في البحر أرسل الله عليهم ريحاً عاصفة كسرت سفنهم. قال: فيصنعون [ذلك] مراراً. فإذا أراد الله تعالى اتخذت سفناً لم يوضع على البحر مثلها. قال: فيقولون: اركبوا إن شاء الله، فيركبون ويمرّون بالقسطنطينية، [قال: فيفزعون لهم، فيقولون: ما أنتم؟ فيقولون: نحن أمة ندعى النصرانية. نريد هذه الأمة التي أخرجتنا من بلادنا وبلاد آبائنا. فيمدونهم سفناً، [قال: فينتهون إلى عكاء، فيخرجون سفنهم ويحرقونها، ويقولون: بلادنا وبلاد آبائنا، [قال: وأمير المسلمين يومئذ بيت المقدس، فيبعث إلى مصر، فيستمدّهم، [ويبعث إلى أهل اليمن فيستمدّهم، ويبعث إلى العراق فيستمدّهم قال: [فيجيؤه رسوله من قبيل [أهل] مصر، فيقول: [إننا] بحضرة بحر والبحر حمال، فلا يمدونه.

قال: فيمرّ الرسول بحمص، وقد أغلقها أهلها من العجم على من فيها من المسلمين، ويمدّهم أهل اليمن إلى قلعته^۲. قال: ويكنم الخبر ويقول: أي شيء تنتظرون؟ الآن تغلق

۱. این عبارت در مصدر مربوط به خبر قبلی است.

۲. در مصدر: (على قلعته) و در عقد الدرر: (على قلعته).

[أهل] كل مدينة على من فيها من المسلمين، ويأخذ ثلث بأذناب الإبل، ويلحقون بالبرية، فيهلكون في سهيل الأرض، لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء.^١

قال: ويفتح البلد، فيقبلونهم^٢ في جبل لبنان، حتى ينزل أمير المؤمنين في الخليج^٣، ويصير الأمر إلى ما كان عليه الناس أن يحمل^٤ لواه، [قال: فيركز لواه] ويأتي الماء ليتوضأ منه لصلاة الصبح. قال: فيتباعد الماء منه. قال: فيتبعه فيتباعد منه. فإذا رأى ذلك أخذ لواه واتبع الماء حتى يجوز من تلك الناحية [ثم يركزه]، ثم ينادي: أيها الناس، اعبروا. إن الله - عز وجل - قد فرق لكم البحر كما فرقه لموسى بن عمران^٥. قال: فتجوز الناس، فيستقبل القسطنطينية. قال: فيكبرون، فيهتز حائطها، ثم يكبرون فيسقط منها ما بين اثني عشر برجاً فيدخلونها، فيجدون فيها كنوزاً من ذهب وفضة وكنوزاً من نحاس، فيقتسمون غنائمهم على أترسة^٦؛^٧

يعنى: از كعب الاحبار روايت كرده كه: امتى هستند كه آنها نصرانى خوانده شوند در بعضى از جزيره هاى دريا كه در سالى هزار مركب تجهيز مى كنند و مى گویند: سوار شويد، اگر خدا بخواهد و اگر نخواهد. پس وقتى كه وارد دريا شوند، مى فرستد خدا بر ايشان باد سختى را كه كشتى هاى ايشان را مى شكند. پس چندين مرتبه اين كار را مى كنند. پس چون اراده كند خداى تعالى، كشتى هاى مى گیرند كه مانند آنها در دريا نهاده نشده باشد. گفت (يعنى: كعب): پس مى گویند: سوار شويد اگر بخواهد خدا. پس سوار مى شوند و مى گذرند به قسطنطينيه و فزع مى كنند براى ايشان. پس به آنها

١. در عقد الدرر: (في مهيل من الأرض، فلا إلى أهليهم يرجعون، ولا إلى الجنة يرونها).

٢. در عقد الدرر: (ويفتح الثلث فيتبعونهم).

٣. در عقد الدرر: (حتى ينتهي أمير المسلمين إلى الخليج).

٤. در عقد الدرر: (الوالي يحمل).

٥. در عقد الدرر: (لبنى إسرائيل).

٦. در مصدر و عقد الدرر: (الترسة).

٧. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٥٤ - ٢٥٥، ونيز ر. ك: عقد الدرر: ٢٥٠ - ٢٥٢، ضمن «الباب التاسع في فتوحاته

وسيرته، الفصل الأول في فتح قسطنطينية».

گویند که: این فزع‌ها برای چیست؟ می‌گویند که: ما امتی هستیم که نصرانی خوانده می‌شویم و این امت را می‌خواهیم که ما را از شهرهای خود و شهرهای پدران خود بیرون کرده‌اند. پس مدد می‌کنند ایشان را به کشتی‌هایی، تا این که می‌روند به عکا و بیرون می‌آورند کشتی‌های ایشان را و می‌سوزانند آنها را و می‌گویند: این جاها شهرهای ما و شهرهای پدران ما است و امیر مسلمانان در آن روز در بیت المقدس است. پس می‌فرستد به سوی مصر و مدد می‌طلبد از ایشان. پس می‌آید او را فرستاده او از جانب مصر و می‌گوید: دریا گود است و حمل‌کننده است. پس او را مدد نمی‌کنند.

گفت: پس آن فرستاده به حمص می‌رود در حالتی که عجم راه بیرون آمدن را بر روی اهل آن شهر بسته‌اند (مراد از عجم مغربی‌ها و رومی‌ها می‌باشند) - یعنی: راه بیرون رفتن از آن شهر را بر روی مسلمانان بسته‌اند - و مدد می‌کنند ایشان را اهل یمن و می‌کشند ایشان را به سوی قلعه خود و این خبر را کتمان می‌کنند و می‌گویند: انتظار چه چیز را می‌کشید؟ الآن است که هر شهری راه را بر مسلمانان می‌بندند و ثلث از مردم دنبال شترهای خود را می‌گیرند و ملحق به بیابان می‌شوند که نه با این دسته باشند و نه با آن دسته.

گفت (یعنی: کعب): و فتح کرده می‌شود شهر و می‌پذیرند ایشان را در کوه لبنان تا این که فرود می‌آید امیر المؤمنین در خلیج و امر می‌گردد بر آنچه که در صدد آن هستند مردمان و آن برداشتن پرچم اوست و می‌آید او به طرف آب که وضو بگیرد برای نماز صبح. پس آب از او دور می‌شود و هرچه او دنبال آب می‌رود آب از او دور می‌شود. پس چون چنین دید، پرچم خود را به دست می‌گیرد و به دنبال آب می‌رود تا آن که می‌رود به آن طرف آب. پس ندا می‌کند که: ای گروه مردمان! عبور کنید که خدا دریا را برای شما شکافت همچنان که شکافت آن را برای موسی.

گفت راوی: پس مردم از دریا می‌گذرند و با قسطنطنیه روبه رو می‌شوند و تکبیر گویند. بنحوی که دیوار قسطنطنیه به جنبش در می‌آید. پس از آن تکبیر دیگر می‌گویند بنحوی که دیوار آن در میانه دوازده برج می‌افتد. پس داخل قسطنطنیه می‌شوند و در

آن جا گنج‌هایی از طلا و نقره می‌یابند و گنج‌هایی از مس و غنیمت‌های خود را با سپرهای خود قسمت می‌کنند.

۵۵۵ / خبر پنجاه و نهم

إلزام الناصب، صفحه ۲۲۴:

و في خبر آخر: يفتح قسطنطينية لأنها نسبت إلى منشئها وهو قسطنطين الملك، وهو أول من أظهر دين النصرانية، ولها سبعة أسوار. السور السابع منها المحيط بالستة أحداً وعشرون ذراعاً، وفيه مائة باب، وعرض السور الأخير الذي يلي البلد عشرة أذرع، وهي على خليج يصيب^۲ في البحر الرومي، وهي متصلة ببلاد رومية والأندلس، وأما رومية فهي أم بلاد الروم، وكل من ملكها يقال له الباب، وهو الحاكم على دين النصرانية بمنزلة الخليفة في المسلمين، وليس في بلاد الروم مثلها. كثيرة العجائب، محكمة البناء.

وعن [ال] أخبار [الطوال] الأول: رومية الكبرى مدينة رئاسة الروم ودار ملكهم، وهي في شمالي غربي القسطنطينية، وهي في يد الإفرنج، ويقال لملكها آلمان، وبها يسكن الباب الذي تطيعه الإفرنج، وهو عندهم بمنزلة الإمام، وهي من عجائب الدنيا؛ لعظم عمارتها، ولكثرة خلقها وحصانتها، وذلك خارج عن العادة إلى حد لا يصدق السامع؛^۳

یعنی: در روایت دیگر است که فتح کرده می‌شود قسطنطنیه و آن نسبت داده شده است به ایجاد کننده آن و او قسطنطین ملک است و او اول کسی است که ظاهر کرده است دین نصرانیت را و از برای آن شهر هفت حصار است و حصار هفتم از آن که محیط است به شش حصار دیگر یازده ذراع است و صد در در آن است و پهنای حصار آخر که پهلوی شهر است ده ذراع است و آن بالای خلیجی واقع است که به دریا می‌رسد در دریای رومی و آن متصل است به شهرهای رومیه و اندلس و امارومیه

۱. در مصدر: (واحد).

۲. در مصدر: (یصب).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹.

آن مادر شهرهای روم است و هر که مالک آن باشد او را پاپ می گویند و او بر دین نصرانیت حکومت می کند، به منزله خلیفه است در میان مسلمانان و در شهرهای روم هیچ کدام مانند آن عجایب زیاد ندارد و بنای محکمی ندارد.

و از کتاب اخبار الأول نقل کرده که: رومیة الکبری شهری است که ریاست روم در آن است و دار الملک آنهاست و آن در شمال غربی قسطنطنیة واقع است و در دست فرنگیان است و مُلک آن را آلمان گویند و پاپی که فرنگیان او را اطاعت می کنند در آن جا سکونت کند و او در نزد ایشان به منزله امام است و این شهر از عجایب دنیا است؛ به جهت بزرگی عمارت آن و کثرت جمعیت آن و محفوظ بودن آن و آن خارج از عادت است بحدی که تصدیق نمی کند آن را شنونده.

وعن عقد الدرر: أنّ علیها السورین من حجارة. عرض الأول اثنان وسبعون ذراعاً، و عرض الثاني اثنان وأربعون ذراعاً، ومسافة ما بين السورین من الفضاء ستون ذراعاً. ولها ألف باب من النحاس الأصفر سوى العود والصنوبر والخشب والابنوس المنقوش الذي لا يدري [ما] قيمته، ومسافة [ما بين] الغربي منها إلى الشرقي مائة وعشرون ميلاً. وبين السورین نهر مغطى ببلاط من نحاس، طول كل بلاطة سبعون أو أربعون ذراعاً، وهو النهر الذي بين السورین. يتصل بالنهر الكبير الذي تدخل فيها المراكب ويعلقونها^۱ إلى داخل البلد، فتقف^۲ على جانب البحر، فيباع ويشترى^۳. وفيها ألف ومائتا كنيسة وأربعون ألف حمام^۴، وفيها طلسمات للحيات والعقارب، تمنعهم من الدخول إليها، وطلسم يمنع الغريب من الدخول إليها، وفي وسطها سوق يباع فيه الطير مقدار فرسخ.

۱. در عقد الدرر: (سبعة وأربعون).

۲. در مصدر: (وتعلوه) و در عقد الدرر: (بقلوعها).

۳. در عقد الدرر: (فتصفت).

۴. در مصدر و عقد الدرر: (فتبيع وتشترى).

۵. در مصدر: (وأربعون ألف حمام).

ومن جملة ما فيها من الكنائس كنيسة بنيت على اسم بولس وبطرس من الحواريين، وهما بهما في جوف من [الـ] رخام مدفونين، وطول هذه الكنيسة ثلاثة آلاف ذراع، وعرضها ثلاثة آلاف ذراع، وقيل: ألف ذراع، وهي مبنية على قناطر من صفر ونحاس، وكذلك [أركانها و] سقفها وحيطانها، وهي من العجائب.

وفيهما كنيسة أخرى على عرض بيت المقدس وطولها، مرصعة باليواقيت والجواهر والزمرد. طول مذبحها عشرون ذراعاً من الزمرد الأخضر، وعرضه ستة أذرع. يحملها اثنا عشر تمثالاً من الذهب [الإبريز]. طول كل تمثال ذراعان ونصف، ولكل تمثال عينان من الياقوت الأحمر. يضيء المكان منهما [ولها] ثمانية وعشرون باباً من الذهب الأحمر؛^٢

يعنى: و از كتاب عقد الدرر (تأليف ابوبدر يوسف بن يحيى سلمى شافعى) روایت کرده که: بر آن شهر دو حصار است از سنگ که پهنای اول آن هفتاد و دو ذراع است و پهنای دوم آن چهل و دو ذراع است و مسافت مابین دو حصار شصت ذراع از فضا است و برای آن هزار در است از مس زرد غیر از درهایی که از چوب صنوبر و مطلق چوب و آبنوس نقش شده که قیمت آن را کسی نداند و مسافت میان غربی و شرقی آن را صد و بیست میل تحدید کرده اند و در میان دو حصار نهری است سر پوشیده به قطعات مس که در ازای هر قطعه ای هفتاد یا چهل ذراع است و آن نهر که در میان دو حصار واقع شده متصل است به نهر بزرگی که در آن مرکب ها داخل می شود و می آویزند آنها را به داخل شهر. پس می ایستد در کنار دریا و خرید و فروش می کنند و در آن شهر است هزار و دو بیست کنیسه و چهل هزار حمام و در آن است طلسم هایی برای مارها و عقرب ها که آنها را منع کند از داخل شدن در آن شهر و طلسمی که منع کند داخل شدن غریب را در شهر و در وسط آن شهر بازاری است که در آن مرغ فروخته می شود و طول آن بازار یک فرسخ است و از جمله چیزهایی که در آن شهر است کنیسه ای است به نام پورس

١. در عقد الدرر: (ثلاثمائة).

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٤٩، و نیز ر.ک: عقد الدرر، ص ٢٣٠ - ٢٣٢، ضمن «الباب التاسع في فتوحاته

وسيرته، الفصل الأول في فتح قسطنطينية».

و پطرس که از حواریین بوده‌اند و آن دو نفر در آن جا در جوف^۱ سنگی مدفون‌اند و درازای آن کنیسه سه هزار ذراع است و پهنای آن سه هزار ذراع و گفته شده که: هزار ذراع است، و آن بالای پل‌هایی از مس و برنج بنا شده و همچنین است سقف‌ها و دیوارهای آن و این از عجایب است و در آن کنیسه دیگری است در زمین بیت المقدس که درازای آن مرصع است به یاقوت‌ها و جواهرات و زمرد و طول مذبح آن بیست ذراع است از زمرد سبز و عرض آن شش ذراع است که آن را دوازده تمثال از طلا برمی‌دارد که طول هر تمثالی دو ذراع و نصف ذراع است و برای هر تمثالی دو چشم است از یاقوت سرخ که آن مکان از آن دو چشم روشن شود و برای آن کنیسه هجده در است از طلای سرخ.

۵۵۶ / خبر شصتم

إلزام الناصب، صفحة ۲۲۴:

وعن ابن عباس: أنَّ الروميَّة مدينة كثيرة العجائب، ومن عجائبها أنَّ في وسطها كنيسة عظيمة، وفي وسط الكنيسة عامود من الحديد الصيني، وعليه تابوت من نحاس أحمر، وفيه سُودانية وهي زُرُورَةٌ^۲، وفي منقارها زيتونة، وفي مخلبيها زيتونتان من نحاس. فإذا كان أيام الزيتون لم يبق في الدنيا سودانية على وجه الأرض إلا جاء وفي منقارها زيتونة وفي مخلبيها زيتونتان، فتأتي به وتلقيه في التابوت، فمنه يأكلون، ومنه يأدمون، ومنه يوقدون من السنة إلى السنة من زيتته، وفيها من العجائب ما يطول ذكرها في هذا المقام، انتهى؛^۳

یعنی: از ابن عباس روایت شده که رومیّه شهری است که عجایب آن بسیار است و از عجایب آن این است که در وسط آن کنیسه‌ای است بزرگ و در وسط کنیسه عمودی است از حديد صيني (آهن چيني) و بالای آن صندوقی است از مس سرخ و در آن

۱. جوف: شکم، داخل چیزی.

۲. در مصدر: (زرزواه).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

است تمثال مرغی که آن را زُر زور گویند - وزن عُصفور - و در منقار آن یک دانه زیتون است و در دو چنگال آن هم دو دانه زیتون است از مس. چون ایام زیتون شود، باقی نمی ماند در دنیا بر روی زمین مرغ سودانیّه ای مگر آن که می آید و در منقار او یک دانه زیتون و در دو چنگال او دو دانه زیتون است. می آورد و در آن صندوق می اندازد. پس، از آن می خورند و نان خورش خود قرار می دهند و از آن می افزونند از آن سال تا یک سال دیگر از روغن او و در آن شهر است از عجایب آنچه که طول می کشد ذکر آن در این مقام. (تمام شد کلام ابن عباس)

پایان یافت جزء سوم کتاب نوائب الدهور به توفیقات ربّانی و تأییدات سبحانی و توجّهات خاصّه اعلا حضرت، ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - و از خداوند متعال - جلّت عظمته - ادامه توفیق و تأیید می طلبم برای تألیف جزء چهارم این کتاب و درخواست قبول این خدمت ناقابل را از پیشگاه والای حجّت بالغه احدیت - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - می نمایم و رجای واثق آن که هر چند گناهکار و روسیاه و شرمسارم، به عظمت و بزرگواری خود از بذل عنایات شاهانه و لویّه از دربار عظمت مدار خویش دورم نفرماید و به اکسیر نظری قلب قلبم را از الواث معاصی و کثافات گناه پاک و از خوان لطف و احسان خود محروم و بی بهره ام نفرماید.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم

لمؤلفه العاصی:

زادِ راهی بجز از بارِ گنه نیست مرا	روسیاهم من و جز روی سیه نیست مرا
کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل	بجز از جرم و خطا توشه ره نیست مرا
در صف حشر که خوبان همه گرم طرب اند	چه کنم من که بجز حال تبه نیست مرا
همگنان جمله در آسایش و از کرده خود	سر به زیرم من و جز پشت دوته نیست مرا
رادمردان همه را گوهر اعمال به کف	وای بر من که بجز سنگ و شبه نیست مرا

شرمسارم من خجلت زده با دست تهی
 به گدایی به در جود تو رو آوردم
 جز امید گرم و رأفت شه نیست مرا
 گرچه از رو سیاهی روی نگه نیست مرا
 خود تو دانی که بجز دیده به ره نیست مرا
 من حیران به تمنای لقایت شب و روز

اظهار اشتیاق مؤلف به دیدن آن حضرت

یا رب ز غمش تا چند اشکم ز بصر آید
 تا چند بنالم زار شب تا سحر از هجرش
 هر دم که رخس بینم ، خواهم دگرش دیدن
 از دیده نهان اما اندر دل من جایش
 با کس نتوانم گفت من راز درون خویش
 می سوزم و می سازم از درد فراق اما
 حیران به فغان تا کی با محنت و غم همدم
 بنشسته سر راهش ، شاید ز سفر آید
 کوکب شرم هر شب ، شاید که سحر آید
 بازش نگرم شاید یک بار دگر آید
 او را طلبم هر شب ، شاید که ز در آید
 کز درد غم هجرش دل را چه به سر آید
 تیر غم او بر دل افزون ز شمر آید
 یا رب نظری کان شاه از پرده بدر آید

وله أيضاً

شهی دارم که تاج رفعت شاهی به سر دارد
 به امر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد
 شهی دارم که حق داده زمام کون در دستش
 به امر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد
 شهی دارم که در قدرت هزاران چون سلیمان را
 به زیر خاتم شاهی خود زیر نظر دارد
 شهی دارم که یکسر ماسوی الله زنده از فیضش
 جهان را جملگی چون بیضه ای در زیر پر دارد
 شهی دارم که حقش برگزید از علوی و سفلی
 ولایت بر تمام ملک امکان سر به سر دارد

شهی دارم که چون خورشید رخسارش شود طالع
 به تیغ عدل جور و کینه را از ریشه بردارد
 شده نزدیک کاین مهر فروزان جلوه گر گردد
 ز آب عدل کام دهر را سرشار تر دارد
 بنی الأصفر ز مشرق چون به مغرب ره سپر گردد
 جهان بس فتنه خونین که اندر زیر سر دارد
 به روم و روس و افریقا و افرنج آتشی افتد
 که دودش تیره اطراف جهان از بحر و بر دارد
 پس آن گه حزب شیطان از دمشق آماده برخیزد
 عراق و شام را از فتنه خود تیره تر دارد
 سخن کوتاه کن حیران که از این ماجرا ایران
 بود ایمن، ولی آن فتنه ها جور دگر دارد

نگارم پرده در بی پرده در دیدار می آید
 زمستان شد بهار آید گل از گلزار می آید
 به گرد ماه رویش پیچ و تاب عقرب گیسو
 قمر در برج عقرب قاصع الکفار می آید
 به کف تیغ و به بر جوشن به سر تاج یداللهی
 ز جنّ و انس با او لشکری بسیار می آید
 که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و دین
 به امر حق پی سرکوبی اشرار می آید
 بگو با منکر و بی دین: بکن هر آنچه می خواهی
 قریباً دست حق با تیغ آتش بار می آید
 برای دیدنش تا چشم مشتاقان شود روشن
 نمانده مدّتی چندان که حق در کار می آید

به سمت غرب از مشرق چو سر زد آتشی سوزان
 به شام آن گه فتد ناری که بس دشوار می آید
 سلاطین جهان یکسر به هم تازند از هر سو
 که دنیا پیش چشم جمله ایشان تار می آید
 بسی نزدیک می باشد خود این معنی نمی دانم
 چه از این ماجرا بر مست و بر هشیار می آید
 ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ وَعَدَهُ﴾ ار اهل معنایی
 توانی یافت تاکی ظاهر این آثار می آید
 همی دانم که از این قرن بیرون نیست این معنی
 نکتانم فاش گفتن نوبت اظهار می آید
 خُمُش حیران ببايد بست دم از سرّ دانایان
 که این معنی گران بر خاطر اغیار می آید

من که مخمور از می سرشار دیدارم هنوز
 باز مشتاق فروغ روی دلدارم هنوز
 گر طیب از بهر درمانم شراب وصل داد
 لیک حق داند که من از هجر بیمارم هنوز
 عکس رویش گرچه در آیینه دل اوفتاد
 نیز باز از دوریش زار و گرفتارم هنوز
 گرچه می آید نوید وصلم از وی پی به پی
 باز از نار فراقش اندر آزارم هنوز
 شب به پایان می رسد یاران همه در خواب ناز
 جمله در خواب و من بیچاره بیدارم هنوز

بخت بد یاران همه گرم نشاط و عیش و نوش
 چون کنم من خاطر افسرده‌ای دارم هنوز
 دیده بر در دوخته در انتظار مقدمش
 آرزومند طلوع ماه رخسارم هنوز
 جان حیران بر لب آمد در تمنای وصال
 فخرم آن باشد که پیش گلرخان خارم هنوز

اندر آیینه دل عکس شهبی می طلبم
 به حرم شاه رهی می طلبم
 روز و شب ناله زنان ندبه کنان اشک فشان
 از خدا دیدن رخسار مهبی می طلبم
 تا کند جلوه جمال مه افلاک جلال
 دائماً در دل خود جلوه گهی می طلبم
 منتظر دوخته اندر ره شه چشم امید
 گویی از دیده حقیقین نگهی می طلبم
 یارب از لطف ز خورشید رخسار پرده بگیر
 فرج شاه به حال تبهبی می طلبم
 در ره وصل تو ای خسرو اقلیم وجود!
 سالها رهبر صاحب گلهی می طلبم
 در شب هجر تو اندر طلب روز وصال
 صبح روشن پی شام سبهبی می طلبم
 تا شود زنده ز فیض دم تو مرده خاک
 من حیران شه آنجم سبهبی می طلبم

نقش جمال شاه را تا که به دل کشیده‌ام
یکسره مهر این و آن از دل خود بریده‌ام
هر نظرم که بگذرد جلو؛ نورش از نظر
بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده‌ام
عشق مجال کسی دهد تا که بگویمی چه سان
تیر بلای عشق او بر دل و جان خریدم
سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت به پای دل
در طلبش چه خارهایی که به دل خلیده‌ام
چاک دل از فراق او می‌زنم و نمی‌زند
بخیه به پاره‌های دل کز غم او دریده‌ام
این دل سنگم آب شد ز آتش اشتیاق شه
بس که به ناله روز و شب کوره دل دمیده‌ام
شرح نمی‌توان دهم حالت سوز و ساز جز
ریزش اشک دیده و خون دل چکیده‌ام
حیران تا کی از غمش اشک به دامن آورد
چون دل داغدار خود هیچ دلی ندیده‌ام

خروا گوشه چشمی به من بی‌سر و پاکن
سوی دلسوختگان یک نظر از بهر خداکن
نفس نگذاردم ای شه که به اخلاص بکوشم
مستی جان مرا از ستم نفس رهاکن
حل نشد مشکل دل در اثر نفس پرستی
حل آن را تو حوالت به کف عقده گشاکن
آخر ای ابر سخا! آب زن این نار هوایم
تن خاکسای مرا خاک در اهل وفاکن

کرده‌ام گم ره وصل تو من ای کعبه مقصود
 رحمی این خسته گمگشته به خود راهنما کن
 حیف و صد حیف که رفت از کف من عمر به باطل
 همّتی درد من از داروی توفیق دوا کن
 خون شد از غم دل حیران و هم از دیده برون شد
 آخر ای شاه ز رأفت نظری سوی گدا کن

آمده‌ام در این جهان تا که ز نی شکر دهم
 رویم و شاخه آورم برگ دهم ثمر دهم
 باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من
 گوچه کنم جز آن که از فتنه خود خبر دهم
 معرفت قدیم را نفس مَنَش حجاب شد
 غیر هوای نفس خود کی بتوان اثر دهم
 دور شدم ز اصل خود رهن من هوای من
 مرغ هوای خویش را کاش شدی که سر دهم
 چاره درد جان من نیست بجز گریستن
 از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم
 وای به حال زار من وین دل بی قرار من
 داروی درد خویش را گریه گه سحر دهم
 مهدی منتظر بیا آتش دل فرو نشان
 درد من ار دوا کنی مژده به خشک و تر دهم
 حیران را به یک نظر اهل نظر کنی اگر
 از خطر هوای خود خویش توان گذر دهم

فلک خونی عجب اندر دل دیوانه می ریزد
که عاقل اشک حسرت در غمش مستانه می ریزد
نباید بست عهد دوستی با پیره زالی کو
دمادم زهر غم در جام ما مردانه می ریزد
قدم باید زدن اندر طریق احمد مرسل
که از ایوان کسری مقدمش دندان می ریزد
بزن دست تو سئل دامن آن بت شکن شاهی
که با دست خدایی هر بت از بتخانه می ریزد
سر خدمت بنه در آستان رادمردانی
که خون فیضشان خون در دل بیگانه می ریزد
نشین در انتظار مقدم شاه فلک جاهی
که آب عدل در کام جهان شاهانه می ریزد
کند تا سرنگون یکسر لوای جور در عالم
ز کفر و شرک بس خون ها که او رندانه می ریزد
گر آن مصباح بر مشکات دل ها پرتو اندازد
به گرد شمع رویش پرزنان پروانه می ریزد
کند تا صید دل از عاشقان خویشتن هر دم
ز گیسو دام و از خال سیاهش دانه می ریزد
شها از فرط رأفت گوشه چشمی به حیران کن
که با یاد تو اشکش بی کش و پیمان می ریزد

ای مهر گردون شرمسار از جلوه انوار تو
وی خیره چشم روزگار از دیدن رخسار تو
بستی هزاران سلسله از تار موی دلکشت
بس صید دل ها کرده است این طره طرار تو

خون‌ها به دل‌ها ریخته با مهر خود آمیخته
 آتش زده بر خفتگان این نرگس بیدار تو
 تا چند اندر پرده‌ای تاکی دل از ما برده‌ای
 دلدادگانت منتظر سرگشته دیدار تو
 صبح و پسین شام و سحر در راه وصلت منتظر
 بنشسته با خون جگر مستظهر آثار تو
 خوش دل به یغما می‌بری جان از تن ما می‌بری
 صدها هزاران همچو من دل‌داده و بیمار تو
 خرم دمی کایی ز در، بر ما بیندازی نظر
 آخر تو می‌دانی که ما خاریم در گلزار تو
 حیران و سرگردان منم روز و شبان گریان منم
 شاید که روزی بنگرم آن چهره گلنار تو

 درد فراق شاه را من به بیان و گفتگو
 شرح نمی‌توان دهم نکته به نکته مو به مو
 جامه صبر بردرم چند در انتظار شه
 قطعه به قطعه نخ به نخ، تار به تار پو به پو
 می‌طلبم نشانه از هر که رهم نمی‌دهد
 گفته به گفته دم به دم، دسته به دسته سو به سو
 تا که کنم سراغ از او می‌گذرم به هر طرف
 خانه به خانه جا به جا، کوچه به کوچه کو به کو
 کاش توان گریستم شام و سحر به یاد او
 دجله به دجله یم به یم، نهر به نهر و جو به جو

درد جنون عشق او می کشدم به بحر و بر
 شهر به شهر و ده به ده ، درّه به درّه کو به کو
 خیز و بریز ساقیا ساغر غم ز خون دل
 جام به جام و دَن^۱ به دَن ، خُم خُم و هم سبو سبو
 تاکه کنم نثار شه جان فکار خویش را
 ز آتش هجر پی به پی وز غم و رنج تو به تو
 کشته عشق شاه را بلکه برند عاشقان
 دست به دست و پا به پا ، شانه به شانه رو به رو
 حیران را دگر رجا نیست ز لذت جهان
 جز که دهند نعش او ز آب وصال شست و شو

خوشا شاه و خوشا روز وصالش
 خوشا خورشید روی بی مثالش
 خدایش ناصر و یار و معین باد
 به هر حالی کند حفظ از وبالش
 عجب کرده است دام صید دلها
 مسلسل گیسوی مشکین و خالش
 همی خواهم که دیدارش ببینم
 شوم مفتون آن سحر حالش
 دهد گر دست تا پایش ببوسم
 به مژگان روبمی خاک نعالش

۱. دَن: خم، خم بزرگ که در خمخانه ته آن را در زمین فروکنند.

خداوندا! ز هجرش چند نالم
 برافکن پرده از روی جمالش
 همی خواهم که گردد دستگیرم
 شوم مشمول الطاف و نوالش
 سرشک از دیده حیران چند ریزد
 که شاید شه شبی پرسد ز حالش

در دل خود کشیده‌ام نقش جمال یار را
 پیشه خود نموده‌ام حالت انتظار را
 ریخته دام و دانه شه از خط و خال خویشتن
 صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
 سوزم و سازم از غمش روز و شبان به خون دل
 تا که مگر ببینم آن طره مشکبار را
 دولت وصل او اگر یک شبی آیدم به کف
 شرح فراق کی توان داد یک از هزار را
 چشم امید دوختن بر ره وصل تا به کی؟
 برده شرار نار غم از کفم اختیار را
 ای مه برج معدلت پرده ز چهره برفکن
 شوز دو چشم عاشقان ز آب کرم غبار را
 سوختگان خویش را کن نظر عنایتی
 مرهمی از کرم بنه این دل داغدار را
 حیران را به جلوه‌ای از رخ خویش مات کن
 تا رهد از خودی خود، ترک کند دیار را

سلامٌ على نورِ الإلهِ محمّدٍ
 وعترتهِ زوجِ البتولِ وصهره
 وفاطمةِ الصديقةِ الطُّهرِ بنته
 وسبطيه قُرطبي عرشِ رحمةِ ربِّه
 وتسعةٍ من وُلدِ الحسينِ أئمّةٍ
 عليّ هو السجّادُ زينُ عبادِه
 وكاشفِ أسرارِ الحقائقِ جعفرِ
 وعالمِ أهلِ البيتِ موسى بنِ جعفرِ الـ
 وثامنِ آياتِ الولايةِ في الوري
 ونورِ جلالِ اللهِ ذي الجودِ والتُّقى الـ
 وَعَيْبَةِ عِلْمِ اللهِ خازِنِ حِكْمَتِهِ
 ومهبطِ وحيِ اللهِ الحَسَنِ الزكِيِّ
 وشمسِ الضُّحى بدرِ الدُّجى وَجِهِ رَبِّه
 عليهم سلامٌ اللهُ مادامتِ السَّما
 موالِي أنتم موالِي يومَ فاقتي
 مودتكم زادي ومالي بِضاعةُ
 أوالي مُواليكم وأما عدوكم
 فيها أنا حيران كثيرُ خطيئتي

صلواتٌ أُخرى للمؤلف

صلِّ يا ربُّ على النورِ المُبينِ
 وأعلى المولودِ في البيتِ الحرامِ
 أحمدِ المختارِ ختمِ المرسلين
 كعبةِ الصديقِ أميرِ المؤمنين

وعلی فاطمة الطُّهْرِ البتول
 وعلی السُّبْطِ الزکِّیِّ المجتبی
 وعلی خامس أصحاب الکساء
 وعلی رابع أنوار الهدی
 وعلی بحر العلوم الزاخرة
 وعلی الصادق کشف العلوم
 وعلی العالم بالنعص الجلی
 وعلی شمس الشموس الطالعة
 وعلی ذی الجود مصباح الثقی
 وعلی الطُّهْرِ الزکِّیِّ العسکری
 وعلی القائم بالحق المبین
 حُجَّة العَصْرِ الإمام المُنْتَظَر
 عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ
 سَادَتِي إِنِّي مُوَالٍ لَكُمْ
 فَاشْفَعُوا لِي يَوْمَ لَا يَنْفَعُنِي

بعون الله وحسن توفيقه پایان یافت جزء سوم کتاب نواب الدهور در علانم ظهور
 و در تعقیب آن شروع می نمایم به تألیف جزء چهارم و آن مشتمل بر اخبار کهنه^۱
 و منجمین و ارباب علم حروف و جفر و اشعار مربوطه به آن و بشارات پیشینیان از
 کتب عهد عتیق و جدید و غیر آنها - این شاء الله تعالی - و توفیق اتمام آن را از خدای
 متعال می خواهم و از ذوات مقدسه محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین -

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیبگو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

يارى مى طلبم و از برادران ايمانى درخواست دعا و طلب آمرزش مى نمايم،
وصلّى الله على محمّد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين، وكان أوان إتمامي
هذا الجزء صبيحة يوم السبت الرابع عشر من شهر ربيع الثاني
سنة ألف و ثلاثمائة وأربع وثمانين بعد الهجرة المقدّسة
النبويّة - عليه وآله آلاف الصلوات والتسليمات
والتحيّات -، وأنا العبد المحتاج العاصي
الفاني محمّد حسن الميرجهانيّ
الطباطبائيّ المحمّدآباديّ
الجرقوثيّ الإصفهانيّ
نزىل طهران
سنة ١٣٨٤
هجريّة .

فهرست مندرجات جلد سوم

- دیباچه جزء سوم کتاب ۲۱
- حدیث اول از بخش هفتم در بیان این که می آید برای مردم زمانی که انس نمی گیرند مگر به کتاب های خود و این که از نعمت های بزرگ الهیه قدرت دادن بر نوشتن است ۲۲
- محفوظ ماندن علوم به نوشتن است و بیان چند علائم حتمیه ۲۳
- در بیان پنج علامت از علامات حتمیه و بیانی از مؤلف ۲۴
- قیام دوازده نفر که به دروغ ادعای مهدویت کنند پیش از قیام قائم عج و کشته شدن نفس زکیه دوازده روز پیش از ظهور حضرت حجّت - عجل الله تعالی فرجه ۲۵
- آخر سلطان بنی عباس عبدالله نامی است که به موت او قائم آل محمد عج قیام کند و بیانی از مؤلف حقیر ۲۶
- تحقیق انیقی از مؤلف ضعیف ۲۷
- بعضی از نشانه های انقراض ملک بنی عباس ۲۸
- تفسیر لغت عندافه و احتمالات در این لفظ ۲۹
- مدت حکومت سفیانی و بیان فتنه او ۳۰
- خدا دین خود را بوسیله دشمنان خود یاری می کند و شرح کلام مجلسی ثانی و شکافته شدن فرات و آب آن به پای خود داخل کوچه های کوفه شدن و این علامت خیلی نزدیک قیام واقع شود ۳۲

- ندای آسمانی در شب بیست و سوم به نام مهدی عج و کشته شدن چهار هزار نفر در روز جمعه‌ای نزدیک مسجد کوفه ۳۳
- ظهور پنج بلا در آخرالزمان نزدیک ظهور قائم عج ۳۴
- ظهور بعضی از علامات و کشته شدن هشتاد هزار نفر در نزدکوه سیاه‌ری ۳۶
- تحقیقی از مؤلف در ذیل حدیث ۳۷
- حمله بغدادی‌ها و خراسانی‌ها به ری و فرار کردن اهل ری به قم و از آن جا به اردستان که یکی از قصبات توابع اصفهان است ۳۷
- بیانی از مؤلف حقیر ۳۸
- معنای حدیثی در فضیلت قم ۳۹
- ترجمه حدیث و تحقیقی از مؤلف ۳۹
- حدیث شریف در فضیلت قم و ترجمه آن ۴۱
- تحقیق بلیغی از مؤلف ۴۲
- تتمه تحقیق مؤلف و بیان اصول دین شیعه دوازده امامی اجمالاً ۴۳
- بیان و تحقیق مؤلف فقیر ۴۷
- احادیث در فضیلت قم ۴۸
- در فضیلت قم ۴۹
- در فضیلت قم و در ضمن آن است بعضی از اخبار غیبیه ۵۰
- کسوف آفتاب دو ثلث ساعت یا دو ثلث روز و خسوف ماه در مدت بیست و سه ساعت یا روز بیست و سوم ماه و فتنه اهل مصر و قطع رود نیل و تحقیقی از مؤلف در معنای حدیث ۵۱
- بلند شدن پرچم حسنی و اموی و قیسی پیش از سفیانی ۵۳
- خروج طالب الحق که از علامات خروج سفیانی است و او بر طریق حق نیست و غیر از یمانی است و ظهور کلاه‌های بین المللی ۵۴
- قبل از ظهور حضرت بقدری فتنه شدید شود که جایی که دینار و درهم خود را حفظ کنند نداشته باشند و بیانی از مؤلف ۵۵
- بقیه بیان مؤلف و ذکر حدیثی ۵۶

- امتحان دوره غیبت و این که پرچم‌های مشتبه قبل از ظهور دوازده است و ظهور قائم از آفتاب روشن‌تر خواهد بود..... ۵۶
- شرح حدیث و موعظه مؤلف..... ۵۸-۵۷
- اشعار مؤلف در موعظه..... ۵۹
- بقیه اشعار و بعضی از علائم مهمه ظهور..... ۶۰
- بعضی از علائم و وقایع قبل از ظهور..... ۶۲
- ظاهر نشود قائم ﷺ تا این که حکومت کنند بسیاری از مردمان تا گویند که: اگر ما حکومت می‌کردیم به عدالت رفتار می‌کردیم و ظاهر نشود آن حضرت تا این که نه عشر از مردم هلاک شوند..... ۶۲
- ندای آسمانی را هر قومی به زبان خود می‌شنوند و نقل حدیث شریفی..... ۶۳
- ترجمه حدیث شریف و خبر دادن از خراب شدن دیوار مسجد کوفه..... ۶۴
- ادعا کردن دوازده نفر دیدن قائم ﷺ را و مورد تکذیب واقع شدن ایشان و حرکت و حرب قبیله قیس و ریخته شدن خون ستمکاران و دعوت شدن درندگان به خوردن گوشت‌های آنها..... ۶۵
- مسخ شدن بعضی از مردم آخر الزمان پیش از ظهور..... ۶۶
- خبر دادن ناقه سواری به مردن خلیفه عباسی که به مردن او فرج آل محمد و همه مردمان واقع شود و ظاهر شدن آتش عظیمی در آسمان از سمت مشرق و آن مدت کمی پیش از ظهور قائم خواهد بود و وقوع موت و قتلی مقارن ظهور..... ۶۷
- صعود آخرین سلطان بنی عباسی در شام بر منبر مروان و منقرض شدن ایشان و قیام قائم و بیعت مردم با آن جناب..... ۶۷
- ندای آسمانی و هلاک عباسی و قتل نفس زکیه و به زمین فرورفتن لشکر سفیانی در میان مکه و مدینه. در سال قبل از ظهور همه آنها واقع شود..... ۶۹
- دو ندایی که در آسمان و زمین بلند می‌شود، ندای اول حق است و ندای دوم باطل است..... ۷۰
- ترجمه حدیث..... ۷۱
- در سالی که صیحه آسمانی بلند می‌شود پیش از آن در ماه رجب صورت و دستی در ماه ظاهر می‌شود..... ۷۲
- بلند شدن هفتاد پرچم - یا هفتاد گروه - پیش از قیام قائم..... ۷۳

- کشته شدن ابن الشیخ در نجف اشرف..... ۷۴
- وجه تسمیة ماه‌های عربی..... ۷۵
- تا بنی عباس منقرض نشوند فرج نخواهد شد..... ۷۶
- حکومت کردن زنان و مردان و ریاست کردن کودکان و جوانان و خراب شدن مسجد کوفه و پیمان بستن دولت‌های همجوار و زایل شدن ملک از بنی عباس..... ۷۷
- سفیانی خبیث‌ترین مردم است و بیان صفات او و این که کنیز خود را زنده دفن می‌کند از ترس این که مردم را به او دلالت کند و غیر اینها..... ۷۸
- نشانه ظهور حضرت بیدار شدن هر کسی است هنگام صبح در حالی که زیر سر او نوشته‌ای باشد و بیان این که پیش از ظهور دو ثلث مردم هلاک و نابود شوند و یک ثلث باقی بمانند و بیان خبر دیگری..... ۷۹
- بیان چندی از علامات مهمه پیش از ظهور و این که سه سال پی در پی پیش از ظهور مردم ممنوع از رفتن حج شوند..... ۸۰
- ترجمه حدیث و در آن است رو آوردن پرچم‌های خراسانی به جانب عراق و پرچم‌های ترک به جانب ری و هجوم آوردن چینی‌ها به آنها..... ۸۱
- حدیث مفصل از حضرت صادق به روایت وافی از روضه کافی..... ۸۲
- ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۳
- بیان ۲۷ علامت از علامات عامه..... ۸۵
- بیان نه علامت دیگر و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۵-۸۶
- بیان سی و هشت علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۷
- بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۸
- بیان هفده علامت..... ۸۹
- بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۹۰
- بیان بیست و یک علامت..... ۹۲
- ترجمه قسمتی از حدیث..... ۹۳
- دیدن یکی از اصحاب صادق نظیر حالات اهل آخرالزمان..... ۹۵

- خروج سفیانی در ماه رجب ۹۶
- باز کردن امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در وقعه بصره و بعد از آن باز نخواهد شد تا زمان قیام قائم علیه السلام ۹۷
- ترجمه حدیث و در آن است که: چون قائم علیه السلام قیام کند، تمام اهل مشرق و مغرب او را لعن کنند و قیام نمی‌کند قائم تا این که دو نوشته در بصره و کوفه خوانده شود مُشعر بر بیزاری جستن از علی علیه السلام ۹۷-۹۸
- قسمتی از حدیث ۹۹
- قسمتی در ترجمه حدیث و در آن است بیان رفتار قائم هنگام ظهور و وقایع دیگر ۱۰۰
- وقایع زمان ظهور ۱۰۱
- زمانی که اذن داده شود به ظهور حضرت، آن جناب خدا را به اسم عبری می‌خواند، فوراً اصحابش همه در نزد او حاضر می‌شوند ۱۰۴
- اسامی سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت با اسامی پدران ایشان و حلیه و صفاتشان بر شمشیرهایشان نوشته شده ۱۰۵
- بر شمشیرهای ایشان هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه‌ای مفتاح هزار کلمه است و همه ایشان یک شب در مکه حاضر شوند ۱۰۵
- ابتلای اصحاب قائم مانند ابتلای اصحاب طالوت است ۱۰۷
- دستورالعمل اصحاب قائم در کف‌های دست‌هایشان است و به روی آب راه می‌روند ۱۰۸
- زمان قیام قائم شیعیان از مشرق و مغرب هر کجا که باشند امام خود را می‌بینند و صدای او را می‌شنوند و با او سخن می‌گویند و هیچ حجابی در میان ایشان و امامشان نیست و آن بدون آلات ظاهریه است ۱۰۹
- حدیث مفصلی از حضرت صادق به روایت مفضل بن عمر که در آن است مطالب بسیار مهمه‌ای از جهاتی چند و بیانی از مؤلف در مصادر نقل آن ۱۱۰
- قسمتی از متن حدیث و در آن است که: وقت ظهور معین نیست و علم آن را کسی جز خدا نداند و ترجمه آن ۱۱۲
- در بیان قسمت دیگری از حدیث شریف ۱۱۴

- کسی که وقت برای ظهور قرار دهد خود را شریک در علم خدا دانسته، و بیان قسمتی از حدیث، و در آن است که: ظهور حضرت در زمان شبهه است و امر او ظاهر خواهد شد بنحوی که هیچ شبهه‌ای برای احدی باقی نماند و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۱۱۴
- ترجمه قسمتی از حدیث و در آن است معنای آیه شریفه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و نابود شدن کلیه ملل و ادیان در زمان ظهور آن حضرت..... ۱۱۵
- در بیان این که دینی که خدا برای بندگان خود به رسمیت شناخته دین اسلام است و تمام انبیا مسلمان بوده و به آن دعوت کردند..... ۱۱۶
- چرا مجوس را مجوس نامند؟..... ۱۱۹
- چرا یهود و نصارا و صابین را به این نام‌ها خوانده‌اند؟ و جواب گفتن حضرت از آن..... ۱۱۹
- چون حضرت قائم ظاهر شود، هر کسی گوید که: آن حضرت را پیش از ظهور دیده‌ام..... ۱۲۰
- ولادت و غیبت و محل ولادت و خلیفه عصر آن حضرت و وفات حضرت عسکری علیه السلام و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۱۲۱
- بیان مؤلف حقیر..... ۱۲۲
- سؤال مفصل از حضرت صادق و جواب فرمودن آن حضرت..... ۱۲۲
- بیان مفصلی از مؤلف..... ۱۲۴
- قسمتی از حدیث و آنچه که در آن ذکر شده..... ۱۲۶
- در بدو ظهور حضرت تنهاست و بعد از آن ملانکه و اصحاب در نزد آن حضرت حاضر می‌شوند و غیر اینها..... ۱۲۶
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۷
- رجعت حضرت سید الشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق از شیعیان در حالی که آن حضرت عمامه سیاه بر سر داشته باشد در ابتدای زمان ظهور مهدی و قسمتی از حدیث که در آن است که: هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق است..... ۱۲۸
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۸
- قسمتی از حدیث محتوی مطالب مهمه‌ای..... ۱۲۸
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۹

- خروج دابة الارض و بعضی از علانم مهمه دیگر ۱۳۳
- ترجمه این قسمت از حدیث ۱۳۴
- ظاهر شدن ملائکه و جن برای مردم در آن زمان که با هم خلطه و آمیزش کنند و بعضی مطالب دیگر ۱۳۴
- عمل قائم علیه السلام با اهل مکه ۱۳۵
- خلیفه نصب کردن حضرت برای اهل مکه و کشتن ایشان خلیفه را تا دو مرتبه و کشتن آن حضرت اهل مکه را و نصب کردن خلیفه سوم برای ایشان ۱۳۶
- مرکز پایتخت حضرت در کوفه و جای حکومت آن حضرت مسجد کوفه و بیت المال آن جناب مسجد سهله خواهد بود ۱۳۷
- ترجمه این قسمت از حدیث و افضلیت زمین کربلا و اتصال قصرهای کوفه به کربلا و مسافت کوفه بیست و پنج فرسخ خواهد شد ۱۳۷
- افضلیت زمین کربلا از کعبه و رفتن قائم علیه السلام به مدینه طیبه ۱۳۸
- قسمتی از حدیث ۱۴۰
- ترجمه حدیث و در آن است بیرون آوردن قائم علیه السلام آن دو نفر را از قبر در حالی که برای امتحان خدا بدنهای ایشان را تر و تازه نگاه داشته و بر نخله خشک آویختن حضرت آنها را و سبز شدن نخله و زنده کردن حضرت آنها را به امر خدا و اقرار گرفتن از ایشان به جنایاتی که کرده اند از زمان آدم تا آن زمان و اقرار کردن ایشان به جنایات خود و سوزانیدن حضرت آنها را و خاکستر ایشان را به باد دادن ۱۴۱
- بیان مؤلف ۱۴۴
- قسمتی از حدیث و عدد اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و سؤال مفضل از صادق علیه السلام از بغداد و جواب آن حضرت ۱۴۷
- قسمتی از حدیث و در آن است اخبار از خروج سید حسنی تا آمدن او به کوفه و تسلیم حضرت شدن او بالشکرش ۱۴۹
- رفتن قائم علیه السلام به جنگ با سفیانی و قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر شهدای کربلا و مطالب مهمه دیگر ۱۵۴

- شکایت فاطمه زهرا نزد پدر از کلیه جور و ستم‌هایی که به او شده و سقط محسن..... ۱۵۷
- بیان مؤلف..... ۱۶۴
- کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام منقول از کتاب [ال] صوارم الحاسمة در تاریخ زهرا فاطمه بعد از رحلت پیغمبر و بردن حضرت برای بیعت گرفتن و شرح لغات و ترجمه کلمات..... ۱۶۵
- شکایات امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مصائب و آزارهایی که به آن حضرت رسیده تا وقت شهادت..... ۱۷۰
- تأویل آیه ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾ و کلمات مفصل بن عمر و جواب صادق علیه السلام..... ۱۸۵
- شکایات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به جد بزرگوار خود از ظلم و ستم‌هایی که به او رسیده تا وقت شهادت او..... ۱۸۶
- شکایات حضرت سیدالشهداء علیه السلام به جد بزرگوار خود..... ۱۹۳
- ثواب گریستن بر حسین علیه السلام..... ۱۹۵
- در تأویل آیه شریفه ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ و کلمات حضرت صادق علیه السلام..... ۱۹۶
- تظلم زهرا به پروردگار خود و انتقام خواستن او..... ۱۹۷
- کلام حضرت صادق در حق منکرین رجعت..... ۱۹۸
- معنای عذاب ادنی و عذاب اکبر..... ۱۹۹
- معنای رجعت و برگرداندن خدا ملک را به آل محمد صلی الله علیه و آله..... ۲۰۱
- قسمتی از حدیث صادق علیه السلام محتوی بر آیات داله بر رجعت و ترجمه آن..... ۲۰۲
- راجع به متعه و احکام آن و تفاوت میان متعه و عقد دائم و شروط متعه..... ۲۰۷
- شکایات حضرت زین العابدین و حضرت باقر علیه السلام به جد بزرگوار خود از ظلم و ستم‌هایی که از خلفای جور بر ایشان وارد شده تا وقت شهادت ایشان..... ۲۲۰
- شکایات حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ظلم و ستم‌هایی که به ایشان رسیده..... ۲۲۰
- شکایات قائم آل محمد به جد بزرگوار خود از جفاهای امت در دوره غیبت صغرا و کبرای خود تا وقت ظهور..... ۲۲۳
- سؤال مفصل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر آیه مبارکه: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ و جواب آن حضرت از آن..... ۲۲۴

- در فضیلت شیعیان آل محمد و معنای: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ ۲۲۷
- فرمان دادن خاتم الانبیاء ﷺ امیرالمؤمنین و قائم ﷺ را به انتقام کشیدن و خونخواهی و مطالب مهمه دیگر ۲۲۸
- خطبه امیرالمؤمنین به روایت حضرت صادق و شرح لغات و ترجمه آن ۲۳۱
- در معنای غالی و تالی و مطالب مهمه دیگر ۲۳۸
- خطبه امیرالمؤمنین در روز زدن سلمان در مدینه و شرح لغات و معنای آن ۲۴۳
- شرح حضرت صادق ﷺ بعضی از فقرات خطبه را ۲۵۰
- شرح اکوان سته و بیانات حضرت صادق ﷺ برای مفضل بن عمر ۲۵۱
- سوالات مفضل از حضرت صادق و جواب های آن حضرت ۲۵۳
- سؤال مفضل از آن حضرت در موضوع ابلیس که آیا از ملائکه بوده است یا نه؟ و جواب آن حضرت به این که ملک لفظی است کلی و اطلاقاتی دارد ۲۵۸
- در بیان عالم اظله و استدلال حضرت صادق بر آن به آیه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ و سؤال مفضل از عالم میثاق و جواب گفتن حضرت او را ۲۵۹
- سؤال صعصعه از حضرت امیرالمؤمنین از شرح فرموده آن حضرت: «وا عجباً كل العجب» و جواب گفتن آن جناب او را ۲۶۴ - ۲۶۵
- معنای «حدیثنا صعب مستصعب» ۲۶۶
- معنای ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن ۲۶۶ - ۲۶۸
- استشهاد حضرت صادق ﷺ در تفویض به آل محمد به آیات مبارکات ۲۷۱
- مرجع ضمائر مع الغیر در قرآن آل محمدند و مرجع ضمائر متکلم و حده خدای تعالی است ۲۷۳
- معنای ناصبه و مقصره ۲۷۷
- جهانگیری امیرالمؤمنین ﷺ ۲۷۸
- ادا کردن امام زمان دیون شیعیان خود را در زمان ظهور ۲۷۸
- بعضی از رفتار قائم ﷺ در زمان ظهور ۲۷۹
- مدت سلطنت آن حضرت ۲۸۰
- حدیث غریبی از حضرت صادق ﷺ ۲۸۰

- ۲۸۳..... وارد شدن پرچم‌های سبز مصری در شامات
- ۲۸۴..... بیان مؤلف
- ۲۸۴..... کوبیده شدن رایات قیس در مصر و روایات کنده به خراسان و بیان مؤلف
- سلطنت کردن بنی‌عبّاس در نزدیکی قیام قائم بعد از منقرض شدن دولت آنها و این در مدّت کمی پیش از قیام قائم است ۲۸۶
- امتحان و فتنه در دین..... ۲۸۷
- برگشتن مردم از دین اسلام..... ۲۸۷
- در کراهیت وقت قرار دادن برای ظهور..... ۲۸۸
- قیام مردی در قم از اهل آن برای دعوت کردن به حق و متابعت کردن جمعی او را که دل‌های ایشان مانند پاره‌های آهن باشد و در فضیلت قم ۲۹۰
- در فضیلت و مدح شیعیانی که در آخرالزمان به دین خود ثابت بمانند ۲۹۱-۲۹۲
- مراد از نعمت باطنه در آیه شریفه امام زمان است..... ۲۹۲
- فتنه بنی‌عبّاس از فتنه ترک زیادتر است..... ۲۹۳
- برداشته شدن رحم از دل‌های شیعیان در آخر زمان ۲۹۴
- امتحان مردم آخرالزمان و باقی ماندن کمی از مردم در دین خود ۲۹۵
- ندای آسمانی در ماه رجب و ظاهر شدن دستی در مقابل آفتاب ۲۹۶
- کشته شدن پانزده نفر شجاع در میان مکه و مدینه و بیان این که قائم عج به صورت جوانی قیام می‌کند..... ۲۹۸
- قیام سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح پیش از ظهور قائم است..... ۳۰۰
- سفیانی در زمان سلطنت بنی‌عبّاس قیام می‌کند..... ۳۰۱
- قیام قائم وعده‌ای است از جانب خدا که هیچ خلفی در آن نیست ۳۰۵
- علامات خاصّه ظهور و بعضی از مطالب دیگر..... ۳۰۶
- خدا در یک شب امر قائم را اصلاح می‌کند..... ۳۱۰
- ظهور روزنامه‌های مختلف ۳۱۳
- برداشته شدن علوم حقّه از میان مردم ۳۱۴

- دیدن احمد بن اسحاق قمی حضرت قائم عج را ۳۱۵
- منکر وجود قائم منکر جمیع انبیا و رسل است ۳۱۸
- حضرت قائم در زمان قیام مانند داود پیغمبر به باطن حکم می‌کند ۳۲۰
- حضرت قائم مناره‌ها و قصرها که در مساجد ساخته شده خراب می‌کند ۳۲۰
- وقوع جنگ جهانی مقارن با قیام است و بیان مؤلف ۳۲۱
- حکایت علی بن مهزیار و رسیدن او خدمت آن حضرت و خبر دادن آن حضرت به او چندی از
علامات ظهور خود را ۳۲۳
- لغات حدیث و ترجمه آن ۳۲۶
- بیان مؤلف حقیر و پاره‌ای از اشعار او ۳۳۴
- حکایت علی بن مهزیار به طریق دیگر ۳۳۵
- ترجمه حدیث ۳۳۸
- بیان مؤلف ۳۴۱
- حدیث ابراهیم بن مهزیار ۳۴۲
- شرح لغات حدیث ۳۴۸
- معنای حدیث ۳۵۲
- بیان مؤلف ۳۵۹
- بیان بعضی از علائم در توقیعی که برای شیخ مفید از ناحیه مقدسه صادر شده ۳۶۰
- توقیع دیگر برای شیخ مفید و در آن است بیان بعضی از علائم ۳۶۱
- ترجمه توقیع ۳۶۲
- پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور ۳۶۳
- بخش دهم در اخبار صحابیه و تابعیه و بیرون آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان ۳۶۴
- بیرون آمدن مردی از مشرق با جماعت مختلفه که مردم را به آل محمد دعوت کنند و آنها از اهل
دین نیستند، دروغ می‌گویند ۳۶۴
- بیرون آمدن مردمان بی‌دین و پا برهنه‌ای که مردم را مانند زرع درو و نابود کنند و آمدن
پرچم‌های زرد به مصر و از آنجا رفتن به شام و ظهور پرچم‌های سیاه از طرف مشرق و
پرچم‌های زرد از طرف مغرب و به یکدیگر رسیدن ایشان در شام ۳۶۵

- فرود آمدن لشکر ترک در آمد و حمله کردن ایشان بر مسلمانان و هلاک کردن خدا ایشان را به برف و باد و سرمای سخت و فرود آمدن روم در جزیره و هلاک شدن ایشان به مرض طاعون ۳۶۷
- علامت انقراض بنی عباس ظهور سرخی است در جو و ظاهر شدن ستاره‌ای است در مشرق که مانند ماه نور دهد و ظهور قحطی در مشرق و داهیه‌ای در مغرب و مرگی آشکارا در طرف قبله .. ۳۶۸
- ظاهر شدن آتشی عمودی از سمت مشرق که همه مردم آن را ببینند و وقتی که این آتش ظاهر شد، باید مردم تهیه طعام یک سال برای خود بکنند و حدوث علامتی و حادثه‌ای در ماه رمضان ۳۶۹
- ظاهر شدن ستاره‌ای از طرف مشرق که مثل ماه شب چهارده نور دهد برای اهل زمین و این ستاره در آفاق می‌گردد در ماه صفر - یا یکی از دو ماه ربیع، یا در ماه رجب -، و حرکت چینی‌ها و ترک‌ها بنحوی که رومی‌ها متابعت کنند آنها را با پرچم و صلیب و گرفتن آفتاب در ماه رمضان دو مرتبه و ظاهر شدن ستاره‌ای که مانند مار به خود پیچد و نزدیک باشد دو سر آن به هم بچسبد و وقوع دو مرتبه زمین لرزه در دو شب نحسی و افتادن شهابی از آسمان با صدای شدید در سمت مشرق که از آن بلای سختی به مردم رسد ۳۷۰
- ظهور فتنه شدیدی در شام و ظهور فتنه‌ای در مغرب. در آن وقت ملجأ و پناهگاه یمن خواهد بود ۳۷۱
- ماندن سفیانی مدّت چهار ماه در مصر و کشتن و اسیر کردن او اهل مصر را ۳۷۳
- تفسیر ﴿حم عسق﴾ و قتل عظیمی در بغداد ۳۷۳
- تفسیر دیگر از ﴿حم عسق﴾ و سوختن یک سمت بغداد که در یک طرف شطّ است و به زمین فرو رفتن قسمت دیگر از آن ۳۷۴
- فتنه شدیدی سفیانی در کوفه و اطراف آن و قتل و غارت و اسارت شدید و شکست خوردن لشکر سفیانی از لشکر شعیب بن صالح ۳۷۷
- خروج شعیب بن صالح در ری با چهار هزار نفر که لباس‌های سفید پوشیده باشند و کلاه‌های سیاه بر سر دارند با پرچم‌های سیاه ۳۷۸
- مالک شدن مردی شام را و مالک شدن مردی مصر را و وقوع قتال در میان ایشان و بیرون آمدن مردی از مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک ۳۷۹
- ساقط کردن سفیانی اولاد جعفر و اولاد عباس را و نابود کردن صاحبان پرچم‌های سیاه بزرگ را .. ۳۷۹

- موت خلیفه‌ای که جمع مال می‌کند و خلیفه شدن کودک صغیری و خلع شدن او پس از دو سال و خسف قسمت غربی مسجد دمشق و خروج سه نفر در شام و خروج مغربی‌ها در مصر علامت خروج سفیانی است ۳۸۱
- بیرون نمی‌آید مهدی تا آن که هر رئیسی کشته شود و مالک شدن مردی از بنی‌هاشم و بیرون آمدن مردی از بنی‌امیه . پس از آن مهدی قیام می‌کند ۳۸۲
- از علامات خروج مهدی بیرون آمدن پرچم‌های مغربی است به سرکردگی یک نفر مرد لنگی از قبیله کینه و کافر شدن مردم در آشکارا به خدا ۳۸۲
- وقت خروج مهدی از امور بدائیه است و علم آن نزد خداست ۳۸۳
- بیان مؤلف و ترجمه عباس بن مرداس ۳۸۳
- نزول ترک و روم و جنگ‌های بسیار در روی زمین و باریدن بیست و چهار باران پی در پی پیش از ظهور مهدی ۳۸۷
- مالک شدن مردی از بنی‌عباس به نام عبدالله و اواخر سلطان بنی‌عباسی است ۳۸۸
- اجتماع هر مؤمنی به کوفه و ندای آسمانی که نداکننده جبرئیل است ۳۸۹
- سفیانی از روم باز نثار و صلیب می‌آید در حالتی که نصرانی شده و علامات چندی دیگر ... ۳۹۰
- ترجمه حدیث ۳۹۰
- کشته شدن نفس زکیه و ظاهر شدن آیتی در آفتاب ۳۹۳
- سلوک قائم در هنگام ظهور ۳۹۴
- طلوع ستاره سرخ و خراب شدن ری و فرورفتن بغداد و حرب اولاد عباس با جوانان ارمینیه و آذربایجان و وقوع جنگ عظیمی که هزارها هزار کشته شوند ۳۹۵
- زمان ظهور دینی جز دین اسلام باقی نخواهد ماند ۳۹۹
- فتح مسلمین بلاد روم و قسطنطنیه را و شکافته شدن دریا برای مسلمین و فتح قسطنطنیه به تکبیر ۴۰۰
- عجایب قسطنطنیه بحدی است که شنونده تصدیق نکند ۴۰۳
- عجایب قسطنطنیه به روایت عقدالدرر ۴۰۴
- عجایب قسطنطنیه به روایت ابن عباس ۴۰۶

- پایان جزء سوم کتاب و چهارده غزل از اشعار مؤلف در اظهار اشتیاق به ولی عصر علیه السلام ۴۰۷
- اشعار عربیة مؤلف در سلام به چهارده معصوم علیهم السلام ۴۱۸
- اشعار عربیة مؤلف در صلوات بر چهارده معصوم علیهم السلام ایضاً ۴۱۸
- تاریخ اتمام جزء سوم کتاب نواب الدهور في علائم الظهور ۴۲۰

تذکر:

فهرست مندرجاتی که مؤلف محترم در نسخه اصلی برای جلد های قبلی تدوین نموده برای جلد چهارم موجود نیست لذا این جلد فاقد فهرست مذکور است.

Sayyed Mohammad Hasan
Tabatabai Mirjahani

Nawaib al-Duhur
fi Alaim al-Zuhur

